

* آغاز جلد دوم *

* حرف الدال *

* دربار خان *

عزایت نام - پسر تگلو خان قصه خوان است - که در خدمت
شاه طهماسب صفوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مورد
انواع مراحم شاهی بود - چون یسرش وارد هند گردید بهمان طریقه
موردی در خدمت عرش آشیانی سعادت روشناسی اندوخته بدولت
مصاحبیت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار
خان چهره شاد کامی فروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنتپور
(که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیراجه میر شد) دربار
خان از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه آگوه گرفت - و پس
از رسیدن آنجا جهان فانی را پدرود نمود - چون عرش آشیانی را
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندوهگین گردید - دربار خان

(باب الاغیون) [۸۸۲] (مائترالامرا)

رسانیدن که بپیر غلام بهشور حاکم و عزت الدوله نیز باریاب -
حکم شود که هر دو بشمشیر با هم بجنگند - هر که غالب
آید همان غالب جنگ باشد - پادشاه متبسم شده او را
بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را مغدر جنگ
مقرر ساخت *



« تمام شد »

« جلد دوم از مائترالامرا »

نمود) او را همراه برد - و دستور (که زمانه طرح دیگر ریخت
 و چرخ نیکون توطیة تازه بر انگیزخت - و خبر کشته شدن
 حسین علی خان بقطب الماک (رسید) قالیف او اهم تدابیر
 دانسته بخانه او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش
 سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکی بر داشته
 رد) آورد و بخطاب امیرالامرا و خدمت میر بخشیکری
 سر بلندی یافت - و روز جنگ در هراولیی اوجا داشت -
 پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافه پیش گرفت -
 و چون موکب معالی فردوس آرامگاه بدارالخلافه رسید امیرالامرا
 خاندوران را بخانه اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور
 طلب داشت بهحالی خطاب و منصب قدیم مورن نوازش گردانید -
 بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مورن سپاهی نقش
 غیور بود - هندوستان زاینده وضع داشت - با عدهای وقت
 ساوک مساری می نمود *

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب
 امیرالامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
 خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیراکن خان بخطاب
 عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب قسمه
 که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را عفو جنگ باید
 کرد - غازی الدین خان (که همان روز ملازمت کرده بود) بعرض

دست برداشت - و ملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته
 بتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر
 (که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت آنصوب یافت -
 و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز
 گشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیه سلطنت پیش نهاد
 خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازی الدین خان
 برنواخته سرگرم گرد آردی سپاه و دلدهی مردم ساخت -
 درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علی خان (که از
 اهم تدابیر بود) صورت بهمت - بادشاه برای تسلی خاطر
 آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مجرا بازداشت - و پس
 ازان (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزی مدد گشت - و
 همراهیان بعثایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او
 نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و
 خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشگیری
 سوم سر بلندی اندوخت و بعد ازان (که میان پادشاه و
 سادات باره گرد فتنه بلندی گرفت) او بطرف داری
 پادشاه برزیانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور
 قطب الملک قدر دانی نموده او را رفیق خود ساخت - و
 پس از آنکه حسین علی خان عزیزمت دکن نمود با فردوس آرامگاه
 از اکبر آباد روانه گردید - قطب الملک (که معارفت بدار الخلافه

که به نام بصارت او بداند از آن جدا فروخته از راستی ندانند -
 عالمگیر پادشاه بسیار غضوب و کینه‌ور بود اگر ازین قبیله
 چیزی در می یافت این آب و رنگ فریاد داشت - غیر سنگی
 و نیک ندهشی او قش پتیر خاطر پادشاهی بود - عا
 آخری (که آن فیروز جنگ سرور در قبیله اشقیای دکن
 اعمام و مدافع گوناگون) روزی ازین قسم مقوله از راه آن کسی
 پادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد عا انا که جو
 خان فیروز جنگ که از کجا بیجا - با این حال رسیدن گمان
 کفران نعمت که دو کفر است کرده شوند - ابتدا صاحب الامور
 جلایل پادشاهی خان فیروز جنگ عینی علامی سعد الله خان
 در عین ازواج داشت - پس از فوت آن عقیقه با دو دختر
 برادر آن معروفه عا خان عرف میان عا مره بعد
 از این مره بعد آخری تزویج نمود - ازین هر دو اولاد نمائند *

(۲)

* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ *

مشهور بدو اسم احمد بیگ نام کوکه سلطان معز الدین است
 موطن دیوانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان منکبر بود -
 چون اختیار مای و ملک آن سرکار به علی مراد (که از هم
 کوکه سلطان بود - و در عهد سلطنت مشاطب بهکانه جهان بهادر
 گردیده) تعلق داشت این معنی بر طبعش غورنه از نوکری

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزد
 در واقع نظری بر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوئی تدبیر
 واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت
 را رفیق نکرد - و الا طرفه شیراز فرام آردن مردم بود -
 خصوص مغلیه توران که همه بریاست و فرمان برداری او
 گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
 بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
 بنشینید - و پس از سریر آرائی خلد منزل بصوبه داری
 گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل
 طبیعی در گذشت - نعلش او را بدھلی برده متصل دروازه
 اجمیری در مقبره و خانقاهی (که ساخته اوست) مدفون
 نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -
 با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونق داشت -
 در عهد ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکر را در حالت
 ناجبنائی بسری و سرداری فرج کشی و کار فرمائی در عرصه
 داشته باشند - محض اصابت رای و حسن تدبیرش بود
 که پیوسته به تمشیم کارهای عمده پرداخته در سواری
 و دیوان همان توره و ضابطه مرعی میداشت - و آنچه شهرت
 دارد (که بادشاه بر بعضی مکامن ارادهای او مطلع شده در
 آشوب چشم (که عارض شده بود) باطبا اشارت کردند

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم
 بتعاقب پاشنه کوب بنما سیندهیا تا مالوه عذان وا نکشیدن -
 و سرچنگی مستوفی (سانید - و بخطاب سپه سالاری مامور
 گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت
 خلد مکان بصوبه دارمی هزار در ایلچپوز اقامت داشت -
 هرچند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده
 بنابر غرور (که قطری و جبلی او بود) بمراءات بایست
 وقت کمتر پرداخت - و چنان سردار (را همراه نگرفت *

گویند. وقت (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر
 روانه شد در الغفار خان در نواح (خجسته بغیان ملازمت
 نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس
 کون که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل
 بدولت آبادان باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بے سرانجام
 اند - دو ماهه از خزانه اندرون مثل تقضوه باید داد - که
 اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فردا پوز
 نشود از دیولکھیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ
 ملحق گردد - پادشاهزاده (که سمت نخوت و دیوانه غرور
 بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی است که مثل
 دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم
 خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارک و سلامت کار

شدن قلعه چنجی فرار نمود (باراد مضافت دیرینه دهنا
 جادو سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - و بحال قبا
 آزاره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامی مرهتت بغدر سرش
 جدا کرد - می خواست نزد دهنا جادو ببرد در راه بدست
 لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه
 بابای تورانی (که در جائزه این مؤده بخوشخبر خان
 مخاطب گردید) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین
 اندوخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گذهه عرف
 دیوگذهه تعیین گشته بتصرف در آرد - و پس ازان
 بمحافظت بنگاه اسلام پوری مامور شد - و در وقت مراجعت
 روایات ظفرسمات پادشاهی از تسخیر کهیلتا^(۲) بیهادر گذهه
 مجلای فوج او (که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بودند) تا
 چهار کرده جویبی بنظر پادشاهی گذشت *

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در
 هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فرادان گذرانید
 پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند
 و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما
 با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان
 فیروز جنگ در خانه خود توپ و گجخال و شترنال و کهورنال

(که بعزم گوشمال رانا اودیپور مرکز ریایات پادشاهی بود) از حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی (که بتعاقب رانا بکوهستان در آمده) خبر واقعی نمیرسید - خاقان زمان نیم شب میر شهاب الدین را (که بامر کشک قیام داشت طلبیده بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مصافقت و خوف راهگیران بے توقف پهای استعجال شتافت - و بعد دو روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانید - و این حسن خدمت باعث پیش آمد او شده بخطاب خانی و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس و سونک^(۲) و دیگر شورش گرایان راترور با فوجی شایسته بطرف سروهی تعیین شد - و چون آن فتنه پزوهان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته رعبر بیراهه روی و تباهی گشتند شاهزاده میرک خان را (که از نوکران روشناس پادشاهی بود) نزد خان فرستاد - و بوعدهای مکرمت و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان قدومت نشان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی با میرک خان شصت کوزه مصافقت در دو روز پیموده در حضور رسیده^(۳) مورد تحسین گشت - و بداروغگی عوض مکرر اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [چ] سونک (۳) نسخه [ب] سبقت کرده (۴) نسخه [ب]

نمود - از در پھر باقی ماندند - یکم فتحیاب خان (که مدتھا بقلعه دارئی موردئی اورنگ گدھے عرف ملهیر می پرداخت - سنه ۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری باتفاق عبدالعزیز خان بهادر (که سغد صوبه دارئی گجرات از حضور فردوس آرامگا بار رسیده بود) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثنای راه با غنیم جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب پدر مخاطب گشته چذدے بآئین جاگیرداری گذرانید - در حالت تحریر بنوکری این و آن پسر می برد - دومین فیض باب خان مرد یارباش بود - در گذشت *

* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ *

میر شهاب الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در سال دوازدهم از توران بملازمت خلد مکان رسیده بمنصب سیصدی هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند روزی سبحان قلی خان والی آنجا بعیر فالیز رفته بود - میر شهاب الدین بخواجه یعقوب جویداری و رستم پے اتالیق ظاهر کرد که پدرم بهند می طلبد - و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان طلبیده فاتحه خواند - و گفت تو بهندوستان میروی مرد عمده خواهی شد - اتفاقاً بدولت رسید که ثروت و مکنت سلاطین بلخ و بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بیست و سیوم

(۲)

غیرت خان محمد ابراهیم

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایۀ
 رشذاسی داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرقی
 گشته در ایام (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت
 رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزادۀ
 مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست) از باضافهای
 متواتر از اصل و اضافه پایۀ در ^(۳) هزار سوار و خطاب
 شجاعت خان سر بلندی اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه
 جسونت سنگه و مبارزۀ اول دارا شکوه از اصل و اضافه
 بمنصب پنج هزار و پنج سوار و خطاب خان عالم سرفراز
 گشته بر چار بالش بلند رتبیگی تکیه زد - و چون [پادشاه
 بدعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معاودت فرمود - و نظم
 صوبۀ مذکور بذاک لشکر خان (که در کشمیر بود) قرار یافت] تا
 رسیدن او بذابر خیر داری بلده مذکور در اینجا ماند - پستو
 از اینجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهی
 بود - پس از آن بوجهی از منصب معزول شده اواخر سال دوم
 جلوس بمنصب سه هزار و دو هزار سوار مشمول عاطفت
 گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب
 رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم (که
 ۱۰۲۰ هـ نسخه [ج] ذکر این امیر نیست - (۴) نسخه [ب] بمنصب پایۀ .

و بغداد و پادشاهی مورد سعادت گردید : بغیض آباد موسوم گشت -
 و مواضع برگزینت نواح بجمع سی ملک دایم جدا ساخته بود و متعاقب
 نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برادرش بود -
 پس از آن (که او به عالمگیری بغتج و فیروززی از انواع اسمانی
 گرفت و زمام سلطنت بغیضه افتادش در آمد) اکثر پسران
 آن و دی خان باندازا رشادت و کار طلبی را به امت قالیغ بدو آنها
 (که همراه شجاع بود) مورد سلطنت خسروانی گشتند - مشار الیه
 در آغاز جاوس نیز بفرج‌داری میان دو آب اختصاص گرفت -
 و در آخر سال دوم از تغیر مکرر خان مغوی بفرج‌داری چون پدر
 عزت انداخت - و در سال هفتم بصوبه داری ^(۲) تته از تغیر
 قباد خان منصوب شد - و باغانه یا صدی هزار سوار بمنصب
 سه هزار و سه هزار سوار از انجهام هزار سوار در اسپه سه
 اسپه (مبهی گشت - در سال دهم آخر سنه (۱۰۷۷) هزار
 و هفتاد و هفت هجری در تته باجل طبیعی بساط زندگی
 در نوشت - حسن علی خان برادرش (که فوجدار مرادآباد
 بود) و اسلام خان برادر خردش (که فوجداری سیوستان
 داشت) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بار سال خلعت
 مورد عاطفت گشتند *

تغیر شد - در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاری
 هشتصد سوار و خدمت فوجداری میان درآب سربلند گردید -
 ناگاه فیله کلان - دندان دار از کوه دامن شمالی پسرگنه چوراسی
 مضاف سوار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود -
 قراولان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعیین گشتند -
 خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم
 گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اتمام
 عمارت مخلص پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت -
 اتفاقاً در سال سیام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن
 عمارت مخلص پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که
 کار عمارت باآئین سابق جاری نیست - لهذا مجدداً خان مذکور
 را بفوجداری میان درآب و اضافه دو صد سوار بر نواخته -
 بر سبیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه
 دلخواه باتمام رساند *

مخفی نماید که کنار جون متصل دامن کوه شمالی که بکوه
 سرمور نزدیک است چهل و هفت کوه دهلی موضع ست معروف
 بمخلص پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوایی و چندین صفات
 شگرف موصوف - از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان
 آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع امداد
 یافته بود - در سال سیام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید *

* غصنفرو خان *

بهر آنکه در دی خان است - از دیر باز از خدمت پدر جدائی
 گزیده در حضور اعلیٰ حضرت شرف‌اندوز پرستاری بود - و
 نسبت بسائر اخوان (غیر از مهین برادر میرزا جعفر) بمزید
 روشناسی و اعتبار و عزت امتیاز داشت - و از کار طلبیها
 در تقدیم خدمات پادشاهی چست و چالاک بود - اولا از
 پیشگاه خلافت بخدمت تزک سرفرازی یافت - و در سال
 شانزدهم بداروغگی توپخانه و کوتوالی لشکر سربلند گردید - و
 در یساق بلخ شاهزاده مراد بخش خلیل الله خان را (که
 به سرداری طرح دست چپ معین شده بود) ^(۲) از چاری کار
 بانفداج حصار کهمرو و غوری دستوری داد - خان مذکور غصنفرو خان
 را با جمعی بطریق منقلا بر سر قلعه غوری فرستاد - مشار الیه
 با قباد خان میر آخور باشی ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده
 او را بقاعه در آورد - و از ناموس جوئی و نام طلبی از اسبان
 پیاده شده دست و بازو بقلعه ستانی برگشاد - درین اثنا
 فوج عقب نیز رسید قلعه دار را غیر از تسلیم چاره نماند - و در
 سال بیست و دوم بداروغگی فیلخانه و منصب هزارچی پانصد
 سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خانی نیز مفتخر
 گشت - و آخر بحسب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

صوبه دارى تهته چهره بختوزي افروخته عازم آن سمت گردیدن -
 و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری همانجا
 پیمانه زندگیش پر شد - جهانگیر نامه (غیر از اقبالنامه تالیف
 معتمد خان) از مولفات اوست - و مشارالیه نسبت به معتمد
 خان (که همزاح کوئی ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را پی
 کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنت مکانی که
 بتفیصل مرقوم ساخته *

(۲)

* غالب خان بیجاپوری *

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلع دارى حصن
 پریزدا مضاف صوبه خجسته بنیاد (که دران ایام تعلق بوالی
 مذکور داشت) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان
 از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالاموا صوبه دار
 دکن ملتجی گشته قلعه مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در
 جلدوی آن بمنصب چارهازاری چهار هزار سوار و خطاب خانی سر
 بواقراخته در زمره تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال فہم
 همراه میزرا راجه جے سنگه بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در
 تسخیر کدھی موضع دھونکی از اعمال بیجاپور و نلکه مصدر^(۳)
 ترددات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده *

(۲) در نسخه [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخه [ب] نلکه

یستر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام
 پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهی
 فرستاد - مشارایه هشتم ماه مذکور در ائذاع آن (که صاحب قران
 ثانی در آب تپتی کشتی سوار عشرت اندرز مید مرغابی
 بود) با سرهای آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر
 افضال الهی گشاده حکم بنواختن کوس شادمانی فرمود -
 خواجه کامگار بعد از خلعت و اسب و باضافه پانصدی دو
 صد سوار و خطاب غیرت خانی سربرافراخت - و چون مشار الیه
 خالی از فهمید و گردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد
 نوازش گشته بافرونی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در
 سال دهم باضافه هزاری هزار و دریست سوار بمنصب دو هزار
 و پانصدی ذات دو هزار سوار و خدمت نظم صوبه دارالملک
 دهلی از تغییر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در
 سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مغوض
 گشته - بهرکاری و صاحب اعتباری مشار الیه پنجم ذی الحجه
 سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری موافق طرح
 (که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه
 (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری اساس نوآیین گذاشتند -
 تا چار ماه دیگر بصرف جد کاری خان مذکور برخی مصالح
 موجود شده لخته جا اساس برآمده بود (که بتفویض

* غیوث خان *

خواجه کامگار برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
است - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمنصب
هزار و چارصد سوار سرفرازی یافت - و چون (سال چهارم)
خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افزائی سر
بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو
از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که بگمناهی
از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهراولی سید مظفر
خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هرجا می رفت
خود را بار می رسانید - ناچار هنگام کارزار گرم کرده برخی
از خویشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار می سپرد ()
خواجه کامگار بهمراهی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت -
چون خانجهان از حوالی کالنجر سرچنگ خورده بیست گروه دیگر
شناخته برگذار سپیده فرود آمد - از آنجا (که امید رستگاری
منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود) همانجا غره
(جنب سنه ۱۰۴۰) هزار و چهل هجری در مقابل هراول
لشکر فیروزی از اسب فرود آمده با معدودے (که برفاقت
او پای ثبات افشردہ بودند) بزد و خورده درآمد - پیش
از آنکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوق از پردلان
لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رفیقانش باره باره ساختند -

هزاري رسیده تعین دکن کردند - درانجا با خانخانان ساز
 مستبش کوک شد - که ناکاه در این زمان شباب مستبش
 آبی و لواء برانگیخت - و جذبۀ ازان طرف در رسید -
 بخانخانان گفت ترک (وزکار) سربازي خاطر فرود گرفته -
 بدرخواست نه خواهد گذاشت - بدر جذبۀ میزنم - شما
 بحضور نوشتۀ روانۀ دہلي نمائید - کہ بقیہ امور ہزار
 سلطان المشايخ پیاسام - سرچند خانخانان الحاح و اہرم نمود
 (کہ ازان فوراً یکی دہرنگی نما بگذرد) معذوع نشد - (در
 دیگر مردان گشتہ گل و لای بپدن مالید - و در کوچہ و
 بازار میگشت - چون بعرض پادشاهي رسید - رخصت انزوای
 دہلي حاصل شد - مدت سی سال در امال تورع و تشرع
 بسر برد - با آنکہ از علم ہرگز تمام داشت ہمہ را بآب
 فراموشی شستہ - بتلاوت قران شریف و باشوال صریحہ صافیہ
 قیام می نمود - و از خواجه باقی باللہ سمرقندی الاعل
 کابلي المواد (کہ در دہلي آسودہ است) اجازت ارشاد
 سالکان داشت - در سذہ (۱۰۴۳) یکہزار و چہل و سہ ہجری
 رحلت نمود - زوجہ از ہم شیرہ علامي شیخ ابوالفضل بود - بفرمود
 شوہر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان دادہ دامن از لوٹ
 علائق برچید - گویند ہر سال دوازده ہزار (دویزد) جہمت خرچ
 خالقاہ شاہ حسام الدین می فرستاد *

و در عهد جنّت مکانی از بے تأملی و نا پوزائی این طریقه
 نکرهیده همه وقت معول گردید - چون سریر فرمان روانی
 بجلوس فرودس آشیانی (۲) شکر الله سعیه (۳) مزین گشت اول
 حکم (که از قهرمان خلانم پیرایه صدور یافت) منع سجده
 بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست
 مهابت خان سیه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسی
 آن است که تحیه پادشاهی مغائر تحیات مشترکه میان سائر
 بندگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هراینه
 سر رشته خادم و ~~مخدوم~~ و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -
 لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت
 دست را استلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده
 داشت آن را نیز پادشاه حق آئین در سال دهم جلوس
 برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر
 عنایت (که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت پرتو ظهور
 دهد) تسلیمات چهارگانه بجا آرند - و برای سادات و
 علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام وداع فاتحه
 متعین گشت *

خلف ارشد اغر غازی خان میر حسام الدین - مشهور
 است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبری بمنصب

بطریق تحکیم و فردائی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین
می گذاشتند - سجده ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف
او را ازین قبیل بود - و این تحکیم در زمان پیشین بمثابه
سلام راج داشت - چون بغرغ خورشید اسلام چراغ ادیان
خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت -
(۲)
عرش آشیانی (که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر
قواعد و رسوم است) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه بر ساخت -
(روی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرد آورده قرار داده آنرا
گورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول
بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده
میسازد - و روی دست را بر زمین گذاشته بآزمیدگی بردارند
و راست ایستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر
و عنایت خلعت و فیل و اسب سه تسلیم قرار یافت - و
در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکه اکتفا
فرمود - و پس از آنکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو آئین سجده
در میان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و
آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در
خجست بنشین امر حکم می شد سجده بجا می آوردند -

را برداشتند بهیارے از بهادران را پای ثبات لغزید - غازی خان
از کار طلبی برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار
نمود - و پس از آن در تئولدارئی اوده در مالش امرای
سرتاب صوبه بهار (که از تباہ خردی و کوته اندیشی غبار
فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهی عساکر حضور
جوهر مردانگی او فرورغ دیگر بخشید - و بگامگونه اخلاص و

یکجهتی چهره جالش آراسته تر گردید - و سال بیست و نهم
سنه (۹۹۰) نهم و نود هجری در سن هفتاد سالگی بقصبه

اوده سفر راپشین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره است -
(۲)
شیخ علامی در احوال او نوشته که کندآدرے چهره افروز دانائی
داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با فرد رفتگی
در علم زار رسمی با صوفیان صافی نیایش گری نموده - و با
پابستگی صوری و ارستگی اندوخته - و همواره چشم گریان
و دل تفسیده داشته - گویند اول کسیکه اختراع سجده
عروش آشیانی کرده او بود - طرفه اینکه ملا عالم کابلی ()
از فضلی وقت بود (همواره بحضرت میگفت - که دریغا من
مخترع این امر نشدم *

بر متصفیان صدائف اخبار ظاهر است که در ملال سابقه
و امم سالغه برای برگزیدگان دین و پادشاهان راه یقین

سخنان فریب آمیز پیغام کرد - خان قاضی را چند روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعه و آسودگی در حوماء بدخشیان ننگند) در مجالس می کشید - قاضی را یقین شد که قدم قلعه از مقوله متذعنات است - بیرون آمده به میرزا سلیمان گفت که سعی در تسخیر قلعه آهن سرد کوفتن است - ناگزیر میرزا در آشتی زده بدخشان برگشت - و پس از آنکه قاضی از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم با احترام و اعزاز پیش آمد - و به صاحبیت خود برگزید - و در سال نوزدهم روانه غند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الویه پادشاهی از جونیپور شرف ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بکمر و شمشیر و رمح و خلعت فاخره و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب پرانچی گری^(۲) چهار کاهیبایی برافراخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیب فرادان داشت در کمتر فرصت محفوف عواطف پادشاهی گشته اعتبار تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاری سر برافراخت - و پس از تردد در معارک و مغازی (که مکرر بمرو و سرداری لوی چیرگی افراشت) مخاطب بغازی خان گردید - و در سال بیستم و یکم به همراهی راجه مانسنگه در جنگ رانا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیمت بنیرومی گذ آوری این فوج

* حرف الغین *

(۲)

* فازی خان بدخشی *

قاضي نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام
تلمذ نمود - و در دانش عقلي و نقلي یکتای روزگار گردید -
و نسبت مریدی بشیخ حسین خوارزمي پیدا کرد - و بطریقه
صوفیه صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا
و فکر بلند فطری او بود بقرط کاردانی و رشادت ناموری
اندرخته بپایه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی
بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمره عمدهای
او منتظم گشت - و بخطاب قاضي خان اختصاص گرفت - و
در سالی (که همایون پادشاه لوی سفر آخرت برافراخت -
و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود) منعم
خان (که سردار کاردیده بود) حصاری گشت - و باستدعای
کرمک مصرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره
بامتداد کشید میرزا قاضي خان را نزد منعم خان فرستاده

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر نداشتند چندان وادار
بندر صورت گردیده با کلاه پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد -

درینوا سوار جهاز شده عازم بیت الله گردیده - با حفظ کلام الهی
و تحصیل علوم - به مشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و

شجاعت را بهم برآمخته - شعر می گوید - از دست * * بیت *
مرا بهنگ فلاخن کجاست همسنگی
که دردم افکنی و گرد سر نگردانی

کثیر الاولاد است - یک پسر از در سرکار نظام الدوله آصف جاه
آمده بر رعایت قرابت به منصب پنجزاری و خطاب حمید الدوله
و مدد خرج نقدی سرفراز گردیده *



بود) مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه

سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری عالمگیر

ثانی هم بدرجه شهادت پیوست - و در تاریخ مذکور مصی الملة

پسر مصی الملة بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت

نشاند و شاه جهان ثانی مقلب ساخت - و بعد فوت

عالمگیر ثانی و خانانان بر طبق طلب دتا بکرمک او شتافت -

در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند

دتا از نواحی شکر تال برخاسته باره مقابله با شاه درانی

جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک شاه جهان آباد آمد -

و چون خبر مقابله دتا با قزاقان شاه درانی شنید غالبیت

درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابراین پادشاه تازه را در دهلی

گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتی نشست - و پستر

(که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله

سلطان جوان بخت پور عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را

بتوزکی بزگرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد) او بغرخ آباد

نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع الدوله بجنگ اهل

فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقه جات پناه جست -

و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدکن

آمده - مرهته محاله چند برای اخراجات او در صوبه مالوه

لہذا شاہ نجیب الدولہ را منصب امیر الامرائی ہندوستان دادہ
 روانہ لاہور گردید۔ عماد الملک در فکر نجیب الدولہ از فرخ آباد
 عازم دہلی گشت - و (کنائہ) (۲) را برادر اعیانی بالاجی (۲)
 و ہولکر را بمبالغہ تمام از دکن طلبیدہ باتفاق دہلی را
 محاصرہ نمود۔ عالمگیر ثانی و۔ نجیب الدولہ محصور شدند۔
 چہل و پنج روز جنگ توپ و دھکلہ در میان ماند۔ آخر ہولکر
 رشوت سنگین از نجیب الدولہ گرفتہ بنای صلح گذاشت - و
 نجیب الدولہ را با آبرو و مال و ائصال از قلعہ برآوردہ متصل
 خیمہ خود جا داد۔ و بتعلقہ او آن طرف آب جون (کہ
 عبارت از سہارنپور بوریہ و چاندپور و تمام قصبات بارہہ باشد)
 رخصت نمود۔ عماد الملک بتقویت غنیم (تق و فتق مہمات
 سلطنت بتمامہا بدست آورد - و چون دتا سردار غنیم
 نجیب الدولہ را در شکر تال محاصرہ کرد - و عماد الملک
 را از دہلی بکومک خود طلبید و عماد الملک با خانخانان
 انتظام الدولہ خال خود ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی
 ہم صفا نداشت - و می دانست (کہ اینہا با شاہ درازی
 مخفی سلسلہ رسل و مسائل دارند - و نیز غلبہ نجیب الدولہ
 بر دتا میخواستند) بنا بران خانخانان (کہ از سابق محبوس

(۲) نسخہ [ب - ج] رکنائہ راو - (۳) نسخہ [ب ج] بنا بر صلح -

(۴) نسخہ (ب) دتا - (۵) نسخہ [ا ب] عماد الملک کہ •

شاه درانی دو شاهزاده یکم هدایت بخش بن عالمگیر ثانی
دوم میرزا بابر خویش عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را از
دهلی طلبیده با جانباز خان (که یکم از سرداران زکاب شاه
بود) همراه عماد الملک فرستاد - عماد الملک با هر دو شاهزاده
و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور چون نموده عازم
فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید -
احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اقیال و اسبان و غیره
پیشکش شاهزاده و عماد الملک نمود - از آنجا پیشتر رفته از
آب گنگ گذشته و بصوبه اوده آرد - شجاع الدوله ناظم
اوده با استعداد جنگ از لکهنو برآمده خون را در میدان
ساندی و پالی (که سرحد صوبه اوده است) رسانید -
دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت
سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه قدرتی نقد و باقی
بوعده صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده سنه (۱۱۷۰)
هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از
دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه درانی
(که بنابر حدیث و با در لشکر او) از حوالی اکبر آباد بعزم
ولایت گام سرعت برگرفت - روزیکه مکانی دار الخلافه رسید
عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر قلاب مقصود آباد آمده
با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت بر آورده در خیمه جا دادند
 مهمّاء مسطوره زن تغائی عمادالملک است - و نیز دختر از
 بعماد الملک نامزد بود - عمادالملک صوبه داری لاهور بآدینه
 بیگ خان در بدل پیشکش سی لک ^(۲) رپیه مقرر کرده بدھلی معاودت
 نمود - و چون این اخبار بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق
 آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه
 بیگ خان از لاهور بصحرای هانسی و حصار فرار نمود - شاه
 درانی بوجناح استعجال بیعت کرده بی دھلی عام افراز شد -
 عمادالملک که سروسامانی نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت
 شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بمغارش مهمّاء مذکوره
 و سعی اشرف الوزرا شاه ولی خان - محفوظ ماند - و وزارت
 هم بقرار پیشکش بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خان
 را به تسخیر قلعبجات سورجمل جات تعیین کرد عمادالملک
 همراه جهان خان توددات نمایان بعرضه ظهور آورد - و مورد
 آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت
 درمیان آمد عمادالملک از شاه التماس کرد که ^(۳) نوره از نسل
 تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود - که از انقباض
 (و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و
^(۴) چون) ز خطیر بمعرض وصول درآورده داخل سرکار سازم -

(۲) نسخہ [ب] صد لک - (۳) نسخہ [ب] نوباره (۴) نسخہ [ب] زرہ •

وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائی
 بمصمم الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت
 پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین
 خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه
 (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت
 سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد
 یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که
 تمام فتنها از زائیده بود) محمول گشت - بعد ایامی برای
 انتظام صوبه پنجاب (که پس از قوت معین الملک از جانب
 شاه درانی بتصرف اهلیه معین الملک بود) قصد لاهور کرد -
 عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گهر را بتوزکی
 برداشته از راه هانسی و حصار (۲) روانه لاهور گردید - و قریب (۳)
 ستلج رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوج را بهر کردگی
 سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیری
 مدارالمهام خود را (که بمذنب شش هزار و خطاب به الدوله
 سرافراز بود) شبشب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعجال
 تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم
 فرستاده مبسمه مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

(۲) نسخه [ب] چکار و [ج] روبه لاهور کرد - (۳) نسخه [ب ج] چون

بخورجه برگشت) هولکر قریب معسكر احمد شاه (سیده اول شب
چند بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان
از راه شرازت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر
سهل دانسته^(۲) استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نذمودند -
و الا خرابیها پیش نمی آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر
آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعداد
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او
و مصمص الدوله میر آتش پسر امیر الامر خاندوران ناموس
و احمال و ائقال را گذاشته با چند کس راه دارالخلافه
برگرفتند - و از ناتجربگی چشم زخم عظیم رسید - هولکر
آمده بی منازعت تمام ائال سلطنت را غارت کرد - و ملکه
زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردوس آرامگاه
بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهی باسر^(۳) در آمدند -
هولکر اینها را بکرمست نگاهداشت - عمادالملک این خبر شنیده
محاصره را گذاشته بدارالخلافه شتافت - چه ایا چون دید
که این هر دو سردار برخاسته رفتند و تغها عهده برای محاصره
نمی توان شد او هم دست از محاصره برداشته بنارنول رفت -
و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره برآمد - و عمادالملک
ببوزر هولکر و سازش امرای حضور خصوص مصمص الدوله میر آتش

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بخانج
 داسنه نهاد - و از در قطاع الطریقی درآمده بتاخت و تاراج^(۲)
 محاللات خالصه پادشاهی و جاگیر منصبداران (که در نواحی
 دار الخلافه بود) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سورجمل
 جات (که از دست اهل محاصره بحالت قبا سیده بود)
 از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار
 و نظم و نسق انترپید و در باطن برای کومک جات از دهلی
 برآمده در سکندره مضروب خیام ساخت - و عاقبت محمود
 خان را (که دران نواحی هنگامه پرداز بود) استمالت نموده
 بمضمر طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده
 ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدرات الهی اینکه هولگر بخاطر آردن که احمد شاه در
 دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون برآمده است^(۳)
 رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهی بند باید کرد - و قافیه
 را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این^(۴)
 کار را بے سهیم و شریک بر گزینی نشاند - عمان الملک و
 جے ایا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متھرا عبور دریای
 چون کرده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

(۲) نسخه [ب] داسنه (۳) نسخه [۱ - ب] بیرون (۴) نسخه [ب] قافیه

تنگ نموده *

بخواهید - او میر بخشیدگري از تغیر عماد الملک به سادات خان
 ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگرانی
 رو داد عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند -
 شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار را و
 هولگر را از مالوه و جاپا را از ناگور بکومک خود طلبید -
 اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه در میان
 آمد - عماد الملک و هولگر و جاپا مرهنة با اتفاق بر سر سوزجمل
 جات رفتند - بهرت پور و کمهیز و دیک را ^(۲) که هر سه
 از قلاع حصینه ملک جات است) محاصره نمودند - و چون عمده
 اسباب قلعه گیري اضراب توپ است عماد الملک بالتماس سرداران
 غنیم عریضة بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ
 مصدوب عاقبت محمود خان کشمیری (که مدارالمهام او بود)
 ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین
 خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب
 توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان ابثری از منصب داران
 پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این (که اگر در عماد الملک
 شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید)
 با خود متفق ساخته - خواست که انتظام الدوله را بردارد - و
 روزی قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه (۱۱۸۵)
هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری صوبه بنگاله و بهار بالکلیه
بتصرف کلاه پوشان درآمد *

* عماد الملک *

پسر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آصف جاه
است - و دخترزاده اعتماد الدوله قمرالدین خان - نام اصلی
او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده
بدان حدود شتافت او را به نیابت میر بخشیکری در حضور
احمد شاه گذاشته بصغدر جنگ وزیر بسپرد - سپس (۲) که
خبر فوتش از دکن (سید) او پاس وقت از دست نداده
با صغدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بندی مرز میر بخشیکری
بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان
(که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صغدر جنگ تکرار
یافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شاهجهان آباد
درآمده موسوی خان را (که به نیابت صغدر جنگ با چهار
صد کس بکار میر آتشی می پرداخت) از قلعه بیرون کرد -
و تعلقه مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صغدر جنگ
فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشی
نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقه دیگر

مکرر بکومک پتله عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمی گشت - و چون شاهزاده غنان (خشن عزیمت را جانب مرشد آباد گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و پستری جانب پورنیه (که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت می زد) شتافته بعد وصول در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری قضا را شش برق برقرار افتاده خرمن هستیش بسوخت *

ع *

بذاکه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این ساندک است - پس از وقوع این حادثه قاسم علی خان نام داماد جعفر علی خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علی خان بملکته رفت - آخر صحبت قاسم علی خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علی خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علی خان از آنجا برآمد - و پادشاه وقت و شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتی مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندی به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علی خان در سنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری فوت نمود - پس ازو پسرش نجم الدوله بر مهند حکم رانی نشست - و در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری عالم را بدرون کرد - بعد ازو ساله چند سیف الدوله نامی و ماهی چند

و قتال طول کشید - علی وردی خان سلسله صلح چنانچه - و
 بهاسکر پندت و علی قراول را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت
 در خیمه خود طاییده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت -
 فوج بذات النعش شده رو بفرار نهاد - (گهو و میرحبیب خائب
 و خاسر بر گشتند - ^(۲) اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله
 میفرستادند - تا آنکه علی وردی خان هر سال زرے برای رگهو
 مقرر کرده در محرض آن صوبه ادریسه حواله نمود - و ملک را
 از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال
 زد - بعد فوتش نبیره اش (که بخطاب سراج الدوله مخاطب
 بوده) ده ماه حکومت کرد - در انمیان بذور کلکته را غارت نمود - و
 پستو از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتی سواره ده سپهر
 دادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکی از
 نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میرجعفر بخشی
 او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش
 داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میرجعفر
 بخطاب شمس الدوله جعفر علی خان زبان زد شده به امداد
 اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد
 و هفتاد و دو هجری (که موبد سلطان عالی گوهر متصل
 پتده (سیده محاصره نمود) صادقعلی خان عرف میزن پسر او

یتذمه اصاله گرفت - شجاع الدوله صوبه داری را طوعاً و کره‌ها باد
 گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه داری بنگاله
 پسر او علاء الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبیعت
 که منافعی ریاست اسم اکثر سپاه را برطرف کرد) علی وردی
 خان سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری هوی
 گرفتن بنگاله در سرخود جا داد - و با فوج سنگین بتقریب حصول
 ملاقات سرفراز عازم مرشد آباد شد - و ببران خود حاجی احمد
 (که در کارهای سرفراز خان دخیل بود) از مافی الضمیر خود
 اطلاع داد - حاجی مزبور در مدتی فریب بود - مهابت جنگ
 چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از
 مرشد آباد برآمد - و حرکت مذبحی کرده سنه (۱۱۵۳) هزار
 و یکصد و پنجاه و سه هجری بقتل رسید - مرشد قلی خان
 مخمور تخاص داماد شجاع الدوله در آنوقت فاظم ازیسه بود -
 فوج فراهم آورده بمحاربه علی وردی خان شتافت - و مکرر
 شکست یافته خود را بدکن پیش آصف جاہ رسانید - میر حبیب
 ازستانی (که بخشی مرشد قلی خان بود) نزد رگه و هونسله
 مکسدار صوبه برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگه
 فوج سنگین بهمداری بهاسکر پندت دیوان خود و علی قراول
 که (سردار عمده از رفقای او بود) همراه میر حبیب کرده
 بر سر علی وردی خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

داشت [بتصرف ملک متعلقه او پرداخته نام بهری
بر آوردند - دومین بمرض درگذشت و نخستین مدتی
در قید حیات بود - تا آنکه شجاع الدوله بهر مقدر جنگ ابواله‌نصور
خان در سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری
فوجی بر او کشیده - بعد جنگ ته تیغ در آمد - ازان بعد
ازین قوم کسی شهرت ننموده *

(۲)

* علی وردی خان میرزا بندی *

گویند او و حاجی احمد برادرش هر دو بهران حاجی محمد
افند (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقه بکارتلی مامور^(۳)
بود) خان وزیر در عالم کم روزگارها با شجاع الدوله ناظم بنگاله
آشنائی داشت - در عهد فودوس آرامگاه ایام حکومت او باقی
حاجی احمد بدان صوبه شتافته پاتابه غربت کشاد - شجاع الدوله
بگرمی پیش آمده مدد خرج برای هر دو مقرر ساخت - و
جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بی مشورت اینها نمیکرد -
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب عالی وردی
خانی برای خان وزیر طلب داشت - و چون صوبه پتنه
ضمیمه بنگاله بنام او تقرر یافت علی وردی خان را به نیابت
آنجا تعیین کرد - او در زندگی شجاع الدوله در پتنه بدر
خودسوی زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه دار

شکست فاحش داده غنائم بسیار و توبخانه عظیم بدست آورد -
 و از اعتماد الدوله تدارک بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوه
 بغي اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افغانه است طلب
 داشته یاره از ملک پادشاهی و یاره از حدود راجه کمانون
 متصرف شد - و خیمهها را بداب سلاطین هندوستان برنگ
 سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه ارگشته - لچهای
 لشکر فیروزی پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بواسطت
 وزیر (که باوصف غارت نمودن هیروند متصدی او بر غم
 عمده الماک و مغدر جنگ مصروف طرفدارى او بود) بذای
 صلح گذاشته آمده ملازمت نمود - در عوض اماکن این
 ضلع فوجداری سرکار سپرد یافت - در آمد آمد شاه درانی
 سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری از سپهروند
 برآمده بانوله و بنکر محالات قدیم خود شتافته همان سال
 بدار باقی شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان
 و فیض الله خان - اولین بهرض در گذشت - درمین همراه
 حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رامگدهه تا
 حالت تحریر زنده است - و از همراهیاناش حافظ رحمت
 خان و درندی خان ^(۲) [که باهم بنی عم بودند - و اولین
 قرابت قریبه با افغانه (که خاوند علی محمد خان بود)

ذی حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری
 حسب الطلب بدربار می رفت - چون بدروازه دیوان خاص
 رسید یکی از نوکران نوملازمش او را بزخم جگر کشت -
 او بحاضر جوابی و مطایفه گوئی متصف بود - و از پس
 مصاحبت پادشاه بهیچ یک سر فرو نمی آورد - در فنون بسیار
 مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود -
 ازوست *

* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم *

* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالین *

(۲)

* علی محمد خان روهپله *

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی با یکی ازین قوم
 بسربرد و او مالدار و لاراث فوت نمود در حین حیات نامبرده
 را قابض گردانید - مومی الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله
 وبنگر (که از پرگنات شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع
 شده) سکونت ورزید - چندی بنوکری زمینداران و فوجداران
 آن نواحی ساخت - دستر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و
 مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمرالدین خان را ویران نمود -
 بذابران اعتماد الدوله هیرنند نامی متصدی را جهت بندوبست
 محاللات خود تعیین نمود - او بجنگ پیش آمده متصدی مزبور را

(۲) نسخه [ج] علی محمد خان (۳) نسخه [ب - ج] کمایون *

مزبور را همراة برده مورد مزاحم بیکران گردید - در عهد مزبور مدتی بخشیکری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعه رنگینی بود خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسم ساز صحبت او کوک گردیده که همه وقت از بازیابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمده الملک تصاعد نموده محمود همگان گشت - از آنجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده ناظم آلہ آباد مامور گردید - سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیزمک بر کمر همت زده بحضور رسید - و پیش از پیش مورد التقات خسروانی گشت - و حسب العرض او مقدر جنگ ناظم آورده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب حضور شده بدادوغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردوس آرامگاه را بر سر علی محمد خان (رهیلہ) که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدولہ قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت بار میشود - بیست و سیوم

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروا نداشتند -
 (۲) از پسرانش یکی محمود عالم خان است - که پس از پدر
 بقاعه دارمی جنیر معین گشته مدتها بدان می پرداخت -
 چون مرده بقیه بسیار غالب شد و امید کرمک نماند محاله از
 مرده گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات
 است - دوم خدمت طلب خان که آخرها بقاعداری نلدرك
 ممتاز گشته درگذشت *

* عمدة الملک امیر خان میر اسحق *

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیز الله خان
 خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندار شاه
 مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قوریبگی
 و داروغگی قوشخانه مترقی گردید - و سال دوم فردوس آراگاه
 چون حسین علی خان بهمراهی پادشاه عازم دکن گشت او
 با اتفاق قطب الملک راه شاه جهان آباد پیش گرفت - و پستو
 (که قطب الملک سلطان ابراهیم را همراه گرفته با اقوام سلطانی
 بمقابلہ پیوست) خان مزبور در هراولی جا داشت - و بعد
 گرفتاری قطب الملک پناه باغی نشست - درین ضمن باستماع
 این (که سلطان ابراهیم بحالت تباہ سرگردان این وادی
 است) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضی نوشت - و سلطان

جنگ مرهتّه به نیابت صوبه دارئی خجسته بنیاد فرق افتخار
برافراخت - و چون بعد معارفت نظام الملک آصف جاه از هندوستان
میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در
غلد آباد روضه (که دو گروهی قلعه دولت آباد است) رفته
انرا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش
نظام الملک آصف جاه رفت - و بملاحظه کمی عنایت بتقریب
در اوزنگ آباد آمده بغامه و پیام مزاج ناصر جنگ را بر سر
بر آمدن از روضه آورد - تا آنکه از روضه بملبهیر شتافته جمعیت و
سامان فراهم کرده بیرون اوزنگ آباد بر روی پدر آمد - و شد آنچه
شد - چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنیر رسانید
پس از آن وسائل برانگیخته (که عمده آن گذشت و بشیرتدبیری
آصف جاه بود) ضعف جرائم حاصل نمود - و خفیه نوشتن
و خواندن بدربار فردوس آواگاه نموده سند صوبه گجرات (که
بتصرف مرهتّه رفته بود) بغام خود طلبداشت - و در ایام
(که آصف جاه متصل ترچناپالی چهارنی داشت) مردم
بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد - مرهتّه در اثنای راه
شد گردیده نویت بجنگ رسید - و حسب تقدیر نامبرده
سال (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بدرجه
شهادت پیوست - صاحب جرأت بود - بکار کرده عملداری شناسا -

(۲۰)

بفرزندی برگرفت) - در ایامی (که سید فاضل ولد سید عبدالحکیم
 در دولت آباد دکن بدیوانی یکی از امرا می پرداخت) شیخ
 مذکور همراه او بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او
 خوانده بوکالت خود بآردوی معلی فرستاد - از آنجا که شیخ الهدیه
 در امور معاش سلیقه درست داشت رفته رفته جمعیت
 معقول بهم رسانید - او را سه پسر بود - سیومین عبدالرسول خان
 که پدر صاحب ترجمه است *

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلک مکان
 بملازمت بادشاهی و پایه دانشی رسانید - پستر بمنصب
 در خور و خطاب خانی سرفرازی یافته رفته رفته بخدمت
 طلب خان مخاطب گردید - و بقاعداری نادرک صوبه بیجاپور و
 اوسا صوبه محمد آباد بیدر می پرداخت - پس از و نامبرده
 رشده بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفجاه بقاعه داری
 جنیر کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای
 آن نوئین باند مرتبه بود - در ایامی (که نظام الملک آصفجاه
 ناصر جنگ شهید را بدکن گذاشته خود پیش فردوس آرامگاه
 نهضت نمود - و باجی او سردار مرهقه سر بفساد برداشته بهاط
 منازعت پهن گسترد) ناصر جنگ بفکر تالیف مردم افتاده
 نامبرده را (که بجزرات متصف بود و برریه مرهقه آشنا) از
 جنیر طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

کرد - کثیر الخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادی خان است که مدتی بقلعه دارچی مامور می پرداخت - ابتدای عمل صلابت جنگ تغیر شده باز بحالی اندوخت - و بخطاب ظهیرالدوله قسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - از هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با مکرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگاری در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند *

* عبد العزیز خان بهادر *

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر قدس (۲) سره است - موطن نیاکانش موضع اسی متصل قصبه بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابوالقاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجة که از اهل قرابت بود - و از زنی دیگر سید بدرالدین (که در موضع اسی کتخدائی نمود - چون فرزندی بوجود نیامد منکوحه او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

(۲) نسخه [ب] شکر گنج (۳) نسخه [ج] اسی (۴) نسخه [ج] جان محمد (۵) نسخه [پ ج] نهاده .

جنگ مبارز خان به نصیب پنج‌زاری پنج‌زار سوار ممتاز گردیده به نیابت پدر بصوبه داری برار می پرداخت - بعد فوت پدر معزول شد - و در ایامی (که آصف جاه بدار الخلافه عازم شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و در اینجا هنگام مرگه پیش از پیش بمیان آمد) او بصوبه داری برار تعیین پذیرفته بخطاب قسوره جنگ مامور گشت - و پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضه شاه برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با پدر شریک بود - آصف جاه بصقم تقصیراتش پرداخته طلب داشت و ببحالی چاکیر نوازش نمود - در سنه (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نه هجری سفر عقبی گزید - پسران بسیار گذاشت - در مین خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت صوبه داری حیدر آباد و متصدی گری آنجا نامزد شده - و بتذیبه علی خان قراول (که نوکر رگه و بهونه بود) مورد استعجاب گشت - و لخته بنظم برهانپور مامور شده در عمل صلابت جنگ بخطاب عضد الدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیور (۳) سربلند گردید - آخرها بجاکیر داری برگشته پاتور شیخ بابو مضاف برار قانع بود - ساله چند قبل ازین منزل دار باقی اختیار

(۲) نسخه [۱ ب] هزار و پنجاه و نه (۳) نسخه [ج] مادیر (۴) نسخه

[ب] تاپور شیخ مالو .

بعضور چون به تندیّه حیدرز قلی خان ناصر جنگ (که در صوبه
احمد آباد سر شورش داشت) مأمور گشت: عضد الدوله
محبیب‌الطلب او مع جمعینت (رسیده چندتای همراه بیون
(۲) و از منزل جهابوا مضاف مالوه بتعلقه خود رخصت
یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکوخدمتی
بظهور رسانید - پستور در سال (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه
هجری بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان‌الدین
غریب (رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در
عمل می‌کوشید - با علما خیل بتعظیم پیش می‌آمد - و
با فقرا و صلحا طریق خوش خلقی می‌پیمود - در بر انداختن
زبردستان و تقویت زبردستان سعی بلیغ می‌نمود - و در
حفظ قانون عدالت و اجرای سیاسات سریع‌الغضب بود -
مسجد شاه گنج واقع بلده خجسته بنیاد ساخته اوست
که خجسته بنیاد تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد
مزبور اگرچه حسین علی خان بنا نهاده بود اما او وسیع‌تر
گردانیده - و حویلی و باره دری او واقع بلده مزبور مشهور
عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پهرانش کلان‌ترین
آنها سید جمال خان است (که در حین حیات پدر بریعیان شباب
رسیده در معرکها نامی بشجاعت و دلادری برآورد - پس از

گردیده - پستور به نیابت امیرالامراء حسین علی خان بنظم
صوبه مزبور می پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش
دائمی و دلادری او دران صوبه درست نشست - سال دوم
جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الماک آصف جاه بهادر از مالوده
راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما فی الضمیر
پی برده فوج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور
در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلادر علی
خان (که حرب معب بر افتاد و مردم بهیار از همراهیانش
بنکار آمدند) هر چند فیل او قدری بر گشته بود اما سر رشته
همت از دست نداده در جانفشانی کوتاهی ننمود - و در
جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد
فتح (که وصول بخجسته بنیاد صورت بست) او از اصل و
اضافه بمنصب بنجیازی بنجیزار سوار و خطاب بمضداد راه
بهادر معززه جنگ چرخ اعتبار بر اتروخت - و اصاله بصوبه داری
برار تعیین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزارگی شرف
هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزمت
بنذر بخت صوبه بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته انداز
مآذ - و پستور (که آصف جاه حسب الطالب فردوس آرامگاه
راه دارالخلافه پیش گرفت) دفاتر دیوتی و بخشگویی پیش
او گذاشته او را نائب معتقل ساخت - و پس از رفتن

که در دارالخلافه بقید حیات است - و بخطاب منصورالدوله سرفرازی دارد *

* عضدالدوله عرض خان بهادر قسوره جنگ *

خواجه کمال نام نبهه همشیره میر بهاء الدین سمرقندیست پدرش میر عوض نام از سادات حیدری بود - و نامبرده خدیجه بیگم صبیئه قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان خال حقیقی او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و یانصدی پانصد سوار و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر بیجاپور رفت او بانظار تحقق خبر چنده تعویق بمیان آورد - بستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعه برخاسته نزد اعظم شاه شتافت) سید نیاز خان دوم پسر او بود (که صبیئه اعتماد الدوله قمرالدین خان زوجة او میشد) در هنگامه نادر شاه بنابر صدور گستاخی ازو شکمش را چاک کردند - نامبرده در عهد عالمگیری از توران بهندوستان رسیده بتوسط خان فیروز جنگ خطاب عوض خان یافته همراه خان مزبور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانه او بود - پس از فوتش بدربار پادشاهی رفته ابتدا بوساطت میر جمیله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه
بفرستد - و در عهد فردوس آرامگاه پیش از فوت اعتماد الدوله
محمد امین خان بمنصب هفت هزاره جبین بخت (روشن
ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابت امور وزارت و امالة
میر سامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجری بساط هستی در نوردید *
گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع مبتین و متدین بود
و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط
جهانداری و سر رشته دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان
انشا و املائی او را می پسندید - احکامی (که بواسطه او بقام
پادشاه زاده ها و امرا صدور یافته) فراهم کرده با حکام عالمگیری
موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده
کلمات طیبات نام گذاشته - هر دو نسخه متداول است - خان مزبور
شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که
احوال او بر آیه بزبان قلم گذشته - دوم ضیاء الله خان که احوال
او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش
نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطیت الله
خان - که بعد پدر مخاطب بعنایت الله خان و حاکم
کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

که چون اسد خان بسبب بیماری و عیاش مزاجی در دستخط
کواغذ وزارت تهران می کرد حکم میشد - که عذایت الله خان
نیایه دستخط می نموده باشد - و از غرائب عذایات پادشاهی
نسبت بحال او (که صاحب مآثر عالمگیری نوشته) از ذیل
احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت *

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته -
(چون محاللات کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد)
او نیز باتفاق اسد خان درانجا ماند - و در عهد خلد منزل
ببجالی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان
بدارالخلافه مرخص گردید - و پسرش هدایت الله خان نیایه
در حضور خدمات مأموره را سرانجام میداد - پس از وصول
بدکن چون مختار خان (که بتعلقه خانسامانی مقرر شده
بود) درگذشت - تعلقه مذکور بغام او قرار یافته حسب الطلب
بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عذایت الله خان
بنظم صوبه کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد
فرخ سیر (که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان
بقتل رسید) عذایت الله خان از کشمیر عزیمت بیعت الله
نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و
اضافه بمنصب چهار هزاره دو هزار سوار فایز شد - و خدمت
دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه داری کشمیر بار

پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشراف
 جواهرخانه سربلندی اندوخت - و سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سی و دوم
 بخاندانمائی سرکار بیگم چهره عزت برافروخت - و سال
سی و پنجم (چون رشید خان بدیع الزمان دفتر دار خالصه برای
 تشخیص جمع بعضی مکالات خالصه صوبه حیدرآباد (خصت
 یافت) او به نیابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانی امتیاز برگرفت
 و سال سی و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی
 تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار
 امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت صدارت نیز تا تقرر
 دیگرے متعلق باو شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار
 گردن کامیابی برافراخت - و سال چهل و پنجم از انتقال
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجه
 ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعزایت فیل بلذ مرتبه گشت
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد
 و پنجاه سوار بر فراز بلذ رتبی برآمد - ساز صحبت او
 با پادشاه قسمی کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

(۲) بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت (۳) -
 شهداد خان تاب مقاومت نیدرود و به عزیمت گذاشت -
 قضا را درین اثنا تفنگی بپدر آن ستمگر درامت خان نام
 (که بدوامت پسر دم آسایش می زد) رسیده به نیستی سرا
 در شد - آن بدمست پندار (که نشئه باد و در بالا داشت)
 بر خود پیچید - و فیل را تند راند و یکسر بر سر شهداد خان
 (که بر ماده فیل کوچک سوار بود) رسید و در سه ضرب تیغ
 خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده
 بپاداش اعمال خسران مال بیوست - هر برود او بحکم
 ناظم بدار الخلافه ارسال یافت - و پس ازان زمینداری بر
 پسرش مقرر گشت - براه و رسم معمول زمیندارانه می پردازد
 هیچکس مثل مقتول ازان فرقه نام آور نکرده *

• عنایت الله خان •

نسبش بسید جمال نیشاپوری میرسد - حسب اتفاق دارد
 کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکرالله
 نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عقیقه صالحه بود) در عهد
 خلد مکان بتعلیم زیب النساء بیگم صبیغه پادشاه خواهر حقیقی
 محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهی
 و کسب آداب پرداخته برای مذهب عنایت الله بخدومت

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از بیش
 بتمزد و سرکشی افزود و دامی از مال واجبه بجاگیرد از آن
 آن ناحیه عاید نمی نمود - و از کنار رودبار بیا (که قلعه
 موسوم بادریسا^(۲) اساس گذاشته بود) تا قصبه تهره مضاف
 سرهند (که بر لب دریای ستلج است) در تصرف داشت
 و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یازا که
 در آن حوالی دست از آستین برآورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور^(۳) از شرمنجی
 و بیراهه روی او خار خار غم در دل می شکست پس از منم
 گرو شهداد خان خویشگی را (که از ابطال رجال بود) بفرونداری
 آن ناحیه برگماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود
 اگرچه حسین خان (که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان
 وقت بود) راضی نبود داشتن عیسی خان نمیشد - که تا
 او هست که بما نمی پردازد (واقع درست اندیشیده بود
 چنانچه احوالش برگوید) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده -
 چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فتنین بهم پیوست
 آن بومی بے باک (که پشت گرمی او بکثرت مراد و بهیاری
 استعداد بود) متصل قصبه تهره (که منشا و مولد آن خود سر
 همان نواحی است) با سه هزار سوار جرار بزد و خورد مردانه درآمده

برآوردن - و بمنصب پادشاهی فرق افتخار بر افراخت - و در
قتال و جدال (که شاهزادها را در امور واقع شد) با فوج
شایسته جوار ملزم (کاب جهاندار شاه گردید - دران هرج
و مرج از یاری طالع غنیمت سترگ (که همگی عرابهای
خزانه بود) بدستش در آمد - و هیچ کس بداز پرس نیفتاد
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزار (۲)
فرجدار (درآب) پنه و لکمی جنگل عام اعتبار افراشت
و از حقیض زمینداری به بلند پایه امارت و ایالت مرتقی
گشته کله گوشه پندار بارچ فلک رسانید - و چون قابو طلبی
و راته پژوهی تمغای زمینداری ست خصوص متمدان (که
سر زیاده سري بنواخن فتنه و فساد می خارند) همین که
انقلاب سلطنت بدیان آمد و جهاندار شاه از سریر فرمانروائی
غاطهد یکبار سر از ربه اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب
بنواحی و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفه معهوده
بر قوافل دهلی و لاهور می تاخت - و مکرر با فوجداران قرب
و جوار ساحمت جنگ و پیگار پیموده چهره غرور و نخوت
افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام توشگی اندوخت -
از راه حیل و رزی و بهانه سازی بوسیله ارسال رسل و اهدای
تکف با ضممام الدوله خاندوران ربطی و توسل بهم رسانید

(۲) نسخه [ب] لکمه و لکمی جنگل (۳) نسخه [ا] حبله و ری •

رنگ رفته بر رو آردن - پستر چندے صوبہ داری برار بنام آرد
 قرار گرفت - و برخه ایام به نیابت محمد بیدار بخت در
 برهانپور ماند - سال چهل و نهم (۲) در گذشت - محمد رضا
 پسرش از انتقال او بقلعه داری رام گدھے و از اصل و اضافه
 بمنصب هزاره چار صد سوار قامت قابلیت آراست *

(۳)

* عیسی خان مبین *

و منبج نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنگهیر که
 خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکله سرهند و دوآبه
 پتھے بیوموی گری و زمینداری بسر برند - رهنی و قطاع الطریق
 را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاگان مشارالیه مرزبان
 معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده نام
 پیدا کرد - اما چون او بعرضه نرد و تلاش خرامید دزدی
 و دست اندازی آغاز نهاده سرمایه مردم آزاری بهم رسانید
 و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیت فراهم آورده هرجا
 دستش میرشید بغارت و تاراج می پرداخت - و رفته رفته
 از اطراف و جوانب زمینداری و اوطان مردم بتعدی گرفته
 صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهرامی
 محمد معزالدین نرد نمایان نموده نامی بمردانگی و بهادری

(۶)

(۲) نسخه [ب ج] ششم (۳) نسخه [ب ج] مبین (۴) در [اکثر نسخه]

پتھے (۵) نسخه [ج] چون او (۶) نسخه [ج] نرد نموده *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخد مت میر توزکی
چهره عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش (روح الله)
خان بنظم صوبه بیجاپور مامور گردید او بقلعه داری آنجا
 اختصاص گرفت - سال سی و ششم بعد فوت روح الله خان
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه
 اعتبار اندوخت - پستربخدمت قوربیگی نامزد شده سال چهل
 و ششم از تغیر سردار خان بقلعه داری قندهار و از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گردید - باقی کیفیت
 بحالش دریافت نشده *

* علی مردان خان حیدر آبادی *

میر حسینی نام داشت - از نوکران عمده ابو الحسن والی
حیدر آباد بود - سال سیم جلوس عالمگیری بعد فتح گلکذده
 ملازم پادشاهی گشته بمنصب شش هزاری و خطاب علیمردان
خان بلند آرازه گردید - و بتعلقه داری کنچی مضاف کرناٹک
حیدر آباد سرفرازی یافت - سال سی و پنجم (که سنتاجی
 کهور پرة بکومک چنجی (که در محامره فوج پادشاهی
 بود) سید نامبرده بدفع او کمر بسته برآمد - و بعد مقابله
 و رودان زن و خوردن دستگیر شد - و اقیال و غیره اسباب
 بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده
 مخلصی حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار

باشد) بوقع نخواهد آمد - بار ندادن او بجمیع وجوه (جهان
دارد) - و بعد رسیدنش بدارالخلافه و پیام نمودن بحرف و صوت
از سر واکرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدین و اخلاص
از خود رائی و خود آرائی او اغماض نمی فرمود - و تمشیت تعلقات
عمده بار می سپرد - خالی از کمال ظاهر نبود - چون بخدومت
شاه برهان الدین راز آلهی (رحمة الله علیه) اعتقاد بسیار
داشت رازی تخاص می کرد - دیوان و مثنوی او مشهور است
در حل تدقیقات مثنوی مولانای (دم خود را یگانه میدانست
(۲) مخیر موفق و کریم الصفات بود - این بیت ازوست - که در سوارچی
روز فوت زین آبادی پیش شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر
خوانده بود *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت *

پادشاهزاده یک دو بار محکم اعاده فرمود - و پرسید که این
بیت از کیست - گفت از کسیست که نمی خواهد بخدومت
خداوند نعمت خود را بشاعری موسوم سازد *

* عزیز الله خان *

پسر سیوم خلیل الله خان یزدی شمس - پس از فوت پدر
بمقصود در خور و خطاب خانیه سر بلند گردیده سال بیست

سال نهم باضافه پانصدی ذات لوای بلاد مرتبگی برافراشت
 سال دوازدهم باز عزمت اختیار کرده بسالیانۀ دوازده هزار
 رویه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسروانی شده سال
 بیست و دوم ببخشیکری: تن از تغیر صفی خان ^(۲) بارج اعتبار
 گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم موبۀ دارالخلافه بو
 چاربالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال
 چهارم مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجری
 زاویه نشین عدم سرا گردید - بافقرو آزادی استقامت مزاج
 جمع داشت - نوکری به تبختر می کرد - و با هم چشمان
 تکبر می ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور
 مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتخانه استدعای
 پروانگی نمود - و عرض او پذیرائی یافته فرمان بنام خان
 مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را
 بهسبب بعضی موانع نخواهم طلبید - اول حیدرآبادی قابل
 آن نیست که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا بیند
 دیگر ابواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکان
 غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش
 باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک (که از من متوقع

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت
 درین ضمن خبر رسید - که او حسب الطلب والی ایران
 از وطن راهی شده در عرض راه مقیم ملک جاویدانی گردید
 دو پسرش یک زاق قلی خان و دومین محمد خلیل در
 اورنگ آباد بودند - و بجاکیر می گذرانیدند - در گذشتند
 دومین با محرر اوراق شناسا بود *

* عاقل خان میر عسکری *

خوافی الاصل است - و از والا شاهیان عالمگیری - در عهد
 شاهزادگی ببخشیدگری دوم مامور بود - در اوانی (که
 پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر از دکن
 عزیمت هندوستان نمود) او را بتراست شهر در اورنگ آباد
 گذاشت - و پس از جلوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده
 بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداری میان درآب
 سر بلندی اندرخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزل شده بنابر
 عوارض جسمانی گوشه انزوا گزیده بتقرر سالیانه ده هزار روپیه
 رخصت لاهور یافت - سال ششم در اوانی (که مراجعت
 پادشاهی از کشمیر بلاهور واقع شد) فروغ التفات سلطانی
 بحال او تافته از لباس گوشه گزینی بیرون آورد - و بعنایت
 خلعت و منصب دو هزاری هفتصد سوار دیگر باره کامیاب
 گشت - پستتر بداروغی غسالخانه چهره عزت بر اندرخت

تدر شناسی گفت - که هر چند این جان سخت تا حال
بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد
بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکری متعذر - و اگر
نوکری هم توانم که (که گوشت و پوست اُر بنمک ابو الحسن
پرویش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود
ازین جواب بر چهره پادشاه اثر هلال ظاهر گردید - اما از
انصاف پژوهی حکم شد که بعد صحبت تمام احوال اُر بعرض
رسانند - و پس از تسخیم شدن اُر بصوبه دار حیدر آباد حکم
رفت - که باستمالک اُر پرداخته روانه حضور سازد - چون باز
زبان بایک کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستد - خان
فپروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود
داشته هموار کرد - سال سی و ششم بمنصب چهار هزار
سه هزار سوار در زمره ملازمان انصلاک یافت - و بخطاب خانی
برنام و عطای اسمی و فیل و تفویض خدمت فوجداری
نواجعی (راهیری) سر بلذدی اندرخت - و سال چهل بتعلقه فوجداری
کوکن عادل شاعیه (که کنار دریای شور متصل کوه بندر
واقع است) بلند آوازه گشت - و پستر بابرار رخصت بیت الله
گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن برطن خود لار درانجا منزوی
شد - پادشاه باستماع احوال اُر عبد الکریم نام پسرش را

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی متضمن امیدواریهایی (که بنابر تالیف او صدور یافت) از وفا کیشی دست زد بران زده باقیب وجوه پاره ساخت شبیه (که امرای پادشاهی بصاحت بعضی اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت کمر بستن نیافته با شمشیر و سپر بر اسب چار جامه باتفاق ده دوازده کس از رفقا جانب دروازه دوید - از آنجا (که مردم پادشاهی بندوبست دروازه شهر یناه نموده چون سیل بلا راه قلعه^(۲) ارک پیش گرفته بودند) نامبرده دوچار شده بهر که میرسید شمشیر می انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتهایی برداشت دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانی او چشمها را پوشید - و مرکب او را برده متصل ارک زیر درخت رسانید - کبیه شذاخته مردمی کرده بخانه اش برد - چون ماجرا پامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه رسوخ او با ولی نعمتش پسندیده بمقتضای قدردانی جراح برای معالجه^{*} او تعیین فرمود *

گویند چون امید روز بهیچ او بعرض رسید پادشاه پیغام کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستد - که از بجانب او هم تسلیمات منصب نمایند - او بعد ادای شکر

(که به بیدر اه‌رزی رهنمون یادشاهزاده محمد اکبر شده) خواجه
 باراد فاسد و آفتنج غدر و خواجه بذوشت خمر خود باز گشت
 به بندگی و عقیدت نموده بدر دولتخانه پادشاهی حاضر شد
 و روزگار سزای کرد نمکی در کنارش گذاشت [از دیوانی خالصه
 تغیر شده به بیوتاتی سرکار والا از عزل کامکار خان مقرر گردید
 و در همین سال بابتبار آنکه داماد از تهور خان در فوجداری
 اجمیر در مالش راجپوتیه دستبردهای سترگ نموده اندکس
 فوجداری مذکور و ادعای صرف مسای در تذبیه رانده‌وران
 مقهور کرده بپذیرائی خواہش اسپ شادکامی دواند - در سال
 بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجری
 باجل طبعی در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاری *

(۲)
 ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود - و
 مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست
 و نهم جلوس رفته قلعه گواکنده را (که ابوالحسن درانجا
 متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن
 بمقتضای وقت (جوع بدرگاه سلطانی آورده بمناسب شایان
 و خطابهای عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک
 منظور داشته همواره از قلعه برآمده بر مردچالها میریخت

و کم حاصلی ملک سر باری گشت - معینا تا اختتام ایام
 حیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کرور زریه تخمیناً
 موجود بود - قدری در زمان خاندن منزل (که دخلها مفقود
 شده همه خرج بود) تلف گردید - و پستمر محمد معزالدین
 جرباد داد - آنچه مانند در هنگامه نیکو سیر سادات بلرزه
 گرفتند - درینوقت (که مداخل سلطانین متکسر بر صوبه
 بتکاله بود) مرسته از دو سه سال خلل انداز و آندیار شد
 لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن
 کجا بود بکجا رسید *

بالجمله عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه
 (که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود)
 تغیر گشته بفروجداری چکله بریای تعیین گردید - و در سال
 هیزدهم بفروجداری خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابی
 آندوخت - و پس آزان (که امانت خان مرحوم از دیوانی
 خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر
 خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض
 پیشدستی خالصه بمنصب هزاری ضد سوار فرق عزت
 و افراخت - در سال بیست و چهارم در خطه اجمیر بعد
 آزان [که خویش او تهور خان مخاطب پادشاه قلی خان

بیگمه زمین و یکصد و بیست موضع در ^(۲) به بیگمان
و شاهزاده‌ها و نوئیان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ ^(۳)
و تا آخر سال بیستم نه کرد و شصت لک روپیه در وجه
انعام محبوب شد - و بریساقت بلخ و بدخشان و سوی در کرد
روپیه وجه علوفه و مراجب دو کرد روپیه نقد بر سرانجام
ضروریات صرف شده - و دو کرد و پنج لک روپیه بر ابدیه
والا اساس بکار رفته - ازان جماعه پنج لک روپیه بر روضه
ممتاز محل - و پنج لک و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آکره
و پنج لک روپیه بر قلعه شاهجهان آباد - و ده بر مسجد جامع
آنجا - و پنج لک روپیه بر حدائق و عمارات لاهور - و دوازده
در کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار
و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما - ^(۲) معینا
گنجینهائی (که در سلطنت پنج لک و یکساله اکبری دم پری
میزد - و صفت اخلا و لاملا بهم رسانیده بود) نعره هل من مزید
کشید - خلد مکان که حزم و احتیاط داشت مدتی در تسویه
دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها
رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از
هندوستان بار شده بدکن آمده بتنخواه در آمد - و ویرانی

(۲) نسخه [ب ج] در دست (۳) در [بعضی نسخه] شاهزاده (۴) نسخه

[ب] و غیره •

در کارسازی و معامله پردازی مرد هر کار و کار هر مرد مرعی
 قداشتند - و ایرانی ملک و کمی مداخل بجائے رسانیدند که
 محصول مکالات خالصه به پنجاه لک (روپیه عاید گردید
 و مخارج بیک کرور و پنجاه لک روپیه رسید - و زرهای گرانمزد
 از خزانه عامه بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهد
 اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض
 بار یابان پادشاهی گردید آن خاقان هوشیار دقیقه رس مکالات
 یک کرور و پنجاه لک (روپیه) که از قرار دوازده ماهه
 پانزدهم حصه ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده
 کرور (روپیه) را اخراجات مقرری بحال داشته تته را برای خرج
 دوداد نگاهداشت - رفته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن
 پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توفیر
 یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرور
 دام ممالک یکصد و بیست کرور دام خالصه مقرر کرد
 که موافق دوازده ماهه سه کرور (روپیه) می شود - و آخرها
 قریب بچهار انجامید - چنانکه گذشت *

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات
 و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول
 جلوس یک کرور و هشتاد لک (روپیه) نقد و جنس و چهار لک

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر نقدي^(۲)
و غله و ارتفاع و زکات بیک کرد و بیست لک خاني
(که سي لک روپيه باشد) مي (سيد - که تنخواه هر هفت هزار
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و یک کرد دام
انعام است - فكيف يمين الدوله آصف خان که هر سال پنجاه لک
روپيه حاصل تيرل داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها
بمنصب شصت هزار چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و انعام هشتاد و سه کرد دام (سيد) بقرار دوازده ماه
دو کرد و هفت لک و پنجاه هزار روپيه تنخواه يافت *
بر ارباب تدبیر اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشياني
(که بانی مبانى خلافت و جهانباني و موسس قواعد
جهان ستاني ست) بمابقه استمرار و پيشين معمول اخراجات
آنقدر نبود - چون روز بروز ناحيته بر ناحيه و مملکت
بر مملکت مي افزود و وسعت و فسحت در ملک پديد آمد
هرچند بقدر ضروري آن خرج افزايش گرفت اما مداخل
از يک بصد کشيد - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت
سلطنت جنت مکاني (که آن پادشاه لا ابالي املا بمهمات
ملکي و مالي گيرا نبود - و مزاج مجبور بپروائي و عاليجاهي
داشت) متصدیان خيانت آلود آرزو از زر اندوزي و (شورش ستاني

از تغییر بهره مند خان بخدمت آخته بیگی کامیابی اندوخت
 سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیکری
 سیوم و مرحمت دوات سنگ یشم برپایه عزت برافزود سال
 بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار ونود و دو
 هجری رخت زندگانی بریست *

* عزایت خان *

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهی
 نیست - نه از اسلاف او خبری و نه از اخلافش اثری در میان
 غیر ازینکه گویند خوانی بود - در آخر سال دهم عالمگیری
 بدیوانی خالصه سراقازی یافت - مشارالیه در سال سیزدهم
 افزونی مدد خرج از عهد اعلی حضرت چهارده لک روپیه
 بردخل معروض داشت - حکم شد چهار کرور روپیه خالصه
 مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه
 فرموده اکثری ابواب خرج از سرکار پادشاهی و پادشاه زاده
 و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکی بعظمت و پهنائی سلطنت
 هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان
 پی توان برد - که موسوم السلطنت سلاطین دیگر بیافست نوکری
 امرای اینجا نمی رسد - ماحصل امای قلی خان و نذر محمد
 خان (که سراسر ولایت ماورا انهر و ترکستان بلکه تا بلخ

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بهدۀ سلطنت رسید
و بعضای خلعت و جیغۀ مربع با پهل کتاره و منصب چهارهزاری
پانصد سوار و اسب با زین مظل و فیل و بیست هزار روپیه
فقد فرق عزت برافراخت. سال بیست و پنجم چون خبر فوت
تذکر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن
پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخلع گردیدند - سال
بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده ازو ظاهر گشت پادشاه
بیدماغ شده او را تعینات بنگاله فرمود - پس ازان (که عالمگیر
پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگی که با شجاع زد داد
او در فوج قول بود - بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه
پیوست - تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود
گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسب و فیل
سر بلندی می اندوخت *

* عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهیدی ست - بعد فوت پدر
بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس آشیانی
بداروغگی خواصان مامور شد - و سال دوم جلوس خلد مکان
(۲)
بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشانی
بداروغگی غسلخانه چهرۀ عزت برافروخت - سال بیست و سوم

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد
 مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلغ بنذر محمد خان
 معتبر شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گرده اوزبک
 (۲) و المان و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب
 درانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدومت پادشاه محرک
 شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلغ و بدخشان از پدر
 آزاده شده به پیشگاه خسروی آمده بود) نه پدر طلب نمود
 و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا
 برنگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن
 بعنایت خلعت و جیغۀ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق
 مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سی هزار روبیه نقد
 کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش
 خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان اوزرا
 ولایت غوری داد - سبحان قلی پسر چهارمین خان ازین امر
 آزاده شده با هزار سوار بوسر بلغ آمده خان را تنگ ساخت
 ناکزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته
 خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - تلماتان
 (که با سبحان قلی موافقت داشتند) هر راه گرفتند - و دستگیر
 ساخته پیش سبحان قلی بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

فردوس آشیانی چون پادشاهزاده محمده مراد بخش با فوج
 کثیر رفته پس ازان (که نذر محمد خان با سبحان قلی
 و قتل محمد در پھر خود راه فرار گزید) باغ را بتصرف
 در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و (ستم ولد خسرو
 نبیر) خان مذکور را طلب داشتہ حواله لہراسپ خان نمود
 سال بیستم سعد اللہ خان (کہ بعد استعفاي شاهزاده
 بہ بدوبست آنجا تعین شدہ بود) حسب الحکم ہر سہ کسی
 مذکور را با سایر متعلقات ہمراہ راجہ بیتھاداس و غیرہ (وانہ
 حضور ساخت - بعد رسیدن اینہا بعقبہ خلافت صدر الصدور
 سید جلال تا خیابان پذیرا شدہ بحضور آورد - پادشاہ بہرام را
 بعطای خلعت با چارتمب زر دوزی و جیغہ و خنجر مرصع
 با پھول کتارہ و منصب پنجہزاری ہزار سوار و دو اسب
 با زین طلا و مطلا و دہ تقوز پارچہ و یک لک شاہی (کہ
 بیہمت و پنجہزار روپیہ باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت
 خلعت و جیغہ و خنجر مرصع و اسب با ساز طلا و پنج تقوز
 پارچہ و رستم را بخلعت و اسب برنواخت - و عبد الرحمن را
 (کہ خود ترین برادران بود) صد روپیہ (ہزانہ مقرر کردہ
 پیداشاہزادہ داراشکوہ سپردند - و مستورات خان مذکور را
 بیگم صاحب اندرون طلبیدہ باقسام دلجوئی تسلی خاطر

* عسکر خان نجم ثانی *

نامش عبد الله بیگ است - در عهد فردوس آشیانی سال
 هزاردهم جلوس بمغصب دز خور و قلعه داری کالنجر چهره
 عزت بر افروخته پستر توسل با محمد داراشکوه جمعه
 میر بخشعی سرکار شاهزاده مزبور گردید - سال سیم بخطاب
 عسکر خان نامور گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جهونیت
 سنگه آمد آمد محمد اردنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد
 شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله
 خان جهت بهتن معتبر دهوایور و رزجک در مثل هرادی
 تعیین یافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل گدهه پتهای^(۲)
 بود - چون داراشکوه اسامیها و اسباب ضروری همراه گرفته
 بهخبر گجرات ریه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه
 مطلع گشته از صف شکن خان امان طالبیده فرزاد آمد
 و به حصول ملازمت و عنایت خلعت و بهائی نوکری کامیابی
 اندوخت - پستر در کومکیان خانخانان معظم خان قرار یافته
 بصوبه بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگیری باتفاق بزرگامید^(۳)
 خان جهت تعخیر چانگام کمر همت بصمت - بعد از ان احوالش
 بگوش نرسیده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمین پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

(۲) در [بعضی نسخه] پتلی (۳) نسخه [ج] بصوب بنگاله .

ب حفظ بنگش پائین ^(۲) نوازش آمود گردید - و سال هفدهم از اصل
و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته
بقندهار نزد پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال
بیست و پنجم (رزگار سپري شد او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار و پانصد سوار لوی افتخار برافراخت - و آخر
همین سال ب خطاب خاني و عطای اسپ با زین نقره ناموري
پذیرفته با سلطان محمد ارننگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق
قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستر مدتها بحراست
شهر کابل معین بود - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري دو هزار سوار و عطای عام و نقاره و پستر باضافه
پانصدي طبل شادکامی نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه
(که بر سر سلطان شجاع تعیین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر
همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه
بعد از جنگ سموگدهه پدای فرار بلاهور شتافت) ارا
شاهزاده مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت
و بعطای خلعت و خطاب سعید خاني و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید
تتمه احوالش بنظر نرسیده *

اعلیٰ حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود *

از کارهای پا برجای از (که بمرد دهور و اعوام بر صفحه ایام خواهد بود) آردن آب نهر است در بلده دار السلطنه لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه

(۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصی (که در کندن نهر مهارت دارد) بعهده میکند

که نهری بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات مرحمت شد - آن شخص از مذبح دریای رادی (که بکوستان

شمالی ست بمسافت پنجاه کوه جریبی از لاهور و بر زمین هموار جریان دارد) شروع بحفر نموده در عرض یک سال

و کسر انجام گرفت - سال چهاردهم بگذار آن نهر در حوالی شهر مذکور در مکانی (که بلندی و پستی داشت) باغی (که مشهور

بشاله مار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه به مرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم

باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغی در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیه دیگر حواله

کار گذاران شد - اتفاقاً میرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه

به ساریه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده
در یکرز از خیسون گذشت - و به ساریه را غریق گردانید
اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمود
خان را گذاشتند) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا
می پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده
به تیولدار می صوبه لاهور مامور گردید - پس از چند ماه برخصمت
کشمیر (که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود)
خوش دلی اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار
تعیین گشت اگرچه صوبه دار می کابل به سلیمان شکوه مهین پسرش
مقرر بود امیر الامرا بحراست آن ملک دستوری یافت - و باز
به صوبه دار می کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلوع
بملازمت رسیده اسهال بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سی
و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر
گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - نعلش او را
بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - متروکات او
از نقد و جنس یک کرور روبیه بضبط در آمد - هر چند
در ایران خلاف طریقه ملازمان خاندان صفویه ورزیده بکور نمکی
و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسب اخلاص
و شگرفی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی پایه اعتبار از
جمیع امرا برتر افراخته بمرتبه در مزاج پادشاهی جاکرد که

تاراج کرده سالم و غنایم برگردید - (روز دیگر بیگ ارغلی با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خورد شاهزاده بکومک رسید - جمعی از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلی^(۲) سلطان برادرش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بتسیار پیوسته بتفریق اسپان^(۳) بزبون و خوش اسبه پرداختند - و هرکه آسیب خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکریم^(۴) با فرجی از یکه تازان بر امیرالامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهده آن تیغ از غلاف کشیده مهمیز براسپ زد - دیگران با او در آریخته نایره جدال ملتطم ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر رو خورد و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان امیرالامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب درمیان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کنان ببانج رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده^(۵)

(۲) نسخه [ج] سبحان قلی برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان

زبون و خوش اسبه (۴) در [اکثر نسخه] مکریت (۵) در [بعضی نسخه]

جریده بمناقب آنها

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردن) اراده مراجعت نمود و باوصف منع حضور ممنوع نشده معاملات رو برای آوردن آنذیاد مجبورا برهم خورده خرج و مرجع تازه پدید آمد اعلی حضرت شاهزاده را بعزل جایگزین و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست با آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیرالامرا حکم شد که متمردان قندز را مالشے بسزا داده بعد از رسیدن حاکم ببدخشان بصوبه داری کابل (که بدو متعلق است) باز گرفته و در همین سال سده (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص یافته مرخص گردید - امیرالامرا نیز با شاهزاده همراه گشت چون بنواصی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسرکلان نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کنایه جیكون شده بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او از آب آمویه گذشته در حوالی آقچه مجتمع گشته - و قتل محمد سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز باو پیوسته - شاهزاده بلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و در تیمورآباد هنگامه نبرد آراستگی یافت - امیرالامرا حریف خون را برداشته تا منزل قتل محمد سلطان (که از دایره اوغلی دور بود) رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و لوازم اندر همراهِانش

دفع الوقت می گذد - دو گروهی بلخ رفته دایره گردید - شامگاه
 بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر
 آن بلده بهالزمت (سیده رخصت معارفت یافتند - صبح بعزم
 ملاقات او بباغ شتافته فرد آمدند - نذر محمد خان بتهدیه
 ضیافت در شده بباغ مراد رفت - و لخته جواهر و اشرافی گرفته
 بقرار نمود - و در شرغان بفکر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر
 خان رهله و اصالت خان تعاقب نموده بچنگ پیوستند - خان
 ال مشاهده استیلای آنها جاو گردانیده باند خود شتافته روانه
 ایران دیار گشت - در سو آغاز بیستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه
 نو سکه صاحب قران ثانی پیرایه ظهور گرفته همگی دوازده لک
 روپیه از مریع آلات و غیره با دو هزار و پانصد اسمپ و سه صد
 شتر بضبط درآمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد
 که از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - قدری عبد العزیز
 بچان متصرف گشت - و بسیاری از بزگان بغارت بردند - و قلیله
 بخود همراه برد - سوای خسرو (که سابق روانه حضور گشته بود)
 بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل
 بکامیاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این
 قلم است *

و در همین سال میادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و قنجه اوزبک و المان شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعیین فرمود - و چون درین ایام بجان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی بهفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار بطایب پسر کلان امیرالامرا (که برسم یرعمال نزد شاه بود) رقم پذیرفت - شاه از فرط مروت سلسله دیرین موالات نکسیخته او را روانه فرمود - و امیرالامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش برای کتل طول راهی گشت - چون بکوالی سراب رسید سلطان خسرو پسر نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از چیرگی المان نتوانست ثبات ورزید - بشاهزاده پیوست و پس ازان (که شاهزاده بکوالی خلم سه منزلی بلخ رسید) نذر محمد خان را با رسال فرمان پادشاهی متضمن تسلیه و دلدهی و رسیدن خود بطریق کوهک مستظهر گردانید - او در جواب گفت که همه ملک تعلق بهرکار والا دارد - من ادراک ملازمت نموده روانه حجاز میشوم - اما از شوخی و خیره سری اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده باستانه امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیل و خدعه

امیرالامرا بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان
 (که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده) دستوری
 یافت - اصالت خان میر بخشی بهمراهی مامور گشت
 (۲) علی مردان خان در سال نوزدهم فوجی از کابل بر کهمرد
 فرستاد - چون مردم کمی در حصار بودند بے استعمال سیف
 و سنان فرار نموده قلعه بتصرف درآمد - ازین خبر امیرالامرا
 با فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد (که محافظان
 قلعه کهمرد از بیجگری و آمدن فوج اربک قلعه را سپرده
 غارت زده الرسات و اویماقات سر راه گشتند - و درین طریق از
 نایابی آذوقه و کاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است) تسخیر
 آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته بکشایش بدخشان (در آمدن - چون
 بکلهار رسید تهانه دار پنجشیر (که از حقیقت راه واقف بود)
 آگهی داد - که گذشتن چنین لشکری از کتلها و تنگنای این راه
 صعب المرور دشوار - معینا یازده جا از آب پنجشیر (که بے پل
 نمی توان گذشت) عبور باید نمود - بنابراین امیرالامرا اصالت
 خان را بتاخت خنجان کسبل نمود - که در شانزده روز رفت
 و روپے کرده برگشت - و باتفاق عازم کابل گردید - و این
 رفتن و آمدن در چنین هنگامی (که در توران هرج و مرج
 واقع شده) ملائم طبع اعلی حضرت نیفتاد *

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم
صوبه کابل مورد مراجع گشت - و سال شانزدهم (که دار الخلافه
اکبر آباد بغر نزل پادشاهی (رونق گرفت) علی مردان خان
برطبق طامپ بملازمست رسیده بخطاب عمده امیر الامرا و انعام
یک کروڑ دام و عنایت حویلی اعتقاد خان که بهترین منازلست
(که امرای نیشان در آگره برکنار چون اساس گذاشته اند - و خان
مذکور بخواهش پادشاهی پیشکش کرده بود) مطرح انظار
عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبه کابل یافت *

و در سال هیزدهم قردی علی قطغان اتالیق سبحان قلی
خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن
از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعیین شده بود)
از ناعاقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین داور
تاخته برخه الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند
اقامت دارند) غارت نمود - و بیست گروهی بامیان توقف گزید^(۲)
تا قابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون
و فرهاد را (که از غلامان معتبر او بودند) با فوجی بر سر او
فرستاد - اینها باستعجال شتافته بمخیم اوزبکیه ریختند - قطغان
دست و پای زده (و بقرار گذاشت - زوجة او با چنده از اقاربش
با تمام اسباب و اشیاء بدست در آمد - و در همین سال

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علی مردان خان روانه حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجهازاری ذات و سوار و علم و نقاره اختصاص یافته بود درین (وزشش هزار) ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمده او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علی مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هذدوستان نداشت) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتهای الویه پادشاهی بکابل خان مزبور دستوری تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزار و هفت سوار بلند رتبه گشته باوصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق تابستان و زمستان را با سودگی و فراغت بهربرد - و در سال

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول بهر کلانش را طامب داشت علی مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما بعد ازان بهرکه گمان درزنگی داشت بقتل آورده پرنده از روی کار برداشت - شاه سیارش قللر آتاسی را (که بمشهد مقدس فرستاده بود) بر سر او تعیین کرد - علی مردان خان بآملی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده یکی از عمدها تعیین شود که قلعه باو سپرده روانه درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت سعید خان صوبه دار کابل و قایم خان صوبه دار لاهور با حاکم غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانه قندهار گشتند - چون سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که قاسیارش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت نخواهند کرد - باتفاق علی مردان خان (که همگی هشت هزار سوار بود) بیک فرسختی قاعه با سیارش (که پنج شش هزار سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد قزلباشیه (۲) در بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب (۳) بود) عذان باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه آن سمت گشت - آنها احوال و ائقال بر جا گذاشته بدر زدند

اوزبکیه خراسان و محاربات آن گروه صدر یافت (بمراتب
 علیای خانی و لقب ارجمند بابا ترقی نموده قریب سی سال
 من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت
 و رعیت پروری بظهور می آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی
 قلعه قندهار را بمحاصره چهل و پنج روز از عبد العزیز خان
 نقشبندی برگرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شیخ
 در سنه (۱۰۳۴) هزار و سی و چهار بالای ایوان ارک
 قندهار بر سر دره (که بمحجر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود
 محجر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد
 و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانه برخه خدمتگاران آگهی
 یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان
 بیگ را بخطاب خانی و ریاست قندهار سرفراز کرده ببابای
 ثانی ملقب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفی
 پسرزاده او رسید بمظنهای بے اصل و احتیاطهای دزدانکار
 اکثر عمدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علی
 مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود مذکور در توسل
 بدرگاه فردرس آشیانی دانسته نوشت و خواند به سعید خان
 صوبه دار کابل در میان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته
 قلعه بالای کوه لکه (که بر حصار قندهار مشرف است)

سوار کامیابی اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار
 مطرح الودیه ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال
 ساختن ملک عادل خان روانه شد) او بهمراهی خاندوران
 اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کردن واقعی نمود
 سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد
 سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلند شده
 بقلعه داری فتح آباد دهار در از اقران تفوق چیست - و پستور
 باضافه پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم
 بعزایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس ازان (که هفده سال
 و کسری زیاده در حراست فتح آباد دهار در بهرت و اورد
 بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار
 و شصت و سه هجری روح بر فتوحش بروضه رضوان پرداز نمود
 پسرش قلعه دار خان است - که احوالش علیحدہ درین نامه
 بگذارش آمده *

علی مردان خان امیرالامرا *

پدرش گنج علی خان زیگ - که از عشائو اکراد است
 ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در ادان طفولیت شاه
 و ایام اقامت هرات بشکرف پرستاری قیام داشت - در زمان
 فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای (که در فتور

قندهار نامزد شد - و از اینجا همراه قلیچ خان جانب بهت
 شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتی گردید
 لهذا سال بیست و سیوم بدایه دو هزار و پانصدی هزار
 سوار تفوق بر همگان جمعت - سال بیست و چهارم همراه
 جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال
 بیست و ششم برکاب سلطان دازا شکوه بجانب قندهار کمر
 عزیمت بست - و از اینجا با دستم خان بتسخیر بست کام
 جلالت برداشت *

عرب خان *

نور محمد نام - در عهد فردوس اشیانی منصب یافته
 سال سیوم [که بلده برهانپور معمر فیروززی بود - و سه فوج
 بسرکردگی سه آمده جهت تنبیه خانجهان لردی و تخریب
 تعلقه نظام الملک دکنی (که او را در پناه خود داشته بود) تعیین
 گردید] از بهمرامی اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیفاتی
 دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع
 بتسخیر پریندا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی
 بطریق مغلا پیشتر روانه ساخت) چون بخابر احتیاط راه
 در تصبات سر راه تمانجات قرار یافت او را با پانصد سوار
 در ظفرنگر گذاشت - و اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان
 هر برانراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد

* عبد الرحیم بیگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان پسر
نذر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس
فردوس آشیانی از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز
حاصل نمود - پادشاه اردا بعتایت خلعت و خنجر مرصع
و شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هزاري شش صد
سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرمود
و پستری اضافه پانصدی دو صد سوار و تیول در صوبه بهار یافته
بدان صوب مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر
درخواست خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او
و خان مذکور ناسازگاری رو داد او این معنی را باعث ضرر
خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر
ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست
حتا که زنان او آگهی نیافتند - چون این مقدمه بسمع
پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال
سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگی بعرض
بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال
پادشاه بکشمیر متوجه شد اردا از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار سوار برنواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود
سال بیست و دوم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر بصوب

و سواد فارسی نامها آگهی داشت بتعلیم بیگم صاحب مقرر
 شده سر بارچ کیوان رسانید - پس از فوت ممتاز الزمانی
 پادشاه از راه قدر دانی صدارت محل بار تفویض فرمود
 از آنرو که فرزندی نداشت پس از فوت طالبا دو دختر او را
 بفرزندی برگرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را
 بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب برحمت خان پسر حکیم قطبا
 برادر حکیم رکنا در آورده بود - سال بیستم در ایام (که بلده
 لاهور مقر سلطنت بود) کوچک (که با وی خانم را آنست
 بسیار بود) بعارضه وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز
 بسوگواری او بخانه خود رفته نشست - پس از آن پادشاه او را
 در مکانی (که میان محل پادشاهی داشت) از خانه طلب
 داشته خود بتسلی او متوجه شده در آن مکان تشریف فرمود
 و بدولت خانه همراه آورد - او بعد از فراغ کارهای حضور
 بمنزل معهود رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار (۲) روپیه
 برای تجهیز و تکفین او از سرکار داده حکم نمود - که جائی
 بامانت بسپارند - پس از یک سال و کمره بکبر آباد برده
 در مقبره (که غربی روضه مهد علیا متصل بچوک جلوخانه
 بمبلغ سی هزار روپیه از سرکار پادشاهی ترتیب یافته) مدفون
 گردید - و در ده (که حاصلش سی هزار روپیه است) جهت
 اخراجات آنجا مرحمت شد *

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و یستور چون خانسامانی
از عزل او بملا علاءالماک تونی مقرر شد او باضافه دویست سوار
و خدمت بخشیکری دوم و عرض وقائع صوبجات فرق عزت
برافراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست
و پنج لک روپیہ بغوری نزد شاه بیگ خان تھانه دار آنجا
دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمذمت
سه هزار سوار و مرحمت علم لوی کامرانی برافراخت
و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه
و نه هجری در ایامی (که بلده کابل مطرح الویة ظفر طراز
بود) بمرگ مفاجات بمطابق زندگی در نوردید - از نظم
و سیاق بهره ور بود - صبیح پرورش کرده سنی خانم (که
رائق و فائق مهمات مشکوی عالی حضرت بود) در حبابه
نکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مائندران است - و خواهر
طالب آملی - که در عهد جنت مکنی بخطاب ملک الشعرائی
سوفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم
رکذای کاشی بامداد طالع بخدمتکاری ممتاز الزمائی امتیاز
اندوخت - از آنجا (که بشیرا زبانی و ادب شذلی متحلی بود
و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران
قدیم گذرانیده بدایه مہرداری رسید - و چون از غام قرأت

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و چهار هجری
 بدار آخرت خرابید *

عاقل خان عنايت الله

برادر زاده و متبناى افضل خان ملا شكر الله است
 قام پدرش عبدالحق - که در عهد فردوس آشياني بمنصب
 هزارى دريست سوار (میده) - و بامانتخاني ممتاز گردیده
 خط نسخ بسیار خوب ^(۲) می نوشت - سال پانزدهم در جازیه
 کتابه (که در گنبد ممتاز الزماني نداشت) بعطای فیل
 سرافرازي یافت - سال شانزدهم رخت از دنیا بر بست - خان
 مذکور سال درازدهم بتفویض خدمت عرض مکرر مباحث اندوخت
 یستر بخطاب عاقل خان و تقرر دیوانی بیوتات از تغییر
 ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اعلی و اضافه
 بمنصب دو هزارى پانصد سوار و خدمت میر سامانی
 سر بلند شده پایه عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوی
 خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع مویجات و رساله
 انعام (که بار متعلق بود) نیز بنامبرده مفروض شد - سال
 هیزدهم باضافه دريست سوار ریاست افتخار بر افراخت
 و عرض وقائع مویجات از تغییر او بملا علاء الماک مقرر گردید
 سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی

بر می آیند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازین مرد
که با افعال نکرهیده فخر می کند - و ندانست ندارد - اولادش
زنده نکرده - میرزا عبد الرسول تعینات دکن بود *

عزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان پور حسین خان تکریم
است - که احوال هر دو بزبان خامه و قانع طراز گذشته - نامبرده
از تعیناتیان صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکانی
به منصب دو هزار سوار فایز گردید - پس از مسند نشینی
فردوس آشیانی ببحالی منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم
بخطاب عزت خان و عطای علم رایت ناموری برافراخت - سال
یازدهم از اصل و اضافه پدایه دو هزار سوار و پانصد سوار
تفوق جست - و در همین سال چون به همراهی سعید خان بهادر
بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزیمت
یافت باضافه پانصد سوار سرشته اعتبار بدست آورد
و از نواحی قندهار با پسران خان جهت تسخیر قلعه بست
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشته
بدراست قلعه بست و گرشک (که مفتوح شده بود) مامور گردید
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار
سوار و خطاب عزیز الله خان درجه اعتلا پیمود - سال

معتبر مقرر میگردد - هرکه عقب می ماند سرش بریده می آرد
 پنجاه مغول (که یساول میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره
 و عصاهای مرصع اهتمام می کردند - گویند در مهم رانا سه صد
 هزار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتکار و جلودار
 و چوبدار بهمین وضع با او می بودند - و بچهره زخمی رسیده
 بسیار خوش نما بود - و مهابته تمام داشت - در آخر ایام
 یکداس شب مانده دیوان می کرد - از سفاکی هم دست
 کشیده بود *

شیخ فرید بهکری در ذخیره الخوانین آورده - هنگامی (که
 عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود) ده هزار روبیه
 جهمت خرج او مصحوب من فرستاد - بعدد الله خان عرض کردم
 که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران
 بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگه تا پتینه
 دو روبیه منار کله آنها ست ^(۲) - گفتم البته درین مردم مسلمانی
 بے گناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد
 اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها
 تا قیامت کردها میشود - پیغمبر خدا بخانه نداف میرفت
 و معجزات می نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم
 مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

بدر بود - و این حرکت معمول بر اهل و فراغت دوستی
 قهر روز جنگ شده بعزل قبول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در
 سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی آله آباد
 مقرر گردید - و پس از چند سال اعلیٰ حضرت او را از منصب
 یاز داشته لک روپیه بطریق مساعد قرار یافت - و در همان ایام
 مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباحی فرمود
 عمرش قریب بیفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم
 سنه (۱۰۵۴) یک هزار و پنجاه و چهار در گذشت *

باسفاجی و ظلمه که داشت مردم دعوی مشاهده خوارق از
 می کردند - و ندور و فتوح می گذرانیدند - پنجاه سال در امارت
 گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت
 دیده میشد - نوکری او ایمانی داشت ^(۲) - در حیات او اکثر
 ملازمانش پنج هزار و چهار هزار شدند - گویند سپاه
 بیش قرار نگاه می داشت - اما در سال جز دو سه ماه
 طلب نمی یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماه
 طامپ یکساله بود - و که قدرت نداشت که خود عرض احوال
 خود نماید - بدیوان و بخشی بگویند - اگر آنها در عرض توقف
 میکردند صفای ریش می بخشید - و ضایطه از در یورش و سواری
 چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کوه می نورید - چند اونی

گفته آن ناحیه جان میپردند - فیروز جنگ هر هر دو بریده
روانه حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [که بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته بحکومت سرزمین خود
(که از دیوباز آزادی او بود) دستوری گرفته] از فتنه سرشتی
سراز انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب
فرمان از بهار بمالش آن بد کردار (در آورد - نخست حصار
بهوچنور را) که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن
بود (محاصره نمود - از بعد زن و خوردن پی در پی هراسان
شده بعجز گرائید - و انگي بر بسته دست زن خود گرفته
بوساطت یکی از خواجه سرایان فیروز جنگ حاضر شد - خان
ادرا با زنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن
مخدول را بیاسا رسانیده زن ادرا با اموالش خود متصرف شود
فیروز جنگ لخته از غنائم بگنداوران وا گذاشته زنش را مسلمان
ساخت - و بتکاح نبیره خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش
پرتیراج پسر چهار سنگه و جنیت بنديله (که در نواح
اوزدچه سر بشورش برداشته بودند) تعیین شد - اگرچه بسعی
باقی خان (که عبد الله خان ادرا فرستاده بود) پرتیراج اسیر
گردید لیکن جنیت (که محرک سلسله فساد بود) بتکک پا جان

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشت چهار
 بندیله باز بغی و زین - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش
 او پرداخت - خاندوران از مالوه و سید خانبهان باره نیز
 پیوسته چون یک گروهی اوندچمه معسکر ساختند آن تیره بخت
 اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لخته از سرخ و سفید
 از حصار برآمده بصوب قلعه دهامونی (که پدر او بکمال
 استحکام بنا نموده) ره نوردن فرار گشت - عساکر پادشاهی پس از
 برکشان اوندچمه بتعاقب او سه گروهی دهامونی رسیده
 آگهی یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعه چورا گده
 شتافته انتظار نوشته زمیندار دیوگده دارد - اگر بملک خود
 راه دهد بدکن پدر زند - آواج پادشاهی دهامونی برگرفته
 سید خانبهان بجهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گردید
 و عبدالله خان بهراولی خاندوران بهادر بدان سمت راهی گردید
 چهار (۲) از راه لانجی (که داخل ملک زمیندار دیوگده است)
 گریخت - عبدالله خان هر روز ده کره گوندی و گله
 بیست کره (که قریب مضاعف کره رسمی ست) می پیمون
 در سرحد چاندا بار رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر
 راه گلبنده گرفت - پس از ره نوردن بسیار یار پیوست
 آن پدر و پسر از خوف جان بجنگلی در شده بدست طایفه

ج چهار سنگه بود) (سیده بچستی و چیره دستي مفتوح
 ساخت - و چون اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان لودي
 ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبد الله خان از کالپی محال
 تیول خود بدکن رفته بهرداری فوج (که بهرئ شایسته خان
 تعیین شده بود) دستوري یافت - و بنابر دره (که در شکم
 بهم رسانیده بود) پس از بهی بحضور رسیده بگوشمال دریا خان
 روهله (که در نواح چالیس گانو شورش افزا بود) نامزد گردید
 و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان
 و دریا خان از دولت آباد راهی شوند) بلا اہمال و توقف
 بتعاقب پردازد *

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد
 براہ خاندیس اداره مالوہ گشت اُر پاشنه کوب شتافته هیچ جا
 مجال درنگ نداد - تا در کنار سندھیہ خانجهان پای ثبات
 افشردہ کشته گردید - در جلدوی این کار سترگ بمنصب ششہزاری
 شش ہزار سوار و خطاب فیروز جنگ مغنخر و مباہی گشت
 در سال پنجم بصوبہ داری بہار مامور گردید - عبد الله خان
 تنبیہ زمیندار رتن پور پیشنهاد ہمت ساختہ بدان سر زمین
 در آمد - بابو لچھی زمیندار آنجا خایف شدہ بوساطت راجہ
 امر سنگه مرزبان باندهو زینہاری گشتہ سال ہشتم با پیشکش
 ہمراہ خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهی اندوخت

خواینین اوزبکیه باین خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنک مکانی از قبل امام قلی خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت ، و بغایت نشستن پهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدو جلوس اعلی حضرت از لاهور باگروه آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت [چون عبد الله خان را بسلسله نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والای پنجهازای پنجهازار سوار و عنایت علم و تقاضا بر نواخته سرکار قزاق به قبول او مرحمت شد *]

چون در همین سال اول چهار سنگه بندیده از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچمه شتافت فوجی به سرکردگی مهابت خان از حضور تعیین گشت - خانجهان لودی از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خون با امرای اطراف و جنواب بملک او در آمده دست جلالت بر کشوند - چون کار بران نابکار به تنگی گزائیدن مهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شدند - عبد الله خان یا بهادر خان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعه ایرج شازده گروهی اوندچمه (که مشرق رویه آن ملک و در تصرف

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنايت چشم پوشيده
مغارت و ورزيده - و بملک عنبر نوشتم - چون او فراخور توقعش
نپرداخت بوسيله خانجهان در سلک بندهای پادشاهی انتظام
گرفت - گویند چون ببهراپور رسید خانجهان تا باغ زين آباد
استقبال کرده باعزاز و احترام آرد - او بلايه و چاپلوسي
زده فرجي پوش مثل درويشان اوزبک محاسن تا بذاف رسیده
به سلاح یک گهري شب مانده در ديوان خانه خانجهان آمده
مي نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنير راهي شد
همراهي گزيده بملک عنبر نوشتم - که اگر درين وقت بر سر
خانجهان ميروزي قابوس است - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان
بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعه آسير زنداني
گشت - اکرام خان فتحپوري قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود
و بدحريک مهابت خان در ايام استیلاي او مکرر احکام رسيد که
او را کور نمایند - خانجهان مجبور نشد - در جواب نوشتم که
بقول من آمده - بحضور مي آرم *

چون سزير خلافت بجلوس صاحبقران ثاني مزین گردید
بالتماس سلاله سلسله نقشبندیه عبد الرحيم خواجه که خلف
خواجه کلان خواجه جويباري است [که بسي واسطه بهيد علي
عريض بن امام همام جعفر صادق (عليه السلام) ميرسد
و از اجله سادات و اعز اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

بتجریک ارداب نفاق خواجه ابوالحسن بهرادلوی عبد الله خان
 تعیین شد) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوزیز بلشکر
 شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست
 غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از تزک افتاده
 بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات بر راجه
 تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعدد الله خان تفویض فرمود
 او وفا نام خواجه سرائی را با معدوس به نیابت آنجا تعیین
 کرد - میرزا صفی سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم
 ساخته باتفاق متعینه آنصوبه آن خواجه سرا را دستگیر نموده
 شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماند و از شاهزاده
 رخصت گرفته و ملتفت کرمک نگشته گرم و گیرا بدان طرف
 شتافت - چون فیما بین عرصه مبارزت آراسته گشت شکست
 بر عبد الله خان افتاد - ناچار پیروده آمده به بندر سورت
 رفت - و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید
 پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهي بود *
 چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله مغادرت بدکن نمود
 و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه
 گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه
 بران یلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل
 مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفاتی

لایق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب. شماسست - و چون در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخششی را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بنابر تحریر واقعی پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت خان از حضور تعیین شده که عبد الله خان را پا پیاده بحضور پیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع شاهزاده سلطان خرم صغیر جرائم گردید - و چون مرتبه ثانی شاهزاده ولی عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله خان به همراهی موکمب شاهي مامور گشته به رخصت از دکن به قبول خود شناسست - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته اعتماد رای بهزادای تعیین شد - که او را بخدمت شاهزاده رساند - و چون شاهزاده بجبهت مهم قندهار از دکن طلب حضور گردیده بانقضای موسم برشکل در ماند و اقامت گردید و مزاج پادشاهی بنابر درائی برانگیخته اهل عناد از چنین پهره منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهی نمود - چون شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کناره گزیده فوجی بسرکردگی راجه بکرماجیم در برابر لشکر پادشاهی گذاشت (که اگر جمعی بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

از غایت غرور و نخوت (بی آنکه از قوچ دوم خبر بگیرد)
 بمملک غنیم درآمد - مملکت غنیم (که از توهم عظیم داشت)
 مردم چیده خود را باستقبال او فرستاد - تا هر روز بر دور
 لشکوش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند
 هر چند بدولت آباد نزدیک تر میشد انبوهی مخالف بیشتر
 می گشت - چون به وائی دولت آباد رسید اثر از قوچ دوم
 ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باهند آباد
 برگشت - درین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آرایش
 می نمود - علی مردان بهادر عاز فرار بر خون نپسندیده مردانه
 ببردن آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دزد (که مملکت غنیم
 بخانخانان در ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل
 متوقف کرد) اصل ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن
 بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موهش شنیده
 عود کرده در عاهد آباد بخدومت شاهزاده پرویز ریوسنت *
 گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرا
 همراهی از کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست
 گرفته چیزی می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت
 که امروز در حسن و نسب شما هیچ کس نمی رسد
 باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته بمنصب هزاری
و خطایب صفدر خانی برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار
و خواجه برخوردار بمناسب مقامی فرق عزت برافراختند
و پس از سرپر آرائی صاحب طبل و علم گشت *

چون مهم رانا از مهاجرت خان چنانچه باید متمشی نشد
او در سال چهارم بهر داری آن عساکر نامزد گردید - دران مهم
بتحصیل نام آوری علم شهرت افراخت - مهرپور را (که
پناه جای رانا امرو سنگه بود) تاخته قیل عالم گمان (که
مثالش دیگر نشان نمی دادند) بدست آورد - و در
کونپامیر تمانه نشاند - بیرم دیو سولنگه را (که از راجپوتان
عمیده بود) بنهیب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
و بیست هجری بصبوه داری گجرات اختصاص گرفت - و فوج
کوهکپی از حضور نیز باو تعیین شد - بقرار آنکه با لشکر
گجرات از راه ناسک و ترینک بدکن برآید - و خانجهان
با راجه مانسنگه و امیر الامرا و میرزا (ستم) از راه بواز
و هرود فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را (میان گیرند
انگلیکه استیصال واقعی معاهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسب آراسته

(۲) نسخه [ج] از ناصیه حال او (۳) در [بعضی جا] کونپامیر - و در
[بعضی نسخه] کبرنامه [کربنهایزه]

و چندے بحراسمت قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر
 خانه زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بغابر عروض مرض
 چون ضعف و ناتوانی او روز بروز می افزود معزول شد
 و سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری
 پا به عالم عقبی کشید *

• هجد الله خان فیروز جنگ *

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین
 اصرار اسمک (قدس سره) و خواهر زاده خواجه حسن
 نقشبندی - اواخر عهد عرش آشعانی از ولایت بهندوستان
 آمده روزی چند با شیر خواجه در دکن بهربود - و هرجا
 کار و تردد پیش آمد جوهر شمشیر زنی و راد مردی
 نمایان ساخته پستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور
 شاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده یکه
 خدمات ترقی کرد - در ایامی (که شاهزاده در آله آباد
 (۲) از خود سری و خود رائی شروع بتقیم مناصب و خطاب
 و تناخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار
 و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف
 خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب نداشت سال
 چهل و هشتم بعثت خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و نه هجری در بهار برحمت
حق پیوست *

* عرض خان قاتشال *

مخوض بیگت نام - از تعیناتیان صوبه کابل بود - چون سال
دوم جلوس فردوس آشیانی تهمانه مضاک مضاف کابل از
دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاری شش صد
سوار و تهمانه داری آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافه
دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهار مباحات برافروخت
و سال دهم باضافه دویست سوار و سال یازدهم بغزنی سه صد
سوار کامیاب گشت - و در هنگامی (که علی مردان خان سپردن
قلعه تذهدار باولیای دولت قرار داد) او (که از سابق
در غزنین منتظر بود) باشاره سعید بخان نظام کابل با یک هزار
سوار روانه آنصوبه شده بقلعه مزبور درآمد - و در جنگی
(که سعید خان را با سیاوش و فوج قزلباش دست داد)
مصدر تودن شده بعزایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای
نقاره و اسب و فیل فرق عزت باآسمان رسانید - و همراه راجه
جگمت سنگه به تسخیر قاعه زمین داور شتافته در گرفتن قلعه
ساربان و محاصره زمین داور نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید

برگیان عنبر برداشته بردند - هرچند جراح برای معالجه
برگماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست
و یک هجری چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف از
زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسمانی سم
بهدار جواب داد - الحق فتح آسمانی سم - اما میدان
از ما سم - کرم الله پسرش در عهد فردوس آشیانی بمنصب
هزاری هزار سوار رسیده چند قلعدار اردگیر مضاف دکن
بود - سال بیست و یکم در گذشت *

* عزت خان خواجه بابا *

ظاهرا از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در
عهد جهانگیری بمنصب هزاری هفتصد سوار رسیده - و پس
از سریز آرائی فردوس آشیانی همراه یمین الدوله از لاهور آمده
بملازمهت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت
و سال سیوم بپایه هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گشته
همراه عبد الله خان بهادر (که بتعاقب خانجهان لودی
بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعیین گردیده) دستوری
پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تغویض
فرجداری بهکر سرمایه شادکامی اندوخت - و سال ششم مطابق

سپاه تلنگانه بموی نامزد شد - سال چهل و ششم از کار طلبی
 بیداری شیر خواجه نزدیک باتمیری رسید - درین ضمن
 شکست بهادرخان گیلانی (که او را با اندک مردم در تلنگانه
 گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف
 دوچار شده هرچند بیشتر از همراهان پهلوی قوی کردند
 از پای ثبات انشوده داد مردانگی داد - و بدست مخالفان
 گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابوالفضل باقتضای
 مصاحبت مکی با سران دکن در آشتی زد از باین تقرب
 رعائی یافته بهرداران یادشاهی ملحق گشت - سال چهل
 و هفتم در جنگی (که بسرداری شاعنواز خان میرزا ابرج با ملک
 عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید)
 سرداری جرانغار بار تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری
 همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعیین گردید - حکم مدور
 یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن
 در آیند - و از فوج دوم (که بسرداری خانجهان لودی
 تعیین شده) خبرگیران بوده باتفاق در کار یادشاهی بذل
 جهد نمایند - چون عبد الله خان بنابر خود سری بملک غنیم
 در آمد و پس از آنکه اثری از فوج دیگر ندید گجرات رویه
 برگشت از قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال
 گرفته می آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

دوله زهی را بر سر آن قلعه فرستاد . در زمان عرب انکاشته مانع
 نشدند . مردم زید در انداختها برگرفتند . و در بازگشت
 او در کعبه بگذرید . رسیده مردم را متفرق گردانید . دوله زهی
 (که عقب مانده بود) ملحق شده از او بر شکست . عرب
 با درکس بجانبه افتاده بود . نومی در پی او رفته کز آن
 بد سوخت را با تمام رسانید . این مقدمه در سال سی و نهم
مطابق سنه (۹۹۳) فرستاده و چون چهار هجری (۱۰۰۰) داده
 شایخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پادشاه از آن سال در
 عرب نامی مبار شکار در آب بهت فرستاد . پادشاه (که
 در آن از آن در این جهات بود)^(۲) بر زبان آورد . که بدل

تبریز آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد
 و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار
 مرخص گردید - و در تعلقه دلپت انجینه رسیده بعد تادیب او
 سعادت علی خان را در قلعه کنت^(۲) از مضافات رهناس
 جهت پاسپانی گذاشت) عرب باتفاق دلپت قابو یافته بر قلعه
 مذکور دوید - و شگرف آریزش (ر داد - سعادت علی خان
 بشایستگی کشته شد - عرب از بد نهادی قدری خون او بیاشامید
 و کشته بر پیشانی مالید - پستر همراهی معصوم خان فرنجودی
 گزید - و در دو جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او
 بود - پس از شکست یافتن او جدائی اختیار کرده در حدود
 سنبل گرد فتنه بلند کرد - ازانجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا
 شده هنگامه نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادی هزیمت
 گردید - پستر بهار رویه شتافته با فوجی (که خان اعظم کوکه
 روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب
 چونپور گام شتاب برداشت - چون گوردن پور (راجه تودرمل
 فرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده
 در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایج بنگاه ساخته
 قلعه بنیاد کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت
 روزی بهمان کار شتافته بود - که هرک رای بومی پور خود

به نیمستی سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری
بمذنب پانصدی دویست سوار سوارازی داشت *

* عرب بهادر *

در عهد عرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم
مراسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی در آورد - برگزیده سواران
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت
بغی بر افراشتند او نیز خاک بے حقیقتی بر فرق خود
بیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قای را روانه بارگاه
خلافت نمود - و بسیاری از بازارگان و سپاهی همراه آن
بودند) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان
نامی را با فوجی از همراهیان خود بنابر حرم اندوزی
بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام قراخ
برزد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیله چند که عقب
مانده بود بدست آورد - پستر بوسه رای پرکوتم دیوان
صوبه مذکور (که در حوالی خطه بکسر باجتماع سپاه آنولایت
تکاپو داشت - و روزه بر ساحل دریای گنگ پرستش
معهوده می پرداخت) ناگهانی ریخت - او گرم پیکار شده
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده رز دوم فوت نمود
محب علی خان ازین آگهی بآن بدسروشت رسیده هفتادم

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن
به پیشگاه خلافت منی بردند (او بنابر مزید احتیاط با برخی
سپاه مالوه چستی بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال
بیست و پنجم همراه اسمعیل قلی خان بنابر تنبیه نیابت خان
عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشانی علم اعتبار افراشت
سال بیست و ششم بتهمت خون ریزی فتح دوست پور
علی دوست باریگی بهایه عتاب در آمده پس از چندے مطرح
انظار توجه پادشاهی گردید - در ایامار کابل باشایقی جرائعار
بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم (که عرش آشیانی
توجه بشرتی دیار فرمود) چون نزدیک کالپی (که باقطاع
عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشکر شد باستدعای خان
منزبور منزل او را بهایه اقبال آراستگی بخشید - سال سیم در
کومکینان خان اعظم کوکه بدیار جنوبی کمر خدمت بهست
و سال سی و دوم با جمعه کثیر بهزا دادن جلالت تاریکی مقرر شده
سرمایه مباحات اندوخت - روزی (که جلالت تاریکی بر مردم
چنداولی جنگ انداخت) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشد
اما امرای دیگر پیهم شتافته هنگامه مخالف را درهم شکستند
سرکرده آن گروه شقاوت پوره بسیاری را بکشتن داده راه
ادبار سپرد - عبد المطلب خان از وفور فکر و کثرت اوهام
سودا ئی شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

در سال یازدهم لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت
نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلفت
و مشقت خود را بعلی قلی خان خان زمان و سکندر خان اوزبک
رسانید - و در اینجا یاجل طبعی در گذشت *

* عبد المطلب خان *

پسر شاه بداغ خان - از امرای دو هزار و پانصد
اکبری ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر
میرتبه تعیین گردیده مصدر تردد شد - پستتر از ملتزمان رکاب
نقیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش
سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیبدانی دستوری یافت - چون
توچ پادشاهی هزیمت یافته پراکنده شد او نیز راه خویش
نگرفت - پس ازان باففاق محمد قلی خان برلاس بر سر سکندر
نخان (که در او دهه مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت
پذیرفته - بعد آن بدست در تیول خود که در صوبه مالوه داشت
گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکرمک خان اعظم کوکه
تجاوز شدند او نیز بگجرات شتافته در جنگ محمد حسین
میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهره ناموری ابروخت
و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامی (که پادشاه متصرف
قلعه سورت داشت) بدولت آستان یوس مورد نوازش گشته
بر رخصت بجاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

گشت - عرش آشیانی جمع را بسرکردگی قاسم خان
نیشاپوری بدعاقب تعیین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی
دولتخواهی نیز ضمیمه لشکر گشته نزدیک گردید چنانچنین
بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را
بصحرای بر قاف - و پدر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت
امرا تمامی بنده و بار خصوصا حرمها و فیلان او را گرد آورده
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سرزمین
در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غنائم فرادان مراجعت نمود
عبد الله خان (که نیم جان ازان مهلکه بیرون برده) خود را
بصحرای گجرات انداخت - و چنگیز خان (که درانوا در گجرات
سر بزرگی برداشته بود) پیوست - عرش آشیانی حکیم
عبد الملك را نزد چنگیز خان کسایل نمود - تا آن مدبر
مذکور را بحضور فرستد - یا ازان ملک اداره سازد - او عرض
داشت که از فرمان پذیری گزیر ندارم - اگر درین مرتبه
گناه او را بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم
و اگر این التماس پاینده قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر
خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان
او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر
بشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازان
بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود)

گفته اینها را از سر خود واکرد - و خود با بنه و بار در براه
 گریز آوردن - عرش آشیانی عدنان توجه از صوب مندو مصروف
 نموده جمع از امرا را بزم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم
 شنانته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابزده تر گشت
 و چون فوج منقلا بدو پیوست عبد الله خان بگمان آنکه در چنین
 وقت (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند
 برگشته بجنگ در آمد - و چون نایره بیکار اشتعال پذیرفت و کار
 بجائے رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت
 بالهام غیبی اشارت نمود که نقره فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم
 خان خانانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم
 باید تاخمت - خانانان عرض کرد که خوب است - اما جای
 یک تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم
 عرش آشیانی خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان
 از فرط اخلاص جاو گرفت - پادشاه برو اعتراضی شده پیشتر
 توجه فرمود - چون تائید الهی قرین حال و اطمینان می باشد
 غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته
 با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیانی
 از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده
 از معرکه رو پرتافت - و براه آبی موغان^(۲) گجرات سو روانه

ازان (که خاطر از شوق شکار را پرداخت) جریده بصوب مئذو
 (که مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد
 برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت
 گور مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر هردوان
 دشوار شده اسپان چون اسپان آبی شنا کرده می آمدند و شتران
 چون جهازهای عمان طوفان نوردی می کردند و در طی
 این راه از کثرت وحل و خلاب جانوران را پای تا سینه
 فرد میرفت و اکثر بار بردار ارور بر جا ماند از گاکرون
 ایباغر قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک
 آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته
 که لشکر بمالوه که متعصر العبور است در آید) بغته
 بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر
 فرستاد - که تا او را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است
 نوید عنایت پادشاهی داده بملازم آدرند - و نگذارند
 که آواره صحرای بیدولتی شود - و خود عرش آشیانی بیست
 و پنج کره مالوه (که از چهل کره معمول دهلی زیاده
 محاسنات دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده
 بکسیون سارنگپور رسید - و چون بقصبه دهاز درون نمود از
 فرستادهها بظهور پیوست که هر چند اینها گرم نفسی کردند
 بیاطن سوسه نیاک او در نگرفت - بعضی ملتئمات واهی

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشفنا گشته در سال هفتم (که
 پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نوبده فرو رفت)
 و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت
 عرش آشیانی عبد الله خان را بدایه والای پنج هزاره بر آورده
 بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعیین فرمود
 و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال
 برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته
 زوی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر تاب مقاومت
 از حوصله خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن
 ولایت بتازگی در قبضه تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر
 ملندو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر وساده حکومت
 متکین گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه
 و حالت با امر تقسیم نمود *

و چون نشئه پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود
 ببدبختی و بیراهه روی می آرد در اندک زمانی عبد الله
 خان کلاه نضرت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد
 عرش آشیانی در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک
 (۲) در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نورد و سبوری
 (که دران هنگام بیشه های فیل داشته) نهضت فرمود - و پس

* حرف العین *

* های قلی خان اندرابی *

از پیش آوردهای جنت آشیانی ست - سال (که آن پادشاه
سخفان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل
عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفروض نموده در انجا^(۲)
گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطانی بمماکت هذد آمد
در ابتدای عهد عرش آشیانی باتفاق علی قلی خان زمان
بهم همو بقال و یستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر
سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد
خان ائکه بمقابله بیرام خان شتافت - پس ازان احوالش
بنظر نیامد *

* عبد الله خان اوزبک *

از امرای جنت آشیانی ست - در سلک جان سپاران
بزرگ منش انعدک داشت - در عهد عرش آشیانی بعد
فتح همو بخطاب شجاعت خانی اختصاص یافته به تیولداریه
سواکاز کاپی مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومک

نموده بملخص موهوم ساخته - در معني بندي و سخن منجي

استاد است - و صاحب منوي و ديوان - از دست * پيم *

* در سبکباري سم آسایش *

* سايه خوابيده قطع راه کند *

مصور ساختن - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - از دست * بیت *

* بتیغ بے نیازی تا توانی قطع هستی کن *

* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستی کن *

۱۰۰ - اتم بنیم مکه بانو همشیره کلان ممتاز محل زوجة

سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا

محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلیٰ حضرت بمنصب

هزار و پانصدی سر برافراخته بخطاب عنایت خان امتیاز

یافت - و بداروغیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نهند)

بامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغی کتاب خانه

فایز گشته - گردید اعلیٰ حضرت جهت ملاحظه اوضاع و اطوار

هر مرد مجذوب (که عریان می بود) فرستاد - از آمده این

بیت خواند

* بیت *

* بر سر آمد برهنه کرامات تهمت است *

* کشفی که ظاهر است از کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائی نداشت در خطه

کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار

رویه سالیانه او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد

و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بنهانخانه

خدم کشید - احوال هی ساله اعلیٰ حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

تغیر زده بآبی سست - اما در رسانائی دانش و درستی
تدبیر یکتائی داشت - در برهنه زنی تسلط مهابت خان در
کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بجه اندیشی او
کار پیش رفت - و خالی از کمال نبود - در عهد جهانگیری
زبان زد مردم بود که در آموزانها چهار کس رشید تر از پذیراند
جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف
سعید خان چمتا - و ظفر خان وند زین خان - چهارم این ظفر خان
پسر خواجه ابو الحسن - با آنکه خواجه سنی بود اما ظفر خان
در تشیع تعصب تمام داشت - زرها به مردم ایران میداد
خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود - سخنوران
صاحب استعداد دل از اوطان بر داشته روی امید بندرگاهش
می گذاشتند - و یمتهای متمنا می رسیدند - انصاف المتأخرین
میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشی
و دریا بخشی او دل بسته صحبتش گردیده مدتها بهمراهی
خان مذکور در هندوستان بهر برد - چنانچه گوید

* خانخانان را بزم و رزم صایب دیده ام *

* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائی (که با وی رابطه اخلاص داشتند)

بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

بحکومت تته باضافه پانصد سوار بمنصب ۸۰ هزارى ۸۰ هزار
 سوار پايه برتر افراخت - و چون سال بيست و نهم حکومت
 آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور
 در سال سيم از تته بدرگاه معلى آمده شرف اندوز ملازمت
 گشت - و در ارلين محاربه دارا شکوه با پنجم هزار سوار دلاور
 جانباز بسردارى ميعره قول او انتظام داشت - (از آنجا) که
 خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا
 در عهد اعلى حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري
 بود) در مرتبه عزلت نشين گرديد - چون نوبت سلطنت
 بخلد مکان رسيد محنت طبابي و قلچي گري را (۲) روز بازار شد
 ناز پردي و گرم خوئي را خيرباد گفتند - در مبادي جلوس
 بهاليانۀ چهل هزار روپيه موظف گشت - و سال ششم سنه
 (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بمطاعت هبستي
 در نوردید - در مقبرۀ پدر مدفون شد *

گویند ظاهرش بهيار محقر و کوتاه قد بود - شهر است
 که روزه در حضور اعلى حضرت مذکور شد - که خواجه
 ابوالحسن دو تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حقظي
 حاضر بود - عرض کرد که قد قصير ظفر خان ازین سبب

(۲۰) در [بعضی نسخه] قلچي گري را (۳) در [اکثر نسخه]

گرم خريدي را *

بمقتول و ملازمین کسب سعادت نمود - و سال درازدهم از صوبه کشمیر معزل شده با اتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه هزارجات کمر عزیمت بر بست - و سال سیزدهم همراه پادشاهزاده مستمند مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس از آن دو سال بوجه معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال چهاردهم بیکالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که قریم خان صوبه دار کشمیر باوصف مدور تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین آنجا (که در آن سال قحط و داده بود) چنانچه باید ذی بردارد] مرتبه ثانی خان مزبور بصوبه دار کشمیر دستوری یافت چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بکامشت پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزی [که باغ غفران بان (که احداث کرده است) بقدم پادشاهی رونق پذیرفت] در جاذبه حسن ساوکی (که رعایا و سکنه آنجا را از خود راغبی داشته) باغافه هزار سوار سرفراز گردید - و پس از آن روز امر از دولت بزرگی چندی مستور گردیده در سال بیست و پنجم بیکالی منصب سه هزار و پانصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سوار خان

سال هفتم (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهندو
آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم
بملک ثبت (که از کشمیر دوزاد دارد - یکم معمری بکرج است
و درمین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از درمین افزون است
اما درمین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل
متعمر العذو راتع شده) برای اول شتافت - و بحسن تدبیر
ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته
بسرعت برای اخیر برگردید - عجالت از درین باب پادشاه
مستحسن نیفتاد *

ملک ثبت همگی بیعت و یک پرگنه دهی و هفت قلعه
دارد - از فزونئی کوه و تنگی میدان بهیار کم زراعت است
و از حیوانات بیشتر جو و گندم در آنجا میروید - محصول سال
کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح
جوی آبی است که بر یکطرف آن قراصلهای طلا کم عیار (که
توله زیاده بر هفت روپیه نیززد) بهم میرسد - قریب
دو هزار توله ساله اجاره آنست - میوههای سردسیری چون
زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یک موسمه
می شود - سیب دارد که درون و بیرونش سرخ است *

(۲) سال یازدهم حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [که او عبد القادر
 پسر احد داد را در دره خرما به ^(۲) از مضافات تیراه در قبل
 داشت - پس ازان (که خبر فوت جنت مکانی شنفت) جمع را
 یکابل فرستاده خود پیشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا
 برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پیشاور کند - و ایلاق
 در کابل) عازم کابل گردید - و در (نور دی مراتب احتیاط
 از دست داد - و گره ارک زئی و افریدی (که از شعب افغانه
 کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمی
 پرداخته که از عذاب همت از دست داده بچاره آن نتوانست
 قیام نمود] بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور
 آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب جبهار سنگه
 بذیل مامور گردیده سال سیوم هنگامی (که ملک دکن مقر
 موکب سلطانی بود) همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک
 و تربنگ و سنگمیر دستوری یافت - و سال پنجم چون
 صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور پدرش مغرض
 گشت او به نیابت خاعت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص
 گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقی شتافت) پادشاه
 صوبه داری کشمیر اصالة بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار ری دو هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

و هر چه از کسی بظلم گرفته باشند مسترد سازد . - مشار الیه
 کاربرد خدمت ماموره گردیده هنگام مراجعت به ملازمت بدوست
 و مورد تحسین شده . سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب در وزارت
 ذات هزار سوار سرمایه ناموری اندوخت . و پستر در
 همین سال بعدایت علم و خلعت خامه و خنجر مرصع کامیاب
 گشت . - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه وزارت ذات
 در هزار سوار مرقی گردیده بصاحب صوبگی بهار اوی کامرانی
 بر افراشت . - سال دهم از انجا معزل شده بخشور رسیده
 باضافه پانصدی ذات پانصد سوار نوازش یافته بهم بکش
 دستوری پذیرفت . - تته احوالش بنظر نورسیده . پسرش سعادت
 خان است . که ترجمه اش علیحده بزبان خامه در آمده *

(۲)

* ظفر خان خواجه احسن الله *

پسر خواجه ابوالحسن تربتی ست . - سال نوزدهم جارس
 جنت مکانی چون صوبه داری کابل از تغیر مهابت خان
 بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بکراشت آنجا تعیین شده
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار
 و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و قیل
 نجبه امتیاز بر افروخت . و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار و دروست سوار فائز گشت . - سال اول

حرف الظاء

ظفر خان

(۲) پسر زین خان کوکه است - غالباً نام او شکر الله است
تا سال چهارم اکبری منصب دوشنبی داشت - و پس از
موت پدر هفتصدی گردیده - ظاهراً اواخر عهد شورش آشیانی
نخواب ظفرخانی یافت - و پس از شریب آرائی جناب مکانی
چون دختر زین خان کوکه در خانه پادشاه بود پیش از پیش
مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون زایات دولت
از دار السلطنه لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئی
قریب قلعه اتک منزلگاه شد و فریاد سکنه آنجا از قوم کهتر
(۳) (که دله گر بودند - و انواع عساد از قطاع الطریقی و هزنی
می نمودند) بعرض رسیدن اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر
نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل در آنجا
بوده آنها را کوچانیده بلاءه فرستد - و کلانتران را در بند دارن

(۲) نسخه [ج] بود (۳) نسخه [ج] آبروهی (۴) در [بعضی نسخه]
سکنه آنجا که از قوم کهترو دله زاک بودند - و در [بعضی] کهترو دله راک
بودند - والله اعلم *

بخت فرار بجانب وطنش بودند از اینجا (که طاهر خان
 بممانعت گریختها با قائم نکرد) در همان سال از معزولیه
 خدمت و برطرفی خطاب خانی معاتب گشت - و بوقت مرور
 در گذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمه اش
 جداگانه نوکرین خامه اخبار طراز گشته *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزاده مذکور بمهم قندهار
 کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده
 دارا شکوه بمهم مسطور دامن همت بر کمر زن - و همراه
 رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و از اینجا باتفاق
 خان مزبور جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافه
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمدائمی جمله الملکی سعد الله
 خان بر سر قلعه چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگده
 همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیری
 در نواح مستقر الخلافه رسید موصی الیه اخراز ملازمت نموده
 بعنایت خلعت مباحات پذیرفت - پستتر همراه خلیل الله خان
 بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه
 بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعی بقراولی کام
 جلالت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داری ملتان سرفرازی
 یافته - که مولف مآثر عالمگیری معاودت او بعد عزل از ملتان
 سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط و طذش قرار یافت) او
 بفوجدارمی جونپور معین شد - و چون نوکران (اجه مذکور
 با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند
 و از فرموده پادشاه سر پیچیده آغاز شورشگری نمودند و با
 فوجی (که بر سر آنها تعیین شده بود) بزد و خورد پرداخته

از بلاغ آمده بتقبیل سده سلطنت پرداخت - و بعنايت
 خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپيه نقد و پستر بعطای
 شمشیر با یراق طلائی میذاکار و منصب هشتصدی چهار صد سوار
 مباحی گردید - و پس ازان بمرحمت جیغ مرصع و از اصل
 و اضافه بمنصب هزارى پانصد سوار و خطاب خانى و اسپ
 با زین نقره سرعزت برافراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر بلاغ شتافت - سال بیست و یکم باضافه
 پانصدی صد سوار ممتاز گردید - و پس از معارفت ازانجا
 به پیشگاه سلطنت رسیده چنین ارادت را بر آستانه عقیدت
 گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزارى هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعیین یافت
 و پس از وصول بدانجا همراه تایج خان بصوب بست رفت
 و بر قلعه خنسی ^(۲) (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان
 غنائم آورد - و در جنگ قزلباش قریب نمایان بتقدیم رسانید
سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار سوار کردن مباحات افراشت - پستر
 بحضور رسیده بکار پردازان بیوتایی حکم شد - که تا یک سال
 پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پشتر بعنايت خنجر مرغ
 امتياز يافت - سپس بانعام پانصد دهن (که صد و پنجاه اشرفي^(۲)
 باشد) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک
 طلائي - که در وقت عرش آشياني مخترع گردیده - سال
 بيست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپيه مفتخر گشت
 چون درين سال پادشاه از کابل بهندوستان معادلت فرمود
 او حسب الحکم تا رسيدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود)
 در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی
 و خواجه عيسى دختر زادهای عبد الرحيم خواجه آمده احرار
 سعادت ملازمت نمود - سال بيست و دوم بعطای اسپ
 بازين مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس
 از چنده مه پسران بانعام پنجهزار روپيه سرفرازي يافت
 سال بيست و ششم يک هزار اشرفي از زر وزن با مرهم
 گشت - پشتر چون يوسف خواجه برادر کلان او (که جانشين
 بزرگان بود) فوت نمود و غير ازو کهي که قيام بآن نمايد نماند
 در همين سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم
 پادشاه نامه مستفاد مي شود که منصب چهار هزاري ذات
 چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شيخ است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني

❖ حرف الطاء ❖

طیب خواجه جو بہاری

یہر حسن خواجه صہبانی برادر عبد الرحیم خواجه ابن
 کڈن خواجه است - کہ عدہ نذر محمد خان خوادر دین محمد خان
 خلیفہ او بود . عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنت مہانی
 ہرسم رسالت از جانب امام قای خان ہندوستان آمدہ
 عظمت او بہت رسید کہ در مجلس جنت مہانی می نشست
 سال اول جاوسن فردوس آشیانی جہان را زبرد نمود - افضل
 خان بموجب حکم پیش عدیق خواجه داد خواجه مذکور رفتہ
 بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد . حسن خواجه پدرش
 در ربائے (کہ پیش از تسخیر بلخ در انجا رہ دادہ بود)
 در گذشت - و یوسف خواجه عم دوم او جانشین نیایان بود
 طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه در خانہ داشت - سال
 بیستم شاہجہانی بعد از فتح بلخ (زانہ حضور شد - چون
 نزدیک رسید قاضی محمد اسام و خواجه ابو الخیر میر عدل
 باستقبال شافہ بہالزم پادشاہی رسانیدند - و در تقوز اسپ
 و پانزدہ شتر بر سیل پیشکش گذرانید - و بعطای خلعت

ضمیمه گشت - چون در گذشت پسرش بخطاب پدر و تعلقه
 اژئی و خانسامانی سرمایه ناموری اندوخت - و ریخته رفته
 بمنصب عمده و خطاب ضیاءالدوله تصاعد نمود - در آن
 بعد بزمخوردگی مقدمه سلطنت در شاهجهان آباد نشست
 مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگیه جات
 همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد
 و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود *

❖ حرف الضاد ❖

❖ ضیاء الدوله محمد حفیظ ^(۲) ❖

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم
تسلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوریگی و عرض مکرر
سرفرازی داشت - تا آنکه شاهزاده مذکور در جنگ با برادران
کشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف جاه گزیده
خانسامانی سرکار آن نوین بلند مقدار سرانجام میداد - و در
جنگ سید دلور علی خان شریک ترددات بود - و پس از
جنگ عالم علی خان بمنصب سه هزار سوار و خطاب
بهادری و عطای نقاره خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت
فردوس آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت)
از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت
نادرشاهی پیوسته اول بداروغگی عرض مکرر و ثانیاً بخدمت
نیکوئی چاره عزت برافروخت - و آخرها میرآتشی نیز

دستور بلند ساخته بکنگره قلعه رسانید و نون توپ بران
 بر آردن اما بنابر نفاق دزدی با فیروز خانگ دست از کار کشیده
 استعفا نمود - بنابران بدو طرفی منصب معاتب گشته زاویه نشین
 زندان ادب شد - و پس از چند روز معجلان نوشته داد - که
 در فرصت کم از جانب دیگر دستور تیار نموده بکنگره قلعه
 برساند - بدین تقریب از محبس رهائی یافته آنچه گفته بود
 از قوت بفعل آورد - سال سی و نهم باتفاق خانه زاد خان
 بتادیب بمونک کهورپره مجاز گردید - و بمقتضای گردش
 فلک کج رفتار بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی
 ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمایی
 از پیشگاه سلطنت - بفوجداری دهامونی تعیین یافت
 چهرش مخلص خان است : که ترجمه اش علیحدّه زینب
 تمطیر پذیرفته *

بر دهمده ریخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله
و جماعه را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر
صلابت خان بخدمت میر آتشی منصوب شد - چنانچه
نجمت خان حاجی (که در طور خود یکتاست) در وقائع
حیدرآباد (که هرل آمیز نوشته و داد استادی داده) بر
تغویض میر آتشی مرتبه ثانی بخان مذکور و سر باززدن او ازان
مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازی پهن تر ساخته - درین
صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگری بذر
سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیری نیارده *

بالجمله صلابت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلبی
سپاهی نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده
بخطابه تهور خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاری
و پردلی او و جان نثار خان خواجه ابوالمکارم نوعی در
پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان
بهادر نام آنها بر زبان پادشاهی می گذشت - و بتجسین
بهادری و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر
می افزودند - چو هر دو به تنبیه اشقیا مامور میشدند در
سال سی و هفتم در نزدیکی سرحد کوناکب با سنیای مشهور
سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان ینگه و توپخانه
بخارت داده زخمی بتکتک پا جان بدر بردند - در سال چهارم

بتمديد و ترميم آن فتنه جويان پرداخت - و ملايت خان را
از خانه بدربار آورد - و چندی از ملک‌باشيان و يوزباشيان
(و شناس مآتب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سي و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار
و مئصد و سه از مقامات کلکاء بسبب اشتداد بهار و ازمان آن
برخصت دارالخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید
مرحله چند قطع کرده بود که اجل موعود فطره زنان در (سيد
دوران مدت اکثر مي خواند *

* خود رفته ام و گنج وزارت گرفته ام *

* تا بار دوش کس نشود استخوان ما *

مطابق اخبار يژو و خروج داد - که خان مذکور در مرتبه ميرآتش
يافته - و در سال بيست و هشتم مئصدی بذرت سورت گردیده
در سال سي و سيوم باستدعای خودش در حضور سيد - حالانکه
تذاقض دارد با آنکه در ايام محاربا فلعاً گواکنده سال بيست
و نهم جلوس چون صف شکن خان ميرآتش از نفاق ورزي
و کينه توزي با فيروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود
ملايت خان بجای او خلعت ميرآتش يافت - پس ازان
(که او هم - اتوانست کماحقه بتقديم خدمت پرداخت)
مستعفي شد - و سيد عزت خان بجای او کمر همت بر بست
تا آنکه نيم شبی از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنيم

و پس ازان بذابر مددور زلته از نوکری بر طرف شده در سال
 بیست و پنجم باز ببختالی منصب و خدمت میر آتشی
 عز امتیاز یافت - پس ازان بالکة اودهه تعیین شد - چون
 از انجا آمده باستان دوس خلافت مستسعد گردید بداد و غمی
 بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم
 از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمقتصدیگری بندر سورت شتافته
 در سال سی و سیوم حسب التماس خودش طلب حضور گشته
 بمیر توزکی اول کامیابی اندوخت - پس ازان بداد و غمی چوکی
 خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
 و پانصدی هزار و در مد هوار رتبة برتری بدست آورد *

گویند روزی در مقامات گوریگان سر دیوان بر سر اهتمام
 چوب سه دستی سهراب خان میر توزک دوم بر سر یک از سران
 عمله توپخانه رسید - چندی از معتبران آن جماعه که حاضر
 بودند بحمایمت او بسهراب خان در افتادند - صلاحات خان
 باعتبار میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد
 قضیه منعکس گردید - و بخدمت میر اهتمامان انجامید - و دفعه
 غلوی عمله آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان
 برخاست - و امرای ذی شان بفرونشاندن آن شورش تعیین
 شدند - و صلاحات خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند
 قارر دیگر آشوب برپا بود - روح الیه خان اول خود هوار شده

نشست بخطابه جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب
پانجهزاري و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزگی اول
فایز شد - و در سلطنت محمد فرخ سیر چندے میرتوزک
و چندے بخشى دوم بود - و در عهد فردوس آراجگاه بمنصب
هفت هزارى درجه اعتلا پیمود - گویند متین و موثر بنده
و بخوشخوڑى مشهور - قیولی اسلام خانى (که وضع کرده خود
ارست) در سرکار او خوب تیار میشد *

(۲)

* صلاحیت خان *

خواجه میر خوافى - خودش هندوستان راست - آبای او
ازان مکان فراست بنیان بدین دیار (سیده - چون اکثر امزج
اهل خوانب به نیکوئی و یکرزئی مقرر و مقبول است خان
مشار الیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی
خداوند چابک و چست بود - از یاربهای نیک اخترى منظور
نظر تربیت عالمگیری شده بقریب و اعتبار خسروانى درجه
اعزاز پیمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از
تغیر بهره مند خان بداروغگی فیل خانم سرفرازی یافته باعتبار
مهابت و صلاحیت ظاهری (که مرد قوی هیکل بلند بالا بود)
بخطاب صلاحیت خان ناموری یافت - و در سال بیست و سیوم
از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبهه روزگار افروخت

در هند سوار و تقرر قلعه دارى کانگرة مشمول عاطفت گشت
 پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگيري رونق تازه
 يافت) سال اول جلوس در ايام (که پادشاه باراد جنگ
 دارا شکوة عزيمت اجمير داشت) نامبرده بحضور (سيدة
 بتدويض قلعه دارى دارالخلافة (ايت خوشدلي افراخت - سال دوم
 بتعلقه بخشىگري والا شاهيان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزارى هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
 ششم بقلعه دارى و نظم مهمات دارالخلافة از تغير هوشدار خان
 به بلند رتبي گرائيد - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
 بجانب دکن تعيين گرديد - و سال دوازدهم از تغير تربيت خان
 بصوبه دارى اوديسه نامور شد - و پستر پنجم اکبر آباد مقرر
 گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعيين يافت - سال
 بيست و يكم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
 دستوري پذيرفت) تعيينات گشت - و سال بيست و دوم ازان جا
 برگردیده بتدويض صوبه دارى اکبر آباد چهره عزت بر افروخت
 سال بيست و هفتم بحراست اورنگ آباد مانده سال بيست
 و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوى عزيمت افراشت - پسرش
 مير عبدالسلام است - که در عهد عالمگيري بمنصب هزارى پانصد
 سوار و خطاب بر خوردار خان و داروغى توبخانه سلطان معظم
 سرفرازي داشت - چون شاهزاده مذکور بر تخت سلطنت

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري پيمانته

صناعات در كشيد *

* صفي خان *

پسر دوم اسلام خان شهدي سمت - سال نوزدهم جلوس
 فردوس آشياني (كه پدرش بناظم صوبجات دكن مامور گرديد)
 او باضافه درخور مباهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال
 بيستم با پيشكش پدر بحضور رسیده درآمد. بار اندوخت
 سال بيستم و يكم چون پدرش فوت نمود او از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار ترقی پذيرفت - سال
 بيستم و دوم همراه سلطان اورنگ زيب بمهم قندهار دامن همت
 بر كمز د - و سال بيستم و سيوم بحجابيت بيجاپور نزد عادل
 خان دستوري يافت - سال بيستم و پنجم با پيشكش خان مذکور
 (كه جمله از نقد و جنس چهل لك روپيه قيمت داشت)
 آمده فيض اندوز آستان بوس گرديد - پس ازان در ركاب سلطان
 اورنگ زيب بيساق قندهار شتافت - سال بيستم و ششم بعد
 معازت ازانجا بتقرر خدمت بخشيگري و واقعه نويهي هر چهار
 صوبه دكن كام دل برگرفت - سال بيستم و هفتم ب خطاب
 بخاني سرمايه ناموزي اندوخت - سال سيم بغابر تفصير
 بپای عتاب در آمده بكمي منصب پانصدي صد سوار ازان
 خدمت معزول و طلب حضور گرديد - سال سي و يكم باضافه

میزرا راجه جیسنگه و بعد استماع قرار دارا شکوه از ملتان
خود نامبرده با فرجه بتکامشی او تعیین یافته . و تا تنه از قطره
و پیوه نیاسوده . پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات
گشت) و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن یار رسید
معاودت نموده در ایامی (که خلد مکان باران جنگ ثانی^(۲)
دارا شکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت یار یافت
سال چهارم بتقصیر از منصب معزل گردیده بعد چندی
قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزار یکهزار سوار گشت
سال پنجم باضافه دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که
پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت
که در پای کتل بهنیر متوقف شده ب حفاظت دهنة آن کوهستان
پردازد . آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فرجه بدکن نزد سلطان
معظم دستوری بذیرفت . و سال نهم بحضور رسید . و سال
دهم باز همراه شاهزاده مذکور (که بنابر بندوبست دکن
مرخص گردیده) معین شد . سال یازدهم بحضور آمده احرار
سجادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متعرا لوای
رشادت بر افراشت . سال هفدهم بانتقال شجاعت خان بعد انداز
خان بداروغگی توپخانه بر قرار اعتبار بر آمد . سال هیزدهم

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایاهی شده نزد
 راجه^(۲) کشنوار رفت - مردم آنجا او را شناخته متعبد ساختند
 بسفارش مادر راجه رهائی یافت - و چندی تعینات کابل بود
 منصبداران آنجا را بضمیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد
 همه کس داد - چون این^۱ معنی بعرض جنم مکانی رسید
 طلب حضور نموده از استفسار این امر فرمودند - گفت
 شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک
 مکروه طبعی است - لهذا چندی از نظر افکنده معاتب ساختند
 خانجهان باعانت مبله و سپردن تهاذه داری بیر دران وقت
 سایه^۲ ترحم گسترده - اما شیوه^۳ قبیله پروری داشت *

(۳) * صف شکن خان محمد طاهر *

در اواخر عهد فردوس آشیانی بداروغگی توپخانه دکن
 کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را
 وجهه^۱ همه ساختن از دکن روانه هندوستان شد) بعد وصول
 بنبریده او بخطاب صف شکن خان سرمایه ناموری اندوخت
 و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه مصدر ترددات گشت - و سال
 اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوانی برای سد راه سلیمان شکوه
 بکنار دریای جرون و ثانیاً بمحقق گردیدن با خلیل الله خان
 (که بتعانت دارا شکوه بهمت پنجاب می شتافت) باتفاق

(۲) نسخه [ب] کشنوار (۳) نسخه [ج] محمد طاهر نام داشت •

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مسموع شد خزانه او
 (که از بنگاله می آوردند) بنواحی دهلی رسیده بنابراین
 او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت - و پس
 از رسیدن بر سر آن چون مردم او بصرائی متحصن شده
 یزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازه سرا بدزد رفتند
 زرها بدست آمد - پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس
 فردوس آشیانی (رفیق گرفت) ببحالی منصب دو هزار و پانصدی
 دو هزار سوار (که تا آخر عهد جنیت مکانی داشت)
 کام دل یافت - چون خطاب مغدر خان بخواجه قاسم سید
 اتائی مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهاره عزت
 برافروخت - و دران زمان (که بید از دست کسان نظام الملک
 دکنی برآمد) بدستور قدیم تهمانه داری آنجا بدر تفویض
 پذیرفت ^(۲) - مدتها در آنجا بسر برد - بتقریبی پدایه عتاب
 آمده از جاگیر و منصب افتاد - و درازده هزار روپیه سالیانه
 مقرر شده در لاهور می بود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵)

هزار و پنجاه و پنج هجری بمط زندگی در نورید *

گویند ^(۳) مرد منقلب الحال بپروا مزاج دهن دریده بود
 هرچه بخاطرش می آمد میگفت - چون معمر و از قدیمان
 این دولت بود صوبه داران دکن مراعات او می کردند - در ایام

(۲) نسخه [ج] یافت (۳) نسخه [ب] لفظ (گویند) نیست •

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار
پنجاه هزار سوار و مرحمت خلعت و اسب با زین مطلا و فیل
و تقریر صوبه داری قندهار از تغیر قلیچ خان لوی عزت
برافراشت . و سال هفدهم از انجا عزل پذیرفته بحضور آمد
چون در قندهار بیماری بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت
نتوانست کامیاب گردید . سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجری رخت سفر از دار فانی بربست
پسرانش بمنصب در خود مشمول عنایت شدند . ارشد
آنها خواجه عبد الهادی ست . که احوالش جداگانه زینت
تسطیر پذیرفته . پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم
بمنصب هشتصدی شش صد سوار کام دل می اندوخت *

* صف شکن خان میوزا لشکری *

پسر سید یوسف خان رضوی ست . که احوالش درین نامه
علیه ثبت شده . پس از فوت پدر در عهد عرش آشیانی
به تهمانه داری بیر مضاف دکن می پرداخت - و اوایل عصر
جنت مکانی مخاطب بصقدر خان گشته از جاکیر داران صوبه
بهار گردید . سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هفتصد سوار افتخار اندوخت . سال ششم از تغیر هاشم خان پور
قاسم خان میر بحر بصوبه داری کشمیر امتیاز پذیرفت . سال
هشتم از انجا معزول گردیده سال بیست و یکم چون مهابت خان

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت باز
 اندوخته بعفارت ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت
 رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج
 خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسب با زین طلا و فیل
 تفرق گشته با ارمغان بقیامت چهار لک روپیه (که از انجمه
 یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشه نفیسه
 هندوستان بود) کام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از
 وصول بدان نواحی چون والی ایران شاه صفی به مهمات ایروان
 سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید
 و بعد ملاقات شاه صفی از آداب دانسی او خیل محظوظ
 شده بخانه او آمد - و تا رخصت رعایت مقرر نمود - و او
 پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم
 معاودت نمود - سال درازدهم بعد حصول ملازمت پانصد
 اسب عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آورد
 چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد
 عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری سه هزار
 سوار عرصه بلند رتبه پیمود - در همین سال (که پادشاه
 از اکبر آباد متوجه لامور شد) از اثنای راه او بتفویض صوبه داری
 مستقر الخلفه و عطای خلعت خاصه و جواهر مرصع با پهل کتاره
 و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم از آنجا معزول

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو یست سوار
و عطای خلعت و خنجر مرصع و اسب با زین نقره و فیل
و انعام سی هزار (زبدیه چهره امتیاز بر آراست - پستتر ب خطاب
مقدور خان) که در زمان جنت مکانی میزرا لشکری پسر سید
یوسف خان رضوی داشت - و درینولا بصف شکن خان مخاطب
گردید (ناموری اندوخت - و بغرجداری و تیولداری سرونیج
اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول جبهه
سنگه بهمرامی خانجهان لودی بهم مرزبور تعیین شد - و پس
ازان بعدایت علم رایت مباحثات بر افراشت - و سال دوم همراه
خواجه ابوالحسن تربیتی بتعاقب خانجهان لودی نامزد گشت
و سال سوم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آوازه
گردیده باثفاق راو (تن هادا) که با چند منصبداران دیگر
جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم مضاف بالاگهات^(۳)
صوبه برار ملک تلنگانه مامور بود (کمر همت بست - و پستتر
از اصل و اضافه بمنصب ۵۰ هزار ی دو هزار سوار لوی
کامرانی عام ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه
و صیانت قاعه آن دامن (سوخ) بر کمر عقیدت زد - سال
پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار ی دو هزار و پانصد

(۲) نسخه [ب] بهرونج (۳) نسخه [ب ج] بتوقف پرگنه باسم (۴)

نسخه [ا] مضاف صوبه برار •

بشرف آستان بوش (سانید - او در صف دست چپ بجای خود
 رفته ایستاد - و صلابت خان بجانب دست راست - چون پس
 از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکم از نوگینان بدست خود
 می فرستاد صلابت خان برای کاره از ایوان فرود آمده
 با کس گرم سخن بود - او نیمه دهر کشیده دزیده در حالت
 غفلت تحت سینۀ او فرود برد - از آنجا که بجانب دل بود
 بمجرد آن کارش با تمام گرائید - چون شایسته برنائه بود
 و بپیم تر بیت خاقان بنده پزور مستعد خدمات بزرگ
 پادشاه برحسن خدمت و صدق ارادت و عداوت سن او تاسف
 بسیار فرمود - و مستعد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب
 پانصدی صد سوار سربلندی یافت - و تا سال سیوم پدایۀ هزار
 صد سوار رسیده سال دوم عالمگیری بخطاب التغات خان سرفراز
 گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدی صد و پنجاه سوار
 و سال نهم باضافۀ یکصد سوار لوای ترقی برانراخت *

(۲)

* صفدر خان خواجه قائم *

سید اتائی ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل زمین
 عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام
 شاهزادگی برکاب شاهجهانی پیوسته در مدت فترات بدرام
 خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزانگ نشینی

و خدمت قوریگی از تغیر سرنار خان سر بلند گردید - و چون
 سال ششم پدرش بعالم بقا خراسید شاهزاده محمد اوزنگ زب
 بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را
 با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطانی آورد - او بعد از
 خلعت و اضافه منصب نوازش یافت . سال هفتم با اضافه
 پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و هشتصد سوار افتخار
 اندوخت - و پسر بخطاب ولایت خان بلند آوازه گردید
 سال یازدهم پانصدی دو صد سوار برپایه او افزودند و هزار
 و پانصدی هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم
 از خدمت قوریگی معزول گردیدند بتعلقه بخشیکری دوم
 از تغیر تربیت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
 هزار سوار درجه اعتلا پیوند - و سال سیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عام و نقاره سر فرازی
 یافته رایت بلند رتبی برافراخت *

و در همین سال سلخ جمادی الاول مطابق سنه (۱۰۵۴)
 هزار و پنجاه و چهار هجری بزخم جلودار راو امر سنگه پسر
 راجه گجسنگه جهان فانی را پدرود نمود - مجملا حقیقتش
 اینکه راو وزیر چندی بنابر بیماری از باریابی اعلی حضرت
 محروم بود - پس از افتاد چون بدر بار آمد ولایت خان در خلوتخانه
 منزل سلطان داراشکوه (که پادشاه درانجا تشریف داشت)

که بعد وفات پدر باضافه منصب کام دل اندوخت - و پس ازان ببخشیکرمی احدیان مباحی شد - سال هشتم ازان معزول گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاری ذات چهار صد سوار رایت اعتبار انراخت - و پشتر ب خطاب مرحمت خان چهارم افتخار افروخت - سال نوزدهم برلی مهمانداری خسرو پور نذر محمد خان والی بلخ [که عزیمت آمدن حضور در اذانی (که کابل معسکر فیروززی بود) داشت] تعیین یافت - سال بیستم باضافه پانصدی چهار صد سوار درجه اعلا پیمود - چهارمین بهرام - که احوالش در ترجمه بهره مند خان میر بخشی پسرش مرقوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با همه کس آئین صالح می سپرد - حقا مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) از مدارا شعاری او را از خود میدانست باسپ خوب خیل شوق داشت - و از جنس عراقی بسیار فراهم آورده بود - اما غیر حاضری سپاه بهر بهانه وضع می کرد ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

(۲)

* صلاحیت خان روشن ضمیر *

(۲)

پسر دوم صادق خان میر بخشی سم - سال پنجم جلوس فردرس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار

(که چند س غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بعوانطاف
سلطانی امیدوار ساخته بهضرب آورد . و باستاشاع نور جهان
ببکم مفتح جرائم آر صورت بست - و چون در اوان مراجعت
از کشته رفته ناکزیر جنت مکانی رد داد و یمن الدوله
بمقتضای وقت داور بخش پسر خسرو را بسلاطنت برداشت
صادق خان (که نسبت بشاه جهان نفاق می ورزید) از مال کار
خود خائف شده التماس یمن الدوله آورد - او هر سه شاهزاده را
از نور جهان ببکم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت
اینها وسیله رستگاری خود اندیشد - و سال اول جلوس
فردرس آشیانی همراهِ شاهزاده (مدد دولت بار یافت - و ببکالی
منصب سابق) که چهار هزار و چهار سوار و عالم و نفازه
بود) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشگیری وزارت خان
مقرر شده بود و باز حسب التماس یمن الدوله ارادت خان
بتعلقه وزارت سر بلند شد صادق خان ببکالی تعلقه بخشگیری
و عطای قلمدان مرصع آب رفته بجو آورد - و سال ششم نهم
(ربیع الاول سنه ۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجری برحمت
ایزدی پیوست - پادشاه از راه قدر شناسی شاهزاده محمد
ادرنگ زیب را برای تسلی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت
ارشد آنها جعفر خان است - درمین روشن ضمیر صلاحیت خان
(که احوال هر در علیحده ترقیم پذیرفته - شیرومین عبد الرحمن

(۱۰۰۵) نوزاد و پنج هجری در شانمیز با مهابال مسافر ملک بقا
گشت . در شول پور بیست کوهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت
و مقبره عالی بقا نهاد ، دیهات گرد و نواحی آن آباد ساخت
بسر گذارش زاهد خان . که ذکر از جدا تصویر یافته . و دیگر
بسرانش درصت مسجد و بازار مسجد . که در عهد اکبر
بمذاهب مذاهب امتیاز داشتند . تا عهد شاه جهان که از اینها
نماند . اکنون صادق محمد خان یاقوبی مدتها در شول پور
می بود . در گذشت +

• صاده ، خان میرنیشی •

بسر آقا طاهر رحیمی نخلص بن محمد شریف هروی
و برادر زاده و خوش اعتماد تندرک طهرانی است . چنانچه
همراه پدرش در افواج پنجاب گذرانیده و در عهد چاهنگری

میدان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها (و داد
 و از دیرین کینه بنگروهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه
 (۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان
 از کم آذوقه و بے اتقانی نیروی تحصن نداشتند اما از درئی
 و بے پرزائی امرا چاند هی بی باستحکام کوشید - و آخر کار
 بسست پیمانها آشتی نموده برخاستند - شاهزاده با امرا
 راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان یاسبانی سرحد بر خود
 گرفته در مکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب بنجهازای سر برادر اُخت
 و در همین سال بر سر ارز خان (که شورش افزائی داشت)
 فرجه فرستاده بر شکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون
 خداوند خان دکنی جمعی از امرای دکن با خود متفق ساخته
 نخرت می فروخت صادق محمد خان با هنگ بیکار برآمده
 چپقاشهای مردانه نمود - و او تاب نیارده بسیاری را بکشتن
 داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار
 لخته را پرداخته شش گروهی بالا پور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
 هجری سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور
 موسم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند
 سپاه آرائی و ملک آبادی بے شرکت غیره بصادق
 محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

بعهد خود گيود ديگرے بهار برگردن - در سال سيم
 صادق محمد خان برنده خود گرفت - و در همين سال بے طلب
 بوسم اياغار بحضور رسيد - و بار نيافت - و چون شهباز خان بحکم
 والا از بهار به بنگاله برگويدي صادق محمد خان بحضور رسيد
 حکومت ملتان يافت - چون روشانيان تيراه را (که کوهستانے ست
 غربي پشاور سي و دو کوه طول و دوازده عرض بنگاه افريدي
 و اورک زئي) پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد
 خان در سال سي و سيوم بمالش آنها تعين گشت - و به نيروي
 شجاعت و حسن تدبير آن قوم مور نشين را نوع ايل ساخت
 که متعهد روانی راه خيبر شده ملا ابراهيم را (که جلاله او را
 بجای پدر مي شمرد) بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها
 نموده اداره توران ديار گردید - چون زين خان کوه (که سواد
 و بجور را اخته انتظام داده) بحضور شتافت صادق
 محمد خان در همين سال از تيراه فرمان پذير ساختن باقي
 سرکشان آن نواحی مامور گردید - و در سال سي و هشتم (که
 شاهزاده سلطان مراد از مالوه بايالت گجرات نامزد گشت)
 چون از اسمعيل قلي خان امر وکالت شاهزاده بشايستگي
 سرانجام نمي گرفت صادق محمد خان باتاليقي (خصت
 يافت - و در سال چهل (که شاهزاده بتسخير دکن مامور
 شد - و شاهرخ ميروزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

برخی امکانه عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشتند و در سال بیست و هفتم با خبیثه (که از کم نامان الوس مغول در سپاه بدخشیان بهرمی برد - و بهمراهی معصوم خان کابلی در شرش و فتنه افزائی کارهای نمایان کرده نامی بمردانگی بر آورد - و از بنگاله بهار آمده برعیت آزاری دست برکشاد) صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش بریده بحضور فرستاد - و چون وزیرخان در مقابل قتالی کورانی (که بر اردیسه چیرگی یافته) در حدود بردوان برنشست و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم صادق محمد خان بدر پیوسته کاربند معامله دانی گردید قتل را پای شکیب از جا شده باردیسه گام برگرفت - و امرا تکامشی نمودند - و او با سیمه سری در آمده پیغام مصالحه نمود - و برادرزاده خود را با فیلان گزیده روانه حضور ساخت امرا اردیسه بار باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بناکامی از ملک بهاتی برگشت - و تیولداران بهار بکومک تعیین بنگاله شدند میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - از انجا (که یک کار بدر سردار مخالف منتج برهمی ست) خواجه سلیمان نامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

جداً نساخته بهمگی همت فرمان پذیر گردن - از چندان نسیب
و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهی (ز آورد - و صد
فیل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنایت شد - و بکرامت
ولایت گداه از تغیر رای سرچن اختصاص گرفت *

در سال بیستم و دوم صادق محمد خان با امرای دیگر
به تذبیه راجه مدهکر (که ثروت موری و مکنک ظاهری
و مستحکمی جا و افزونی گروه تهور گزین را سرمایه نخوت
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون می گذاشت) تعیین شد
چون از حدود نورد گذشت داستان اندرز در میان نهاد
آن شوریده سر بسر انجام جنگل بری پرداخته متصل اوندچیه
با فوج گران بکارزار پیوست - جنگ عظیم بمیان آمد - هورل راد
پسرش بعدم شتافته خود زخمی بدر زد - صادق محمد خان از
دور کاردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزیر
بعجز گرانیده سال بیست و سیوم باتفاق خان مذکور بملازمت
عرش آشیانی رسید - پس ازان اقطاع صادق محمد خان
بولایت شرقی قرار گرفت ز مال
چون مظفر خان را روز خان امر و کال خلاف سپری گشت
و بیشتر بنکاله و بهار را صادق محمد خان برگرفتند صادق محمد
خان بافرونی اخلاص چاه می همت درست آویزشها نموده

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروي *

پسر محمد باقر هروي سم - وزير قرا خان تركمان حاكم
 خراسان بود - كه با شاه طهماسب بغي ورزيده - در بدايت
 حال (كه وارد هند گشت) نوكر پيرام خان شده خدمت
 ركابداري يافت - و از رشادتي كه داشت در مدت كه
 بمنصب پادشاهي افتخار اندوخت - پس از فوت پيرام خان
 ترقي كرده بپايه امارت بر آمد - هنگامه (كه بعد فتح پتنه
 عرش آشياني گشتي سواره علم معارفت بجنونپور افراخت)
 صادق خان مامور شد كه اردو را از راه خشكي بگذرهای مناسب
 عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقا لال خان نام فيل خامه
 در گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد كه صادق خان احتياطي
 در گذراندن بجا نيارد - جاگيرش ضبط و از مجرا ممنوع
 بولايت ^(۲) گتته بر آردند - تا گزين فيله (كه بدل آن فيل
 تواند شد) نياره بگورنش سرافراز نگرده - في الحقيقت تعليم
 خدمت شناسي بود - كه در كار پادشاهان خود را از بزرگ

صلابت جنگ نموده نزدیک رسیدن خود را پیش
صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلوتپی کرده کمر
عزیمت بهمت صوبه متعلقه خود برپست - و هنگامی (که
آصف جاه مذکور بملاحظه حرکات غیر مربوط صلابت جنگ
از جدائی گزیده بتأییر اخذ پیشکشات جانب (اچ بندری
مضاف حیدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد صلابت جنگ
رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - (از آنجا (که
آمدنی محالات بکمی گرانید - و ظلمت سپاه پیش از پیش
افزود) (نفای تعرض آلود (که هر یک بفتح خود نظری درخت)
بندریست متعذر دانسته کفاره گرفتند - و پس ازان (که صوبه دار می
دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندی سرزشته ظاهر داری
از کف رها کرده اندیشه های چند در چند بخاطر راه داد - چون
کار پیش نرفت و اکثر محالات صوبه بیجاپور بتصرف
مرهته و خیدر علی خان نامی (که احوالش جداگانه بزبان
قلم گذشته) در آمد در خالت تحریر بر بعضی محالات سرکار
امتیاز گداه عرف ادونی و فیروز گداه رایچور قناعت دار
و بکج دار و مریز می گذرانند *

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سگچیون فوج را
فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند
درانیاں بعد از حرب و ضرب بهیار غالب آمدند - و کشامره را
از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلالت
ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سگچیون
باجمعی که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست
و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند
و سگچیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد
فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

(۲)

* شجاع الملک امیر الامرا *

(۳) پیغمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او
میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب
بسالت جنگ بهادر مباحی گردید - و در عمل صلاحیت جنگ
بصوبه دارین بیجاپور نامزد شد - و پس از چندے پیش برادر
خود صلاحیت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات
نخاگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد
و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بغابر علاقه ولیعهدی
(که از سابق بغام او مقرر بود) از برابر اراده ملاقات

(۲) نسخه [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخه [ب ج]

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هزار
و يكصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ايشك
آقاسي را از كابل براي تسخير كشمير روانه كرد و او كشمير را
از صوبه دار جانب عالمگير ثاني انتزاع نموده عبد الله خان
عرف خواجه كيچك^(۲) را با فوجي از افغانه نائيب گذاشت
ديواني را بسكجيون مقرر كرد - و خون برگشت - بعد از
چندى سكجيون سردار افغانه را كشت - و خواجه كيچك را
اول قيد كرد - سپس از كشمير بر آرد - و از عالمگير ثاني
بوساطت غماد الملك وزير قدرى ز فرستاده فرمان صوبه دارى
بنام خود طلبيد - و خطبه و سكه بنام عالمگير ثاني كرد - و تمام
صوبه را چه خالصه و چه جاگيرات منصبداران ضبط نمود
مشار اليه خوش روى متصف باوصاف شايسته قريب الاسلام بود
جميع مزارات بزرگان و باغات كشمير را ترميم نمود - و هر روز
بعد فراغ از ديوان دو صد كس مسامين را زبوري خود
الوان اطعمه مي خوراند - و در هر ماه دوازدهم و يازدهم
طعام نياز پخته بمردم تقسيم مي نمود - و وارد و صادر را چه
نزديش و چه غير آن درخور حال هر كس مراعاتي مي كرد
و در هر هفته يكبار مشاعره مقرر كرده بود - جميع شعراى
كشمير حاضر ميشدند - در آخر مجلس شيلان^{*} مي كشيد *

و شاه دراني راه کابل و قندهار گرفت - سپوږم سنه (۱۱۶۲)

هزار و یکصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنجم هجري - هر دو بار با معین الملک

جنگ واقع شده - نوبت اخير معین الملک ملاقات کرده به نیابت

شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد

هجري - بشاه جهان آباد رسیده با عالم گیر ثاني ملاقات نمود

و دختر عزالدین برادر عالم گیر ثاني بعد تيمور شاه پسر خود

در آرد - و به تنبيه سورجمل جات همگي گماشت - و بحدوث

و با گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آراگاه

را با خود در سلک نکاح کشید - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار

و یکصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دتاسندهيه را قتل

ساخت - و در سکندره چهاروني کرد - و در سال دیگر سدا سپوراو

صرف بهار را با فوج بسيار ته تيغ آرد - و بقندهار برگشت

هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنجم هجري

دران بار قوم سکيه را تنبيه بواقعي رسانید - و نورالدین خان

دراني را (که از بني اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است)

بر سر سکچيون صوبه دار کشمير تعيين کرد *

سکچيون از قوم کتھري باشند کابل است - در ابتدا

متصدی اشرف الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود

یک مرتبه شاه دراني او را برای وصول زر از کابل نزد معین الملک

آن صوبه شريك ساخت - سال (۱۱۸۸) يک هزار و يکصد و هشتاد و هشت هجري بمعاونت آنها بوسر حافظ رحمت خان رهله (که از رفقای علي محمد خان رهله بود -) پس از فوت او پاره از محالات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداري مي افراخت (رفته ته تيغ درآورد) و همان سال بظاہر عروض بيماريهای گوناگون از تماشاگاه هستي ديده درپوشيد - ^(۲) پسر او (که در اوان تحرير بجای او در صوبه اوده است) ميرزا اماني نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شريك غالب اند *

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحرير پاره از احوال او ناگزير خامه حقائق نويس گرديد - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک يساولان او منسلک - آخرها منک باشي هم گشته - پس از شفقار شدن نادرشاه در تذهار و کابل عام اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و يکصد و پنجاه و یک هجري همراه نادرشاه - دوم سنه (۱۱۶۱) هزار و يکصد و شصت و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابلہ شدافت و دران نبرد قمرالدين خان بگولہ اجل نقد هستي درباخت

عمل نشين پادشاهي گرديد - و سال (۱۱۷۵) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري الهيه ظفر طراز از دريای جمنا گذشته نواح كالپي و قلعه جهانسي از كسان مرهقه برآمد - درين سال نامبرده بعنايت خلعت وزارت و مالای مرواريد و قلمدان مرصع علم بلند (تبكي برافراشت - بهتر همراه پادشاه عزيمت صوبه بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (كه دران نواح دست تسلط يافته بودند) شكست يافت - و پادشاه با كلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله باله آباد رفته باجتماع جمعيت پرداخت - و نويت دوم در نواح بكسر بمقابله اهل فرنگ پرداخت - و اين بار هم شكست فاحش يافته اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد از انواع خفت بحالش رسانيد - و نظر بمال باقي مانده داشت - آخرقا دريای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهبي كرد - نويت سيوم باتفاق عماد الملك بهادر و ملهار راز هولكر كه مرغويمت بجدال آنها چست بست - آنها فوج قليله رو برو فرستادند جنگ سهله بميان آمد - هولكر جانب كالپي و عماد الملك در تعلقه جات شتافتند - ايندا با كلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت قانع بود - و سالي چند بامداد اهل فرنگ به بندر بسمت صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

درين ضمن (که آمد آمد شاه دراني زبان زد شد - و دقا
 سندهينه روبروی او کشته گرديد - و شاه دراني در سکنده
 چهارني کرد) نامبرده باستصواب نجيب خان بعد استحکام
 عهد و پيمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ
 با سدا سيو بهار ترددات شايسته بتقديم (سافیده) مورد تحسین
 گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هذوستان
 بنام سلطان عالي گهر (که درين ايام مسند جهانباني بوجود
 فائض الجود او رونق دارن - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسف
 که ومه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده
 بصوبه اودهه رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت
 به پیشگاه شاه عالم بهادر (که بعد فوت پدر عالي قدر عزيز الدين
 پادشاه عالمگير ثاني در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد
 و سه هجري مابين صوبه بهار و بنگاله ديهيم خلافت را
 بجلوس خود آراسته بود) ارسال داشت - و خود تا دریای
 کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون
 مرکب خسرواني اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد
 و چهار هجري در سواد جاجميو رسیده چهارني نمود
 محالات انترديد (که عبارت از اماکن واقع مابين دریای گنگا
 و جمنا ست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود)

من تفصيلة (که در احوالش نگارش یافته) فوج بر سر تعلقه او
 (۲)
 برد - و نامبرده از لکھنؤ برآمده تا میدان ساندی و پالی
 (که سرحد صوبه اودهه است) پیش آمد - و جنگ سه
 بمیان آمده بواسطت سعد الله خان پسر علي محمد خان
 روهله بر پنج لک رويه قدری نقد و کتبه بوعده انفصال یافت
 و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري حسب
 استدعای نجیب خان روهله و دیگر افغانه (که پرگنات صوبه
 دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
 اشکال عبور گنگا گذر نمی توانست نمود - و در سنه (۱۱۷۱) هزار
 و یکصد و هفتاد و یک هجري دقا سندهیه بندوبست نواحی
 دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را
 در سکر تال محصور نمود - و بعد انقضای برسات گویند پندت
 (۳)
 را با بیست هزار سوار از تهاکر درازه که متصل کوه است
 از گنگا گذرانیده برای تالان تعیین کرد (رفته پندت مزبور
 را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندی خان و
 حافظ رحمت خان (که بنابر رسم فوج مرهته بکوه کامیون
 پناه برده بودند) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از
 معوبت محاصره نجات اندوخت - از انجا (که جمعیت مرهته
 افزود بود) از مال اندیشی حرف مصالحت بمیان آورد *

اقبال خاندوران بدستگیری برخاست - و در عهد محمد شاه
پادشاه از بارگاه جهانباني باضافه نمایان و فوجداری هانسی
حصار (که از قدیم الایام مقصد زار زور طلب است - و بانقلابات
سلطنت غیر عملی محض شده بود) کامرا گردانید - خان
شاهمیت نشان در خستن و بستن مأمردان و قتل و اسر سرتابان
آن ناحیه کمر سعی چست بر بست - مشهور است که او
تمام تصور را در حصار بگشتن داد - بهیاری از خویشان
همموم او در جنگ گدھی و زن و خورد روز و شب بکار آمدند
اما قسمی نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که
در سواف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن
ولایت را پرداخت بحضور رسیده بپمن اعانت آن نوین
جوانمرد بمذنب شش هزاری و پالکی چهاردار مرتقی والا پایت
اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه برفاقت آن نام آرد
ناموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمذنب عمده
و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند *

* شجاع الدوله بهادر *

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین
خیدر است - پس از فوت پدر ببحالی نظم صوبه اوده و آل آباد
امتیاز اندرخته بندر بست آنجا چنانچه باید نمود - و در
سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجری عیان الملک

بر خوانده نقره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیرجنگ
مالش او بر سگاید - و پستر بیدانجامی آن پی برده خود را
(۲)
باز داشت - و پیچ و تاج خورده بعرفان بدر برد *

اتفاقا میر جمله (که پیا عتاب محمد فرخ سیر پادشاه
قر آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندے طلب حضور
گشت - چون بر جرأت و جهارت خان مزبور مطلع شده بود
یخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت
ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر آنچه بایست در باره او گفت
اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز
قیامت - فتح البابی بخان مذکور هم روی نیارد - و پس
از آن قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب
معتبر برنواخته بآوردن خزانه بنگاله تعیین کرد - همان ایام
بهمین خان خویشگی کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو
التفات و رعایت برحالش نداشت - کارش بفقیر و فاقه کشید
در آن وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد
بار دیگر قطب الملک بگرم جوشی و عطای زر نقد مستمال
ساخت - و بعد از آن (که معامله او فزونی شد) از خاندوران (که
کن رکن سلطنت گردیده) بنابر قتل عیسی خان منج (که
بتوسل او اشتها داشت) خائف بود - از شگرفی تائید و رسائی

پيای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگی
 بدجاوی کرد - و تیز راند - هر دو سردار بیکدیگر در افتادند
 اگرچه از شمشیر آن بومی (که شهادت خان بدست گرفت)
 انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در
 خواصی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت کیش نقد جان
 در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را قاتلان زدند - و چون شهادت
 خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائی
 نمود پس از هفته برکوت او (که موطن و مسکن این قوم
 بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف
 (که هم ازان طایفه اند) براندرختهای او ریخته نقد را بردند
 جنس بدست مشارالیه افتاد - پاره بلاهور غرستان - و تخته
 بوطن (دانه کرد - دلیر جنگ برآشفته جریده طلبداشت
 و پیرس و جوی اموال مقتول درآورد - او بهبانه تاراج
 از خود بی سپر می کرد - کار بتعین محافظان کشید - او
 در مضافات حویلی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه

و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بدان جلال الدین
 هرچند دلیر جنگ گاو تازیها نمود و زهر چشم نگار^(۲) اوده و آلہ آبان
 بازوی همت او بسستی نگرائید - و پای^۳ باید نمود - و در
 درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلق^۴ یان هجری عیان الملک

خان عم شمس خان در فوجداری جمو مصدر کار بود
 چون خان مذکور بدست کروی مقهور گشته شد او تا رسیدن
 حاکم دیگر دست و پای بحرکت آورده طرفه بر بهت - و سرمایه
 اندرخت - و دران وقت (که عبد الصمد خان دلیر جنگ
 بصاحب موبگی لاهور تعین گردید) بکم جمعیتی از عیسی
 خان منج (که در عرض راه سر خود سري می افراشت)
 قوهی داشت - او خود را از قصبه قصور باشاره ماہم غیبی
 و تیسیر بخت بیدار با جوق نمایان بروقت رسانید - و بموافقت
 و همروهي لوازم خدمت و یکجہتی بتقدیم آورد - پس ازان
 بفوجداری لکھی جنگل بیایه شهرت و ناموری برآمد *

و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج (که در مابین
 رودبار ستلج و آب بیاض بانا و لاغیری می گذرانید - و اطراف
 و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود) دل تری
 داشت بعد از مهم کروی مخدول او را بفوجداری درآیه
 و مالش آن بیدادگر کسپیل نمود - شہداد خان در فراہم آوردن
 سپاہ تیزدستی بکار برده چون سیاهی فالیز بہم آمد از بے زری
 و کم مایگی (کہ مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد)
 گرم و گیرا شتافته متصل تہارہ عرصہ کارزار برآراست - و چون
 آن بومہی بمیدان نبرد درآمد (می سپاہ و ضرب مصیام را
 رونق دیگر بخشید - زر بندہای نوگرد آمدہ شہداد خان

شتافته بجنگ پیوست - و زن و خوردن بمیان آمده نامبرده
 زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق
 سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلشن بقا
 خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصه خود
 خوانهای مقرری نوبت بذویت بجماعه داران می فرستاد
 سوای آن بدو صد کس از مردم دطن او (که در رفقت بودند)
 خوراک در وقت بضايطه اهل پورب (که عبارت از دیار شرقی
 شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محي الدین
 شجاعت خان - که بسور جنگ مخاطب است - و اشرف خان
 و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از پرگنه پیر محال
 ارث یافته بذوکری می پردازند *

* شهداد خان خویشگی *

عبد الرحیم نام - یزنه شمس خان است - که در فوجداری
 (۲)
 درآبه تته با سکهان (که دران هنگام هرکه از سران و سرداران
 دوچار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات
 و مرات عرصه نبرد برآست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد
 و آخر سر در سرآن کرد - مشارائیه مرد بے مایه و کم روزگار
 بود - نام و نشانی نداشت - در عهد خلد منزل منصب
 پانصدی و خطاب شهداد خانی یافته بهمراهی قطب الدین

و بقاره بلند آرازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامی
 اندوخت - و بتقرر پرکنه بیر و برخه دیهات فتح آباد دهارور
 صوبه خجسته بنیاد و حویلی پاتهری صوبه برار و سرکار بیجاگده
 کهرکون صوبه خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که
 بیرو غیره مکالات بجاگیر راجه سلطان جی قرار یافت) او^(۲)
 جاگیردار بالاپور و غیره مکالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب
 پنج هزاری و خطاب بهادری چهره عزت برافروخت - بعد
 فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه
 هجری به نیابت صوبه داری برار لوی ترقی برافروخت - ضبط
 و ربط عملداری خوب داشت - مکاسداران مرهقه سر حساب بودند
 و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر
 بمذاامت برخاستند - (گهوچی بهمنسله فوج فراهم آورده بر
 سر ایلچپور آمد *)

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره در روی
 خود داشته - و برای امور عظیمه بطریق تغافل کتاب مزبور را
 میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد *
 * ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر بر آمده بر سر مقهوران باید رفت
 تا حاصل مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کوهی بلده^(۳)

در ایامی که پادشاه بر کاکائ دکن مقامات داشت (بمنصب چهار صدي و بخشیکزي و داروغگی عدالت بنذر سورت به تیزول دران حدود افتخار اندوخت - و گاهی بفروجداری نیاپور و دهاتیا سرکار سورت و لختی بتعلقه داری بیرم گانو و چندین بفروجداری سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذیرفت و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزد محمد فرخ سپهر شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد فرخ سپهر به کالی منصب معزز شده بفروجداری مندرسور مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک آصف جاه از مالوه اراده دکن تصمیم نمود بدلدهی او پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاعت خود برگرفت - او بداروغگی توپ خانه سرکار آن نوین بلند قدر و برادرش بداروغگی احشام سومایه اعتبار اندوختند - و در جنگ سید دلادر علي خان و عالم علي خاں مصدر ترددات شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد برسم بهادران جانفشان پیاده پا گشته دقیقه از زد و خورد مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبود مرن آزما بکار آمد و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین نامبرده بمنصب ۵۵ هزاري در هزار سوار و عطای علم

فسمی در سبک داشت که هیچ گاه لغزش نیافت - پسرنداشت
 دهقان زاده را بفرزندی برگرفته - بخاطر داشت او بمنصب
 عمده و خطاب نظر عالی خان نامه بر آورد - و پس از
 قوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منبزم گردیده
 سرمایه در باخت - مبیة شجاعت خان بدست معصوم بیگ
 پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه داری حیدر قلی خان
 نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر
 دوم او رستم عالی خان - متصدی بندر سورت شده - و برادر
 سیومین ابراهیم قلی خان خطاب داشت - هر سه در وقت
 فطامت معزالدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بهادر *

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقی سمت - نسبی
 بشیخ فریدالدین شکر گنج منتهی می شود - وطنش جونپور
 صوبه آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد
 قردوس آشیانی بمنصب و خطاب خانی سرفراز شده بفوجداری
 حاجی پور مضاف بهار می پرداخت - و در جنگ شجاع
 بزرگ عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم
 خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متبررا و پس ازان بفوجداری
 گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانپور صوبه آله آباد
 گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

سابقه مسجد اوزانک باب بیادار از محوطه مذکور قبضت نموده
 وصوله مالوه آمده تا بیادار مذکور ملحق گردید و پس از چنانکه
 درازایه جسونت ساخته و عتاق اول درازا شکوه به نایبگزاری
 جریح دراز مسدوس گشت تا بهر دو وصوله آید تا این خود
 شدامت . سال دوم جاسوس خان مکان (که درازا شکوه به جسونت
 رسیده جمعیت فوجم آورد) او را خطاب قوالباش خان داده

یا در هزار اشیای موم (که هر یک دو منی و سه منی بوده)
 پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانه آقا ست - زیاده برین
 جرأت نمی تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیره این موم
 چاهها کنده نگاهداشته اند - و در تابستان آب سر می دهند
 که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیحة
 شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری
 در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراری و غیره
 بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که
 سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او
 بکراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر
 ابوالفتح خان - که در شبخون سیوا بهونسله بکار آمد - و هرکه
 نام^(۳) تحصیل نمود درین جراند مرقوم است - از دخترهایش
 یکم بازواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار
 خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت *

* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان *

در جرگه منصبداران کوهی صوبه گجرات انسلک داشت
 با سلطان مراد بخش در ایامی (که بنظم صوبه مذکور
 مامور بود) ساز موافقت کوفته بپایه (وشناسی شاهزاده
 افتخار اندوخت - و چون شاهزاده مذکور حسب اشاره برادر

و شریف بکار می برد - و گلیبانگ چود و احسانش آفاق را
محیط گشته - آثار خیر از قبیل ریاط و مسجد و جسر (که
لکها بصرف آن رفته) در چاربانگ هندوستان بسیار یادگار
پیدوسته بے نوایان و عجز دور دست از بذل و نوال (۲)
بهره مند بودند - معینا اموالی (که پس از فوتش داخل
سرکار پادشاهی شد) از حیطة قیاس بیرون است - با آنکه
مکرر جنس اعلی ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف
حوادث پادشاهی درآمده هنوز در قلعه آگره حجرها مقفل
افتاده است *

(۳)

از کثرت اسباب و عروض کارخانهای او غریب حکایات
مجموع شده - از معتبر استماع افتاده که هنگامی در شکار
عالمگیری موم مطلوب شد - عمال خالصه و برگنات نواج (که
فرمایش بنام آنها رفته بود) بعد از موسم برشکال یک قلم ذیاب
بقلم آوردند - خاتسمان بعرض رسانید - موم هیچ جا
بهم نمی رسد - مگر در کارخانه امیر الامرا (که در دهلی ست)
ذخیره موم شنیده میشود - حکیم شد که بقدر ضرورت
عارفت بگیرند - چون بمتصدی امیر الامرا ابلاغ فرمان شد
استیذان آقا که در بنگاه بود بدیر می کشید - و ایستادگی
مقدور نبود - ناچار دو صد من موم از بجانب خود و هزار

مقابل آن مي گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب از
 مي چکيد - و صندوقچه بوده که از یک طرف آن فيل و یک طرف
 بز بسته بودند - فيل نتوانست کشيد - بز آن صندوق را
 با فيل کشيده مي برد - اميرالامرا بعطای عصای خاتم
 سنگ یشم (که در دست پادشاهي بود) با دیگر عذایات
 خمرزاني آوازش يافت - و حکم شد که آن سرآمد نوینان
 والامرتبت تا در غسالخانه يالکي سواره مي آمده باشد
 و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بذوان - و در همین
 سال بصوبه داری اکبرآباد دستوري يافت - و در آخر سال
 بیست و دوم از تغیر شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم
 برسم ایامار (وانه حضور شده) بصوبه داری بنگاه سرفراز گردید
 و پس از چند سال دیگر بصاحب صوبگی مستقر الخلافه
 آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعار به نیک نامی
 بهر برده در سر آغاز سي و هشتم سنه (۱۱۰۵)

یکهزار و یکصد و پنجم هجری بدار بقا ارتحال نمود *

امیر بدین محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوینان
 قریب العهد دیگر نگذشته - با این همه مواد مجد و بزرگی
 (که در ذات او فراهم آمده و اگر عشره ازان در دیگر
 سر میزد کله گوشه نخوت بر فلک برین مي سود) او
 در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضع

دلها بيوتق مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه دارى دکن
پادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت - و او به بى دونهست
ولايت بنگاله (که در همان ايام مير جمله ناظم آنجا
در گذشته بود) مامور گرديد - و چون ضلالت مژگان ولايت
رخنگ (که در افواه و اسننه بقوم مکه مشهور اند) از بد گوهري
هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنة بعضى مواضع
سر راه را عرضه انتهاب مي ساختند امير الامرا کشايش قلعه
چانگام را (که سرحد آن ولايت است) موجب سد طريق
دست اندازى آن گروه شقاوت پزوه دانسته کمر همت
بتمشيت اين مهم بر بست - و بزرگ اميد خان خلاف
خويش را با فوجى رخصت نمود - و او پس از تلاش
و کوشش نمايان در آخر سال ^(۲) هشتم آن حصن متين را بدست
آردده باسلام آباد موسوم گردانيد *

امير الامرا مدت مديد بضبط و ضبط ممالک فسيحه
بنگاله پرداخته در سال بيستم (که نظم آنصوبه باعظم خان
کوکه مفوض گرديد) آن عمده الملک احرام ملازمت بسته
در سال بيست و يکم انداک شرف ملازمت نموده پيشکش
سي لک درييه نقد و چهار لک روپيه جواهر يا ديگر اجناس
از نظر گذرانيد - از جمله تحائف آن آئينه بوده که ترو

که مرهقه را بر اسب نگاه نمي داشتند قضا را در سر آغاز
 سال ششم جمعی از پيادهای اين طایفه بتقريب کتخدائی
 یکم از کوتوال دستک دو صد نفر مرهقه گرفته وقت شب
 بعنوان شادي دف زنان شهر درآمدند - و روز ديگر جوفه را
 بشهرت مردم غنيم (که از تهمانه دستگير کرده ایم) دستها بسته
 سيلبي زنان آوردند - شب ديگر آن ضلالت کيشان بوقت دو پير
 شب عقب محل سرا که بارچيخانه بود خود را رسانيده هرکرا
 بيدار يافتند بتيغ تيز در گذرانيده دريچه (که بگل و خشک
 مسدود بود) وا کردند - برخي خواصان محل از آواز بيل
 و کافک آگاه شده باميرالامرا خبر رسانيدند - او گفت که
 چون ايام صيام است عمله و فعله بارچيخانه برای طعام شب خور
 برخاسته باشند - و چون اين خبر سمت تکرار يافت اميرالامرا
 سراسيمه تير و کمان و برچهي در دست گرفته برخاست
 یکم ازان شوریده سران شمشير حواله کرد - بدست
 اميرالامرا رسيد - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الغثم خان
 پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبرد کرده کشته گرديد
 اهل محل اميرالامرا را کشيده یکسو بردند - و از شور و غوغا
 مردم بيرون ديده کار آن ناگهان را با تمام رسانيدند - و چون
 اين معني ناشي از غفلت آن عمده الملک و محمول بر
 خبری او بود و در عالم عملداري در نظرها سبک و در

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گرم بود - آخر الامر نقيه را (که ببرج مقابل مورچال اميرالامرا رسیده بود) بباروت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا ارج گرفت - عساکر فيروزيه (که آماده يورش بودند) سپر حفظ آلهي بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آريزش و ستیز روز باخر رسيد مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بهر بردند - و بدویدن صبح يورش ديگر نموده بشهر رفتند درآمده بقر و صومع میزدند ذی الحجه سال سيوم مهسخر ساختند - بقیة السيف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید *

پس از آنکه ولایت سیوا پی سپر عساکر منصوره گردید و آن نیرنگ ساز حيله گر بدرهای دشوار گذار خزید اميرالامرا بقصبه پونا طرح اقامت ریخته در حویلی ساختند سیوا فرود آمد - درین ایام آن بر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت نفید بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگی کسی را نمی گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

پدر و جد او بود) بلند آرازة گردانيدند - و در همین ايام
 از تخير پادشاهزاده محمد معظم بصوبه دارى دكن اختصاص
 يافت - اميرالامرا پس از وصول بولايت مذکور بيست و پنجم
 جمادى الاول اين سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري
 بدفع سيواى مزور محتل و انتزاع حصون ولايتش (که بهسبب
 انقلاب حکومت بيجاپور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهيه
 اکثر بنادر و قلاع متصرف شده برزوى دريا سنگ راه متوردين
 بيست الاله گشته - و در قلاخ و قاراج مملکت پادشاهي دقيقه
 قرر نمي گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنک
 پيش مي آمدند سواى واجبي داده جابجا محالات متعلقه اش را
 تهايه نشين مي ساخت - و اين ابتدای مهم مرهقه است
 و چون برشکال رسيده بود چند روزه در قصبه پونا گذرانيد
 تسخير قلعه چاکنه را (که از قلاع متيغه کوکن نظام شاهيه بود
 و بنابر اختلال احوال عادل شاهيه سيوا بران دست تملک
 يافته) ازان روز که متصل بولايت پادشاهي واقع شده انتزاعش
 از مقدمات ضروريه آن مهم دانسته پيش نهاد عزيمت ساخت «
 و چون بهاي حصار مذکور رسيد اطراف و نواحي را بظفر
 احتياط در آورده بتقسيم مورچالها پرداخت - و در جاهائى (که
 مناسب بساختن ديمه و حفر نقب بود) همت برگماشت
 و پنجاه و شش روز با وصف درام بارش ابرهاى طوفان بار

در معارك هيتجا شمشيرهای نمايان زده بودند) از جای رفت - و بسيارے راه بيوفائي و هزيمت سپردند - و باطراف و جوانب اين خبر وحشت افزا چنين شيوع يافت که شاه شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است و بمرتبه تواتر گرفت که اين اراجيف و اکاذيب را اميرالامرا براستي حمل کرده مضطرب گرديد - و دست و پا گم کرده بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدرزند - و از آسيمه سوي بفاضل خان خانصايمان (که هنوز بدست گذاري اعلى حضرت قيام داشت) حقوق آصفجايي را بيداش داده ملتجي گشت که از جناب اعلى حضرت استشفاع جرائم او نمايد - آن خردمزن کارشناس بتسلي و تسكين کوشيده گفت - که تا صبح صبر و سکون بايد ورزید - که شايد ازان طرف خبرے (که اعتماد را شايد) برسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگير شاه کوه تحمل شيرتهور با معدودے شجاع را رهگرای هزيمت ساخته علم فيروزي افراخت - و پس ازين فتح خدا داد (که الويه عالمگيري بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمير بعزم محاربه داراشکوه باهتزاز آمد) اميرالامرا را ملتزم رکاب ساختند و بعد جلوس ثاني سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري سال دوم عالمگيري بوالا امتياز نواختن نوبت در حضور (که اين نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگيري مخصوص

بمنصب هفت هزار و هفت هزار دو اسده سه اسده
توازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدند
و محالي (که دو کور دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت
شد - و چون سليماني شکوه نخستين پور دارا شکوه از ديار شرتيه
برگشته باستماع شکست پدر ازان (وی آب گنگ بسمت
هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور پنجاب رفته
بيدر ملحق گردد اميرالامرا تعيين شد - که بکفايت مهم او
پردازد - آن حادثه زده روزگار از سلامت لشکر منصوره سر
آرازگي بکوهستان سري نگر کشيده بزميگذار آنجا پناه برد
اميرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر "خلان"
اکبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان
ينظم مهمات آن صوبه قيام ورزید - و چون سلطان محمد
بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لواي نهضت برافراخت تنظيم
امور آن مرکز خلافت باميرالامرا باز گرديد - چون در جنگ
شجاع (۲) راجه جسونت از بد سگاي و تيره باطني دارا برهمزني
و کار شکنی آخر شب (که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق
افتاد) با ساير راجپوتيه از رکاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره
پيش گرفت اين آشوب طوفان زای یک محشر تفرقه
بر مردم ريخت - که پای ثبات کهنه سپاهيها (که بارها

روز سيوم بعد گفت و شنود بسيار عزم ملازمت پدر بزرگوار
از خاطر عالمگيري سر برزد - و بدین نيت شگرف از باغ
دهره سوار شد - از انجا (که مشيت ازلي بخلاف آن متعلق
شده بود) خانجهان و شيخ^(۲) مير از پس (سيده) معروض
داشتند - که تصميم اين اراده از تجويز عقل مصلحت بين
بعيد است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را مضبط خود آورده
و اعلى حضرت را کل سر رشته از اختيار رفته بے باعث ضروري
در جائيكه مظان خطر باشد رفتن چه ضرور *

درين اثنا (که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سالان
داشته متودن بود) باهر دل چياه (سيد) - و فرمانی که
اعلى حضرت بخط خود بدارا شکوه نوشته از روی اعتماد
بدو حواله نموده بود (که خود بعنوان سبکدوی شاهجهان آباد
نزد دارا شکوه رسانیده جواب بيارد) آورده گذرانيد - مضمون
آنکه او لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزد - ما
در اینجا مهم را فيصل مي فرمائيم - لهذا رای خانجهان
جائز است استعسان یافته عزيمت ملازمت سمت انقلاب پذيرفت
و باقتضای مصلحت الويه عالمگيري بتعاقب دارا شکوه از
آگره سمت دهلي باهتر از آمد - در منزلگاه متھرا خانجهان را
(که بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود)

(۲) نسخه [ج] شيخ کبير (۳) نسخه [۱] نادر دل *

از قيد رهانيدند - و باز ضوابط و حدود حال را كه از استفسار كردند
او باز همان ممانعت را اعاده كرد - و ظاهر است كه درين
وقت حركت چه فائده مي كرد - مگر اينكه اعلى حضرت پيشخانه
بر آوردند - اما چون كار از دست رفته بود اگر خود هم بر مي آمدند
سودمند نمي افتاد *

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلذيم عتبه عالمگيري
چهره افروز طالع گرديد - بعد از تكرار پيغام بوساطت
فاضل خان خانسامان از جانب اعلى حضرت پيادشاهزاده
ظفر نصيب محمد اوزنگ زيب و آمدن بيگم صاحبه نزد برادر
عزيز القدر و گزارش پيغام پدر بزرگوار [كه ولايت پنجاب
با مملكتي (كه بدان ضلع واقع شده) دارا شكوه و گجرات
بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي يابد - و دكن بهسلطان
محمد نخستين خلف شما تعلق گيرد - و بمنصب والاي
ولايت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختيار كل ممالك محروسه
ماوراي ولايت مقسومه مذكوره بشما ارزاني گردد - بايد كه احراز
سعادت ملازمت نموده در استرعاي خاطر اقدس كوشيد]
جذاب عالمگيري از اتبال اين معني پهلوي تهيه كرده
گفت - تا انقراغ از مقدمه دارا شكوه رسيدن حضور متعذر
بيگم صاحبه قريبن حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت
ماجرا بر ملائت و سامت خاطر اعلى حضرت افزود - تا آنكه

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زیب شهرت داشت) مبداین صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهراجه را بصوبه دارمی ارچین منصوب کرد - و پس از هزیمت مهراجه از مقابله عالمگیری چون عزیمت آن شاهزاده فتح نصیب بسمت دار الخلافه مسموع اعلیٰ حضرت گردید رای (زین پادشاهی بران بود که خود برای مقابله برآیند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر نوکران پادشاهی اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی وای نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل انگاری میخواست به تنهایی خود مباشر امر قتال شود) اصرار و استبداد ورزیده مجوز برآمدن آنحضرت نمی شد - درین باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - او نیز بدین خاطر دارا شکوه یا بذابر اخلاص (که با محمد اردنگ زیب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحه احوالش می خواند) مانع آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصاح عثمان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلیٰ حضرت از روی غضب سرعاً بسینه خانجهان رسانیده بجهت خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشته دارا شکوه و اغوای جمعی از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از دو روز

دکن حسب التماس مير جملة جهت استخلاص پسر و متعلقانش و مالش قطب شاه بسپيچ حيدر آباد وجهه همت ساختن شايسته خان با تعييناتيان مودبه مالوه بر وفق حکم پادشاهي بکرمک رفته در عين محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سيم رخصت شده بتعلقه رسيد - و بالتماس پادشاهزاده در صله حسن خدمت بمنصب والای شش هزاري شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته مکهود اقران گشت - و چون در همين سال محمد ادرنگ زيب بهادر با عساکر دکن به تنبيه عادلشاهيه مامور گرديد بخانجهان اشاره رفت - که خود را بر سبيل استعجال بدولت آباد رسانيده تا معارفت جناب شاهي اقامت نمايد - و چون در سال سي و يکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري عارضة حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد دارا شکوه باز گرديد - او از تبه زائي و بد سگالي امرای کومکي دکن را (که هنوز مقدمه بيجا پور بهين انجامه نگرفته بود) طلب حضور نمود - شايسته خان نيز بماوه برگشت - چون آن ألكه در جوار دکن واقع است درين هنگام (که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای ديگر بود) بودن

مجز و انكسار ساخت - و چون سال هيزدهم صوبه آله آباد
از تغير او در تيول دارا شكوه مقرر گشت خان مشار اليه
بصوبه دارى مالوه نامور گرديد - چون در سال بيستم^{۱۸۸۸} فرمان
طلب از احمد آباد گجرات بغام شاهزاده محمد اورنگ زيب
بهادر بجهت تفويض ولايت بلخ و بدخشان صدور يافت
نظم آنديار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شايمسته
خان (كه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار در اسبه سه اسبه
مبايعي بود - و سواى آن مبالغ پنج لك روپيه هرسال بجهت
علوفه سه هزار سوار سبندي از خزانه عامره آنصوبه نقد
باو تنخواه ميشد) تنبيه و تاديب متمدان آن سر زمين
چنانچه بايد صورت نمي پذيرفت و مكرر اين معني از
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بيست و دوم صوبه احمد آباد
به تيول شاهزاده دارا شكوه متعلق گشت - و مجدداً حكومت
مالوه بخان مسطور باز گرديد - و در سال بيست و سيوم
از تغير شاهزاده مراد بخش بانتظام مهام هر چهار صوبه دكن
امتياز يافت - و پس ازان باز بايالت گجرات شتافت - چون
سال بيست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گرديد آن
شايمسته^{۱۸۸۸} مراحم ناميه ساي عتيه خلافت گشته سال بيست
و هشتم بتازگي بصوبه دارى مالوه دستوري يافت - چون سال
بيست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر صاحب صوبه

بسنکمزیر رسیده برگزانت آن را از تصرف پسرش سیوا
و دیگر مفسدان برآورده مقاهیر را آراء دشت قرار ساخت
و بهر قلعه فوجی تعیین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره
و فراغ از بند و بست آن آله بجانب جنیر گام سرعت
برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام
داده باسانی تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محالات
متعاقب آن بضبط در آورده معارفت نمود - و در کم مایه فرصتی
دو سرکار عمده بجمع دو کرد و شصت لک دام مشتمل بر
هفده محال ضمیمه ممالک محروسه گردانید - در سال دهم
خان زمان (که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
بنظم بالاگهات دکن می پرداخت) ودیعت حیات سپرد
ازانجا [که تعیین یکی از اعظم امرا بجای خان زمان (که در
حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد
بکار و خدمت قیام داشته باشد) فاکزیر مصالح ملکی بود]
لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده
(که بجهت طری کتخدائی بحضور رسیده) رخصت یافت
که تا آمدن ایشان نیابة بنظم امور آندیار پردازد - و در سال
دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه
برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار
پلاؤن (که از عمده بومیان آندیار بود) فوج کشیده پایمال

و او بزمین بوس سده سلطنت رنگ رفته بر روی آردن
 در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی
 ناموری اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثانی همراه
 پدر از لاهور باستان خلافت ناصیه سعادت افروخته از اصل
 و اضافه بمنصب پنجهازاری چهار هزار سوار بلند پایگی یافت
 آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب
 پنجهازاری سرفراز شده) اصل شایسته ندارد - و جائی بنظر
 هم رسید - که برعایت پدر و جدش او را در اوان صبا و طفلی
 اول رهله پانصدی منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه
 اضافهای متواتر یافته در حوادث سن بمنصب عمده اختصاص
 گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداری و سرکردگی تعیین گشت
 در سال سیوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگین باستیصال
 خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکی
 بنام وی نامزد شد - ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
 صوبه دار دکن مقوض بود) صحبت خان مذکور با وی در نگرفت
 طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیه قلعه دولت آباد مهبط ریاست
 فردوس آشیانی شد مشار الیه با آلهردی خان و غیره
 امرا جهت استخلاص ولایت سنگمیر و دیگر قلاع متعلقه آن
 (که در دست ساهو بهرنسله بود) دستوری یافت - خان مذکور

اکثر امرا و نوئیذان زخمی تیغ زبان او و تشنه خونش بودند
و او دست از کزایه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان
گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده *

* بنشسته چنان قوی که برداشتنش *

* کار دگر نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای ^(۲) * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعی گفت - که بیت دوم اینست *

* فرزند و زن و قبیلۀ آن کس کش *

* بر خوان جماعت نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - ^(۳) نامش

میرزا ابوطالب - در ایام تهاط و تغلب مهابت خان او نیز

با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را

از حضور اداره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روزی چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش

ابوطالب *

غازگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - کرد در کرد
نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب
امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس و ضیاع و شریف
یک قلم پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام
شاهزاده پیوسته بندگان درگاه پادشاهی اختیار نمودند - در آن
هنگام و بقول در مبادی این سانحه شریف الملک فیض
بملازمت شاهي استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هر دو
پسر هدایت الله و عنایت الله نامیده سالی عتبه خلافت گشته
حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزار و انعام ده هزار
روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام
مقامه گلگنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان
سنه (۱۰۹۸) یکم هزار و نود و هشت هجری سفر واپسین
گزید - پسرانش بعنایت خلع مائمی تسلی پذیرفتند - و در
همان ایام قرب ارتعاش افتخار خان پسر او (که همشیره زاده
ابوالحسن بود) باستلام سده سلطنت مفتخر گشته بمنصب
سه هزار و سوار سرفرازی یافت - هدایت الله (که
به هدایت خان مخاطب گشته) خالی از کمال و فراست نبود
طبع موزون داشت - بخانه سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه
اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجی (۲)
که

(۲) در [بعضی نسخه] حاجی - بمعنی هجر کننده

پدر و تولیت مقبره شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان
بلده برهانپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش
محمد ناصر خان عوف میان مستی ست - که بنوکری دیگران
می گذرانید - او هم بآخرت سرا شنافت *

* شریف الملک حیدرآبادی *

پزنه ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده
بهادر شاه عالم با خانجهان و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن^(۲)
(که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود)
تعیین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر
جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابوالحسن اتفاق
افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او
روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بحوالی مغموره
پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزی ملحق
گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل (که
در همان ایام بدستکاری معمار همت بلندش در کمال رفعت
و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفی
و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعه گلکنده کشید
رستخیز عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند
گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدیدن صبح

مضاف مالوه کردن اعتبار بر اورا خت - سال ۹۴۴ حسب الحکم
 بمشور آمده دولت مخزمت دریافت - و در همان سال از
 انتقال میر بانر خان بقوعداری چکاء سپردند نامزد گردیدن
 بستر بقلععداری آسیر مضاف صوبه خجسته بنیان قرار یافته
 سال بیستم (که سیوا بهونسله مردم خود را بکنند بانی قاعه
 گذرانید) از خبردار شده در آمدها را بمقتل رسانیدن - و مدتها
 باستقلال درانجا ماند - سال بیست و نهم مطابق سنه
 (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری را از قتلگانی مستی
 برآمد - پس از خانیش ابوالخیر خان به تعلیمه مزدور سرفراز
 گردید - سال سی و سیوم بهرست قاعه ^(۲) راجه گشته اعتبار
 اندوخت - چون فوج مرسته رفته بااعلام خالی نمودن قاعه
 فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیسی

گشت - از اینجا (که مویء ماله در دست بقصر ف مرهقه در آمد)
 نمی خواستند که احدی از منتهمان - اطاعت دران ولایت نمک
 داشته باشد - مهار و دلاور بابتزاج حصار دهار (که از آثار راجه
 بهوج مشهور است) که در همت چمت بست - و به خاطر (بزر
 چند نقیها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسر
 دست و پای معانعت و مقابلهت بضرکت آوردند - چون
 کرمک برون مفقود دیدند ناچار باشعیا قلعه سپردند براجه
 جیسنکه سوانی بوساند - آخر محبتها برار نیامد - برخاسته
 بدشور رفتند - که باحوال آنها نپرداخت *

۵ شیخ عبدالعزیز خان ۵

از متوسلان شیخ عبداللطیف بردانپوری بود - چون
 محمد ابرنگ زبب بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال صلاح
 و تقوی اوصاف داشت) ربط بسیار بل نوعی از اعتقاد متحقق
 بود شیخ سفارش نامه برده نمود - ازین جهت در زمره نوکران
 منحلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه جوهر
 کار طلبی را بردی (رز افکنده بیعت و یک زخم برداشت
 و بعدایت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در ایام
) که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبر آباد سمت شاعجهان آباد
 توجه فرمود (از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار و خطاب خانی و تقویض قلعه دارمی رایسین

در بودن (کتاب ندیده بهدراهی شاهزاده) که بجانب خجسته بنیاد
و برهانپور (خصم یافته بود) برآمدند - با وصف این هم
پادشاهزاده بر سر توجه نیامد - دو سه منزل قطع نشده بود که
خبیر ارتحال خلد مکان رسید - بمرحمت و خصوصیت برنواخته
بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرن
جانبشانی نموده درش همت را از بار نمکخوارگی سبک
گردانید - پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز
پیش خود نگه داشت - در آغاز عهد محمد فرخ سایر
بمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته بغوجداری
هانگدیر محال خالصه مقرری صوبه خجسته بنیاد شتافته
بدواخذة و کارش حیدر قلی خان دیوان دکن دل نهاد اقامت
نگشته روانه حضور گردید - و از پیشگاه خلافت بغوجداری
کالا باغ (که از اقطاع مفسده خیز صوبه مالوه است) سرورازی
یافته بهیارے از فتنه پژوهان را پذیرای اطاعت گردانید
و لختی را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده
طریق خطا و سرتابی می پیمودند) بگو عدم افکند - در زمان
خاقان آفاق یعنی محمد شاه پادشاه بقلعه داری و فوجداری
دهار مامور شد - و چون در گذشت تعلقه بهسرانش مقرر

(۲) نسخه [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخه [ا ب] بکوی

عدم افکند •

جماعه ازي بدزجه امارت مرتقي شد - و در خدمت پادشاهزاده
اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي در گذشت
پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربيت يافته التفات
شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برنائي و جهالت
سپاه پيشگي^(۲) تقدیم بعضی از استادهاي حضور بر طبع آنها
خورده بر شورانيد - ناخوشي بيجا نموده بوطن (که سه گروهی
هرهند مشهور بآبادی ملک حيدر است) شتافتند - روزی
چند به بيکاري و عطالت گذرانیده عزيمت بارگاه پادشاهي
(که دران هنگام احمدنگر مضرب خيام سلطاني بود) نمودند
بر هر چوكي (که در حوالی ادری معلی میباشد - و بدرون
پروانگي محبي و ذهاب متعذر است) مدتی ماندند - بپاس
خاطر شاهزاده (که بتازگي از گجرات رسیده بود) که بعضی
نمي رسانيد - از پريشاني کار بيچارها بجان و کار دستخوان
رسيد - قضارا فرج غنيم بنواحي معسكر اداره گشت - و جمعی
از امراء پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جوان گردن
بشمشير خارنده سبکدستي نمودند - و بتک تک پا اشقي را
بفرار آوردند - و چون از هرکارها بعضی پادشاهي رسيد پرتو
عاطفت بر احوال اينان تافته بملازمت استمعان يافتند - اما
چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کينه آما بود صرفه خود

و سال چهارم از آنجا معزول شده در سلک کومنیان دارالملک
 کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور
 مامور شده بین الاقران تفوق جست - و مدتها دران سرزمین
 گذرانید - گاهی بحراست سر بلند میشد - و گاهی در زمرد
 قهقناتیان آنصوبه منتظم می گردید - تا سال بیست و چهارم
 حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زاده او
 در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبی نامه برآورد - اما
 هیچ نامه بر نداشت *

(۲)

* شمشیر خان قرین *

اعظم شاهي - حسين خان نام داشت - آغاز حال نوکر
 و لیر خان دارود زئي بوده پستور برفانت داورد خان قریشي
 پیوست - دران هنگام (که صوبه داری برهانپور بخان مشار الیه
 نامزد گردید) او را بروائی مهمات آنجا تعیین کردند - صاحب
 ساز و سامان گشت - چون پیمانۀ حیات خان مذکور لبریز شد
 بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبه
 ملتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بفرج داری جمو محال
 قیدول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق پرمشاق
 بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه
 خلافت بخطاب شمشیر خان جبهۀ ناموری برافروخته از پایۀ

خاندوران سید محمود را بدان صوبه کسبل نمود - که قلعه مذکور را بفهمایش یا باستیلا ازو بتصرف آرد - درین ضمن (که محمد شجاع حسب قرار داد خاندان آمده صوبه بهار را قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالکه پنجاب متوجه بود مقرر خلافت را خالی دیده گام طمع پیش نهاد و چون قلعه داران رهتاس و چنانچه (که از جانب دارا شکوه مقرر بودند) قلاع مذکوره را حسب ایمای او (که بعد فرار نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برین اراده ادرا مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آباد برآمده ملاقی گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس از منهزم شدن پیش از وی خود را باله آباد (که محمد شجاع بر او بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجاع از پخته کاری قاعه مزبور بار نهپرد - و چون خبر آمد آمد پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (که بتعاقب شجاع نامزد شده بودند) شنید توسل بخاندوران جستده دادن قلعه را وسیله استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسروانی سال اول جلوس به پیشگاه سلطنت رسیده حسب سعادت آستان بوس نمود - و بعنایت خلعت و منصب سه هزاره سوار و خطاب شهابت خان چهره اعتبار برافروخت - و سال دوم جلوس بتهانه داری غزنین از تغیر شمشیر خان ترین مقرر گشت

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ
پيش آمدند - و بعد زن و خورن جمع جان بکشتن دادند
و بقيه راه فرار گزيده بيشتر در تعاقب بدار البوار پيوستند
فامبرون پس از رسيدن بحضور مورد تيسين و مخاطب
بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدي دو هزار سوار سزمايه شانگامي حاصل نمود - سال
شازدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار
و پانصد سوار و عنايت خلعت و جيجه پر خانه سنگ يشم
مرمع و اسپ عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افانده
طغيان سرشت راه کابل رايت عزيمت بر افراخت - سال
هفصم چون از گذر آب گذشته باران عبور از کتل کهره لشکر
آراست افانده که در کمين بودند در تنگي کوه راه برو تنگ
گرفتند - هرچند آريزش سخت زردان و کوشش بهيار
بتقديم رسانيد اما او در اثنای زن و خورن مطابق سنه
(۱۰۸۴) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در کار
ولي نعمت در باخت *

* شهادت خان سيد قاسم بارهه *

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد
قيام داشته بحکومت آنصوبه مي پرداخت - در ايام (که
دارا شکوه عزيمت يافته راه پنجاب پيش گرفت) جلاد مکان

ببخشیدگري احدیان مي پرداخت - سال سيوم از تعلقه مذکور
 عزل پذیرفته همراه گذور (ام سنگه بتخریب قلعه زمینداری
 سري نگر شتافت - سال چهارم بفوجداری میان دو آب از تغیر
 عاقل خان کام دل برگرفت - سال ششم بفوجداری نواحی
 اکبرآباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال
 اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت
 سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگی و میروتزکی از تغیر
 ملتفت خان سر تقاخر بلند کرد - سال دهم بد خدمت داروغگی
 توپخانه از تغیر فدائی خان سر بلند گشته کله گوشه افتخار
 کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه
 مامور گردیده اسب با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه
 فدائی خان (که بانامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری
 پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج ست نامیان در ناحیه
 میوات بعرضه ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان
 درست به تنبیه آن مردم تعیین گردید *

ست نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند

از ارادل و اجلاف و اصناف مختلفه - در سال مذکور دران

سرزمین در نواحی نارنول پای طغیان دراز کرده دست

بغارت قصبات و برگذات کشادند - گویند خود را زنده جاوید

هزاره و افاغنه آنجا پزداخته بود سال بیست و پنجم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار
درجه اعتلا پیمود - و چون رتی و قتی مهمات سلطنت بکف
اتقدار خلد مکان در آمد او سال اول جلوس پس ازان (که سعادت
خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید)
از بحر است موبه مزبور مباحی شد - سال چهارم از انتقال راجه
راجر و پ باز به تهمانه داری غزنین سر عزت برافراخت - و سال
دهم حسب الحکم به تغبیه افاغنه دره تعیین شده در کشتن
و بستن مقاهیر قرد نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار دو هزار سوار
دو اسبه - سه اسبه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین
خان بخشی دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ
مخدولان مزبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهی بتهانه داری اوهند
تعیین یافت *

* شجاعت خان رعد انداز بیگ *

از امرای عهد عالمگیری ست - ابتدا بمنصب دو خور
و خطاب خانی مباحات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه
متوجه مقابله سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر
ذوالفقار خان سرفرازی یافت - و بعد چندی از آنجا معزول
گشته در جنگ دوم داراشکوه بغوج قراولی تعیین شده پستور

قندهار راهي شده در تسخير قلعه بسمت مصدر تردد گردید
 سال پانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی
 دو صد سوار تابیدانش با ذات مصاري گردیدند - پستتر همراه
 سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت
 یافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله
 بچنگ نذر محمد خان والي بلخ پرداخت سال بیستم
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهار
 امتیاز افروخت •

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه اصرار ورزیده
 روانه حضور شد و سعدالله خان بنابر یند و بسمت آنجا رسید
 و تهانه داری خان آباد باو مفوض نمود حسب تجویز خان
 مزبور بافزایش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستتر
 بخطاب شمشیر خان ناموري اندرخت - و پس از رسیدن سلطان
 اورنگ زیب بهادر دران نواح بکراسست شهر بلخ معین شد
 سال بیست و دوم بعطای علم رایت بلند رتبی برافراشت
 و برکاب شاهزاده مذکور بصوب قندهار کمر عزیمت بسته پس از
 رسیدن بقلات باشاره شاهزاده بکراسست آنجا مقرر گشت - سال
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 دو هزار و دویست سوار و خدمت تهانه داری غزنین از تغیر
 سعادت خان از همگذاختن تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط

محمد اورنگ زیب بهادر برون - که در خور حال او شاهزاده
مذکور تجویز خدمتی خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال
سی و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقدیم رسانیدن
بعد از چندے (که فلک توطیة دیگر برانگیخت - و شاهزاده
مذکور عزیمت هندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاره دو هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت - و در کومکپان
دکن انضالاک یافته در فتح قلعه چاکده با امیرالامرا شایسته خان
مصدر ترددات شایسته گردید - و (دزیورش خود دویده قلعه
را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش
هیچکس رشدے نگردے - نبسه زاده او متهور خان ^(۲) بهادر است
که احوالش درین نامه ثبت شده *

* شمشیرخان حیات ترین *

پسر علی خان است که از بندهای (رشذاس فردوس آشیانی
بود - و در جنگ تتهه جان نثار گشته - پس ازان) که سلطنت
بقبضه اقتدار آن پادشاه درآمد (نام برده سال اول بعطای
خلعت و منصب هزاره پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه
نقد کردن عزت برافراخت - سال سیوم در ادائے) که دکن معسکر
پادشاهی بود (همراه شایسته خان بتخریب نظام الملک
دکنی تعیین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

معصوم خان مهین پهرش بعد واقعه پدرش بمنصب در هزاره
 و میر معظم مخاطب بسیادت خان پسر دوش بمنصب
 هزار و پانصدی چهارم کامیابی برانروختند - و در سال بیست
 و ششم سنه (۱۰۹۴) یک هزار و نود و چهار هجری در بلاد
 ادرنگ آباد بآزرم بانو صبیئه سیادت خان ازدواج پادشاهزاده
 محمد کامبخش زیب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم
 سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازی یافته از تغیر مغل خان
 قرش بیگی گردید - خالی از شورش مزاج نبرد *

* شمس الدین خان خویشگی *

پهر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردوس آشیانی
 در حیات پدر بفوجداری دامن گوه کانگره از تغیر مرشد تلی
 امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود
 پادشاه ادره از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار
 و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد ادرنگ زیب بهادر
 (که نویت درم بهم تندرهار نامزد شده) تعیین گردید - سال
 بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان
 بفوجداری جوانگده و تیولداری برخه محال آن دستوری یافت
 سال سیم چون ادره با برادر خود قطب الدین بر سر تیولداری
 جوانگده منازعت بهم رسید بقطب الدین فوجداری و تیولداری
 پتن صوبه کجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

باجمیر شتافت - چون آن بیکفای بد نام کاندید مهاراجگی
 بود نه پیوست ناگزیر دارا شکوه از قلعه گدده پتلی تا کوهچه
 مدار دیوار بست کشیده مورچال بقاعده پیکار ترتیب داده
 در مقابل عالمگیر پادشاه پرنشست - و پس از ژد و خورد
 بیست و نهم جمادی الاخری سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت
 و نه هجری دلیر خان و شیخ میر محمندی دره متصل کولابهار
 (که در ضبط شاهنواز خان بود) دلیرانه قدم گذاشته بشپه
 سهام جگرنوز مردم ادرا از پیش رو برنداشتند - درین هنگام
 شاهنواز خان نزد دارا شکوه بود - ازین خبر گرم و گیرا خود را
 رسانیده بمداغه دست و بازو برکشاد - و در عین جنگ (که
 بر بلندی مورچال قیام داشته بآویزش و پیکار تخریص می نمود)
 تیرے بر نافش رسیده کار او تمام ساخت - دارا شکوه از کشته شدنش
 همت بای داده راه فرار سپرد - خلد مکان بر سابقه نصبت (که
 بآن والا دودمان بود) نعش ادرا باحترام برداشته در محسن روضه
 معینیه (قدس سره) دفن فرمود - از بدایت حال در توزک و تزئین
 و خوش معاشی می کوشید - و بگرم اختلاطی و حسن درخور
 می جوشید - در امور دنیادی و تدبیر ملکی هم رسائی تمام
 داشت - و خود بجزوی و کلی می پرداخت - و بسیار شیفته
 صید و شکار بود - و هم دل داده راگ و نغمه - خواننده و سازنده
 (که نزد او فراهم آمده بودند) در هیچ سرکاری درانوقت نبود

تبعوالی احمد آباد رسید شاهنواز خان بذکر ذخیره خاطر
 (که از سلوک برهانپور داشت) با بعدم سامان مقاومت با آنکه
 می توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی
 سر رشته هست از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و ادرا
 بشهر در آورده در عمارات دولتیخانه پادشاهی (که دازا شکوه
 میخواست بر رعایت پدر بزرگوار پائین بر نشیند) خان مزبور
 مبالغه از حد برده ادرا در چهار کده پادشاهی نشاند - اگرچه
 مرکوز خاطر آن سرگشته بادیه ناکاهی آن بود (که از راه سلطانپور
 و نذر بار ^(۲) بدکن شتافته دران مالک لوای اقتدار برافرازد)
 اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیری
 شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگرا و استخلاص
 اعلی حضرت پیش نهاد هست ساخت - و شاهنواز خان را
 دقیق و مشیر خود گردانیده با اجتماع سپاه اشاره نمود - قریب
 بیست هزار سوار فراهم آورد *

درین اثنا متواتر فوشتهای راجه جهونت سنگه رسیده - که
 نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحه دل مرتسم است - زودتر
 بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجپوتیه در ملازمت
 بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دازا شکوه فسخ عزیمت آگرا
 نموده شاهنواز خان را با همه پسران و خویشان همراه بود داشته

از ورق افتاده - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت
 ازین جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته
 او باز بضبط ماله مامور شد - و در سال بيست و ششم
 بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم
 صوبه اوده و جاگيرداري گورکهور و بهرائج معزز و مفتخر
 گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلى حضرت شاهزاده محمد
 اوزنگ زيب بهادر بهم بيجاپور متوجه گرديد شاهنواز خان
 و امراي ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهاي
 ماموره بانصرام نگراييده بود که گربز فکريهاي دارا شکوه
 غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو برانگيخت - محمد
 اوزنگ زيب بهادر باقتضای صلاح انديشي با سامان شايان
 روانه هندوستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش
 در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را
 از حويلي برآوده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
 بعد از جنگ داراشکوه و سربرآرائي هندوستان بارسال فرمان
 صوبه داري گجرات و بافانده هزاري هزار سوار بمنصب شش هزاري
 شش هزار سوار پايه عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولايت
 جاگرم نکرده بود که دارا شکوه بذاير تعاقب افواج عالمگيري
 از ملتان بپتته رفته ازانجا بدان ناحيه سر کشيد - چون

در مجلس حاضر نمی شود (دولت اندوز مراجعه نشد روز
دیگر شایسته پیشکش بنظر در آورد - متاع لک روپیه شرف
پذیرائی یافت - و در سال یازدهم صبیۀ دیگرش بجهت شاهزاده
محمد مراد بخش خواستگاری شد - چون درانوقت شاهنواز خان
بانتظام صوبۀ اردبیه اشتغال داشت حسبالحکم اهلیۀ مکرّمه او
نوزس بانو بیگم با صبیۀ مذکور بحضور رسیده مراسم طوی
بجا آوردند - و پس ازان ایالت جونپور بخان مذکور مفروض
گردید - در سال بیستم بصاحب صوبگی مالوہ سر برافراخت *
و چون اسلام خان ناظم دکن یدارالبقا منزل گردید بغام او
فرمان رفت کہ بنابر قرب و جوار بصورت سریعه خود را
بان ولایت رسانیده بحفاظت پردازد - در همان سال بیست
و دوم شاهزادہ مراد بخش بایالت چهار صوبۀ دکن رخصت
یافت - ازانجا (کہ آثار فراست و دانائی و نشانهای بزرگی
و سرداری از چهرگی احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود)
اتالیقی و وکالت شاهزادہ بدو باز گردید - ابتدا شاهنواز خان
در نظم اشقات آن مملکت مساعی جمیلہ بکار برده فوجہ
بر سر دیوگدھے کشیدہ مقضی المرام برگشت - اما چون مزاج
شاهزادہ بسبب نوجوانی و نا تجربگی خود سربها داشت
محببتها برهم خورد - و ازیں نا سازگاری آخر معاملات ملکین

ابو الحسن تربتي باستخلاص ناسك و تورنگ تعين گشت
و در سال نهم چون از حوالی دولت آباد چهار فوج سنگين
بمردارمی امرای عمده بتخریب ملك عادل شاهي و تسخير
بقية قلاع نظام الماكي نامزد گردید شاه نواز خان بهمه راهی
سید خانجهان باره مامور شده همواره هراولی آن فوج
بدو متعلق بود *

روزى (كه مخالف بهيئت مجموعي آورد) چون
پيشتر جنگ در دكن با چنداوی سمت خان مذكور بمبارنه
چنداوی بعهده خود گرفت - بعد تلاتی فریقین تا يك پيو
فیمابین ابراب محاربه مفتوح بود - چون چیزگی غنیم
از حد گذشت سید خانجهان بشاهنواز خان پیوسته اشقیا را
برداشت - دران روز طرفه کارنامها بر ساخت - و بقابر علونسپ
و والا دودمانی خان مشار الیه بیست و سیوم ذی الحجه
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
با صبیة کریمه او منعقد گردید - اعلی حضرت پایان شب جشن
سفینه سوار بشانهاش تشریف فرمود - بحضور اقدس چهار لک
رویه کابین قرار یافت - طالب کلیم
۱۰۴۷

* دو گوهر بیک عقد دوران کشیده *

تاریخ یافته - و چون دوران شب برسم هندوستان (که پدر عروس

در بر گرفته نگاهداشت - خلد مکان را از سوزح این حادثه
 نظر بدیدرين بندگي و ارادت کيشی او خاطر قرين تاسف شد
 و بر طبق حکم در روضه شاه معين الدين (قدس سره) مدفون
 گردید - پسرانش محتشم خان مير ابراهيم و مکرم خان مير
 محمد اسحاق - احوال و ریک جداگانه درین نامه بنگارش آمده
 پسرو سيوم او مير محمد يعقوب - که آخرها بشمشير خان مخاطب
 شد - در برادران خود بافروزي نشه شجاعت امتياز داشت
 با مکرم خان برادر خود به تنبيه افغانه سمت کتل جانوس^(۲)
 دستوري يافت - و سال هيزدهم در جنگ اخير (که افغانه
 غالب مي شوند) بجنبش رگ غيرت پای ثبات محکم کرده
 در عين جواني مردانه شويت مهمات چشين *

* شاه نواز خان صفوي *

ميرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بميرزا دکني
 رشيدترين پسران ميرزا رستم قندهاري ست - در عهد جهانگيري
 بهعراج دولت و امارت مرقبي گشته بخطاب شاه نواز خاني
 چهارم کامراني برافروخت - و در صوبه تتهه و بهار بخدمات
 پادشاهي ميگذرانيد - بعد ارتحال جنت مکاني در قضيه شهریار
 ناکرده کار بآصف جاهي يکتائي ورزیده. نیکو پرستاريها بظهور
 آورد - در سال سيوم صاحب قزان ثاني بهمراهی خواجه

بود - در جنگ مهاراجه جسزنت سنگه سرداری طرح داشت
 داشت و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی آتش داشت
 بر وقت رخس شجاعت جهنده مصدر ترددات شایان گشت
 و در جلدوی اخلاص درست بعنایت خلعت خاص اختصاص
 یافت - دستور چون مسموع شد [که سلیمان شکوه می خواهد
 از دریای گنگا و جمنا گذشته پیدر خود (که جانب لاهور
 رفته بود) ملحق شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او
 تعیین شد - و پس از آوارگی او جانب سری نگر بحضور
 آمده یعنی وصول موکب خلد مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه
 دستوری پذیرفت - و تا تته راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه
 چون از نواح تته کوچ کرده داخل ملک گجرات شد
 و درین ضمن فرمان معارفت بذا م او صدور یافت بصرعت
 سریع خون را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه
 باز کار فرمائی فوج آتش برای او تعلق گرفت - روز یوزش
 از سایر عساکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال
 شاه نواز خان مغربی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - در آن
 اثنا گولی تفنگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق
 سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری جان در
 راه وفا داد - میر هاشم نامی از هموطنان او (که در عقب
 حوض نشسته بود) سرشته تدبیر از دست نداده نامبرده را

با جملة المالکي سعد الله خان برای انهدام قامه چیتور شتابید
 سال سیم با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اردنگ زیب
 بهادر روانه شد - و درانجا بتقدیم نیکو خدمتیا پرداخت
 سال سی و یکم حسب الطلب بحضور آمده امراز سعادت
 ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
 هزار و دویست سوار و خطاب شیر خان و تقویض فوجداری
 مندرج بر منزلتش افزود - و در جنگ سوگنده بهمراهی
 دارا شکوه اختصاص داشت - چون دارا شکوه هزیمت یافته راه
 فرار گزید از بهلازمت خادمگان پیوسته در جنگ سلطان شجاع
 باتفاق ذوالفقار خان محمد بیگ همراه توپخانه پیش پیش
 فوج هراول بود *

• شیخ میر خرفانی •

سید محیم النصب - از نوکران دل سوز امام شاهزادگی
 خلد مکان است - و بحسن تدبیر و شیوه شجاعت معروف
 سال سیم جلوس فردوس آشیانی (که پادشاهزاده بر طبق
 حکم پدر لشکر بر سر والی حیدرآباد کشید) نامبرده
 با شاهزاده محمد سلطان در هراولی بود - در تنبیه خصم
 قورده شایسته بظهور آورده بزخم تفنگ مجروح گردید
 بی حال (که پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر والاندر
 پنجانب همدستان گام همت برداشت) او از مشیران رازدار

گردید - و ادرا بفروخته از بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان
 اخوانش دریافت نشده *

(۲)

* شیروخان سید شهاب بارهه *

پسر سید عزت خان جهانگیری سمت - تا سال دهم جلوس
 فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی شش صد سوار سرفرازی
 داشت - سال سیزدهم باضافه دو صدی کامیاب گردید - سال
 نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
 تعیین گشته وقت رخصت بعطای خاعت و اسب عزامتیاز
 اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب
 بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول
 بدانجا با رستم خان بگوک قلیج خان بصوب بخت شتافت
 و در جنگ قزلباشان تردد مردانه بظهور رسانید - سال بیست
 و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
 چهارم عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت
 واسپ با زین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزاده مذکور
 بهم مسطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم
 با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلالت بر کمر همت زد
 سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
 هفتصد سوار رایت شادکامی برافراشت - سال بیست و هشتم

هیزدهم بحضور (سید) جبیه ارادت بر [سندانه] عیدت گذاشت
 ظاهراً در همین سال بنو جداری ^(۲) میوات مامور گردیده - که
 صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم
 از میوات آمده باسلام سده خلافت پرداخته هدیه پادشاهزاده
 مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم
 از تغیر اهتمام خان حارس غوری گردید - و در اینجا بکرات
 به تنبیه اربابان خود سر و المانان بدویر پرداخته آثار ^(۳) دلیری
 و دلادری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری
 عمارت نموده بحضور رسید - چون بنو جداری میوات غایبانه
 تغیر شده بود از بعنایت خلعت برخی محالات صوبه برار
 در قبول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت
 حراست قلعه احمد نگر بدر مقرر شد - سال بیست و نهم
 از اینجا معزول گردید - سال سی و یکم در رکاب پادشاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الملک حاکم حیدرآباد
 شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی
 منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک
 پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه
 طرخ دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)
 پادشاهزاده مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانه حضور

* شاه بيگ خان اوزبك

در عهد جنت مگاني بمنصب پادشاهي سراقرازي يافته بدايه
 ازاري چهار صد سوار (سیده) سال اول جلوس فردوس آشياني
 بخطاب خاني نامور گوریده در افواج متعینه تادیب ججهار
 سنگه بدخيله بهمپوئی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته
 سال دوم باضافه پانصدی دویست سوار کام دل بر گرفت
 سال سوم بمعنايت علم و از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزاري هزار سوار لوی کامیابی برافراخت - - - (۲) پستور
 باضافه دویست سوار و سال چهارم بافزونی سه صد سوار
 و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار
 سوار و پس از آن باضافه هزاري هزار سوار امتیاز پذیرفت
 سال نهم در افواج متعینه تادیب شاهو بهونسله و تخریب ملک
 عادل خانیه بهمزاهي خان زمان دستوري یافته سرکردگی خیرانگار
 داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف صوبه بدجایوز
 چپقلشهای مردانه از کشتن و بهتن و اسیر ساختن ازو بظهور
 انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
 سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داری جنیر
 نامیه بخت روشن نمود - سال پانزدهم بمعنايت تقاره کوس
 بلند پایگی زن - - پستور بنظم صوبه برار مامور گردید - سال

از تغیر سیورام کور ماضور گردید - و حکم شد که قارسیدن او
از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم
در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار
دستوری یافته سرکردگی فوج قرادل بدو تعلق گرفت - و بعد
رسیدن بدان جا بهمراهی قلیچ خان بکشودن بست شتافته
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
شادکامی اندرخت - و در جنگ قزلباشیه (که با رستم خان
و قلیچ خان (رو داد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد
سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهی در آمد - بنابران سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار
و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامرانی بر نواخت
سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بهم مسطور
عزیمت نمود - درین ضمن ورود موکب پادشاهی بکابل صورت
بست - نام برده که قلعه دارمی آنجا داشت شرف ملازمت
دریافته بمرحمت خلعت و جیغ مرمع و اسپ با زین مطلا
و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار
سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست
و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعه قندهار و از آنجا
باتفاق رستم خان بهادر بجانب بهت کمر عزیمت بست
پستر روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

پنذيرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشياني از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و خطاب شادي خان
سر عزت برافراخته سال دوازدهم بعنايت خلعت و جيجه
و خنجر مرصع و شمشير با يراق طلا ميناكار و اسپ با زين نقره
امتياز يافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقيمت
يك لك روپيه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم از انجا برگرديده
در حينه (كه پادشاه از كشمير بدار السلطنة لاهور علم معاودت
برافراشته بود) باستلام عتبه خلافت پرداخته بيست و هفت
اسپ پيشكش گذرانيد - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دويست سوار و حكومت
يكنر از تغير شاه قلي خان و عطاي اسپ برخواست - پستتر
چون خبر فوت غيرت خان صوبه دار تتهه بعرض رسيد او
بعنايت خلعت و شمشير و اضافه پانصدي پانصد سوار و تفويض
صوبه داري صوبه مذكور بلندي گراي ارج دولت شد - سال پانزدهم
باضافه سه صد سوار تا پيغانش با ذات مساوي گرديد - سال
نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان
مقرر شد - و چون پادشاهزاده دافهاد آنكدون نگشته برگشت
و جمله الملكي سعد الله خان به بذر و بخت آنجا تعيين شد
ادرا بحراست ميمنه با نواحي آن معين نمود - سال بيست
و يكم بمرحمت خلعت و اسپ با زين طلا و قاعه داري كابل

پستر بخانه خود رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بيگ نامي از جانب والي ايران با اتفاق شرف الدين (که داروغه عمارت و ذخيره قلعه بست بود) آمده - چند پيام دارد - و چهار قم آورد - قلعه دار ميرک حسن بخشي را فرستاد که آمده را باز گرداند - موصي اليه چون بدروازه رسيد ديد که محمد بيگ را شادي خان درون دروازه نشانده - و قبحاق خان و جمعي منصبداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کيفيت ظاهر نمود - او لشکر نويس بخون را فرستاد که محمد بيگ را همان جا نگاهدارد - و شادي خان و قبحاق خان را پيش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشته چند آورده بود ناپديده برگردانده پيروي نکرده بود - قلعه دار خود بر دروازه مزبور آمده رتبه ملاحظه نمود - و بر کيفيت از دست رفتن قلعه بست آگهي يافته وعده پنجروز کرد - روز پنجم شادي خان بيست و هشتم صفر سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري دروازه ويس قرن را بعلي قاي خان سردار والي ايران وا گذاشت و با قبحاق خان نزد والي مذکور رفت *

شجاعت خان شادي بيگ *

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

شده سال بیست و پنج دیار خاموشان گزید *

* شادی خان اوزبک *

از متضبداران عهد فردوس آشیانی ست - بتعیناتی قلعه
تندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق شده
(۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری (که والی ایران
بازاده تسخیر قلعه مذکور رسیده در باغ گنج علی خان
فروز آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه دار پادشاهی
بمحافظت دروازه وین قرن می پرداخت - پس از محاصره
چون غرمت زد و خورد بامتداد کشید نامبرده شیوه پاس
نمک را خیر باد گفته راه پخیرتی سپرد - و با مردم
مخالف همداستان شده قبیحاتی خان را (که اخوالش جداگانه
بزرگ قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضی متضبداران دیگر
پیش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بغیر انسداد طرق بسبب
کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش
معلوم می شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان
ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال
قلعه دار (که همت بای داده بود) درین وقت که بایسته
تبیغ میراند بموعظت اکتفا نمود *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گرتو مرهم نمی دارند سود *

دو هزار سوار و خطاب شاه قلی خان و عذایت علم
و خلعت تفویض تعلقه مزبور و عطای خنجر مرصع و اسب
و فیل نوای عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط
و ربط پرداخته بهریت ولد سنکرام زمیندار چمر را (که همواره
کیومرغی موجودان آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت
قصور می نمود) طلب داشت - او با جمعیت کثیر آمد
شاه قلی خان جمع فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد
زد و خورد او با جمع بمقر اصالی شتافت - این معنی در
پیشگاه حضور درجه استعسان پذیرفته سال دهم بعد از
خلعت و نقاره و فیل طبل شادمانی برنواخت - و سال
دوازدهم در ایامی (که پادشاه متوجه دارالسلطنت گردید)
او در اثنای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود
و از تیمار مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان نثار
چان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و سوار و عطای خلعت نظم صوبه کشمیر
و شمشیر با پراق طلائی میناکار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد
و کام دل برگرفت - و بعد رسیدن در نواحی حسن ابدال
مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیوست
محمد امین پسرش بمنصب نهصد سوار کامیاب

او نامه و ارمغان خان مژبور (که بقیامت پانزده هزار روپيه بود) گذرانید - و بعثایت خلعت و خنجر مرصع بقیامت چهار هزار روپيه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار اندوختند - و پس از دو روز سي و پنج راس اسب و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسب و چند شتر پسرش برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سي هزار روپيه بار و ده هزار روپيه پسرش مرحمت گردید - و پس از چندے (که جشن وزن شمعي شد) باز بیست هزار روپيه بار و پنج هزار روپيه پسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسب با زين مطلا و فیل و پسرش بخلعت سراقرازي یافته با جواب نامه منصور تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت *

ازانجا (که کرور هندوستان را دیده - و بداد و دهش اینجا آشنا شده بود) از وطن مالوفه دل برگرفته سال نهم بمدد بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب هزاري هشت صد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلائی میناکار و اسب با زين مطلا و فیل و انعام بیست هزار روپيه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون اواخر همین سال بعرض رسید (که میرزا خان منوچهر فوجدار کانگه از شوریدگی دماغ منزوی شد) نظر بفزونی جمعیت برای ضبط مجال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب در هزاري

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهي گيراند - چون
يعرض اعلى حضرت رسيد بعزل منصب و جاگير معاتب شد
و از مجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (که نهضت پادشاهي
همت پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اکبرآباد نظر بند
نگاهداشته هزار درييه در ماه قرار يافت - هرچند بقتصر بر
بحر کوشيد و در براءت دهه مي دويد بجائے نرسيد - دوسه
سال در آگره منزوي بوده مدقوق شده در عين جواني
در گذشت - هيئات اين کچرو فلک دغلباز بسا دروغ بيفروغ را
باباس راستي دانشين که ده ساخته - و بسيار صدق کيشان
در سمت آئين را پايمال انقلاب نموده بدشمن کامي نشانده
آه آه اگر بديد تحقيق را نگرند همان ناهنجاري و بيراهه (۲)
عادي اوست - که در صورت جزا و نتيجه همان صور
اعتيادش متمثل مي شود *

* صورت اعمال ماست هرچه بما ميرسد *

* شاه قلي خان وقاص حاجي *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس
کردوس آشيائي از موطن خود بطريق سفارت از جانب
قادر محمد خان والي آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالی
اکبرآباد رسيد معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

سده (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمین اعلیٰ حضرت
 سرمایه افتخار اندوخت - و بنوازش منصب دوازده و تفتوا
 جاگیر جید در صوبه پنجاب بتازگی دیده امیدش روشن گشت
 و بانعام بیست هزار (روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواظت
 شد - اما از اسپرتی اطفال و تفرقه اهل و عیال پیوسته در گشت
 و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه
 شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت - چون با شکر
 و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز
 بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او (در افزون گردید
 او نیز کمز دولتخواهی و نیکو بندگی بر میان بسته در بهم
 پرورنده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سینه
 خالجهان بمالش عادلشاهی و تخریب ملک او تدریجات
 نمایان نمود - لیکن از انجا (که هنوز پاداش اعمال نکوهیده اش
 در انتقام کده تقدیر باقی بود) زمانه بذاکامی دیگر انداخت
 ظامرا به شاه صفی صفوی رسانیدند - که شیر خان متعهد تسخیر
 قندهار گشته - و نطاق همک اقدام این خدمت بسته - چون
 واقف کار و صاحب الوس است و سواى فرقه توفیق الوسات
 ناحیه ملل ماکر و پنی با وی متفق مبادا کاره پیش بُرد
 شاه از مصلحت سنجی رقه بنام او متضمن ارسال عزم داشت
 مشعر بر هواخواهی و تعدید بندگی درین و ازاده برآمدن

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان
 آن نواحی هجومه فراهم آورده بقصد تاخت حوالی سوی
 کُنجا به معموله بیکر روانه شد علی مردان خان قابو یافته
 با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ایلغار کرده
 صبح بقلعه فوشنج رسید - و سرسواری گرفته عیال و اطفال
 شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار (که بهر زنی
 و قطاع الطریق انداخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد
 شیر خان ازین خبر هوش ربا غنائم و اسارای کُنجا به را که
 بدست آورده بود بر تافته بسرعت تمام رجع القهقوی نمود
 علی مردان خان در سر راه هنگامه بیکار گرم ساخت - اگرچه
 هراول قزلباش را پای ثبات از جا زنت لیکن علی مردان خان
 با قول جلو انداخت - و دران اثنا تغذی بر پاشنه او خورده
 بران جست - مخفی داشته با وصف آن زخم منکر باره راه
 پیشتر راند - و بدلهی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم
 افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علی مردان خان
 سالم و غنام کرس معاودت بقندهار بلند آذانه ساخت - شیر خان
 بدو کی رفته هر چند تلاش کرد که کار پیش رود میسر نشد
 ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابت
 یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطریق راهداري
مي گرفت - و اگر قابو ميديد بنهب و غارت نيز مي پرداخت
پس از ارتحال شاه از زياده سري و فتنه گري بعلي مردان
خان زيک که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سر از گريبان
انقياد بيرون آورد - چون پشاه صفي داراي ايران مکرر
رسيده بود (که آمد و شد قوافل و تجار بعليت انيمت و تعدی او
بفرانگت ميسر نپست) رقبه بطلبش فرستاد - شير خان
چند بے باييت و اعل بصر برد - و آخر الامر فکرم
اندشيدده بجناب اعلي حضرت صاحب قران ثاني موصول
و ملتجي گشت - از پيشگاه خلافت کشميري خان (که از
برهمنان کشمير بود - و در ايام شاهزادگي در خدمت شاهي
شرف اسلام دريافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شايشته
بتقديم رسانيد - و تتبع اهل ايران بسيار مي کرد) با فرمان
عاطفت و خلعت فاخره تعين گرديد - شير خان هنگام برف
و باران را عذر انگيخته کشميري خان را در بهر نگاهداشت
تا آنکه پشاه اطلاع شده رقبه ديگر مشعر بر استمال
و عاطفت بلام ار اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان
اشاره فرمود که در استيصال او جويای فرصت باشد - شير خان
در مرز رقم ثاني را فور مقصود انگاشته کشميري خان را
بے نيل مبدعا برگردانيد *

خود مي کرد - و مي گفت ميدانم قباحتها دارد - چون طبيعت من شده نمي توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان و شمشير خان در حضور پدر توقي كوده - اما اجل نگذاشت نهمين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم در گذشت - سيومين دلاور خان نام داشت *

* شيرخان ترين *

زميندار فوشنج كه معرب بوشنگ است - و آن موضعي است واقع مابين قندهار و بهمر - آباي شيرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان كابل (كه از پيشگاه عرش آشياني بحكومت قندهار اختصاص داشت) نقش سازگاري نهمين در ^(۲) جنت مكاني بايران ديار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بندگان خود درست نمود - و شيرخان در همان مرز و بوم نشو و نما يافت بعد ازان (كه شاه عالي جا به بر سر قندهار آمده در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و يك هجري آنولايت را بتصرف در آورد) شيرخان را بحكومت فوشنج و ايالت الوسات افغانه آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صفوي و مهابيت ظاهري عقل متين و ادراك رسا داشت برياست موروثي فايز گشته دران سرزمين علم استقلال برافراشت - و از مترددين

با جمیع متغینہ باستلام سدق علیہ کامیاب گشت - و ہفدہم
 ربیع الثانی سنہ (۱۰۳۷) ہزار و سی و ہفت ہجری کنار
 تالاب کاکریہ (کہ در ظاہر شہر واقع است) مستقیم فیروزپور شدہ
 شیر خان از اصل و اضافہ بمہنصب پنجہزاری پنجہزار سوار
 و صوبہ داری مملکت گجرات بلذ پایگی یافت - و در سالہ (کہ
 اعلیٰ حضرت باستیصال خانجہان لودی ببلدہ برہانپور وارد
 فرمود - و خواجہ ابوالحسن تربتی را بتسخیر الکۃ ناسک و سنگمذیر
 رخصت نمود) قرار یافت کہ تا رسیدن شیر خان از گجرات
 در فواحی قلعۃ ^(۲) للنگ موسم برسات بگذرانند - خواجہ در دہلیہ
 توقف نمود - تا شیر خان بدر پیوست - و بمجرد وصول
 بتاخذ حوالی چاندور مامور گشتہ دسیت نہیب و غارت ہوان
 ملک برکشاد - و با غنیمت فراوان مراجعت کرد - پس ازان
 در قطرہ و پویہ و ضبط آن ناحیہ با خواجہ شریک بود - در
 سال چہارم سنہ (۱۰۴۰) یکہزار و چہل ہجری روزگار
 سپری گشت - سردارے بود سپاہی و بسیار متواضع - اگرچہ
 جود و کرم کمتر داشت - اما با سپاہ مدارا و سلوک خوب
 می کرد - طلب ماہ بماء میداد - در سواری غیر حاضر
 نمی کرد - شراب بافرات می خورد - لیکن با مردم محل
 شگفت آنکہ با این دولت و شان دانہ خوردنی دراب حضور

(۲) بحر است باده احمد آباد شتافت - ناهر خان بسلسله جنباني و مراسلات ميرزا صفي سيف خان (که دران وقت ديوان گجرات بود) از محال تيول خود بخت با احمد آباد رسیده بانفاق سيف خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندر برين ماجرا آگهي يافته باراده مباربه بر هيل استعجال در رسيد ناهر خان خود هرادل فوج سيف خان گشته با او در آريخت و بمحض تائيد ايزدي اعلام نصرت برافراشت - در جلدوی اين حسن تردد نمايان از پيشگاه سلطنت بمنصب سه هزارى (۳) دو هزار و پانصد سوار و خطاب شير خان ناموري اندوخت *

پس از شفقار شدن جنت مكاني چون موکب صاحب قران ثاني بهرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت شير خان مبني بر دولتخواهي و فدويت و منبي از ارادهای باطل سيف خان صوبه دار آنجا رسيد - از آنجا (که بے اخلاصی هيف خان از سابق معلوم همگان بود) نوشته شير خان قرين صدق گرديد - اعلیٰ حضرت او را بهرام پادشاهانه مستمال ساخته بنويد صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانيد - و اشاره رفت که باده احمد آباد را متصرف شده هيف خان را نظر بند نمايد - و چون محموله آباد (که دوازده کوزهی احمد آباد است) مهبط رايات پادشاهي گرديد شير خان

سال سیوم با راو رتن هادا بتوقف در باسم ماموز شده بعطای
 علم انوای سر بلندی برافراخت - پس ازان باتفاق نصیری خان
 مضاف قلعه تزدنهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر
 گردن گزیدید - بستر با اعظم خان در نواح بهالکی و چتکوبه
 مضاف بیدر رسیده سال چهارم روز نوبت کبی در جنگ
 (که بهادر خان دوهله و یوسف محمد خان تاشکندی دستگیر
 مقامیر اهل دکن گشتند) مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
 هجری او با پسر در کار ولی نعمت جان در باخت - پیایه
 سه هزار و دو هزار سوار رسیده بود *

* شیر خان *

عرف ناهر خان تونور - اباعن جد نوکر قدیم فاروقیه
 خاندیس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید
 راجه علی خان فاروقی او را به یتیمی پرورش نموده بر شادان
 عطری و یاری بخت بیدار بعرضه روزگار جولانی گشته
 بشانجهان لودی پیوست - و او در رش و تربیتش شده
 در کمتر زمانه بمنصب پادشاهی امتیاز یافته تعیین صوبه
 گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزاده ولی عهد با
 جنبت مکانی نیابت صوبه داری گجرات از جانب شاهي بعد الله
 خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائے بی حیثیت

خواجه راضي نشد - و خود تعهد بودن نمود - بذابران سال
 چهل و ششم بعنايت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت - پس
 از فوت عرش آشياني جنت مکاني برآی از خلعت عنايت
 فرستاد - و معلوم نيست کدام وقت بحضور آمده - در هنگامه
 گذار آب بهت (که از مهابت خان گستاخی عظيم مرزده)
 در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاقه
 آصف جاهي شريک جنگ (که با شهربار رو داده) بود
 سال اول جلوس اعلی حضرت بملازمت پيوست - و منصب
 چهار هزارى هزار سوار و خطاب خواجه باقى خان برز هلم
 ماند - و بصوبه دارى تنهه کامياب شده رخصت آنجا يافت
 و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت
 هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بهت - پهرش خواجه
 هاشم نام بمنصب پانصدي صد سوار سرافرازي داشت *

(۲)

* شهباز خان معروف بشيزو روهله *

سال اول جلوس فردوس آشياني بخطاب شهباز خان
 سرفرازي يافته و همراہ مهابت خان بجبهت دفعیۀ نذر محمد
 خان والی بلخ (که در نواح کابل گرد فساد برداشته بود)
 بدانصوب تعيين شده و پستتر همراہ عبدالله خان بمالش ججهار
 سنگه بنديله (که دفعۀ اول بغی در زیده بود) دستوري يافته

پادشاه خواجه نام داشت - از تردادات مردانه او عرش آشیانی
 شیر خواجه نام کرد - سال سیم همراه سعید خان چغتای بتاخت
 یوسف زئی مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان
 مراد بمهم دکن تعیین شد - سال چهارم با چند کس بجانب
 پتن از شاهزاده دستوری یافته در آریزه اخلاص خان مصدر
 تردادات گردید - سال چهل و یکم (که افواج پادشاهی را
 با سپاه دکن نبود) و داد - و دران جنگ راجه علی خان
 مرزبان خاندیس بکار آمد (او سردار تلقمة برانگار بود
 کارنامها پرداخت - پستر همراه شیخ ابوالفضل در دکن تردادات
 شایان و خدمات نمایان بتقدیم رسانید - در جنگ (که متصل
 قصبه بپیر صورت گرفت) تاخته فوج مقابل را میدان میدان^(۲)
 برداشت - و زخمی برداشته خود را بقصبه پیر رسانید - ازانجا
 (که مردم دکن با فوج کثیر آمده قصبه مزبور را گرد گرفتند
 و از بے آذوقی حال متحصنان به تنگی کشید) چندی
 بگوششت اسب گذرانید - چون بذابر طغیان آب گنگ امید
 کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد
 درین ضمن شیخ ابوالفضل خبر یافته با فوج شایسته رسیده
 اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شیخ
 خواست که شیخ عبد الرحمن پسر خود را در تهنه پیر بگذارد

(۲) نسخه [ج] از میدان برداشت *

فرد آمدہ بپالا پور (سید) - از پیشگاه خلافت بر مناصب
 جمیع امرای شریک کار افزودند - شاه نواز خان بہ منصب
 عمدہ پنجہزاری سربلندی یافت - و جنت مکانی چون
 در دارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیہ از دولتخانه
 پا پیادہ ہروضہ معینیہ رفتہ لوازم نیاز و نثار بجا آوردند *

چون سال دوازدهم بیمن مساعی شہزادہ شاہجہان ملک عذر
 حدود متعلقہ پادشاهی را کہ متصرف شدہ بود بدستور سابق
 در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون
 حوالہ نمود شہزادہ پس از فراغ مهمات دکن ہنگام معارفت
 شاہ نواز خان را با دوازده ہزار سوار موجود بضبط ولایت
 مفتوحہ^(۲) بالاگہات مقرر فرمود - چون در عنقوان جوانی
 و دولت شیفتہ شراب گشتہ از آفت مصاحبان خانہ برانداز
 خوشامد پرداز می گھاری بافراط کشید در سال چہاردهم سنہ
 (۱۰۲۸) ہزار و بیست و ہشت ہجری اسیر سر پنجہ اجل
 گردید - میزرا ایرج جوان وجیہ عالی فطرت بود - شجاعت را
 با تدبیر ہم آغوش داشت - در رزم آرائی و سرداری بے ہمتا
 و با این خوبیہا کم کرم و بد لباس بود *

* شیر خواجه *

از سادات اتائی ست - و از جانب مادر نقشبندی

(که هم نوخیزان تربیت کرده ملک عنبر بودند) جلوریز
 بمغار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچی بباد تیر گرفتند
 بسیاری از اسپ و آدم بر خاک و لاک غلطید - پس ازان
 داراب خان با بهادران هراول و دیگر پر دلان عرصه جلالت
 از آب گذشته تاختند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات
 افشوده بود زمانه ممتد نیروان قتال اشتعال پذیرفت - غریب
 زن و خوردن و عجیب گیر و داره (ردان - از کشتهها پشتها
 نمودار گردید - گویند شاه نواز خان دران روز دستبردهای
 قوی نموده چون شیر غران بهر جانب که می تاخت فوج
 مخالف را دست از کار رفته بناتالبعش می گشت - ناچار
 ملک عنبر عنان تماسک از دست داده پی سپر راه هزیمت
 شد - میرزا قاسم کروه تعاقب نموده گریختگان را علف
 تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگی و خصمگی
 همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمعی کثیر از سرداران
 مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز
 دیگر بجانب کهرکي (که پنج کروه رسمی دولت آباد است
 و درینولا یازدنگ آباد موسوم و مسکن و مادی ملک عنبر
 بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثری از مخالفان ندید
 منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بشاک تیره
 برابر ساخت - و از انجا عطف عذان نموده از گریوه روهذهیره

بشانخانان ملانك نموده طرح آشتي انگذد - و در زمان
 جنت مكاني بسرداري نوبه برار و بالاكهاك احمد نكر اخذعاص
 گرفت - كارهاي دست بستة از زباده از انصت كه درين اوراق
 بحيز تصوير آيد - سيما كارنا - كه ركي كه سرآمد پيكار است
 سال ۵۴۴۴م جهانگيري سنه (۱۰۲۳) يكارزار و بيصت و چهار
 هجري (كه شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سكوت
 ريخته بود) چنده از سران سپاه دكن مثل آدم خان و ياقوت
 خان و المرحي كاتيه از ملك عذر (نجيد) بهمد و بيهان
 آمده تحريك و ترغيب پيكار با ملك عذر نمودند - شاه نواز
 خان پس از تقديم مردم مي و دلجوئي و تكليف نقد و جنس
 ببهديد آنها كوچ نموده (رابه شد - پيش از ملك عذر
 محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و غيره سرداران نظام الملكيه
 بمقابله پرداخته بحال تباه راه فرار سپرده بملك عذر پيوستند
 او با كثرت لشكر و افزونى توپخانه و فيلان مصت جنگي بمرافقت
 فوج عادالشاهيه و قطب شاهيه رزم طلب گرديد - چون مصافت
 پنج شش كوره پيش نمائده يعقوب خان بدخشي (كه از
 كهنه سپاهيان كارديد نبرد آزما بود - و خانخانان زمام اختيار
 ميرزا بدست او داده) باتفاق محمد خان نيازي ميدان جنگ
 جائے قرار داد كه ناله آيد در پيش داشت - آنرا بجوانان
 تيرانداز استحكام داد - همين كه خوش اسيدان هراول مخالف

سراچی در نظر باشد - گو عالم نباشد - گویند مسکرات دیگر را
 مثل بنگ و افیون و کوکنار با شراب آمیخته می خورد
 و چار لغزا^(۲) می نامید - شاه بیگ خان کور چار لغزا خورد
 زبان زد مردم بود - از پسرانش میوزا شاه محمد مخاطب
 بغزنین خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب
 هزاربی رسیده درگذشت - و دیگر یعقوب بیگ داماد میوزا
 جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقی نکرد *

* شاه نواز خان بهادر میوزا ایوج *

خلف الرشید خانخانان میوزا عبد الرحیم است - در آغاز
 برنایی خانخانان جوانش می گفتند - بشجاعت و مردانگی
 و سپه کشی و سپه آرائی شهره روزگار و یگانه آفاق گشت^(۳)
 در سال چهارم عرش آشیانی بمنصب چهار صدی سرافروزی
 داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
 با ملک عنبر حبشی در حوالی ناندیر عرصه مبارزت آراسته
 کواهی چیرگی و فیروزی برافراشت بخطاب بهادری تحصیل
 ناموری نمود - گویند دران جنگ (که از طرفین در جانفشانی
 و جانستانی خود داری نمی رفت) میوزا رستمیها نمود که
 ماحی داستان رستم و اسفندیار گردید - ملک عنبر (که ادرا
 زخمی از میدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

(۲) در [بعضی نسخه] چهار مغزا (۳) نسخه [ج] یگانه وقت بود *

و سالخورده گي استقامت لازم بدشکي نمود - چنت کتابي
 نظر بر قدم خدمت او يکذخ خوشاب (که از جاگيرهاي قدم
 بود) بحامل هفتاد و پنج هزار رويه بطريق مدد خرج
 مرحمت فرمود *

گرفتند چون بنقه مي رفت بخصمت اسمجايي آمد
 او سفارش برادران ملا محمد نقي (که صاحبش بود) کرد
 شاه بيگ خان شايد بود که برادران ملا پشت گرمي او
 حکام را بخاطر نمي آزد - در جواب گفت - اگر آنها
 هر صاحب باشند بهتر - والا بخت خواهم کشود - اسمجايي
 بديار ناختوش شد - و آخر باعث برهزدگي نارهاي او گشته
 بعزل منصب و جاگير مازني ساخت - شاه بيگ خان مرد ترک
 ساده پاهي بود - در عهد عرش آشياني وقت (خصمت قندهار
 شيخ نويد ميربخشي ايستاده کرده تعليم عفايت علم و تقاره
 فرمود - همان وقت بشيخ مي گويد - اينها بچه نار مي آيد - در
 منصب بيفزايند - و جاگير دهند - که سواران ديگر براي نار
 پادشاهي نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهاکير پادشاه
 ديوانه هر ديوان گفت - که حضرت در دنکل پدر شما
 جوانان چند ايستاده مي شدند که شاه بيگ بپشم خايه آنها
 نميرسيد - و الحال اين مردم که ايستاده اند هيچکدام بپشم
 خايه شاه بيگ نمي رسد - بادميان خمر ابتلا داشت - ميگفت

النَّوَسِ كَاكِر (كه از مدتها دزان سرزمين برهزني و رعيت آزاري
بسر مي برونند) گزنامها ساخته در سال چهل و دوم

بمنصب سه هزار و پانصدي لواي اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگيوي حسين خان شاملو حاكم
هرات فوت عرش آشياني شنيدده با لشكر خراسان آمده

قندهار را محاصره نمود - شاه بيگ خان با دل قوي و همت

درست روزانه مردم را آراسته بكارزار ميفرستاد - و شبها

بالاي ارك نشسته بزم نشاط ترتيب ميداد - رزنيكه ايلچي

قزلباش بقلعه مي آمد فقدان غله بمرتبه تمام بود - او از

سركار خود در راسه و بازار از هر قسم غله تودها كرد - تا

مخالف بعسرت پي نبرد - و چون اين محاصره ب اجازت

داراي ايران شاه عباس صفوي بود حسين خان بعتاب شاهي

ب نيل مقصود برخاسته رفت - شاه بيگ خان حسب الحكم

در سنه (١٠١٦) هزار و شازده از قندهار بکابل رسيده

ملازمين جنت مكاني دريافت - و بمنصب پنج هزاري و خطاب

خانددوران و صاحب صوبگي كابل و ضبط افغانستان مياهي

گشته از حصن ابدال رخصت تعلقه يافت - مدتها بضبط

و غسق گذرانيد - چون از كبر سن قوت بدني كمی پذيرفت

و سواري و قطره (كه ناگزير صوبه كابل است) نماند طلب

حضور شده بصوبه داري گتته نامزد شد - سال چهاردهم از پيري

پانصدي دو صد سوار و سال يازدهم بخطاب شجاعت خان
بلند پایه گشت - تجاگیر در صوبه گجرات داشت - در انجا
مي گذرانيد - تا آنکه بعالم آخرت خراميد - رحمن الله پسر ار
در عصر فردوس آشياني منصب هفت صدي چهار صد
سوار يافته سال سيوم در جنگ خانجهان لودي جان
بمردانگي درباخت *

* شاه بيگ خان ارضي *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهيم بيگ چريک است - ابتدا
نوکر ميرزا محمد حکيم بود - بحکومت پيشاور قيام داشت
پس از فوت ميرزا (که راجه مانسنگه حسب الاء اکبري
بآوردن زه و زاد آن مرحوم از نيلاب عبور کرده) شاه بيگ
بکابل بدر زده همراه پسران ميرزا ملازمت پادشاهي دريافت
و بمنصب درخور امتياز گرفت - و در سواد و بجور بمالش
يوسف زئي نامي بمردانگي برآورده خوشاب اقطاع يافت
و در فتح گتته بهمهري خانخانان کارهای نمايان و تورد
شايسته بظهور آورده بمنصب در هزار و پانصدي افتخار^(۲)
اندرخت - و در سال سي و نهم چون ميرزا مظفر حسين
قندهاري صفوي استدعای بندگان پادشاهي نمود شاه بيگ
خان از بنگشات بحکومت قندهار تعيين گشت - و در تاخت

(۲) نسخه [ج] امتياز (۳) در [بعضی نسخه] بيست و نهم *

شيخ پسر نداشت - يك صبيه مانده بود - آن هم لا ولد فوت كرد - محمد سعيد و مير خان متبناهاي شيخ بودند بگروفر تمام مي گذرانيدند - و اسرافهاي طرفه بكار مي بردند از نخوت و عزت بشان پادشاهي اعتنا نمي كردند - تا بامرا چه رسد - پيش جهوركه دولت خانه بامشعل و فانوس بسيار سر آب جون مينمودند - مكرر ممنوع شدند - سودمذد نيفتان تا آنكه جنت مكاني اشاره بمهابت خان كردند - او براي سيد مبارك مانكپوري (كه نوكر معتبرش بود) گفت - بے آنكه پرده برداشته شود از ميان بردار - شبي مير خان از دربار برخاسته مي آمد - كه سيد اورا از هم گذرانيد - و خورد هم از دست او زخم خورد - شيخ بطلب خون مدعي مهابت خان شد - او حضور پادشاه بينه از مردم معتبر آرد - كه كشدند مير خان محمد سعيد است - اورا بقصاص رسانيد شيخ از صورت مجلس اصل مدعا دريافته هيچ نگفته از سر خون درگذشت *

(٢)

* شجاعت خان سلام الله عرب *

برادرزاده مبارك عرب - سال چهارم جلوس جنت مكاني بمنصب چهار صدي دريخت سوار سرفراز گرديده بهمراهي خانجهان لودي بصوب دكن تعين شد - سال دهم باضافه

تأزيمت تخلف نکرد - ببعضه رفقای خود که جاگیر هم داشتند
 لک - روپيه ساليانه مي (سانيد - و سه هزار سوار خوش اسبه
 چيده موجود در حضور نگاه ميداشت - و از زمان عرش آشياني
 تا عهد جنت مكاني در حويلي نرفته - هميشه در پيش خانه
 حاضر بود - و سه چوكي مقرر نموده هر روز هزار كس با پانصد
 طعام مي خورد - و پانصد ديگر را حصه مي فرستاد - طلب
 سپاه را حضور خود ميداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها
 ناخوش نميشد *

گویند شیرخان نام افغان ترین نوکر (و شناس بود - از گجرات
 رخصت وطن گرفته پنج شش سال در انجا بسر برد - چون شیخ
 بمهم کانگرة تعین شد او در قصبه کلانور آمده ملازمت کرد
 شیخ بدرارکا داس بخشی خود گفت که خرجی باین مرد
 بدهید - که بقبائل خود داده بیايد - بخشی فرد خرج او
 نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت
 نوکر قدیم است - اگر بذابر سببه دیر رسید کدام کار ما ابتر
 شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده
 هفت هزار روپيه دادند *

سبحان الله اگرچه همان ثقلب لیل و نهار است و سیر
 کواکب و دور سپهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین
 مردم خالي شبت - شاید که بحدصه ديگر ميملکتی رفته اند

هشتم آمده بدو گفت - که آنچه بهفت مرتبه گرفته مخفی دار - تا درویشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه تا سالیانه مقرر داشته در حضور و غیبت او بے سند و پرورانگی مجدد میرویند در جاکیش بیشتر مدد معاش بود - اطفال آنها (که در نوکری او مرده بودند) در خور هر کدام در ماهه مقرر کرده مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ بازی می کردند - و معلم نگاهداشته تربیت می نمود - در گجرات اسامی سادات را از مذکور و انان بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار بخود بخشیده - حتی بحواصل زرے بامانت سپرد - چنانچه هر که پس از آن خلعت و چون پوشیدن عروسی او از آن زر سرانجام یافت - اما بناد فروش و کلاونت نمیداد - رباط و سرا بسیار بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده - منسج و روضه شاه وجیه الدین بغای اوسنت - و در دهلی قرین آباد با عمارات و تالاب یادگار گذاشت - و در لاهور نیز محله دارند و حمام کلان چوک آنجا اوسنت - شیخ ساله سه مرتبه خلعت فاخره بمردم پادشاهی (که با او مربوط بودند) میداد - و ببرخه تقویر هم - و بنوکران خود ساله یک خلعت و پیناها را کماله و حلال خور را - یا افزارے - و این طریقہ معمولش بود

گجرات برنواخت. - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشی
 (که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند)
 بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ)
 برسم پیشکش فرستاد. - بیست و پنج هزار (روپیه قیمت قرار)
 یافت. - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات
 بهتوه آمده استغاثه داشتند طالب حضور گشته در سال پنجم
 بصوبه داری پنجاب اختصاص یافت. - و در سنه (۱۰۲۱) هزار
 و بیست و یک هجری بمهم کانگه که متعلقه آندیار است
 مامور شد. - و در قصبه پتهان سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج
 سال یازدهم جهانگیری ودیعت حیات سپرد. - قبرش در دهلی
 در مقبره آبای اوست. - حسب الوصیت عمارتی بنا یافته
 ۱۰۲۵
 * دان خورد برد * تاریخ یافته اند. - همگی نقد یک هزار
 اشرفی برآمد *

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت. - شجاعت (ا) با سخاوت
 جمع نموده. - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده
 هر که باز رسیده چهره ناکامی در آئینه خیال ندیده
 تا رسیدن در بار قبا و کمال و چادر و پا افزار بدرویشان
 رهگذری قسمت میشد. - و ریزگی اشرفی و روپیه بدست خود
 میداد. - (روزه درویش هفت مرتبه از شیخ گرفت. - زوبت

شتائیت - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعین گشت - و جنت مکانی
خود نیز پاشنه کوب روانه شدند - امیر الامرا - شریف خان
و مهابت خان (که با شیخ خصوصت داشتند عرض کردند که
شیخ دیده و دانسته کم پائی می نماید - قصد گرفتن ندارند
چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهی مقوله تهدیدات
گفت - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد
سلطان خسرو از رسیدن شیخ بحوالی آب سلطانپور آگهی یافته
دست از لاهور که محاضره نموده بود برداشت - و جا دوازده
هزار سوار (که درین چند روز فراهم آورده) عمان عزیزت
بتقابل گردانید - شیخ با جمعیت کم مستعد کارزار گشته از
آب نبیاه گذشته بجنگ پیوست - کارزار صعب اتفاق افتاد
سادات بازه و بخاری داد جلالت داده بمیاره جان نثار
شدند - سلطان خسرو اکثری را بقتل داده آواره بادیه قرار
گشت - و شیخ یک میدان راه پیش از ناردگاه فرود آمد *

همان روز در سه ساعت از شب گذشته جنت مکانی بر
بخناح استعجال رسیده شیخ را در آغوش گرفت - و در خیمه او
بیتوثنت فرموده آن مکان را (که از برگه به یزدون وال بود)
خسب الالتماس شیخ برگه ساخته بفتح آباد موسوم نموده بشیخ
عزایت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

چنانچه مردم را گمان وليعهدی از بهم رسيد - پس از آنکه شاهزاده بحضور رسيد خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمشاه و مدهنه مي گذرانيد - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگي در قبول ايشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشياني در ايام بيماری ارتحال ايمان فرمود که شاهزاده بيرون قلعه خانه نشين شود - تا مبادا اهل خلاف عذر می توانند بکاربرد ميرزا عزيز کوکه و راجه مانسنگه بقرابتی (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان روائی از افتاده دروازه های قلعه را بمردم خود حواله کرده دروازه خسري بشرکت گمان خون بشيخ سپردند - برخاطر شيخ (که صاحب اختيار فوج بود) بگران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنيت سلطنت بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جاني هجوم کردند - و هنوز عرش آشياني محتضر بود که راجه مانسنگه ببكالی صوبه بنگاله مهتمال گشت - چنت مکانی بقلعه درآمده سرور آرا گشت و شيخ را بصاحب السيف و القام مخاطب نموده بمنصب پنجزاری و خدمت عمده ميربخشیکري سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خيال سلطنت بکلیت سرانگی خوشامد گویان در دماغ سلطان خسرو پيچیده بود در سال اول جلوس پدر والا اقبال سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هشتم ذی الحجه وقت شب فرار گزیده و تاراج گمان از آگوه بلاهور

بودند - و چند جا راه برگرفته - آرد که گویی پذیرفتند - در آن
 میان شیخ بر فراز قیل خود برآمد - از نیرنگی آلوده قیل
 فرمان پذیری گذاشته بپراجه شتافت - شیخ برود بازست و بپراجه
 قفص گذر داشت - که ناکه جمعی در رسیده به نیرنگی
 و خود رسانیدند - شیخ خود را بطرف انداخته و گویا
 آنها بران که شیخ در عمارت است - دران هنگام «الزیر» رسیده
 بر اسب خود نشانده بارو آورد - صاحب قرار یافتند و در
 قتلر بشوخی غدر به نیرنگی در راه دشت قرار دهی
 قاتل می پیمود *

شیخ در سال «۱۰۴۸» بمنصب «مستشار» رسیده و باقی
 تا سال چهارم بهزار و پانصد رسیده بود - از پادشاه
 پیر و پشیمانی علم افتخار انعامی - بخشید بود و وزیر داشت
 چند سال دقتی را که که از خدمت دیاری «۱۰۵۵» از خدمت
 دیوان بجانب خود نموده محال چندی را دیوانه
 کشیده میداد - و پس از قیمت حبس آشنایی در خدمت
 شایسته از شیخ بشهر آمد - که بماند «۱۰۵۶» و آرد
 از اقربان و احباب بکند جمیع احباب و ارفه و اطاعت
 تختی بآورد چون جمعی عقیقی در شاهزادگی رسیده
 در آن آید و بقیه خود خطاب و مناصب داده و بقیه
 بقیه شایسته و اطاعت خدمت رسیده و بقیه و بقیه

چال بخاري (دس سره) منفي مي شود . و انشان بهفت واسطه
 بامام همام عاي نقی الهادي عليه السلام مي رسند . ^(۲) گویند چند
 چارم شيخ مدد عبدالغفار دهلوي بغرزدان وصيت كرد . كه
 مدد معاش بگذارد . و نوكرين سپاهگويي نعايد . بالجمعه
 شيخ در سفر من بهلازميت عرش آنياني رسيد . و بحسن
 اخلاص و پرستاري شايسته دوزد انذات گشته بقرب راءبار
 اختصاص يافت . و بخارداني و فراست و مودتگي . - جماعت
 ناموري اندوخت . - سان بهشت و هشتم () ، خان اعظم از
 نامازي هراس انگاه معارفت بهار نمود . و سپاه آرنبي روزمر
 خان باز كرد (فتاوى اوهاني) كه چاره دست ارنده بود
 سرتابي و زنده طلبي پيش گرفت (ناچار برخه محال از انگاه
 نيز افزودند . و قرار يافت كه شيخ نرد درجاي معين ملاقات
 كرده آرد و شروط اشتي را استحكام دهد . ان غدار در مود
 ملاقات حاضر نشد . شيخ از خير اندوشي و ساده لوحي
 بگفته چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت . فتاو
 بلايه و چابلوسي پيش آمده اندیشه آن هشت كه همراه
 مردم بجاي خود آسايش گزينند شيخ را گرفت ، بگوشه
 بر نشاند . و بگروگاني او كامياب خواهيش كرد . شيخ در اندوه
 هر آغاز شب آهنگ رفتن نمود . در جاوخانه احمپ نگذاشته

بر ماده فيل سوار بود - از قضا فيل بران دويدن - شجاعيت خان
با آنهمه استقلال باضطراب از ماده فيل فرود آمد - پايش
شکسته بدان درگذشت *

* شمشير خان ارسلان بيه اوزبك *

از امرای عهد جننت مكاني است - سابقا حكومت كهمرود
داشتند - و از نوكران متوسط الحال ولي محمد خان والي
توران ديار بود - پس ازان (كه كهمرود را در سركار پادشاهي سپردن)
سال سيوم جلوس آمده دولت ملازمت دريافت - و بعنايت
منصب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - دستور قبول
در سيوستان مضاف ضوئه تتهه يافته بحكومت آنجا نامزد گرديدند
سال پنجم بعنايت علم رايت امارت برافراخت - سال نهم چون
ضوهداري تتهه بمظفر خان معموري مقرر شد او معزول گشته
بمختور آمد - و در مهم راناي بزرگ پادشاهزاده سلطان خرم
دستوري پذيرفت - و وقت موعود چشم جهان بين را بر بخت
گويند مرد ساده برد - و ياداي عبادت يرميه و تلاوت كلام الهي
مي پرداخت - و از سحاب هميش رشحه حمذات هميشه
مي چكين - بمرتبه سه هزاري رسیده بود *

* شيخ فريد مرتضى خان بخاري *

در اقبال نامه گویند كه شيخ از سادات موسوي است - و اين
خالي از غرايت نيست - چه نسبت سادات بخاريه بسيد

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید . و نیم شب
 جان بهسپرد - ولی خان برادرش و ممیز خان پسر او خیمه
 و اسباب را برجا گذاشته نعلش او را برداشته بمحکمه خود
 شتافتند - چون در بهادران لشکر فیروزی تاب و طاقت قطره و
 پویه نمانده بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان (که پس از
 جنگ بکرمک (سیده بود) بتعاقب شتافت - ولی خان نجات
 خود در بازگشت دیده زینهارى گردید - و بقول و پیمان
 با جمیع خویشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه
 زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه
 گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوى
 این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادری از پیشگاه خلافت
 و جهان بانی باضافه منصب و خطاب رستم زمان اختصاص
 گرفت - و چون ایلام خان پاس قول او و مراعات عهده (که
 با بازماندهای عثمان کرده بود) نگاه نداشته همه را درانگ حضور
 ساخت چنانچه ولی خان را با ممیز خان حسب الحکم
 عبدالله خان در کالی تلادری احمدآباد رهگرای فنا ساخت
 و ایاز غلام که متبنای عثمان بود با دیگران در چاهها بحبس
 طویل گذرانید . شجاعت خان از عهد شکنی اسلام خان کبیده خاطر
 شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب صوبگی
 بهار بنام او رسید - (وزے) (که بشهر پتنه داخل می شود)

بادشاهی بای همت فشرده جان فگار گشتند . افتخار خان
سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهریز
و جملات داده مردانه جان در کار وایی نعمت سپردند
آن متهور بے باک (با آنکه از همراهیان او جم غفیر تلف قبیح
خون آشام شده بودند) حسابے ازین برنگرفته دیگر باره بر فوج
قول شجاعت خان قاضی - خوشان و برادران شجاعت خان
رستمانه بکارزار درآمده جمعی نقد جان در باختند . و گروهی
زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار فربه و مبدان بود) بر
فیل حومه دار سوار بر سر شجاعت خان رسید . آن شجاع
نامور اول نیزه بر فیل زده پس از آن دو زخم شمشیری در پی
بر چاره فیل رسانید . آنگاه چمدن کشته شده دو زخم دیگر زد
فیل از مستی و دلاوری غضب الود قدم بیش نهاد شجاعت
خان را با اسب زور کرد . و او بچپتی و چالکی پیون

* شجاعت خان شيخ كمير *

مخاطب برستم زمان چشتی فاروقی ست - ساکن موه
 قرابت قریبه باسلام خان چشتی داشت - و از عمدۀ منصبداران
 روشناس عهد اکبری بود - در زمان جنّت مکانی ترقی نموده
 هنگامی (که خانجهان لودی با فوج جرار بسرداری دکن
 تعیین گشت) چون هراولی فوج پادشاهی (که همیشه متعلق
 بسادات بارهه بود) خانجهان بسکه اعتماد برشهامت و پردلی
 شجاعت خان داشت ادرا هراول کل عساکر نمود - هرچند
 سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر ارثی ما ست)
 اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعیین بنگاله گردید
 اسلام خان صاحب صوبۀ آنجا در سال ششم اکثر امرای نامی را
 بسرداری شجاعت خان برسر عثمان خان لوهانی (که راجه
 مانهنگه در ایام حکومت خود بهیاری از خویش و قوم خود را
 در محاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود) کھیل
 نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقۀ او رسید عثمان
 خان (که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود)
 در کمال سطوت و شوکت به ترتیب مغوف پرداخته عرصۀ
 مبارزت آراست - و هر فوجی با فوج مقابل خود در آریخت
 عثمان فیل مسمت جنگی (که اعتضاد قوی خود میدانست)
 پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج

ديده عرض كرد - خواستند منروي سازند - خانجهان گفت مردم
خوب جمع كرده - و بر كشيده - حضرت است - نبايد از پا
انداخت - باز تعيين دكن كرديد - و مدتي درانجا بسر بوده
باجل طبيعي در گذشت - شعر را خوب مي گفت - صاحب
ديوان است - فارسي تخلص ميكرد - از دست * * بيت *

* پيمن عشق بكونين صلح كل كرديم *

* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا كن *

* ديگر *

* شر ناله بغربال ادب مي بيزم *

* كه بگوش تو مبدا رسد آواز درشت *

پسران امير الامراء شهباز خان در حيات پدر توقي كرده زندگي
بهپرد - يك گروهی لکنو سرائے بنام خود آباد نمود - و ميرزا
گل و ميرزا جلاله با جنت مكاني نرد و شطرنج مي باختند
و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت
و رتبه نماند - چنانچه از ميرزا جلاله (كه هيج پادشاهزاده
اين قسم تعيش نكرد) مصري بيگم صبيح آصف خان جعفر را
(كه در خانه او بود - و از ناسازي زن و شوئي درميان نيامده)
بعد فوت آصف خان بموجب حكم مطلقه ساخته بميرزا لشكري
پسر يوسف خان عقد بستند - هر دو برادر همراه مهابت خان
بكايل رفته در عين جواني ايام حيات شان بسر آمد *

می نمود خان اعظم نخوت و رعونت که داشت اصلاً اعتنا نمیکرد.
 روزی بتقریب طرفدار می سلطان خسرو سر دیوان بار گفتگوی
 درشت کرد - و بیباکانه پادشاه گفت - که این دولتخواه
 خسرو است - کشتن او صلاح وقت - و پس ازان (که پادشاه از
 تقصیر میرزا کوکه در گذشت) فرمود که میرزا امیر الامرا را
 مهربان ساخته لک رویه نقد و جنس بگذراند *

گویند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند - میرزا
 کوکه با امیر الامرا بچاپلوسی در آمد - که نواب شما بما مهربانی
 ندارید - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت
 داشت - درین خلوت خانه نقش و نگارے که می بینید بدست
 خود کشیده - خانجهان و مهابت خان بمقتضای جوانی
 ضبط خود نموده برخاستند - چون این ماجرا پادشاه رسید
 بامیر الامرا گفت که زبان باختیار او نیست - شما بدو در نه افتید
 در سال دوم بعارضه بیماری از موکب پادشاهی (که بسیر کابل
 متوجه بود) در لاهور ماند - و کالت بآصف خان جعفر مقرر شد
 و پس از آنکه تعیین دکن شد با خانخانان محبت برار نکردید
 ظلم حضور گشت - جمعیت بسیار فراهم آورده باکثرے
 پیشگی داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت
 گویند مرض نصیان بهم رسانیده بود - هرچه می گفت از خاطر
 میرفت - خانجهان بعیادت او مامور شد - او را مملوب الحال

بيک تذکرات پناه بوده روزگار بنگامي مي گذرانيد - از آب و هوای مخالف نيم جان بيش نداشت - که آواز جلوب جهانگيري عالم را در گرفت - آزين نويد جان بخش بعد پانزده روز از سرير آرائي گرم و گيرا بعز ملازمت فايز شده بخطاب اميرالامرا و منصب والای وکالت و تفويض مهر اوزک بلند پایه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگير خواسته باشد از ميکالات حيدرآباد بگيرد *
(۲)

جنت مکاني در روز نامه (که سرتوم خامه خاص ايشان است) بذکر قلم داده - که نسبت بزندگی شريف خان بجائے رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم يار و هم مصاحبت منست - روزیکه رسيد حيات تازه يافته دانستم که الحال پادشاه شدم - و در خور کاردانی او خطای نيافتم - اگرچه اميرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطه پدرم همين بود که زياده آزين نمیکرد - آنچه از من است پيش اوست اميرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه آزين کار باز داشت - که جم غفیر اند و هيچ ناحیه از آنها خالي نیست - مفسده عظيم برپا خواهد شد و چون اميرالامرا بر جميع اعيان سلطنت تفوق و برتري

همراهي گزید - تا آنکه در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش در کابل شرف بهساط بوس دریافته مشمول عواطف گردید در عهد عرش آشیانی هر چند منصب چهار صدی داشت اما در مصاحبت و قرب پایۀ برتر افراخته بعزت و اعتبار بسر برد - گویند خواجه در یکدانه خشخاش سورۀ اخلاص نوشته بود - محمد شریف بمنصب دو صدی سرفرازی یافته سال سی و چهارم در حین مراجعت موکب اکبری از کابل در جاکۀ سفید سنگ یکے از فرومایگان پردۀ ناموس کشاورزے دریدہ بیاسا رسید - ظاهر شد کہ محمد شریف نیز با او همراز و همدستان بود - گوشمالی خورده مالشے بسزا یافت - چون پادشاهزادہ سلطان سلیم باعتبار هم مکتبی ربطے تمام داشت در وقتے (کہ شاهزادہ مهم رانا ملتوی گذاشته بالہ آباد فرودکش کرد - و آثار خود سری ظاهر نمود) عرش آشیانی او را از برهانپور برهنمونئ شاهزادہ بشاهراہ مقصود روانہ فرمود - او زیادہ بر سابق بر شورش مزاج شاهزادہ افزوده خود وکیل دولت گردید - و بمرتبہ در مزاج شاهی جا کرد کہ از بے اندیشگی وعدہ فرمود - کہ هرگاه نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهی بتو خواهم داد - و پس ازان (کہ شاهزادہ بقاید توفیق عازم حضور شد) محمد شریف بهسبب کردار ناپسندیدہ خود جدا گشته بشعاب جبال خزید - و هر روز

به نیروی همين و يادری غيرت خود را بخانه رسانیده خواست
که زوجه خود را بکشد - مادرش بشيون و ناله ظاهر نمود
که او خود را بچاه انداخته - شیرافکن خان آن را شنیده
جان بهپرد [مخالف اقبال نامه جهانگیری ست - بعد ازین
واقعہ شيخ غياث خواهر زاد قطب الدین خان مهربانها را
با دختر و پسر شیرافکن خان مع اموالش بحضور رسانید
او چندے بعلمت تقصیر شوهرش (که کولتاش پادشاهی را
گرفته) معائب ماند - چون بشرف ازدواج جنم مکانی درآمد
دخترے (که از شیرافکن خان داشت) در حباله عقد شاهزاده
سلطان شهباز کوچک ترین اخلاف جنم مکانی درآمد - و بدان
سبب با شاهزاده ولي عهد شاهجهان مدعی گشته سلسله جنیان
شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا بجا درین اوراق
رقمزد کلک سوانح سالک گشته *

* شریف خان امیرالامرا *

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازی ست - که
جدش خواجه نظام الملک وزیر شاه شجاع شیراز بود - هنگامی
(که جنم آشیانی همایون پادشاه از شاه ایران رخصت
قندهار یافته بعیر تبریز شتافت) خواجه (که در فن تصویر
نادره کار سحر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار
مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق درکار نتوانست

در وقت رخصت قطب الدين خان كوكلتاش صاحب موبه بنگاله دو كلمه در حق او ارشاد فرمود - شيرافكن خان از نوشته وكيل مطلع شده بدمطنه گشت - و دانست كه زير كاسه نيم كاسه هست - و ازان روز ترك يراق بستن نموده بواقعه نگر و مردم يادشاهي گفت - كه من الحال نوكر پادشاه نيستم چون قطب الدين خان در سال دوم بيدردان چهره كشيد شيرافكن خان (كه بيرون خيمه زده بود) باستقبال روانه شده *

گويند وقت وداع مادرش دربلغه برسرش راست گرده گفت - كه بوقم پيش ازآنكه مادر تو گريه كند مادر او را بگريه آر - و سر و چشم بوسيده رخصت نمود - و هرچند او از مكر و غدر كوكلتاش ايمن نبود اما في الجملة از پيغامهايش طمانينته حاصل كرده از اجل گرفتگي فوج را بيرون لشكر گذاشته خود با دوسوار (كه يكه ازان خواجه سزا بود) بملاقات شتافت - پس ازان كه از وضع در خورد و حرف زدن كوكلتاش غدره بخود نفوس نمود پيشدستي كرده كار قطب الدين خان را باتمام رسانيد - چون اطراف و جوانب مردم كوكلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند كه بدر زند

مظلوم * تاريخ كشته شدن اوست *

و آنچه گويند [كه شيرافكن خان با آن همه جراحتهاي بے شمار (كه هر يكه مولم و جانكاه بود)

بخانخان سپهسالار (که متوجه تهاجر گشته بود) پیوسته
و بوسیله التفات آن سپهسالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهی
ملتزم گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آوردن
چون خانخان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود
حسب الإلتماس او بمنصب مناسب مرفراز گردید - و عرش آشپانی
در همان ایام مهرنسا ^(۲) صبیة غیاث بیگ طهرانی را (که دیوان
بیوتات بود) بمقدار ازدواج او در آورد •
گرویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیاد
بمحل قدس منزل پادشاهی می رفت - مهرنسا (که
بنور جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر می بود - از غرائب
اتفاق شاهزاده سلیم (که بریعیان شباب رسیده) میلان خاطر
بدو بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد)
خفیه پادشاه آگهی شد - فوراً او را بعالی قایم بیگ پیوند
بیوگانی داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد علی قایم
بیگ بهمراهی تعیین گشت - شاهزاده او را مورد الطاف
و عواطف فرموده بمخطاب شیرافکن خانی برخواست - و پس
از جلوس بتیولداری بردران (که برزخه ست میان بنگاله
و ادیسه) مرخص نمود - و چون او کارطایبها داشت در تعلقه
خود لوازم جرأت و جسامت بجا می آورد - جزئی مکانی

داشت بهیار بر خرد پیچیده برخاست - خانخانان باز دیگر
 بجز و الحاح میرزا را بخانه شیخ برد - شیخ تا سر
 و روزه استقبال کرده توأم زیاد نمود - و گفت ما مخادیم
 و هم شهری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید
 آن نخوت و این فروتنی چیست - خانخانان گفت آنروز
 بزرگی و کرامت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد
 و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن
 انشا طوفه سحره بکار برده - بآنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات
 متوسلانه عاری است اما متانک سخن و استخوان بندی
 کلمات و نشستن مفردات و تراکیب مهتکسسه و فقرات
 بیگانه قسمی است که دیگر را تتبع بدشواری میسر است
 و شاهد این مدعا تاریخ اکبری است - و چون التزام نموده
 (که بیشتر الفاظ فارسی باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسه
 نظامی را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که
 مطالب بهیاری بدیهی البطلان را بغیر خداوند ستائی در
 یادی رای به تمهیدات چند تحریر نموده که بے امعان نظر
 بینی بمقصود نتوان برد *

* شیر افکن خان علی قلی بیگ *

استجلو سفرچی شاه اسمعیل ثانی فرمانروای ایران بود
 که بعد فروش از راه قندهار بهند می آمد - در ملتان

و ملبوسات مستعمل سوای پاجامه که حضورش می سوختند همه را روز نوروز بلوگران می بخشید - آشتهای غریب داشت - نقل کنند که سوای آب و هیمة بیست و در آذار وزن راتبه طعام بود - پهرش شیخ عبد الرحمن سفره چپ شده می نشست - و مشرف باورچیخانه که مسلمان بود استاد نگاه می کرد - در طعامی که شیخ در مرتبه دست می کرد آن را روز دیگر هم می پختند - و اگر چیزی بے مزه می بود به پسر می خوراندند - او رفته بباورچیان چشم نمایی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت *

گویند در یساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار برد که مزید بر آن متصور نیست - در چهل (اوئی) مهذب (۲) برای شیخ فرش می انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خاصگی می کشیدند - بتمام امرا تقسیم می شد - و بیرون نه گزی بر پا کرده بهر کس از وضع و شریف که آشته داشته باشد که چیزی تمام روز پخته می دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل مطلق است (روزه) خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم تهمه بدیدنش آمد - شیخ بر پانک دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید - اصلا متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنت

از نوکري بسوداگري اندازند - و با راجپوت بيازند - و تربيت نمايند) عرش آشياني تاليف اين جماعه را از اعظم امور ملكي دانسته باقصی الغايت مي كوشيد - حتى مراسم معموله اينها را مثل منع ذبح^(۲) گاو و حلق لحيه و انداختن گوشواره‌ها مرواريد در گوش و جشن دسهره و ديوالي و غير ذلك مراعات مي نمود - شيخ هرچند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما شايد بحسب جاه نتوانست عذر گرفت - اين همه نسبتها بدو عائد گرديد *

در ذخيره الخواين آورده كه شيخ شېها بخانه درويشان رفته اشرفيها مي گذرانيد - و التماس ميكرد - كه براي سلامت ايمان ابوالفضل دعا كنيد - و اين لفظ بارگير كلامش بود كه آه چه بايد كرد - و دست بر زانو ميزد - و آه سرد ميكشيد - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئي و غير حاضري و بازياقت و فروغي هرگز در سوكار او نبود - و هر كرا عامل ميكرد اگر بد هم مي بود تا مقدر در تغير نمي نمود - مي گفت كه مردم حمل بر خفت عقل من خواهند كرد كه نادانسته چرا بتربيت او متوجه شد - و روز تحويل حمل جميع كارخانه از نظر او مي گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه ميداشت - و دفاتر را مي سوخت

و علم نقطه الحاد و زندگى و اباحت و توسيع مشرب است
و مثل حکما بخدم عالم گزوند - و انکار خسر و قيامت نمايند
و مکافات حسن و قيم اعمال و جنت و نار در عاقبت و مذات
دنيا قرار دهند - اعيان بالله *

شيخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج متعقانه و نظير
تدقيق (که در مهمات دنياري و مقدمات رسعي هيچ تقير
و قطعير فرو نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا خوض نموده
طرف راجع را فرو گذاشت - آدمي در کار دنيا که ناپايدار است^(۲)
زيان خود نه انديشد - و نقصان بخود نپيچند - در کار عقيبي
که باقي و پايدار است چگونه ديده و دانسته خسارت گزيند
فمن يضل الله فلا هادي له *

آنچه تتبع احوال اشعار مي نمايند عرش آشياني از ابتداي
هن شعور بر رسوم و اوضاع هندوستان و لوح تمام داشت
پس از آن پداس و صايای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد داراي
ايران شاه طهماسب مغوي در حين ملاقات (که استفسار
احوال على الخصوص كيفيت هند و برهمزدگي سلطنت
بيمان آمده شاه گفتم - معلوم شد که در هندوستان در فرقه ائده
که بسپاهگري و تمن داري اختصاص دارند - افغان و راجپوت
الحال افغان را از خود نمي توان کرد - که اعتماد نمائند - آنها را

از شاه ابوالمعالی قادری (که از مشائخ لاهور است)
 آورده اند که گفت - من از کارهای ابوالفضل انکار داشتم
 شیخ در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابوالفضل را
 حاضر کردند - حضرت جبه مبارک را بر روی شیخ انداخته
 در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند درزه
 مرتکب افعال بد گشته - اما این مغاجات او (که ابتدایش اینست
 الهی نیکان را بوسیله نیکی سراقازی بخشی - و بدان را
 بمقتضای کرم دلنوازی کنی) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ
 زبان زد خواص و عوام است - برخی بکیش برهمن پیغاره
 زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جرقه دهریه خوانند
 آنکه غایت تفریط بکار بردن بالکاد و زندقه نسبت دهد
 و دیگری که انصاف می درزد چون مقلدان متصوفه (که
 بدنام کنند) نیکو نامه چند اند (بصلح کل و وسعت مشرب
 و ادعای همه ارست و خلع بقعه شریعت و التزام طریقه اباحت
 منسوب می کند - صاحب عالم آرای عباسی گوید - که شیخ
 ابوالفضل نقطوی بود - چنانچه مغشور می که به میر سید احمد
 کاشی [که از اکابر این طائفه و صاحب رساله در علم نقط است
 و در سال (۱۰۰۲) هزار و دو هجری (که در ایران ملحد کشی
 واقع شد) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد]
 انشاء نموده فرستاده بود و دلالت برین معنی دارد

عار فرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگي در باخت *

جنت مكاني خود مي نويسند كه چون شيخ ابوالفضل پدرومن
ذهن نشين کرده بود كه جناب ختمي پناهي (صلى الله
عليه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت - قرآن كلام اوست
لهذا وقت آمدنش از دكن به برسنگه ديو گفتم كه بقتل آرد
بعد از اين پدرم از اين اعتقاد برگشت - و بنابر ضابطه قدیم سلسله
چغته (كه فوت شاهزاده ها مريم پادشاه نمي رسانيدند
و وكيلش روضال فيلي بدست بسته سلام مي كرد - ازان معلوم
ميشد) چون كسي را از مردم حضور جرأت نشد كه واقعه شيخ
بعرض رساند وكيلش همان ضابطه بعمل آرد - عرش آشياني
زياده بر فوت پسران متاسف گشته پس از استفسار فرمود
كه اگر شاهزاده را داعيه پادشاهي بودي مرا كشته - و شيخ را
نگهداشته - و بداهة اين بيت خواند *

* شيخ ما از شوق بيداد چون سوي ما آمده *

* ز اشتياق پاي بوسه بے سر و پا آمده *

خان اعظم تاريخ فوت شيخ بطريق تعميه يافته * ع *

۱۰۱۱
* تيغ اعجاز نبي الله سر باغي برون *

گويند شيخ در خواب آمده گفت كه تاريخ فوت من

۱۰۱۱
بنده ابوالفضل است - چرا در كارخانه حق حيران مانده

فضل از وسيع است : كنم نو ميده نشود *

بشاهزاده دارند - و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت
 هيچ يک باو نمي رسيد) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد
 که جمعيت خود درانجا گذاشته جريده بشتابند - ار شيخ
 عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و امرواي کومبي
 در دکن گذاشته برسم ايلغار براه نوردي در آمد - جنت مکاني
 (که از فرط اخلاص و يکروئي شيخ بولي نعمت خویش
 غبار آلوده خاطر بود) آمدنش درين هنگام مغل مطلب
 انگاشته و جريده رفتنش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي
 دفع شيخ را اولين پايه سلطنت دانسته برسنگه ديو بنديله را
 (که از سر زمين او عبور شيخ ناگزير بود) بانواع نوازش
 اميدوار ساخته بقتلش تحريص نمود - او در کمين فرصت
 نشست - چون در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند
 که از راه گهائي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت که دزدی را
 چه مجال که سر راه من بگيرد - (روز جمعه چهارم ربيع الاول
 سنه (۱۰۱۱) هزار و يازده در نيم گروهی سراي پير) که
 از نور شش کوره است) برسنگه ديو با سوار و پياده بسيار
 هجوم آوردن - هواخواهان شيخ ترغيب برآمدن از عرصه پیکار
 نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - که در قصبه
 انثري که متصل است رای رايان و راجه سورجنگه با سه هزار
 سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد کرد - شيخ

راجو منا و بسری برگرفتن پور شاه علی عم نظام شاه بمیان آمد
 خانانان بجانب احمد نگر و شیخ بکشایش ملک ناسک
 دستوری یافت - اما چون بر سر پور شاه علی مردم بسیار
 هجوم کردند شیخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده باتفاق
 خانانان روی توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشیانی از برهان پور
 بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانیال در برهان پور
 طرح اقامت ریخت - خانانان با احمد نگر سکونت گرفت
 سپه سالاری و فوج کشی بشیخ باز گردید - شیخ پس از ستیز
 و آریز با پور شاه علی عهد و پیمان موکد ساخته بمالش
 راجو منا رو آورد - و جالنه پور و آن نواح (که متصرف
 شده بود) برآورده تا گهائی دولت آباد و روضه بدنبال شتافته
 و از کتک چتواره فرود آمده با راجو مکرر در آریخت - هر بار
 فیروزی رو داد - راجو چندن در پناه دولت آباد گذرانیده
 باز هجوم کرده رسید - و باندک آریزش فرار نمود - نزدیک
 بود که گرفتار شود - خویش را بخندق آن قلعه افکند - بذه
 و بارش یغمائی شد *

در سنه چهل و هفتم (که مزاج عرش آشیانی بسفوح
 نخته امور از شاهزاده سلطان سلیم انحراف یافت)
 شیخ را ازین رهگذر (که خدمت اندوزان حضور باز گشته

و لخته شمال سو در نامور قلعه است - مالي و انتر مالي هرکه خواهد بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گدازه رود و در بایب و شمال و ایسان بسان مالي - و آن را ^(۲) جونه مالي گویند - از دیوار او لخته مانده - و از خاور تا نیرت نیز کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوه سمت ^(۳) کورته نام و در نیرت بزرگ کوه سمت ساپن خوانند - چون ^(۴) پهمین بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال قرار داد - که چون آواز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس بزینه برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - و خود در شب تار (که ابر در ریش بود) با مردم خود بر فراز کوه ساپن برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته دروازه مالي بر شکستند - و بقاعه درآمده کوس و کرنا بنوا در آوردند - قلعه نشینان بکارزار ایستادند - شیخ از پی دیده قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند روزانه از هر سو یکی بکورته و دیگری بجونه مالي برآمده فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینباری شده بوساطت خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده دانیال به تهنیت فتح قلعه آسیر بحضور رسید شورش افزائی

(۲) در [بعضی نسخه] جونه مالي (۳) نسخه [ج] کورته - و در

[بعضی جا] کورته •

بنايرين پيدم. نگاشتهای شاهزاده بشيخ رسيد كه كارپژوهي
آن دولت خواة دلنشين دور و نزديك است - خواهش آنست
كه احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ
باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهي گشت شيخ
حبيب القرماني ميرزا شاهرخ را با مير مرتضى و خواجة ابو الحسن
بر اذر گذارشته خود بعزم آستان بوس روانه شد - چهاردهم
رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم
نزد كركانون بيدگذاشته بصجود قدسي عتبة ناميه بختمذني
برافروخت - بر زبان عرش آشياني گذشت * * بيت *

* فرخنده شمع بايد و خوش مهتاب *

* تا با تو حكيم كنم از هر باب *

شيخ باتفاق ميرزا روز كوكه و آصف خان جعفر و شيخ فريد
بخشي بمحاصره قلعه آسير تعيين شده حكومت خاندیس
بدو مقوض گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراة
داده بيست و دو جا تهانه برنشانده در مانش سرتابان
همت بست - و در همين ايام بمنصب چهار هزارى لوى
ناموري برافروخت *

روز شيخ بديدياتي مورچال رفته بود - يک از درويان
(كه باهل مورچال پيوخته) راه باز نمود - كه ازان بر ديوار
مالي گداه توان برآمد - چه در كمرگاه كوه آسير باختر

در شيخ هم باستعجال بارود داخل شد - شگرف شورش
 برخاست - که و هه را خواهش باز گردیدن در سر - و شيخ برانکه
 درين وقت با غنيم نزديکي و بوم بيگانگي باز گردیدن بگزند
 خويش در بازديدن است - با آنکه بسيارت خشم گرفته جدائي
 گزیدند شيخ بدله توانا و همتی درست بداسای سران
 لشکر و گرد آذري فوج پرداخته بکشايش دکن کوچ کرد
 و در کمتر زمانه پراگندگيها فراهم آورده همگي قلمرو را
 بگزیده روش پاسباني نمود - مگر ناسک که از دوری راه
 باز گرفته نشد - ليکن بيشتري جاها چون قلعه پتياله^(۲) و قديم
 و ستونده هر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر سو
 فوج شايسته تعيين کرد - و به پيام گذاري با چاند بي بي
 عهد و پيمان درست ساخت - که چون ابهنگ خان حبشي
 (که با او منازعت دارد) مالش يابد جنير بقطاع برگرفته
 قلعه احمد نگر تسليم نمايد - شيخ از شاعکده بدان سو
 روانه شد *

درين اثنا عرش آشياني باجين رسیده پيدائي گرفت که
 بهادر خان مرزبان آسير شاهزاده دانيال را ندیده - شاهزاده
 آهنگ مالش او پيش گرفته - لهذا پادشاه عازم برهانپور
 شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشايش احمد نگر گمارد

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده ماندہ - او
 سر کرم زده درر ساخته کاغذ سفید پیونده داد - و باندک تامل
 مبدأ و منتهای هر کدام دریافته باندازه آن مسوده مربوط
 نگاشته بر بیاض برد - پس از آن (که آن نسخه بدست آمد)
 در مقابله درجا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمقارب
 شده - همگنان بشکفت افتادند - از پس (که مزاج عزلت گزین
 و تجرید درست بود) از بار تعلق سبکدوش میزیمت - و آزادانه
 میخواست ببرد - بکشد ابواب مکاسب نمی گرائید - بتکلیف
 دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیانی هنگامی (که
 عزیمت پادشاهی بیورش دیار شرقی تصمیم داشت) بتقبیل
 عتبه خلافت استسعاد یافته تفسیر آیه الکرسی نوشته گذرانید
 و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم باریاب ملازمت گشت
 آوازه فضل و دانائی او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود
 مشمول عواطف بیکران پادشاهی گردید - و هنگام انحراف
 مزاج اکبری از علمای متعصب این هر دو برادر (که با
 رجحان علم و فضل خالی از مزاج شناسی و خدادند ستائی
 نبودند) کبره بعد آخری و مره بعد اولی بشیخ عبد النبی
 و مخدوم الملک (که با علم و دانش رسمی عمده سلطنت
 بودند) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بهشت گرمی
 عرش آشیانی بالزامهای مسکیت خفیفتر ساخته در عرصه اعتبار

ساخته از میوات تا (یواری دست نهم و غارت برکشودند
 لهذا در سال سی و پنجم شاه قلی خان بمالش آن کوته اندیشان
 تعیین گشته در اندک فرصتی به نیروی مردانگی و پردلی خار بن
 آن فتنه برکنده جهانے برآسود - در سر آغاز سال چهل
 و یکم بمنصب چهارهزاری سر برافراخت - و پس ازان بمنصب
 عمده پنجهزاری و مرحمت علم و نقاره بلندتایی گرفت - و در
 سال چهل و ششم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجری در
 دارالخلافه آگره بعارضه اسهال بهاط هستی در پیچید
 با کهن سالی برنا دل بود - از مردانگی و راست کاری فرادان
 بهره داشت - نازنول را بطریق ملکیت بوطن گرفته عمارات
 عالیه و قلاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام بیماری دانست
 که جان برنیمت - سپاه را دوساله پیشگی داد - زرهای بسیار
 بمستحقین خیرات کرد - و در گذشت *

* سلامی فهمی شیخ ابو الفضل *

دومین پسر شیخ مبارک ناگوری ست - در سنه (۹۵۸)

نهمصد و پنجاه و هشت بوجود آمده بحدوث طبع و رسائی فهم
 و علو فطرت و طلاقت لسان در کمتر زمانے یگانه و بے همتای
 وقت گردید - از فنون حکمی و علوم نقلی در سن پانزده سالگی
 فراغ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس (که هنوز
 به بیست سالگی نرسیده) حاشیة بر مفاهانی بنظرش در آمد

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنکاه نامزد گردید) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قای خان تفویض یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر پادشاهی می بود *

گویند عرش آشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون محل بردند - بخانه رفته خون را محبوب ساخت - چون پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سی و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت گذشته (وزر) (که متصل هیلان مضروب خیام پادشاهی گردید) (۲) در راه (که نوبت فیل ملول (ای بود) با عربده کاری و بد مستی (۳) (۴) که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن بر آید - پیش ازان (که پا بکاره استوار شود) آن عربده ناک بر ماده درید - عرش آشیانی بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لخته به بیمهوشی گرائید و سخت دردمندی داد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافرجام سخنها بر ساخته - بهیاری پرگنات دوردست بتاراج رفت - راجپوتان شیخارت (۵) با آنکه سزان آنها در حضور بودند خرد تباه گشته بیورات را یغمائی

(۲) نسخه [ب] هالان (۳) در [بعضی نسخه] هول رای (۴) در [بعضی

نسخه] با تبه کاری و بد مستی (۵) نسخه [۱] شیخارت •

هم باشد متضمن ناخوشی چند است) نهایت مكرهه شمرده
 از سائر براي نمی پسندید . خصوص از امرا [در سال سیوم
 حکم فرمود که اورا از شاه قلی خان جدا نمایند . خان (که
 مغلوب طبیعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جزکیان
 پوشید . و انزوا گرفت . بیرام خان در تدارک و تلافي سعی
 بسیار کرد . که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد . و در ایام
 برهمزدگی دولت بیرام خان آنهائے را (که فرزند و برادر
 می گفت) جدائی گزیدند . شاه قلی خان از وفا کیشی
 دست از رفاقت برنداشت *

گویند چون بیرام خان در تلواره میان کوه سوالک برآه
 گنیس پناه برد و عرش آشیانی بنواحی کوهستان پیوست (۲)
 (که منعم خان حسب التماس بیرام خان بآوردنش شتافت)
 شاه قلی خان و بابای زنبور دست در دامن بیرام خان آویخته
 بنیاد گریه و زاری کردند . هرچند منعم خان دلاسا نمود
 سودمند نیامد . ناچار گفت که شما امشب در همین جا
 بوده منتظر خبر باشید . بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه
 ملازمت خواهید شد . آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف
 نمود . همانا این اندیشه برای خود بوده . و پس از فوت
 بیرام خان ترقی بسیار کرده بمرتبه امارت رسید . در سال

باز داشتند - در يهاق آسیر دکن محب فرمان سامان نموده
 دوست و چالاک در رسیده بآزادي محفوف عواطف پادشاهانه
 گشت - و در همان ایام محاصره آن نامور محاصر سال چهل و پنجم
 ذی الحجه سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجری باسها از دربند
 هستي بر آمد *

* شاه قلي خان محرم *

بهارلو نوکر عمده پیرام خان بوده - در جنگ هیمو (که
 نخستین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش آشیانی
 گردیده) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در اذای گیروندان
 پیرام از پسرکیان خان غضب الهی بهمیمو رسیده کاسه چشمش
 شکافته از پس سر او گذار ^{باز شد} مردم او بے دست و پا
 شده راه گریز سپردند - شاه قلي خان ^{تاد شود} ^{بهر وقت هیمو}
 در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فیلبان او کرد - تا فیل را
 بطریق ألجا از جماعه غذائم خود سازد - فیلبان از بیم جان
 خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلي خان ازین نوید
 ممنون طالع خود گشته فیل را از معرکه برآورد - و هیمو را
 دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا
 گردید - و چون بقبول خان نام پسر ^{دانشه} (که فنون رقص
 عرش آشیانی [که امثال این حرکات را) که هر چند پیاک بازی

هم باشند متضمن ناخوشی چند است) نهایت مكرره شمرده
 از سائر برایا نمی پسندید . خصوص از امرا [در سال سیوم
 حکم فرمود که ادرا از شاه قلی خان جدا نمایند . خان (که
 مغلوب طبیعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جوگیان
 پوشید . و انزوا گرفت . بیرام خان در تدارک و تلافي سعی
 بصیار کرد . که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد . و در ایام
 برهمزدگی دولت بیرام خان آنهائے را (که فرزند و برادر
 می گفت) جدائی گزیدند . شاه قلی خان از وفا کیشی
 دست از رفاقت برنداشت *

گویند چون بیرام خان در تلواره میان کوه سوالک باجه
 گنيس پناه برد و عرش آشیانی بنه ^(۲) خانخانان دران دیار زندگی
 (که منعم خان بواسطه ضبط سرحدات ادرا بسرداری بوداشتند
 و پس ازان در سال سی و دوم موافق منصب سه هزاره در سرکار
 کذبه تپولش مقرر گردید . و بعد ازان بحکومت دهلي مورد
 فوازش خسروي گشت . و چون سال چهل و سیوم آن بلده پس
 از اقامت چهارده ساله پنجاب مهبط الویة پادشاهی گردید
 بیدائی گرفت که بخان مذکور آن معموره را بچندے ^(۳) آزر
 سپرده خود بتن آسانی بھر می برد . چنده بعتاب گاه

(۲) نسخه [ج] مردي و نمره انگي داده (۳) نسخه [ج] مریم مکانی

(۴) در [چند نسخه] بچندین *

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقه مزبور
 می پرداخت - پستر غزنین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر
 شد - باقی احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در
 صوبه گجرات جاکیر یافته داخل کومکین آنجا بود - سال
 بیست و پنجم جلوس اکبری بتغیناتی پدر سرفراز شده
 در ساله جاکیر یافت - سال چهل و چهارم (که عرش آشیانی
 بنفیس نفیس متوجه کشایش قلعه آسیر گردید) او با دیگر
 امرا بمحاصره قلعه مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان
 بجانب احمد نگر تعیین شده در کومکین دکن قرار یافت
 و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم قلنگانه گردیده
 چون علامی شیخ ابوالفضل باقتضای وقت طرح صلحه قرار داد
 و دستگیران طرفین (هائی یافتند او هم مستخلص گشته
 بلسکر پادشاهی رسید *

* شاهم خان جلاير *

از امرای کهن سال اکبری بوده - پدرش بابا بیگ جلاير
 درین دودمان خدمات شایسته بجا آورد - جنت آشیانی
 حکومت جونپور بوی تفویض نمود - در آن هنگام (که هنای
 ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالی جاه افتاده ابواب
 عشرت و شادمانی برکشود) جلال خان مخاطب بسلیم شاه

قامت قابليت آراست - و بزم چشمة ترتيب داده منزلگاه او
 بقدرم ميمنت لزوم عرش آشياني زيب و زينت پذيرفت
 و هم درين سال از انتقال شجاعت خان مقيم بحکومت مالوه
 چهارم اعتبار افروخته بدانصوب شقاقت - و باز بهادر پور او را
 فرمان رفت که از گجرات برآمده بياروي پردازد - و باتطاع داران
 آن سرزمين آنکه از موايداد بيرون نروند - سال بيست
 و هشتم باتفاق قليج خان و غيره بمومک ميرزا خان خانخانان
 نامزد شد - چون بدر پيوسم سرداري برانگار يافته در روز
 جنگ مظفر از توپ اندازي و برق اندازي تردد شايسته
 بتقديم رسانيد - چون امرای مالوه پس از تذبذبه سلطان مظفر
 گجراتي بتسخير قلعه سرونج^(۲) مامور بودند او نيز بپای قلعه
 مذکور رسیده مورچال بست - روز يورش نصيرا (که حارس
 قلعه بود) بدستان سرائي از مورچال او بدر رفت - و قلعه
 مفتوح گردید - و سال سيم باتفاق شهاب الدين احمد خان
 بذاير کومک خان اعظم (که بيورش دکن دستوري يافته بود)
 تارک بندگي افراشت - سال سي و پنجم از مالوه ببارگاه
 سلطنت رسیده جبين ارادت را فروغ پذير گردانيد - سال
 سي و نهم بپاسداري غزنين (که وطن شريف خان بود - و از
 مدتها آرزوي تعلقه داري آنجا در سر داشت) سر بلندي

راهی بدیهی داشت - اگرچه آن معلوم والاتیاس بجائی
نمیرسد - پسرانش ترقی نکردند - اللهم الله نام پسرش در
عهد اعلی حضرت واقع نویسی بکلانہ شدہ عمرے درانجا
گذرانید - اما کرم الله برادر شہباز خان رشده داشت - سنہ
(۱۰۰۲) هزار و دو در سررنج باجل طبعی درگذشت *

* شریف خان اتکہ *

برادر خرد شمس الدین محمد خان اتکہ - از امرای
سہ ہزاری ست - پس از ہرم خوردن مقدمہ بیрам خان چون
خلاصہ پنجاب بہ تیول اتکہ خیل تنخواہ شد او نیز بجاگیر
فراخور حال ازان موبہ کامرانی اندرخت - و باتفاق میر محمد
خان برادر کلان خود بتقدیم نیکو خدمتی مصدر جانفشانی بود
سال سیزدہم جلوس چون امرای اتکہ خیل از پنجاب تغیر
یافتند شریف خان بتیولدارئی سرکار تزوج اختصاص پذیرفت
سال بیست و یکم با جمعی بقصبہ موہیر تعیین گردید - کہ
از احوال رانا با خبر بودہ اگر آن شقاوت پڑدہ از تنگنای
خمول (کہ بنابر آمد آمد پادشاہ گزیدہ) پا بیرون نہد
بسزای اعمالش رساند - پس ازان در تسخیر کوتہلمیر لوازم
دولت خواہی بظہور آوردہ مورد عاطفت خسروی گشت
و سال بیست و پنجم بتفویض اتالیقی شاہزادہ سلطان مراد

فروهيديگي برگرفته - و در همت و بخشش هم نظير نداشت
 بلکه اخراجاتش ديده مردم متحير مي بودند - برغي بيافتن
 سنگ پارس شهرت مي دادند - و آن حجره ست که هر کاني
 گدازننده چکش پذير بدو رسد زر گردد - گویند در ديار مالوه
 پديد آمد - پيش از زمان بکرماجيت در عهد راجه جيسنگه ديو
 بهم رسيد - قلعه ماندو بهمان زر در درازده سال اتمام گرفت
 (زر) بر ساحل نروده جشن آراسته خواست ببرهن خود
 بخشش فراوان نمايد - چون از دنيا لخته دل برگرفته بود
 همان سنگ داد - او از ناشناسائي بخشم رفته آنرا بآب
 انداخت - و بجاريد حسرت در افتاد - و از ژرفائي آب دست
 بدو نرسيد - امروز غير از اين افسانه ها نشانه از پيدا نيست *

بالجمله گویند شهيدز خان مردم بيش قرار نوکر
 داشت - چنانچه ده کس بودند - که هر کدام ساليانه یک لک
 روپيه مي يافت - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار
 موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شيريني نذر
 حضرت غوث الثقلين (قدس سره) بخش ميکرد - و به مردم کنبر
 آنقدرها داد که هيچکس از اين قوم در هند پريشان و بد حال
 نماند - مع هذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپيه دفائن
 و خزائن برمي آمد - غريب تر آنکه منصب او تا سال چهارم
 اکبري زياده بر دوهزارمي نبود - گمان مردم بيافتن سنگ پارس

قصر لحيه نکرد - و خمر نه پیمود - و در تکين لفظ سرود نکرد
 تهجد و اشراق تا سخت عصر قضا نشد - و بے وضو نمي بود
 و همیشه تسبیح در دست برد میخواند - چون مابین عصر
 و مغرب حرب دنیوی تمیقت (رزے) آخر وقت عرش آشیانی
 بنزار تائب فتحپور کسب هوا می کردند - و دست شهرت
 خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت تکلم
 یافتب می کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علی (که بتفاوت
 استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
 میدانیم که واقعی دیندار است - چون وقت نماز تذب شد
 ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهی کرد - ما را تذا
 میگذاری - شهباز خان بے اختیار دست خود را کشید - و دوپنه
 انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت
 پادشاه هر لحظه دست بصرش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح
 گفت انصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
 عرض کرد که این همه اطف آتھا باین مرد حساب ندارد
 دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه او را گذاشته
 بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او میثوبند
 که در هر گونه پرستاری و سربراهی سپاه کم همتا بود - اگر
 تقلید پرستی و ایشته (۲) و زبان را بهتجار کشود طراز

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشی کرد - چون با صادق خان اتالیق شاهزاده از قدیم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت کوچ کرده بمالوه آمد - عرش آشیانی تیواش را (که در موبه مالوه داشت) تغیر کرده بمیرزا شاهرخ دادند - و ادرا در سال چهل و سیوم باجمیر فرستادند - بمهم رانا بطریق منقلای شاهزاده سلطان سلیم (که از آله آباد عازم آن صوم بود) تعیین شد - چون بسیمه ب خوری شیفته بود سال که از هفتاد برگذشت دست و کمر بدرد آمد - لخته بهی یافت - در شهر اجمیر بهمان بیماری باز گردید - و تب افزود - از چاره گری پزشکان تندرستی روداد - و در سال چهل و چهارم اکبری [که سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری بود] ناگهان در گذشت شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشیت آن صوم بآله آباد معادنت کرده اوای خود سری افراخت *

گویند شهباز خان وصیت کرده بود که در محوطه مرقده منور مغنیه (قدس سره) دفنش کنند - مجاوران بقعه شریفه سزده نگذاشتند - ناچار بیرون مدفون گردید - شب خواجه بزرگ در زریا بمجاوران تاکید فرمود - که او محب ماست اندرون شمال رویه گنبد گذارند - فردا بمبالغه آنها بر آورده بجای معین سپردند - صلاح و تقوای او مشهور است - و پاس شریعت غوا را بسیار ملحوظ میداشت - برهنه و رواج وقت

باز بسزادلی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بسمت
 آن ملک همت برگماشت - و بسیاری سرتابان را برانداخت
 فوج بر بهائی فرستاده زمیندارش را بایلی در آردن^(۲)
 و جمعی بولایت کوکرة (که میان اردیسه و دکن آباد ملکه ست)
 تعیین کرده فراوان غنیمت اندوخت - مادهو سنگه بومی
 آنجا مالگذاری پیش گرفت - چون در سال سی و دوم آرامش
 دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید
 شهباز خان عازم حضور شده در سال سی و چهارم بکووالی
 اردوی پادشاهی مامور شد - پس ازان بمالش افغانان
 سواد رخصت یافت - چون ازانجا بے حکم بوخاسته آمد
 زندانی ساخته پس از دو سال رهائی یافت - و باثالیقی
 میرزا شاهرخ (که باایالت مالوه نامزد شده بود) اختصاص
 گرفت - و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بهم
 دکن تعیین گشت - در محاصره احمد نگر چون مردم شهر نو
 (که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتی
 داشتند شهباز خان بتعصب مذهب پیهانگ گشت و سیر سوار
 شده محاصره (که بلغگر دوازده امام شهرت دارد - و سکنه آنجا
 بتشیع مشهور) بیک اشاره او غارتگران لشکر یغمائی ساختن
 چون اعتماد قول مغول بدکذیان نماند بیشتره جلاوطن

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلايه گري درآمده
 طرح آشتي انداخت - بقرار آنکه سنارگانون را داروغه نشین
 پادشاهي گرداند - و معصوم عامي را بهجواز روانه نماید
 بشرطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان (دوبارها
 گذشته در انتظار ایغای وعده نشست آن هفسد چنده
 بلیت و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آماده پیکار
 گشته در بآريش آرد - امرا از مدارا گسیختگی و نخوت فروشی
 سردار آزاده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هر کدام
 راهی برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتانده معارفت نمود
 اندوخته برباد رفت - برخی جان سپردند - و جوتی گرفتار
 گردیدند - غنیم خیره شده بعضی جاها متصرف شد - شهباز
 خان از دو روئي و بی اتفاقی امرا بهیچ حضور نکرد - ازین آگهی
 پادشاه سزاولان تعیین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار
 بهمراهی او نامزد گشتند - (شهباز خان به نیروی همت کار بند
 حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد) و مالشهای پی در پی
 بمعصوم عامي داده اداره ساخت *

و در سال سییم از خود بیني و غرض پرستی میان شهباز
 خان و صادق خان رشته یکدلي گسیخته گشت - صادق خان
 بر طبق اشاره حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان
 بی آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چنده

افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشی کرد - و همان ایام (که
 شکار نگرچین اتفاق افتاد) وقت تعلیم چوکی بخشیان او را
 از میرزا خان خلف بیрам خان پایان داشته بودند - چون
 شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حرفهای
 سنگ بر زبان راند - عرش آشیانی برای پند پذیرى او
 برای سال درباری سپردند - چون در سال بیست و هشتم
 خان اعظم (که از هوای بنگاله دل گرفته بود) استدعای
 خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بیاسانی آندیار با امرای
 بشپاز رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به پیکار
 معضوم خان کابلی بگهواره گهات رو آورد - پس از آویزش
 سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت
 بدست در آمد - شهباز خان بتعاقب او (که پناه بولایت بهائی
 برده) رهگرا گشت *

آن ولایت سمت نشیب شمالی قائده قریب چهار صد
 کوزه طول - و نزدیک سه صد کوزه عرض - چون بنگاله از
 بلندتر است بدین نام خوانند - چون این سرزمین بی سپر
 تاخست و تاراج عساکر گردید و بکثرت پوز (که بنگاله بومی آنجا
 است) یغمائی شد و ستارگان بدست آمد و ساحل برهم پوتز
 (که بزرگ دریائے سند از خطا می آید) معسکر گردیده
 آویزشها زد و داد عیسی زمیندار آنجا در شکست فوج پادشاهی

بیراهه میروند و عرب بهادر و فیاض خان بدر بدوستانه
 هنگامه آرای بدگویی او شده اند) بجانب اوده شتاب
 آورد - نزدیک سلطانپور بلهاری بیست و پنج کرده اوده
 باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد بیکار برانگیخت
 شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا چونپور
 می گزیده جنگگاه عمان باز نکشید - از قضا آواز درگذشتن
 معصوم خان فوج مخالف را پراکنده ساخت - درین اثنا
 جرانغار عسکر پادشاهی متوجه بیکار گشت - بکمتر آویزش
 معصوم خان زخمی بارده فرار نمود - چون مرده فیروزی
 بشهباز خان رسید آیز دستی نموده هفت گروهی اوده باز
 ده آرا گشت - و پس از جنگ معب مخالف آواره دشت
 هزیمت شده در اوده هم نتوانست ثبات ورزید - هر یک
 بطرف شتافت *

و چون شورش این فتنه پڑهان فرو نشست بدار الخلافه
 اگر رسیده در غیبت پادشاهی (که بدفع هنگامه میرزا محمد
 حکیم بکابل انتهای فرموده) حسب الحکم بحفاظت آن مصر
 جامع می پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت
 پادشاهی بهلازمیت کامیاب گشت - چون باد دنیا مرد افکن
 است درین ایام (که کارهای نمایان از ظهور گرفت) بخود بینی

در زمان باستانی کمتر کسی بود دست کشای چیرگی شده (سناسیان
 گرد گرفت - رانا سراسیمه شده فیم شده بلباس سناسیان
 بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر
 حصار گلکنده و قلعه اودیپور نیز بتصرف درآمد - و دقیقه
 از قحط و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تهانه درون
 کوهستان و سی و پنج بیرون از اودیپور تا پورماندل نشانند
 و دردا پسررای سرچن هادا را (که همواره گرد شورش برانگیخته)
 رهگرای فرمان پذیرنی ساخته همراه بحضور آورده بعواطف
 خسروانی اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صوبه
 اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پراب (که
 بنده و بار او یغمائی شده بود) ملک او از بدگوهان پاک
 گشته سپه نشین گردید - و دیگر سرتابان تهرود گرا در بیم ناکمی
 افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین می شمرند *
 چون هنگامه امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهیداز
 خان را بدان طرف کسایل کردند - اما از خود سری با خان اعظم
 کوکه (که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پژوه تعیین شده بود)
 نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار برد
 چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده (که معصوم خان فرزندوی
 جگدیس پور زهاد - چون معلوم کرد) که معصوم خان فرزندوی
 (۲) در [بعضی نسخه] در دواو بیملاکی *
 [۷۵]

فرا پیش گرفت - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار کشور
 فرحمت خان تیول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطاق^(۲)
 خان در جنگ او فرور شدند - چون شهباز خان رسید ارکان
 ثبات او بارزش درآمده صلاح کارها در گریز دید - شهباز
 خان دست از دنبال بر نداشته هر جا می رفت پاشنه کوب
 می شتافت - تا بجگدیس پور (که محکم ترین جاهای او سمت)
 متحصن گردید - و بعد چندی (که قلعه هسخر شد) زه و زاده
 اسیر گشت - و او روی بضمول آورد - شهباز خان قلعه شیرگده را
 (که سری رام پهر گچپتی بقعه داری آن دم نخوت میزد)
 بمحاصره نیز بر گرفت - درین ضمن قلعه هتاس (که تسخیر آن
 بیاوری اسباب برتر است) بدست جنید کورانی بود - او بسید
 محمد نام معتمد سپرد - چون روزگارش سپری شد مظفر
 خان روی بتسخیر نهاد - او بشهباز خان ملتجی گشته امان
 طلبید - و کامیاب خواش شده قلعه تسلیم نمود *

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور (سیده
 بمراحم بیکران لوی بلند نامی افراخت - و پس ازان
 به تنبیه انا پرتاب مغرور تعیین گشته در سال بیست و سیوم^(۳)
 سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش قلعه کوبهلمیر را (که

(۲) نسخه [۱ ب] قراطام خان (۳) در [اکثر نسخه] کوبهلمیر - و در

[بعضی جا] کوبهلمیر آمده *

گردیده از مدی منصب برتبه امارت فائز گشت - و بخدمت
میرتوزکی اختصاص یافت - در سال شانزدهم (که لشکر
خان میربخشی معاتب شد) مأموب او بشهباز خان مفوض
گشته پس از چندی میربخشیگری نیز ضمیمه گردید - و در
سال بیست و یکم به تذبیه قهرم منشان (انهور علی الخصوص)
که پسر رای دام نبیره رای مالدیو و آهخیر قلاع سوانه
متعلقه جودهپور دستوری یافت - جمعی از سرکشان آن ناحیه
در قلعه دیکور سراسنکبار میخاریدند - نخستین همت بهکاشیش
آن گماشت - در کمتر فرصتی فیروز مدی (و داد - گروهی
انبوه بگونیستی نگونسار آمدند - و پس ازان قلعه در تاره کشوده
روی همت بتسخیر سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمین است)
آوردن - متحصنان بزهار درآمده قلعه سپردند - شهباز خان
بمحضر رسیده بالطاف پادشاهی اختصاص گرفت *

و در همین سال (که سنه (۹۸۴) نصد و هشتاد
و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گجپتی تعین شد
او از زمینداران عمده صوبه بهار است - همواره با عساکر
پادشاهی همراهی گزیده در کاشیش بنائیه خدمات شایسته
بتقدیم رسانید - و بتخیله واهی (خصمت گونه گرفته بولایت
خود آمد - و از شورش طالبی بهنگام آشوب بنائیه (که پس از
فوت منعم خان برخاست) بتخیل قیام در شده (شری

منوط بدان اسانوع تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است
و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد) موهم اینچنین
نسبتهاست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام
دارد - بیتے بر می نویسد *

* چه دست می بری ای تیغ عشق اگر داد است *

* به بر زبان ملاست گر زلیخا را *

(۲)
* شهباز خان کنبر *

نسبش بهش واسطه بحاجی جمال میرسد - که مرید
مخدوم بهاء الدین زکریای ملتانی بوده - گویند درویش
بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پیغمبر
یک اشرفی بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجی عرض کرد که
بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبر
بگیر و یک اشرفی بستان - او ده بیست نام برده اشرفی
گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم
معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفیف العقلی در میان شما
نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هند شهرت
دارند - شهباز خان در مبادی حال بطور آبای خود بزه
و درویشی می گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال
پمرتبه احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر عرش آشیانی

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر بے نقط نوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه (که ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل فضیلت خواهد بود *

گویند از متروکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم پادشاهزادها مامور میشد - بمقارن هم نزن حکام دکن شتافته زیاده بر چهار صدي منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ دو هزار و پانصدی شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسیده جمع (که آفتاب پرستی را بعرض آشیانی نهبت دهند) این قطعه شیخ را استشهاد دارند *

* قسمت نگر که در خور هر جوهر عطا است *

* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *

* او می کند معاینه خود در آئینه *

* این می کند مشاهده حق در آفتاب *

اگر چه شک نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از اعظم آیات قدرت الهی است و بند و بیعت جهان کون و فضا

* دیدي که فلک چه زهره نیرنگي کرد *

* مرغ دلم از قفس شب آهنگي کرد *

* آن سینه که عالمی در می گنجید ^(۲) *

* تا نیم دمه بر آردم تنگی کرد *

و در ایام بیماری مکرر می خواند *

* گر همه عالم بهم آید تنگ *

* به نشود پای یک مور لنگ *

دهم مهر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری سال چهارم

اکبری درگذشت * فیاض عجم * تاریخ فوت او یافته اند

سالها فیضی تخصا می کرد - سپس فیاضی - خود

میگوید *

* رباعی *

* زین پیش که سکام سخن بود *

* فیضی رقم نگین من بود *

* اکنون که شدم بعشق مرتاض *

* فیاضیم از محیط فیاض *

یک صد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوی

بر فضل او تفسیر سواطع الالهام بی نقط است - که میر حیدر

معنائی تاریخ اتمام آن سورة اخلاص یافته - که (۱۰۰۲)

هزار و دو است - و ده هزار روپیه صلح گرفته - موارد الکلم

(نواب السین)

[۵۸۷]

(مآثر الامرا) افتاده بهنجاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخوارى

و ذلت در باخت *

و چون شیخ حسن شعر را باعلی مرتبه رسانیده بود
در سال سییم بخطاب ملک الشعرا مورد مراحم گردید - و در

برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل
خسرو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای لیلی و مجنون
نلدن - که از دیوین داستانهای هندوستان است - هریک

بچهار هزار بیت - و در وزن هفت پیکر هفت کشور - و در
بحر سکندر نامه اکبرنامه - هر کدام به پنجاه هزار بیت برسخته آید
در کمتر زمانه عنوان پنج نامه با برخی داستان برشته نظم
هستی ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی *

در سال سی و نهم عرش آشیانی باجام تاکید بکار بردند
و حکم شد اول افسانه نلدن بنوازی سخن برسندجد - در
همان سال پدایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از
دیر باز تنهایی دوست داشته و راه خموشی سپرد با کوشش
پادشاهی خمسه انجام نگرفت - در سر آغاز رنجوری (که
* بیت *

ضیق النفس داشت) برسخته بود *

(۲) در [اکثر نسخه] تقدیم *

پدر نزد شيخ عبدالنبي صدر عرش آشياني رفته اظهار حال و استدعای مدد بيگمه مدد معاش نمود - شيخ بتعصب مذهب اود را پدرش بتشيع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخيزانده شيخ فيضي را حميت بران آورد که پديدشاه وقت (ر شذاسي و راه حرف پيدا شود - مکرر بوساطت برخه باريابان فضل و کمال شيخ و سخن طرازي و بلاغت گسترى او مذکور محفل سلطاني گشت - سال دوازدهم (که عرش آشياني بتسخير قلعه چيتور متوجه بودند) اشارت باحضار شيخ سرزن - چون ابدای روزگار سيما اهل مدارس را بداندیشي با اينها بود اين طلب عاطفت را مطالبه عذابي وانموده بحاکم دارالخلافه آگوه خاطر نشين کردند - که پدرش مبادا اود را مخفي سازد چند مغله فرستاد - که ناگهان خانه شيخ قبل نمايذد - حسب اتفاق شيخ فيضي دران وقت در خانه نبود - في الجملة کشمکش رفت - چون در (سيد سمعنا و اطعنا گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواري کشيد - آخر بسعي تلامذه آساني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گردیده بتدریج درجه پيمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمه دوست کشی شيخ عبدالنبي صدر کرد که از منصب و رتبه

در عهد سلیم شاه بربط شیخ علائی مهدوی بمهدویت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد آغاز اکبری (که امرای چغتای بیشتر در عرصه بودند) بطریقه نقشبندیه خود را را نمود - و پس از آن بمسائله مشائخ همدانیه منسوب میکرد - چون آخرها عراقیه دربار را فرو گرفتند بزرگ ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتها یافت - تفسیر موسوم بمذبح العیون مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته و جوامع الکلم نیز از موافقات اوست - تذکره اجتهاد عرش آشتیانی (که بگواهی علمای عصر مرتب گشت) بخط شیخ تکریم یافته ذیل آن مرقوم نمود که این امری است که از سالها منتظر آن بودم - گویند آخرها بتکلیف پسران بمنصبی هم امتیاز یافت چه شیخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصیر بهم رسانیده در سنه (۱۰۰۱) یک هزار و یک در بلده لاهور زندگی بهپوشید

۱۰۰۱
شیخ کامل * تاریخ فوتش یافته اند *

شیخ فیضی در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشه دافر بوداشته - در حکمت و عربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش فراپیش گرفته رنجوران تری دست را چاره میکرد - ابتدا بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - روزی بهمراهی

* شيخ ابو الفیض فیضی فیہادی *

پسر کلان شیخ مبارک ناگوری ست - که از علمای وقت
 ریاضت و تقوی مشهور بود - یکم از اسلاف وی از دیار یمن
 در زی اهل تجرید برآمده بیای همت معمور و جهان را
 در نوشت - و در مائت قاسعه در قصبه ایل از توابع سیوستان
 بار غربت کشاده توطن و تاهل گزید - و در عنفوان مائت عاشره
 پدر شیخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده
 در بلده ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزند
 زنده نمی ماند در سنه (۹۱۱) نهصد و یازده شیخ که
 بوجود آمد بمبارک مسمی گردانید - چون بسن شباب رسید
 بکجرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گادرونی و مولانا عماد
 لاری تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار
 فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهصد و پنجاه بدار اخلافت
 آگزه رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافاده
 علوم می پرداخت - و بدردیسی و قناعت بسر می برد
 و در توکل شانه عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف
 و نهی مذکر بحدی مبالغه می کرد که از کوچه (که آواز نغمه
 می آمد) نمی گذشت - و آخرها بمرتبه مولع شد که خرد سماع
 و وجد می نمود - اوضاع مختلفه بسیار بدو نسبت داده اند

و عالم علوم ظاهر بود) مزید وی است - یکم بسید گفت
 که با این علم و دانش دست انابت بشیخ (که چندان علم
 ندارد) داد - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امی
 است - و پیر من امی - سلسله شطاریه بسلطان العارفین
 بایزید بسطامی منتهی میشود - و لهذا در روم این خانواده
 به بسطامیه شهرت دارد - و چون یکم از وسائط این سلسله
 شیخ ابو الحسن عشقی ست (قدس سره) در ایران و توران
 عشقیه خوانند - و پیران این طایفه را شطاری ازان گویند
 که در سلوک از مشائخ دیگر سلاسل تیزتر و گرمتر اند
 و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و عجم بافاضا سالکان
 شمع هدایت می افروختند - نخستین کسی (که از ایران وارد
 هندوستان گشت) شیخ عبد الله شطاری ست - که در نسب
 به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
 میرسد - و در ارادت بهفت واسطه بایزید بسطامی (قدس سره)
 و در اخبار الاخیار گفته که شیخ عبد الله به پنج واسطه بشیخ
 نجم الدین کبری (رحمه الله علیه) میرسد - در ماندو مالوه
 سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هشت صد و نود در گذشت
 همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب
 هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزیدند *

وصول نامه نامی سلطانی و مطالعه صحیفه گرامی همایونی
مبارکباد زندگانی بمختصان این حدود (سانید - و نوید سعادت
محبت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد - آنچه بکاک
وقائع نگار قلمی بود مطابق نفس الامر است - هیچگونه تکلفی
دران واقع نیست *

* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل *

الموام سر خداوند افسر از اندر هذاکمی سرگذشت شوریده مباد * ع *

* در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست *

هرگاه حق سبحانه تعالی بنده سعادت مند خود را می خواهد
بدرجه کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال خود
میفرماید - یک دور جمالی گذشت - اکنون چند روز نوبت
جلالی ست - بحکم (ان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا)
بزردي باز نوبت جمال خواهد رسید - زیرا که بقانون عربیت
یک عسر در میان دو عسر واقع شده - و بجهت آنکه سطح محاط
بمحیط مسافت کمتر از دایره محیط است عنقریب عروس
مراد بر منصه ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی
و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجملة شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریه

هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارن
سید وجیه الدین علوی گجراتی (که بر کتب درسیه شروح دارد

از آگره برآمده عروصه گوالیار بقدم پادشاهی رونق پذیرفت
ظاهر شد که گاران قبیچاق. همراه شیخ محمد غوث از گجرات
آورده اند. حکم شد که ببهای دلخواه از سوداگران بگیرند
درین میانه معروض گردید که شیخ و کسان او بهتر ازین گاران
دارند. اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند. هرآینه
شیخ آنها را پیشکش خواهدکرد. — چون عرش آشیانی تشریف فرمود
شیخ مقدم پادشاهی را مغنم شمرده حوز آفت بیрам خانای
اندیشید. و جمیع گاران را (که بمردم شیخ منسوب بود) با سایر تحف
و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد. و اقسام حلویات و عطریات
حاضر ساخت. و در آخر مجلس از پادشاه پرسید. که حضرت
دست ارادت بکسی داده اند یا نه. فرمود که نه. شیخ دست
خود را دراز کرده دست عرش آشیانی گرفت. و از زبان پادشاه
شما را گرفتیم. پادشاه تبسم کنان برخاست. و از زبان پادشاه
نقل می کنند. همان شب به خیم دولت آمده بزم جام و باده
ترتیب داده سرگرم نشئه نشاط بودیم. و بر طریق گرفتن گاران
* بیت *
ترتیب داده سرگرم نشئه خذها داشتیم *
و طرز دراز دستی شیخ ملمع کمدها دارند *
* بزر دلق مله این کوته آستینان بین *
پس از آن مورد ساد خود آرا در هنگامه عوام باین روش
مباهات مینمود. و این حکایت را الفاظه چند تخریر

شيخ بکواليار آمده يا گره شتافت - پادشاه لوازم استقبال
 بجا آورده فراوان نيازمندي بتقديم رسانيد - شيخ گدائي کذب
 (که صدر صدر بود) بهايقه عداوتی (که با شيخ داشت) بتاؤگي
 کمر دشمني بستمه رساله او را (که در گجرات نوشته مشهور
 بمعراجيه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات
 بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند) به پيرام خان خانانان
 رسانيد - و خاطر خان را برو متغير گردانيد - آن قدر رعایت
 پادشاهي که متوقع شيخ بود بظهور نرسيد - ازان سبب رهائي
 يافته آزرده خاطر بکواليار که مسکن او بود برگشته گوشه انزوا
 گزيذ - تا دو شنبه هفدهم رمضان سنه (۹۷۰) ^{۹۷۰} نهمصد و هفتاد و نهم
 خاکدان بنعيم جاردان شتافت * بنده خدا شد * تاريخ است *
 گویند از جانب عرش آشياني یک کور دام وظيفه
 مقور بود - و در ذخيرة الخوانين آورده که شيخ نه لک رپيه را
 جاگير داشت - و چهل فيل در فوج او ميرفت - و آنچه
 بزبانها افتاده (که عرش آشياني نیز مرید شيخ بود)
 از اکبرنامه هم ظاهر مي شود - اگرچه شيخ ابوالفضل بذابر
 همچشمی مشيخت يا بصوطن که داشته يا بمزاج گوئی پادشاه
 در لباس ديگر را نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه
 (۹۶۶) نهمصد و شصت و شش (که برخه در همين سال
 مراجعت شيخ از گجرات نوشته اند) عرش آشياني بقصد شکار

(مآثر الامراء)

(باب النشین)

[۵۷۷]

کردن زد - شیخ محمد غوث * فقرات شهید * تاریخ یافته

قبور در ظاهر قلعه پیدانه است - بالای کوه *
جنت آشیانی از قتل شیخ قرین قاسف و اندوه گشته
طریق اتحاد و ادب با برادرش شیخ محمد غوث مسلوک
و مرعی داشت - او مرید حاجی حمید گوالیاری غزنوی است
که او مرید شیخ قاضی (۲) بنگالی و او مرید شیخ عبدالله
شطارپی است - نامش ابوالموید محمد - و از جانب پیر
بغوث ملقب گشته - شیخ در کوهستان چناده صوبه بهار بهکم
پیر بسر برده و چند سال بنخله نشینی گذرانیده در سنه
(۹۲۹) نهصد و بیست و نه جواهرخمس را (که نسخه بیست
مشهور) دران خلوت نشینی از سوان به بیاض آورد - و درین
هنگام عمرش بیست و دو سال بود - چون شیر شاه در سنه
(۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استیلا یافت
شیخ بنابر اشتهاار ربط خود (۳) با همایون پادشاه افدیشه ناک گشته
بکجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالی بنا نهاده فوژان
مردم آندیار را بغوائد معنوی برخواست - چون در سنه (۹۶۱)
نهصد و شصت و یک رایات همایونی در دیار هند افراخته شد
شیخ از کجرات اراده معارفت تصمیم نموده در سال (۹۶۳)
نهصد و شصت و سه (که آغاز سریر آرائی عرش آشیانی است)
(۲) در [بعضی نسخه] قاضی (۳) نسخه [اب] خود و همایون *
[۷۳]

و چون در سنه (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله
مفتوح گشت و همای آنجا موافق مزاج جذت آشیانی افتاد - و بساط
عیش و طرب گسترده باستیغای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا
هندال برادر خود پادشاه توخت جاگیر یافته بود - بمراقت
بعضه ارباب فساد اندیشه قباذ بخود راه داده در عین موسم
باران - بے رخصت روانه دار الخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم
دهلی (که از ارکان سلطنت بود) بآکره آمده بمصائح ارجمند
میرزا را بر دولتشواهی آورد - که زود بر جونپور شتافته مالش
بافغانان دهد - درین اثنا برخی امرا از بنگاله گریخته در جونپور
بمیرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائی گشتند
میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جذت آشیانی ازین
خبر آگهی یافته شیخ بهلول را (که بوی فرط محبت و حسن
اعتقاد داشت) به بند گذاری و موعظت پردازي روانه
ساختم - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد
و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدودلی و خدوک
افتادند - و آخرها یکتائی مشروط بقتل شیخ گردید - که
تا پرده از روی کار بر ندارند ^(۲) مراقت صورت نگیرد - میرزا
نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افغانه اتفاق دارد)
از خانه میرزا گرفته در ریگستان (که نزدیک باغ پادشاهی بود)

آمدند - روزی پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یار ما نکود
 علامی شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خود را
 بلاهور رسانید - اتفاقاً پس از چند روز یکی از حرمهای شاهزاده
 دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل
 بمنزل شیخ برند - هر چند شیخ عذرهای برانگیخت پذیرا
 نه افتاد - آن عقیقه را آوردند - چون شیخ را تضرع نفس الامری
 بود از زندگی ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقتضای مقام مجملی از احوال والد ماجد این هردو
 برادر ثبت می گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش
 شیخ بهلول از فرزند شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت
 بودند - هردو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند
 شیخ بهلول مرید شاه قمیص است - که در سادهورا آسوده
 جنت آشیانی را بدر اخلاص و ارادت بهم رسید - با آنکه
 با خواجه باوند محمود نبیره خواجه ناصرالدین احرار بیعت
 داشت خلع ربه مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه
 بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این
 بیعت برخواند *

* همای گو مکن سایه شرف هرگز *

* دران دیار که طوطی کم از زغن باشد *

در معارك جدال مراتب . جان فشاني بجا آوردند . تا سال
 ۱۰۴۰م اکبري به منصب عزاري امتياز يافته صاحب شوكت
 و جمعيت گرديد . گريند تا سه عزاري مرقمى مدارج امارت كشته
 در عين جواني لوى ارتحال بعالم بقا افراشت *

و دومين شيخ ضياء الله نوكرى اختيار نكرده بدريشي
 در ساخت - در حيات پدر بكمجرات شتافته در خدمت شيخ
 وجيه الدين علموي (كه عالم علوم ظاهر بود - و بر اكثر كتب
 شروح و حواشي مفيد دارد - و مرود پدر اوست) اكتساب
 علم كرده در پٲن از شيخ محمد طاهر محدث بوعره ^(۲) سند
 حديث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدد عزيمت نامه
 و تفويض خرقه خلافت مشرف گشتند - پس از رحلت آن بزرگوار
 در سال (۹۷۰) نهصد و هشتاد بگواليار آمده روزه چند
 گذرانيده در دار الخلافه آكره طرح سكونت ريخت - و خانه
 و خانقاه بر ساخت - و مدتها باحراز مژوبات اخروي همت
 گماشته برسم دانش دلايز صوفي افاده مي فرمود - تا سيوم
 رمضان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم بعالم ديگر خراميد *

گويند در سال [كه در لاهور بعرش آشياني شاخ آهونى (كه
 تماشاى جنگ آن مي فرمود) بانثيين رسيد - و سخت
 رنجوري در گرفت] اكثر اكابر از اطراف و جوانب بعيدات

و روز جنگ با میوزا دستگیر مردم پادشاهی شده . بیاسا رسید
 پسرش شیرویه ملازمیت عرش آشیانی دریافته ابتدا در کوسکیان
 منعم خان خانخانان تعیین بنگاله گردید - و در جنگ دژن افغان
 (که در حدود آدیسه (و دان) جوهر مردانگی بر روی
 روز آورد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده
 سلطان مراد بصوب کابل دستوری پذیرفت - پسر همراه
 میوزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال ششم
 باتفاق خان اعظم کوکه بهم دکن کمر خدمت بست - و سال
 نهم و دوم با مطلب خان بهتنبیه جلالت تاریکی مامور گردید
 و سال سی و نهم بخطاب خانی سربلندی یافته بیاسانی
 اجمیر سرمایه مباحث اندوخت - از امرای هزاری ست *

* شیخ عبدالله خان *

خلف ارشد اسوه مشائخ اشراف شیخ محمد غوث
 گوالیاری ست - از پسران آن بزرگوار شیخ عبد الله و شیخ
 ضیاء الله بمنزله اشتهار اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدری
 روف - در علم دعوت و تکثیر شاگرد رشید پدر والا مقدار
 در اهتدا و ارشاد خلایق جانشین والد گرامی صفات بود
 سرنوشت تقدیر با فقه فقر و درویشی نوکری پادشاهی اختیار
 نموده در سلک امرای اکبری انتظام یافت - پیوسته در یسانها
 بقطره و پویه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانیده - و همواره

سر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بخضرو
 رسیده نامیه ارادت بر زمین ضراعت نهاد - سال سیم
 (که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر
 عرش آشیانی شد) او پیاسپانی دار الخلافه آگره لوی
 کامیابی افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال
 سی و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری
 داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی از
 خاطر نشین پادشاه بود - از امرای دوهزاری ست *

* شیرویه خان *

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از
 قدیمان همایون پادشاه بود - در شکسته (که از افغانه
 بفوج پادشاهی رسید) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با
 دیگران جهت برآوردن مریم مکانی حلیله آن پادشاه و الا جاه
 تعیین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون
 پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفاقت میرزا
 کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیانی
 از عراق از انجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش
 پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - پستتر
 کهمرد و ضحاک و بامیان به تیول او تقرر یافت - اما بعد
 تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدو پیوست

خودان وقت بوده - و در قصبة سيكري (که چهار گروهی
اکبر آباد است - و عرش آشياني دران جا قلعه و شهر بنا
بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت) کنج عزلت گزيده
(۲) رياضت و مجاهدت مي پرداخت - چون اولاد عرش آشياني
زنده نمي ماندند بدین جهت از درويشان استمداد نموده
روی التجا بشيخ سليم هم آورد - در همان ايام مادر شاهزاده
سلطان سليم بارور شد - اين معني موجب مزيد حسن ظن
گردیده در قرب جوار منزل شيخ مکانه برای حامله مذکوره
اساس پذيرفت - در همان مکان شاهزاده تولد یافته بمناسبت
نام شيخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شيخ
درین دولت بمدارج ترقی رسیده *

شيخ ابراهيم مدتي بتعييناتى شاهزادگان در دار الخلافه
(۳) اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بيست و دوم جالوس
با برخه مبارزان بتهانه دارجی لادلائی و تنبيه سرکشان آنحدود
مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگی او فروغ
استحسان گرفت) سال بيست و سيوم بايالت فتح پور سر
مباهات برافراخت - سال بيست و هشتم بکرمک خان انعام
کوکه مقرر شد - و در کشايش بنگاله ترددات شايد بتفنديم
رسانيد - بستر با وزير خان در دفع قتل (که در اوبه

بر بارگي گرفته - ازان آشوب گاه به پتن رسانيدند - شکست
 فاحش داد - و ناموس عالم بتاراج رفت - غنيم اغراف
 و جوانب فرود گرفت - نزديک بود که از پتن هم برآمده
 بجالور شتابد - که فی الجملة مردم فراهم آمدند - بصوابدين
 اعتماد خان بر شیر خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود)
 فوج فرستاده بر شکست - درين اثنا عبد الرحيم ميرزا خان
 از حضور رسیده سلطان مظفر را آرايه باديۀ قرار ساخت - و سرکار
 بهرونج بتیول شهاب الدين احمد خان مقرر ساخته بکوک
 قليج خان [که با سپاه مالوه بکشایش قاعۀ بهرونج (که بتصرف
 بکمان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد
 سال بيست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگيها دم
 آسایش برگرفت - بصال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه
 باز ايالت مالوه باز قرار يافت - همان جا در سنه (۹۹۹)
 نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي
 و رعيت آسودگي از يکتايان زمانه بود - کدبانوی خانۀ او
 بابا آغا (که پيوند خويشي با مریم مکاني داشت) بشايستگي
 زندگي نموده سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار
 و پنجم درگذشت *

* شيخ ابراهيم پور شيخ موسی *

برادر شيخ سليم سيکري است - شيخ موسی از جمله

ميرزا يان باغيه (كه بران ديار بتغلب استيلا يافته بودند) تعين فرمود - آن ناسپاسان ثبات^(۲) از دست داده پيش از جنگ بگجرات بدر زدند - چون سال سيزدهم طلب حضور شد مظفر خان ديوان اعلى از كثرت اشغال ملكي و مالي بخالصات پادشاهي چنانچه بايد نمي رسيد - آنرا بدر نامزد نمودند او از جز (سي و كارداني) نسقه شايسته و انتظامي گزيده داد سال بيست و يكم بمقتضاي پنج هزارى سرافتخار برافراخته بسپه سالاري مملكت مالوه تعين گشت - و سال بيست و دوم چون از وزير خان كارهاي گجرات باختلال آمد حكومت آنجا بدر تفويض يافت - و در سال بيست و هشتم^(۳) چون اعتماد خان از تغير او بايالت گجرات در رسيد خان مذكور بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملازمان بے حقيقت او سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (كه در پناه كانهيا رزگار مي گذرانيد) طلبيده بسري و سرداري دستمايه آشوب گردانيدند - شهاب الدين احمد خان باطفا اين نايزه همت گماشته كار برده آرائي كشيد - پيش از آنكه آريزش رو دهد باقي مردم او جدا شده بمخالقان پيوستند - دران سراسيمگي يكي از نوكران زخمه هم رسانيد - چنده وفاكيش خان را

(۲) نسخه [ج] ثبات قدم (۳) در [بعضي نسخه] وسيرم (۴) در

[بعضي نسخه] كانهيا *

استصواب خانخانان است) بمردم که در رکاب اند غير از
جان گزائي و بے ناموسي ثمرگ نخواهد بخشيد - ناگزير
است که ما بندها باماکن شريفه رفته بمواسم دعا گوئي اقدام
نمائيم - عرش آشياني شخصه را نزد خانخانان فرستاد - که
ما خود عزم دهلي کرديم - هيچ کس درين کار دخله ندارد
معهدا عهدنامه بنام اين جماعه بفرستند - چون اهل عناد را راه
سخن را شد و ميدان خالي بدست ما هم انگه و شهاب الدين
احمد خان افتاد علانيه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج
پادشاه از بيرام خان کيبود *

* بيت *

* هرچند باغيار عذرايت نظره هست *

* گوئيم بدانها که سخن را اثره هست *

بيرام خان از استماع پيغام پادشاهي سراسيمه گشته حاجي
محمد خان سيستاني و خواجه جهان را بعذرخواهي فرستاد
تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسی گوش بمعذرتها
کند - امرای چغته (که منتظر چنين روز بودند) از اطراف
و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملڪي
و مالي بصوابديد ما هم انگه بشهاب الدين احمد خان مفوض
شد - روزه چند بتمشيت امور سلطنت پرداخت *

در سال درازدهم (که پادشاه متوجه چيتور بودند) ادرا

از حوالي قلعه گگرون برياضت ولايت مالوه برنواخته بمالش

بينما داد - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت
 آشفته تر شده او را بزندان خانه برنشانند - پس از چندی بعفو
 جرائم مشمول عواطفه پیکران ساخت - مدتی بتقدیم خدمات
 تحصیل سعادت می نمود - از آنجا (که بمیکساری خو کرده بود)
 آخر کار عیسه بهم رسانید - سال سیّم (که عزیمت زابلستان
 در پیش بود) چون بیماریش افزون حسب الحکم در لودهیانہ
 توقف گزید - در همان سال مطابق سنہ (۹۹۳) نصد و نود
 و سه هجری یا بعدم خانه در کشید *

* شهاب الدین احمد خان *

از سادات نیشاپور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار
 امتیاز داشت - در ادائن جلوس بحکومت دارالملک دہای
 اختصاص گرفت - چون بیستم جمادی الآخری سنہ (۹۶۷)
 نصد و شصت و هفت هجری سال پنجم عرش آشیانی بدارم
 خان را بجهت مهمات در آگرہ گذاشته بعزم شکار برآمد و تا
 سمندرآباد شکارکنان رسید ماهم انکہ انحراف مزاج مزیم مکانی را
 (که در دہای بشریف داشت) تقریباً ساخته برسم عیادت
 ترغیب رفتن دہای نمود - ملائم مزاج پادشاهی افتاد - چون
 شهاب الدین احمد خان (که با ماهم انکہ خویشی و دوستی
 داشت) باستقبال رسید عرض داشت کہ این آمدتها (کہ بے

• شيخ جمال بختيار •

بهر شيخ محمد بختيار - طايفه ملقب بدین لقب در
چندراز و جلیسر مضاف صوبه اکبرآباد از مدت‌ها سکونت دارند
خواهر او گوهر النما نام در خانه عرش آشياني سرآمد
مصالات بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم (سانیده بدایه
وزاري مرتقي گردید - مردم حسن پیشه (که از پیش آمد او
خار الم در دل داشتند) بیخبر آب خوردن او را بزهر آمیختند
حال شيخ دگرگون شد - (پ نام خواص پادشاهی بغیر دل سوزي
قدري ازان آشامید - او نیز متغیر الحال گردید - چون بعرض
رسید پادشاه خود بچاره گري برنشست - و صحت رد داد •

سال بیست و پنجم باتفاق اسمعیل قاي خان بمالش
نیابت خان (که علم بغی افراخته بود) دستوري یافته عرصه
مبارزت را به پیشقدمي آراست - و سال بیست و ششم
به آغینائی شاهزاده سلطان مراد (که بمقابله میرزا محمد
حکیم نامزد شده) مامور گردید - (درز) که منزلگاه شاهزاده
خود بابل شد (نامبرده از تهر منشي راه چنار تو سر کرد
و با مردم میرزا حکیم نبرد مرد آزما نموده جنگ کفان بمعسکر
شاهزاده پیوست - (درز) عرش آشياني از وی رایحه شراب
استشمام نموده درین باب نکوهش فرمود - و از کوزنش بازداشت
شيخ از جوش غیرت و نیاز فروشي از جا رفته اسباب مکنت را

سيالكوت مضرب خيام پادشاهي بود (شيخ در منزل حكيم
 ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهو حكيم را
 بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز كشيده اند - و زخم
 او را بحضور عرش آشياني بردوخته باستعلاج پرداختند - گویند
 پادشاه بدست خود زخم او را بخیه زد - و هرچند حكيمان
 آزمون كار اصرار داشتند كه اين جراحت مرهم پذيرفتني نيست
 و بعد از دو ماه حالش بجاى كشيده كه نبض شناسان قاروره دان
 هم دست باز داشتند ليكن پادشاه همواره از دلدهي نويد رسان
 ندرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخيرى رفته بود
 در كمتر زمانى بحال خويش آمد - پس ازان بوقت موعود
 گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشاندند در وطن بناسود *

گویند برهمن زنى كشنا نام در خانه داشت - آن عاقله روزگار
 پس از فوت شيخ خانها بتكلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب
 اهدا نمود و ديهاى اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائى
 باغى (كه شيخ دران مدفون بود) مي كوشيد - و از پنجه رازي
 تا سپاهي هر كه ازان راه مي گذشت فراخور احوالش بنفاس
 شيلان مي كشيده - و با آنكه كبر سن دريافته و بصارت رفته بود
 شيرى مريضه را از دست نداده تا شصت سال كمابيش احيائى
 نام شوهر خود نمود *

* ع *

* نه هر زن است و نه هر مرد مرد *

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بتازگی بحرفهای
 ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب
 محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده ^(۲) حواله شیخ
 ابو الفضل شد - او بعلم مزاجدانی دریافت که قتاش باز پرس
 ندارد - بسابقه عدالت در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو
 هجری پنهانی خفه کرد - یا باجل طبعی درگذشت *

* شیخ عبد الرحیم لکهنوی *

از نجبای شیخ زادهای بلده لکهنو است - و آن بزرگ
 شهره سمّت از صوبه اوده برکنار دریای کودی بیسواره ^(۳) عبارت
 از آن مملکت است - شیخ بیادری طالع در سلک ملازمان اکبری
 انتظام یافته در جایزه نیکو بندگیها بمنصب هفتصدی (که
 مهین پایه نوکری آنوقت بود) سر برافراخت - چون با شیخ
 جمال بختیار (که همشیره اش از ازواج مرغوبه عرش آشیانی
 بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه دوستی و بد دمسازی
 بپاده نوشی افتاده شیفته و دیوانه میکساری گردید - و چون
 مسکرات مکدر روح و مظلّم عقل است افراط آن مهیج موان
 سوداری گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره
 ساخت - و آثار نابخردی از پیشانی پیدائی گرفت *

در سال سیم هنگام معادوت از کابل (دز) (که حوالی

فرض و سعت نباشد - و سبب ترفیه عالمیان گردد) مخالفه آن
 موجب خسران دنیوی و سخط اخرویی است - بچه مرتبه پادشاه
 عادل زیاده بر مرتبه مجتهد است - و بدین مضمون گذر
 نوشته بمهر شیخ مشار الیه و مخدوم الملك سلطانپوری
 و غازی خان بدخشی و حکیم الملك و دیگر علمای دقت
 رسانیده * و کان ذلک فی شهر رجب سنة (۹۸۷) سبع و ثمانین
 و تسع مائة * و چون از شیخ عبد الثبی و مخدوم الملك
 عرفای دیگر بعرض رسید و ظاهر شد که آنها میگویند که از ما
 باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشیانی در همین سال
 شیخ را قافله باشی حاج کرده زرت (که بشرفا و از باب استحقاق
 آن امکنه شریفه میفرستادند) خواله فرموده - و با مخدوم الملك
 دستوری یافت - و بدین تقریب اخراج اینها از ممالک محروسه
 بمنال آمد - و حکم شد که همواره دران معابد بریاضت مشغول
 بوده بدون طلب عون بدیار خون نمایند - چون بهسبب
 آمدن میروزا محمد حکیم و عصیان امرای بهار و بنگاله یکت گونه
 هوج و مرج در هندوستان افتاد اینها (که متوسل چنین
 هنگامه بودند) مع شی زائد مسموع نمونه عزیمت معارفت
 مصمم ساختند - و با وصف تحذیر شریف مکه از تخالف
 حکم پادشاهی بدریا نوردی درآمده در سال بیستم و هفتم
 باحمد آباد گجرات باز اقامت کشوند - اگرچه بیگمان محل

پادشاه را تذکیر گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل آنرا دریافته اظهار کردند - که عام ما زیاده ازین شیخان مرآتیه است - که دیداری را پرده تحصیل دنیا کرده اند - اگر حضرت پشتگرمی ما نمایند بحجتهای قوی الزام و اسکات اینها میکنیم - چنانچه روزی طعام مزعفرهم بر سفره بود - چون شیخ ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران حلال می بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفه الله فرمودند و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش باقی می ماند - و مکرر مباحثات جدلی در میان آمد - تا در سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب کفاف و استحقاق مرعی نداشته - در هر صوبه مدرسه علیحده مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش آشیانی مجامع از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن به مردم موجب ثواب است یعنی در مسائل دینی (که مختلف فیه مجتهدین است) بنابر تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای صائب خود شقی که اختیار نماید اتباع آن بر کافه انام لازم است - و کذلک بفکر صواب نمی خورد حکم از احکام قرار دهد (که مخالف

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالی
 داشت - و با وصف افاده عام باشغال سلسله علیّه چشت
 مواظبت می نمود - حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پیر
 دم نگهداشته بذکر قلبی مشغول میشد - در سال دهم جلوس
 عرش آشیانی بوسیله مظفر خان دیوان اعلیٰ بمنصب
 صدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمروز ایام جلائل امور
 سلطنت نیز بصوابدید او باز گردید - و در قرب منزلت
 پادشاهی بمنزله رسید که باستماع حدیث شریف عرش آشیانی
 بخانه اغ میرفت - و چون در آن وقت اکبر پادشاه بترغیب
 شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نهی منکر
 فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد
 حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد (روزه بتقویب سالکرة
 بر ملبوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ
 بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامه
 عرش آشیانی رسیده پاره شد - حوصله تنگی کرد - نزد والده
 شکایت کردند - که بایستے در خلوت شیخ منع نمی کرد
 مریم مکانی گفت پرتم گران خاطر نشوی - باعث نجات
 اخروی ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک
 با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد
 و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک بااحتماب و تعصب

بخیمه برآمده زبان پوشش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دیدن
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقی از ناسپاسان
زخمی چند بدو رسانیدند - هنوز رمقی نبود که نزدیکان وفا کیش
بعماری انداخته روانه سارنگپور شدند - و از پخته کاری
و زمانه شناسی چنان ره سپردند که بسیاری زنده انگاشتند
و برخی بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - در کمتر زمانی
بمحاصر آن شهر پناه برده مؤده رستگاری بر زبانها انداختند
و کوس شادمانی بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر
گرد شورش که بلند شده بود فرو نشست - و هر یکی از
بد سگالان کناره گرفت - شکفت آنکه اکثری انجام کار دانسته
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یادری نموده پیاسبانی
بنده و بار رو آوردند - و از چنین آشوب بعافیت گاه رسانیدند
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار
آمرزش شده تپا کرداران را گرفتار ساخت - و بگوناگون
بادافراه عبرت نامه جهانیان گردانید - پسر دومش مقیم خان
که ترجمه اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

* شیخ عبدالنبی صدر *

نبیره شیخ عبدالقدوس کنکوی - که از اولاد امام ابوحنیفه
کوفی و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)
نصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبدالنبی در علوم

دولت ناشايسته انديشيد (سرزنش زباني) که اصالت منشان را
 زخمش کاري تر از شمشير آبدار است) فرموده نزد خانخانان
 فرستاد - که بهر چه سزادر داند از عفو و انتقام بعمل
 آرند - خانخانان ازین عاطفت بسياس پرداخته در اعزاز
 و احترام شجاعت خان کوشيد - و درخواست صفيح جريمه او
 نمود - ملتمس او پذيرفته بطالب ممتاز فرمود - و در سال
 بيست و دوم بمذنب سه هزارى و حکومت مالوه و سيمه سالارى
 آن ديار بلند مرتبه گردید - چون سال بيست و پنجم سنه
 (۹۸۸) نهمد و هشتاد و هشت لخته امرای بد سرشت
 بنگ و بهار عرصه فتنه و فساد برآراستند او حسب الطلب
 پادشاهي از سارنگپور یک منزل برآمده بود - عوض بيگ
 برلاس با جمعی از ملازمان او از سخت گيري و بد سلوكي
 (که موجب سپاه پيساي باز داشته - و بکوهيده دشنامها
 سرزنش نموده) اخلاص گزيني و خيرسگايي از دست فرو رفته
 در کمين بد انديشي بودند - هنگام کوچ (که بيشتره همراه
 بنه و بار سردار) نورينه - و برخه گرمی شغل کوچ داشتند)
 حاجي شهاب نامي را بسرداري برداشته هنگامه آرای ستيزه
 گشتند - غوغای عظيم برخاست - قوم خان پسرش جويای آگهي
 شده بگزند جان فرسا نقد زندگي در باخت - شجاعت خان از

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بگورنش پادشاه آوردند
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زوانه در پا و تخته
در گردن کرده چندی نگاهداشتند - وقت انتهای جنت آشیانی
بتسخیر هندوستان به همراهی منعم خان در کابل ماند - چون
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقه بیرام خان منعم خان طلب
حضور گردید مقیم خان نیز برافقت او بهذن آمده باضافه منصب
مورد عزایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان
اوزبک حاکم ماند و خیالات ناسد بخود راه داده می خواست
شورش برانگیزد) مصدر تروندهای پسندیده شده بخطاب
شجاعت خان ناموری انداخت - و در مبادی سال یازدهم بداعیه
ضیافت استدعای قدوم پادشاهی نمود - عرش آشیانی بقبول
مسئول مباحی ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیرا بود
و جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائی^(۲) اهتمام
بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد
گجرات بنزول اجلال اکبری دارالاقبال گردید) شجاعت خان
از گزاف خیال در بزم پادشاهی حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان
خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان
راند - عرش آشیانی بمکافات و تقصیر (که هم ادب حضور مرعی
نداشت - و هم مراعات تورک سلطنت فرو گذاشت که با سپهسالار

خان و مير ابو تراب (که همواره بتوسيل مخزن ارض استدعاى مهم
 گجرات مي نمودند) کسيل فرمود - موسى اليه در اثنای راه
 با مير ابو تراب برخورد و پيش اعتماد خان بگجرات رفت
 و بمقدمت تسلي اعمينان خاطر او نموده بملازمت پادشاه
 آرد - بستر در کومکيان خان اعظم کوکه تعيينات صوبه گجرات
 بکشت - پس ازان بتقريب کامياب ملازمت حضور گرديده در ذيل
 امرا (که در سفر اباغار گجرات پيش پيش روانه شده بودند)
 بدان سمت گام جلالت برزد - و پس ازان بحکومت اوچين سر بلند
 گشته لواى اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خانى چاره
 امتياز بر افروخت - و در سال بيست و چهارم از تغير قوسون
 محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمايه افتخار اندوخت
 از امرای دو هزارى ست *

* شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش نردی بیگ
 خان است - بدولت عواطف جنت آشياني بخطاب مقیم خانى
 سر بر افراخته. بين الامثال و الاقوان امتياز بهم رسانيد - در آيام
 هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بهيرزا عسکري پيوست
 و هنگام معارفت آن پادشاه از عراق همراه ميرزا در قلعه
 قندهار محصور بوده مراسم پاسپاني و تحصن بجا مي آرد
 چون ميرزا زينهاري گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بيوفا را

غازگ چهره او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نگردے - و از دیدن
ناملائم چندان زبون غم نگشتے - از دستگیری عقیدت و بزدگی
بیمن نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهرو آفاق گشته در جرگه
امرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدی
فرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم
در یورش مالوه هوا زدگی دریافت - چون بدار الخانه آمد
از ناپرهیزی انجام کار بغالچ کشید - در همین سال (دو) که
عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود (بعضر طلبید
او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستی
شتافت - سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوی مشهدی پسر میر قاسم است - در سنه (۹۶۱)
نهصد و شصت و یک هجری در رکاب جنت آشیانی بهندوستان
آمده بمواسم پرستاری مشمول عواطف سلطانی شده - پس
آزان (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایش پذیرفت)
برتبه سرداری صعود نمود - و سال نهم در فوج (که بتعاقب
عبدالله خان اوزبک تعیین شده) شتافته مصدر ترددات
گردید - و سال شانزدهم همراه لشکر مغلا (که بهرکردگی خان کلان
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوری یافت - چون موکب
ظفر کوکب بدین گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

و هفت هجری جنّت مکانی متولد گشت - و بهمنامی شیخ

شاهزاده سلطان محمد سلیم مصممی گردید *
۹۷۷ ع *

* در شهر لجه اکبر *

تاریخ است

و پس ازان (که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع

شد و نفس شیخ گیرا گردید) سیکری را مصر جامع ساخته

عالی اسامی و خانقاه رفیع بذا با مدرسه بصرف پنچ لک (دیده
۹۸۲

مرتب گشت * و لایری فی البلاد ثانیها * تاریخ یافته اند

و قصرهای دلکش و بازار بزرگ سنگین و حدائق نظر فریب

اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی

آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را

بفتح آباد موسوم نمایند - بفتح پور زبانزد خلق گردید - همین نام

مطبوع پادشاه افتاد - شیخ در سنه (۹۷۹) نهمصد و هفتاد و نه
۹۷۹

هجری رحلت نمود * شیخ هندی * تاریخ است - بذابر اخلاص

و اعتقادے (که عرش آشیانی را بشیخ بهم رسیده بود) پسران

و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمناصب علیه و مراتب عمده

اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیّه شیخ برضاع و فطام

شاهزاده سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او

به نسبت کوکلتاشی سرمایه افتخار اندوخته اکثره پدایه پنجهزاری

برآمده صاحب طبل و علم گردیدند *

بالجمله شیخ احمد در تعاقبان روزگار بسا خوبیهای گزیده

* شيخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست - قدس سره
که اصلش از دهلی ست - پدر از شیخ بهاءالدین از اولاد شیخ
فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده
و حج بسیار گذارده در آن دیار بشیخ الهند مشهور و معروف گردید
پس از آنکه به هندوستان معاودت کرد در موضع سیکری درازده
کروهی آگره (که از مضافات بیانه بود - و چون در آن گل زمین
فردوس مکانی بر رانا سانکا فتح وقت بشکری موسوم فرمود
بشین معجمه) بالای کوه (که بآن موضع متصل است) مسجد
و خانقاه ساخته بریاضات^(۲) اشتغال می نمود - از غرائب اتفاقات
عرش آشیانی را (که در چهارده سالگی بر سریر فرمانروایی
هندوستان جلوس نمود) تا چهارده سال دیگر (که سنین عمرش
به بیست و هشت رسید) فرزند که میشد زنده نمی ماند
چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشته
از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر
عالی قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والد
جنت مکانی ظاهر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را
بشکون فرا می گیرند آن عقیقه را از آگره بمنازل شیخ فرستادند
(در چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ۹۷۷) نهصد و هفتاد

* ز بالا و پائين دژ مي نمود *

* چو آتش قزلباش و هندي چو درد *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هذ گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهي ايران ضعيف تر گرديد ميراديش ابدالي (که در ملازمان شاه تعيينات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدومت خلد منزل ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشهنشاه انتقال نمود - و دريغولا گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقدار آن ولایت رونقی دیگر یافته و درحوالی قلعه معموره طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملکتی است وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان سه صد کروزه - و عرض از سند تا فره دویمست و شصت - شرقي سند - و غربي فره - شمالی غربي غور و غرجستان و شمالی شرقي کابل و غزنین - جنوبی سیوي - قلعه قندهار بدشوار کشائي شهره عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بیست و چهار مکان است بجمع هفت کروز دام که برابر است بجمع بلخ و بدخشان *

میرزا کامران در کابل و بدخشان جغت آشیانی نارغ بال
 و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرمت
 نشد که ایفای وعده با شاه ایران در میان آید تا آنکه در
 زمان عرش آشیانی بتقریب که گذشت شاه محمد خان قلاتی
 محرک این ساحه شده قلعه بهم شاهي بتصرف سلطان
 حسین میرزا درآمد - و زیاده برسی و هفت سال در تصرف از
 و اولادش ماند - مظفر حسین بسر کلانش در سنه (۱۰۰۳)
 هزار و سه هجری سال چهارم اکبری قلعه را تسلیم ملازمان
 پادشاهی نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه
 (۱۰۲۱) هزار و سی و یک سال هفدهم جهانگیری شاه
 عباس ماضی در محاصره چهل رز از خواجه عبدالعزیز نقشبندی
 (که در امور قلعه داری نهایت بیجگری بکار برد) انتزاع
 نمود - و باز در سال یازدهم فردوس آشیانی سنه (۱۰۴۷) هزار
 و چهل و هفت هجری علیمردان خان زیگ از غضب و سفاکی
 شاه صفی صفوی و ناپرواخی مردم ایران اندیشه مند گشته بااعلی
 حضرت ملتجی شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثانی
 در سال بیست و دوم شاهجهانی با فوج جرار آمده محاصره
 نمود - و تا در ماه محاربه در میان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر
 تونی دران جنگ گفته *

میرساندم - و باز سرانجام یورش قندهار نموده روانه شد
و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه (که
بطرف آذربایجان با سلطان دم مقابله دارد) کمک متعذر است
ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو
استحکام داده بلهور برگشت - و چون هندوستان بعلم
استیلای افغانان محل سکونت چغتایه نمافد میرزا کامران بکابل
شتافت - و میرزا هندال از جنب آشیانی جدا شده قندهار را
متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکر فرام آورده تا ششماه
گرد قلعه نشست - میرزا هندال از بے آذوقی به تنگ آمده بعهد
و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری
برادر دم خود داده بکابل شتافت - چون جنب آشیانی
در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک
درخواست و عده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان
شاهی بهیارم - چنانچه در اول حال (که قندهار مفتوح گردید)
به بوداغ خان قاچار (که سردار لشکر قزلباش و الله سلطان مراد
میرزا کومکچی جنب آشیانی بود) حواله فرمود - لیکن هنوز
مسلمات پادشاهی سرانجام نیافته بجهت زه و زان امرای چغتایه
مانع نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفتند به بیرام خان
(که دولتمخواه طرفین بود) سپردند - چون سالها بغیر منازعت

جانب، ميرزا کامران حکومت قندهار داشت) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درين اثنا ميرزا کامران با بيست هزار سوار از لاهور شتافته با سام ميرزا بمحاربه عظيم در پيوست اغريواز خان در جنگ دستگير گشته بقتل رسيد - سام ميرزا شکست يافته برگشت - ميرزا کامران خواجه کلان بيگ را بدستور گذاشته بلاهور معارفت نمود - شاه در سنه (۹۴۳) فصد و چهل و سه (که نوبت ششم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امير عمده قزلباشيه با جمع کثير در يورش قندهار کشته شده بود از کمال غيوت و حميت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بيگ جميع کارخانها را از توشک خانه و رکبخانه و غيرها بآئين مناسب ترتيب داده مقاليد قلعه پيش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داري ندارم و توانائي نبرد نيست - و آمده ديدن در آئين نمک شناسي و در ملت حفظ حقوق صاحبي و نوکري را نه - ناچار خانه آراستن و بهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب ميدانند - شاه ايالت آن ملک ببوداغ خان قاچار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزيمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوچه بلاهور آمد ميرزا کامران يک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا اين قدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا روزی چند حضاری شده آن
 مملکت را بدو را گذاشت - و او باز زمام ایالت آن آلکه را بکف
 کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطة
 تصرف شاه اسمعیل مغوی در آمد شجاع بیگ بشاه سلسله جنبدان
 اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه بازگشته
 می کرد که دیگر باره فردوس مکانی آمده قندهار را گرد گرفت
 شجاع بیگ بدور^(۲) میش خان شاملو بیگلربیگی هرات استغاثه
 نمود - او در خدمت بابری التماس کرد - که شجاع بیگ
 اظهار بندگی شاهي می نماید - صداقت فیما بین مقتضی
 عدم تعرض حال اوست - فردوس مکانی بکابل لوی معاودت
 برافراخت - شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار
 گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملکت
 بتصرف فردوس مکانی داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران
 پسر خود حواله فرمود - پس از آن در زمان فرمان روائی شاه
 طهماسب سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سام میرزا
 برادر شاه با اغریواز خان شاملو^(۳) (که بیگلربیگی خراسان و للّه
 میرزا بود) بی استرضای استیذان شاهي بر سر قندهار آمد
 خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکانی بود - و از

(۲) نسخه [ب] بدور منش - یا بدور بینش باشد (۳) نسخه [ج]

میکردند بجا بود - اما چون خرد بزرگان باستانی کابل و قندهار را در دروازه هندوستان بر شمرده اند (که از یک بتوران و از دیگره بایران روند) و از نگاهبانی این هر دو فراخدای هندوستان از بیگانه ایمنی پذیرد پس دروازه بختیار صاحب خانه اولی و انسب است علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در صورتی که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بی خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهباش زمان نادر شاه آن هر دو را یکم کرده بدهای درآمد و رسید کار بجائیکه رسید .

اگرچه تناب و تحول حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهر جا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضا برسم اجمال اینجا رقم زده کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعه میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیبانی خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ بهلازمیت او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار از ارغونیه برگرفته برادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیبانی خان ازین سانحه آگاهی یافت

زخمه بغافل هم رسيد - چهار ماه بر بستر رنجوري افتاده
جان بجان آفرين سپرد *

گويند او از شيوعه حفاظتي با زن ديوان پدر خود تعلق خاطر
داشت - زن بعفت منشي تن در نميداد - پدرش درين باب او را
منع ميکرد - و نصيحت مي نمود - او روزی از موعظت پدر
بهم برآمده شمشير حواله نمود - سبحان الله زه سنگين دلي
و غريبه بے مروتی - شاخ را با اصل ستيزه کردن تيشه بر پای
خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را
بچاه مذلت افکندن *

* از مکافات عمل غافل مشو *

* گذم از گذم برزید جو ز جو *

پسر دوم او پیام خان است - در عهد جهانگیری بقطاب خاني
معزز گردیده مدتها بخدمت قزاقی قیام داشت *

محققي نمائند که از قدیم الايام قلعه قندهار متنازع فیہ
سلسله علیہ صفویه و خاندان عظمت بنیان تیموریه است - گاهی
این ناحیه بفرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاهی باولیای
این دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکانی از مرغوبه انتزاع
نموده در انتساب آن بسلسله چغتائی شک نیست - و بذایران (که
در سواغ ایام بسلاطین خراسان تعلق داشته و جنم آشیانی
بشاه ایران وعدہ پیشکش آن کرده) اگر سلاطین صفویه دعوی

یافته مایه اندوز عشرت شه - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را
 با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد)
 مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمی شده خود را بگذار
 کشید . و با محمد آباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است
 که ابتدا با اتفاق ادهم خان کوکه پدرش مالوه تعیین شده - پس
 از آن همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک
 (که در اوده رایست بغی می افراشت) مامور گردیده در محاصره
 قلعه چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم (دز)
 پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمی ساخت - شیر
 خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو بسته
 تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت
 لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود
 متوجه سازد - عادل خان (که در آن هنگام معاتب بود) گمان
 اجازت عام برده با تیر و کمان سبقت نمود - تیور که انداخت
 اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست
 چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای
 سرنوشت بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست
 عادل فروخائید - پس از آن خنجر کشیده دو زخم بر دهن
 شیر رسانید - شیر دست راست او را بدهان گرفت - درین اثنا
 مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - در آن میان

اگرچه در ايت صاحب عالم آرا با اين حکايت في الجماء
تباينه دارد (چه در مرقوم خانه اخبار طراز خود ساخته - که
بدرخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ايران سلطان حسين
ميرزا را با راي خليفه شاملو بمعارف تعيين کرد - چون شاه درمي
يهر خليفه شاملو با فوج غافل بر سر بهادر خان ريخته ادرآ
هنگامي باديۀ هزيمت ساخت شاه محمد بمکر و حيله پيش آمده
بقاعه دارمي پرداخت - امرای قزلباش زمين ادرآ را متصرف
شده حقيقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (۹۶۵) نهمصد
و شصت و پنج علي سلطان ثاني أغاي ذوالقدر را بالشمس جوار
بمسخير قندهار نامزد نمود - و ايالت آنجا را بساطان حسين ميرزا
تفويض فرمود - شاه محمد قلاتي با شش ماه باوازم محاربه
اشتغال داشت - چون مدد از هيچ طرف بار نرسيد دست
در دامن استيمان زده پس از معاهده و پيمان قاعه سپرده
درانۀ ديار هند گرديد) يکامل که از مورخين ايران و هندوستان
هر کدام جانب خود نگاهداشته جرعه چنانبنده باشند - و اگر
تطابق دهند بين الراء بين هم مورد مي گيرد که مآثر بخفي *

کارے نه ساخته رو بگريز نهاد - و نتوانست که بزمين دار و آنکدرد
بسر بزد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک
خود را تواضع نموده عذرها در ندادن قندهار درمیان آورد
و خالي بر گردانيد *

چون شاه ايران شنيد که شاه محمد قلایي بر پيمان خود
نه ايستاد برادرزاده خود را سلطان حسين ميرزا بن بهرام ميرزا
و حسين بيگ ايچک اُغلي استجلو لله و ولي خليفه شاملو را
بگرفتن قندهار تعيين کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشيد سلطان حسين ميرزا ملول
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته ميرزا را با علي سلطان
حاکم شيراز باز فرستاد - تا بهر نوعی که باشد قلعه را در تصرف
آرد - علي سلطان (که لاف اين کار زده بود) کوششهای سخت
در گرفتن قلعه کرده به تير و بذوق مسافر ملک بقا گشته
تفرقه در لشکر ايران افتاد - ميرزا را نه روی باز گشتن و نه رای
بودن - در گرد قلعه نشسته روزگار مي گذرانيد - چون اين کيفيت
از نوشته شاه محمد بعرض آشياني رسيد در جواب بقلم آمد
که جنت آشياني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود
قندهار را بشاه ميدهم - خوب واقع نشد که باين مردم جنگ
کرده کار تا باين حد رسانيد - الحال مناسب آنست که قلعه را
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانه هندوستان گردان *

مشار اليه از ملازمان بيروم خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او
 بود - هنگامی (که جنّت آشياني بتسخير هندوستان نهضت
 فرمود) بيروم خان (که قندهار بجاگيرش مقرر بوده) باهتمام
 شاه محمد تقويض نمود - و او حکومت آنجا را من حيث الاستقلال
 سرانجام ميداد - و چون بهادر خان شيباني برادر خان زمان
 (که برياضت زمين دارد مي پرداخت) از بد نهادي خيال گرفتن
 قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود
 متفق ساخته در کمين نشست شاه محمد آگهي يافته آن جماعه را
 بياسا رسانيد - بهادر خان (که در حيله اندوزي کاره نداشت)
 بزمين داور شتافته لشکر فراهم آورد - و آماده جنگ و جدال
 گرديد - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد
 بفرمان دای ايران شاه طهماسب صفوي ملتجي شد - و نوشت
 که جنّت آشياني بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح
 هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه
 جمعی را فرستند - که هم تدارک طغيان اين کافر نعمت شود
 و هم قندهار بايشان سپرده آيد - شاه سه هزار سوار ترکمان
 از جاگيرداران سيستان و فراه و گرم سیر ^(۲) بهردار ^(۳) علي يار بيگ
 افشار فرستاد - بهادر خان از اين لشکر خبری نداشت - ناگهاني
 بر سر او ريختند - و جنگ سخت در پيوست - آخر بهادر خان

مشار اليه بواسطه شيخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم
 جلوس [که در خادمان درگاه خواجه معین الدین (قدس سره)
 بر سر نذر و فتوح نزاع بهم رسید - و ادعای فرزندی که آنها
 داشتند ثابت نشد] پادشاه اورا بتولیت درگاه خواجه مقرر
 فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان اعظم کوکه تعیین صوبه گجرات
 گردید - و پستر بهضور طلبداشتند - چون شورش محمد
 حسین میرزا (که با شیر خان فولادی اتفاق نموده غبار فتنه
 برانگیخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را (که در
 دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست می نمود)
 برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد
 سرکشید اکثری از مردم پادشاهی پراکنده شدند - شيخ
 کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاری برداشت
 و در انهای تلختن از اسب جدا شده بر زمین آمد - و بزخم
 نیزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجری نقد جان
 در باخت - پادشاه قدرشناس وجه دیون (که بر ذمه آن مخلص
 جان سپار بود) از خزانه بوام داران دهانید *

* شاه محمد خان قلاتی *

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات
 در اصل لغت بکاف است - و در المعينه و اقواء بقاف شهرت گرفته

(باب الشين)

[اعره]

(ما توالا امرا)

در محافل و مجالس بر جميع سادات صحيح النصب ترجيح
و تقدیم داد - و عظمت شان شيخ بمرتبه رسيد كه سواره
بعرش آشياني مصافحه مي نمود - اما زود از ياد مرد افغن دنيا
از جا رفته نخوت و تكبر (كه بيخ بوكن قديم دولتان است
تا بنو دولتان چه رسد) پيش گرفته باحوال مساكين و ضعفا
مطلقا نمي برداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت
از ميوات جدا گشته بملازمات عرش آشياني رسيد - از آنجا (كه
مظنون و متيقن وضع و شريف دربار منشأ و منبع اين همه
فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود)
اركان خلافت او را مستوجب انواع سياست شمرده در سعادت
و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني
از كمال عاطفت و مهرباني بعنايت پيش آمد - ليكن آن رتبه
و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد
و شش در دهلي بعالم بقا شدافت *

* شيخ محمد بخاري *

از امراي دره زاري و اكبر سادات هندوستان است - و طغاني
شيخ فرید بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز
بود - مدت ها در خدمت عرش آشياني بصر بوده خصوصيت
بهمن رسانيد - فتو افغان خاصه خيل (كه قلعه چنار بتصرف داشته
پناه گاه خود قرار داده بود) چون افواج بتسخير او تعيين شد

(۲)

كهنة در مقبره زيني (كه در جنب آن مسجدی است)
 كه خلف الصدق او شيخ گدائي بنا کرده (مدفون شده) *
 گویند تصیده در نعمت گفته كه بعضی از صلحا بقبولیت
 این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند * بیت *

* موهی ز هوش رفت بیک پرتو صفات *

* تو عین ذات می نگری در تبسمی *

شيخ گدائي نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات
 و استفاده علوم رسمي نمود - نقش موت هندي را خود
 می بست و میخواند - در دیار گجرات احواله بر فاء و روزگار
 مهیا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت
 گزیده بدان دیار وارد شد شيخ حسن سلوک بکار برده لوازم
 مروت و مراسم جوانمردی بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر
 اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضه اقتدار بیرام
 خان سپردند شيخ در سال جلوس اکبري از گجرات آمده
 بوسیلۀ او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب مدارت
 سر بلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست
 نشست كه خان جمیع مهمات مالي و ملكي بے استیصواب
 او می نمود - و با آنكه متعهد منصب مدارت بود بر
 ظهر مناشیر مهر او میشد - و او را تعلیم معاف داشته

استخوان ریزه چند با کف خاکستری ظاهر نشد *

* شیخ گدائی کعبه *

پسر شیخ جمالی دهلوی سم - که مرید و خلیفه شیخ
سماء الدین سهروردی سم - نام او جلال بود - و خلّالی تخلص
می کرد - باشاره پیر جمالی تخلص نمود - ابتدا از زدهای سلطان
سکندر لودی بوده - در فضل و کمال مرتبه بلند داشت
و در شعر و سخن درست سلیقه - و چاشنی کلامش بسیار
زاست مژه - ازو سم *

* مارا ز خاک کویت پیراهنه سم برتن *

* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن *

چون شیخ از فقر و درویشی خالی نبود بقائد شوق بحجاز
رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین
میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی
عبدالرحمن جامی (قدس سوره الصافی) صحبتها نگاه داشت
و چون بهند معارفت کرد با فردوس مکانی مصاحب گشت
و از جنت آشیانی تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه
کلبه درویشانه او را بورزد خویش مذور ساخته - در سنه (۹۴۲)
نهمصد و چهل و در سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو همد بود
تاریخ یافته اند - سیر العارفین از موافقات او سم - در دهلی

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم
پادشاهی عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه
ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت
دورش بحکم جهانگیری ده کوره بمصاحت در آمده - و در
اکبرنامه دوازده کوره نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتی
راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه ولایت مالوه
بود - و چندی حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه
و خلجیه باقی ست - مناره هشت منظری از سنگ در غایت
اندام و موزونی و گنبدی ست از گچ و سنگ در کمال ارتفاع
مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب
تراوش نماید - از دیرباز هاده لوهان بدو گروند - و از کرامات
سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا
هوای دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب
بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که
سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بچنت مکانی معام
شد (که سلطان نصیرالدین پسر سلطان غیاث الدین خلجی
(۲)
پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست معوم ساخت)
حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نرپدا بیندازند - جز

مامور گردید تا عرصه ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عذاب
صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهی رخصت یافت
و پس از آن بتیولداري سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت
ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا ودیعت
حیات بسپرد - و در آن قاعه جانب جذبی متصل دیوار حصار
عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنته نام گذاشته - و این
بیت را کتابه کرده *

* توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل *

* که شاید یکدم صاحب دل آنجا کُشد منزل *

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میز معصوم بهکری

نامی تخلص بخط خود این رباعی در آن سنگ کُده * * (رباعی) *

* چغده دیدم نشسته در صبح بگاه *

* بر کنگره مقبره شروان شاه *

* فریاد کزان ز روی عبرت میگفت *

* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاد *

عمارت مذکور طرفه فضائی دارد - در سنه (۱۰۲۶) عزار

و بیست و شش (که این گل زمین بدوئل راهات جهانگیری

(رنق دیگر گرفت) جنت مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

(۲) در [بعضی نسخه] نیلکنده - و در [بعضی] نیلکنده (۳) نسخه [ب ج]

و شش بهکری *

صوبه پنجاب گشت - و باستقلال بیرام خان دست بدامن از زده درائی کار خود پیش گرفت - چون مهدی قاسم خان از ملک گدھے بے (خصمت رخسروانی راه حجاز برگزید سال یازدهم اورا با جمعی به بندوبست تعلقه مذکور (خصمت ارزانی شد - انجام احوالش بهلاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویماق میانکال سمرقند است - در رکاب جنم آشیانی کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده پدایه امارت برآمد - و چون زمانه بفروان درائی عرش آشیانی نصارت و رونق از سر گرفت از در جایزه جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا با عادی دستبردهای قوی نموده) محفوف عواطف خسروی گشته باضافهای پی در پی در سلک امرای عمده انصلاک یافته بمنصب سه هزاره چهره کامیابی برافروخت - و در سال دهم بهمراهم میر معز الملک مهدی بر سر بهادر خان شیدانی تعیین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثر خاک بیحقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سخت از اسب جدا شده بقید مخالف درآمد و پسرش عبدالمطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدرزد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعه میرزایان باغیه

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمی
(که در احوالش گزارش یافته) بقصاص رسانید * شعر *

* کاش سال دیگر شهید شدم *

۱۷۰

* تا شدم سال فوت خان شهید *

از سنوح این واقعه آنکه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند
هرچند کشتن ادهم خان می شنیدند بظاہر قرب و رتبه ماہم آنکه
از ارجیف و اکاذیب پنداشته در شورش می افزودند - تا برخی
از آنها آمده بچشم خود دیدند - آشوب فرو نشست - عرش آشیانی
در تسایه و تسکین فرزندان و برادران خان شهید و تربیت
این طبقه و ارتقای مدارج این سلسله توجهات عظیم فرمود - آنکه خیل
جم غفیر بودند - از پنج هزار می تا صدی منصب دار ملکه در و بهمت
باینها تخطوا می شد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران
وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثری
بمنصب عمد پنج هزار می و چهار هزار می رسیده - معلوم نیست
که این همه هم مستبان رفاهی در عهد هیچ پادشاهی بوده
و هر کدام بدین پایه بلند متصاعد گشته اند *

* شاه قلی خان نارفجی *

از امرای عهد چغت آشیانی است - در سفر و حضر ملتزم
رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده
در عهد عرش آشیانی سال اول بهمراهی خضر خواجه خان تعیینات

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار يافت آنکه خان اظهار رنجش نموده از لاهور بعرش آشياني نوشت - که هرگاه در مقابله بديرام خان جانفشانيها من کرده باشم بايدتم خدمت او فيز بمن متعلق ميشد - چنانچه در سال ششم بحضور (سیده) تنظيم معاند مالي و ملكي برای (زين) خود گرفت - ماهم آنکه (که) خود را وکیل السلطنت باستقلال مي ينداشت (و منعم خان (که) بظاهر نام وکالت داشت) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم درازدهم (مضان سنه (۹۶۹) نهمد و شصت و نه هجري در دولتخانه پادشاهي آنکه خان و منعم خان و شهاب الدين احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم آنکه (که) باغور جواري و نضرت جاء منهور بے باک و مجبور فتنه و فساد بود (سيد - همه امرا بتعظيم برخاستند - آنکه خان نيم قيام نمود - چون او از احمد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بيگ ازيک ملازم خود گفت که اين نادولتخواه را بزن - او خنجر کشيده بهينه آنکه خان رسانيد خان سراسيمه زخم دار بجانب جرم سراي پادشاهي دويد - که ديگر از نوکران آن سفاک شمشير انداخته در محن دولتخانه کارش باتمام رسانيد - در بارگاه غوغاي عظيم برخاست - پادشاه

شد.) ائگه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سزید
 خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت ائگه خان با دیگر امروا
 بحسب آردن مزیم مکانی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت
 و هنگامی (که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بدام
 خان مذکور) (که در قیول خود بهیروز خوشاب بود) حکم صادر شد
 که لاهور را بیرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور
 بندد - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان
 عنایت فرموده حکومت پنجاب بدو مفوض گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغی
 مشخص شد ائگه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود
 هم از دهلی برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان
 بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جسته در
 موضع گوناچور پرگنه دکنار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ
 سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده
 اکثر مغرب ائگه خان برهم زدند - اما *

* بولی نعمت از برون آئی *

* گز سپهری که سرنگون آئی *

ائگه خان بز قلب بیرام خان حمله بزرده منہزم ساخته بفتح
 و فیروزی اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

می نمود - و چون گذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسید - و دست پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میروزا کامرانم - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردید و ملوک رگاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبری جنت آشیانی بتلافی خدمت شایسته قزوج بوده آنکه زرجه ادرا بخدومت دایگی مقرر نمایند خرسند نمود - مریم مکانی حسب الارشاد پادشاهی وقت تولد آن مولود مسعود را بگذار کوچ مشارالیه (که جیجی آنکه خطاب یافت) در آورد - چون هوزر وضع حمل او نشده بود دایهای دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجی آنکه بدین دولت عظمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان بجانب معاودت پادشاهی شد بطلب میروزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی میروزا شاهزاده را بخانه خود برده میروزا در جای نالائق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاکیر شاهزاده مقرر

* حرف الشين *

* شمس الدين محمد خان اتکه *

پسر پير يار محمد غزنوي ست - که کدخدای درویش منش بود - مشار ایبه در بیست سالگی^(۲) در غزنین بخواب دید که ماهی در بغل درآمده - صورت واقعه پددر باز نمود - تعبیر کرد که دولت عظیم بتو رو نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد در بدو حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد چون مرتبه ثانی چنت آشیانی بجنگ شیر خان سور از آگره متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعی را همراه گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود چون دهم مجرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت در نواج قنوج بیک فرسخی از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی افتاد امرا بے جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالمی بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس در مرتبه برآورد مخالف تاخته بالحاح دولتخواهان ازان معرکه برآمده فیل سواره از آب عبور کرد - و یکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

(۲) نسخه [ج] در بیست سالگی بخواب دید *

و با کار پردازان بندر چینایتن گرم جوشیده بهریک مراعات
 زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناتک دخیل گردید
 و بدین تقویب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب
 کلاه پرشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاه
 نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش
 (که مخاطب بعمده الامراء است) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه
 اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانی اهل کمال
 می پردازد - شعر او (که بزبان اردو می گوید) در دل
 جا می کند - ازوست *

* همین جدا کرے تجھ سے زمانہ یا نکرے *

* کسی کے کرنے نکرے سے کیا خدا نکرے •

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کرده اند - و یکم
 از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار
 فیروز و سرورای مضاف کرناتک مزبور است - و دومین نجیب اللہ
 خان کہ درگذشته •

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم
تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او
محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل ملابت جنگ بختاب
شهاب جنگ امتیاز یافته چند سال بقوعداری کوهپیر مضاف
حیدر آباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش
سراج الدوله لک در پی سه سال باو میداد - بتقریب سفر حجاز
مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سوری رنگ پتن^(۲)
شتافت - و فوجی ازو بر سر قلعه ترچناپلی (که تعلق بسراج الدوله
دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور
نظربند ماند - دو سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود
بمقدمات علمی آشنائی داشت - سیومین سراج الدوله مذکور
نام اصلی او محمد علی ست - بعد فوت پدر در عمل ناصر جنگ
خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از
شهادت ناصر جنگ سلسله جذبان دوستیها با کلاه پوشان چیناپان
(که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندی [که آنها بر کلاه پوشان بندر
پهاپری (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایه
عروج برآمد - و از سیر فکری راهی با پادشاه انگریز (که در ملک
فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

(۲) نسخه [ب] نواب حیدر علی خان بهادر *

هنگامی (که امانت خان بصوبهٔ مالوه آمده با راجه مسلم خان
 بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهر آورده مختار
 مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبهٔ حیدرآباد
 تعیین شد دیوانی صوبهٔ مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از
 فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بدارالخلافه
 رفت نامبرده هم‌رهی گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور
 بفوجداری سرکار کوره جهان آباد صوبهٔ الہ آباد سربلندی اندوخت
 و پستر از آنجا معزول شده خود را پیش آصفجاه (که بدکن آمده از
 جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت
 صوبهٔ حیدرآباد و پستر بفوجداری سیکاکل و سپس نویت درم
 به نیابت فرخنده بنیاد چهرهٔ عزت برافروخت - و با فوج مرهته
 (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت
 و بعد ساله چند بفوجداری کرناتک صوبهٔ فرخنده بنیاد لوای
 ناموری افراشته زمینداران متمرّد آنجا را گوشمالی داده نسق
 درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهابت جنگ
 بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعهٔ وارد
 آن ضاع شد - و او پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد
 و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری در جنگ
 بمردی و مردانگی جان داد *

تغیر او بقدروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاء
مقرر گردید - و در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش
هجری باز بتجویز هفدر جنگ بخشیکری بنام او قرار یافت
اما چون هفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و درانه تعدد
صوبه دارئی صوبه اردهه شد خان مزبور هم همراه او رفت
و در اینجا درگذشت .

* سراج الدوله انورالدین خان بهادر طغر جنگ *

پسر انورالدین خان بهادر شهابت جنگ - که پدرش حاجی
انور بصیغه پیشنمازی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیاکانش
تصبه کویا^(۲) صوبه اردهه - و نام اصلی شهابت جنگ شیخ
خان جهان اسم - گویند چون برای منصب در حضور
خلد مکان وقت پادشاه تغیر نام او کرده جان جهان مقرر ساخت
و بمنصب چهاربختی و امینی جزیه سرکار کلبرگه و ثانیاً بامانت
جزیه سرکار سنگمنیز سرفرازی یافت - و در آن وقت خواجه
محمد امانت خان فوجداری سنگمنیز داشت - صحبت
مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان (که امانت خان متصدی
بندر سورت شد) نامبرده امانت جزیه بندر سورت و داروگی
دارالضرب آنجا گرفته در آنجا رشده بهم رسانید - و در عهد
خلد منزل باضافه منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته^(۳)

پرویش کردند . پس از آن (که در سنه (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجری خبر آمد آمد شاه درانی غلغله افکن هندوستان شد و پادشاه بنابر عرض مرض استسقا خود نتوانست برآمد) شاهزاده مزبور را باثالیقی سید . ملاحت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و مقدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابله درانیان فرستاد . چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشگیری از انتقال نظام الملک آصفجاء و منصب هشت هزاره هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ چهره ناموری برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - از اینجا (که اهل دنیا را بخود غرضی ناتوان بینی و بکثرت ادھام شکست یکدیگر منظور می باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینه او در دل گرفته همیشه سعایت او بپادشاه می رسانید . تا آنکه در سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری ۵۵ روز در قلعه پادشاهی محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسروانی درآمد - و بخشگیری و خطاب امیر الامرائی از

ملاّت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه
لوی بلندرتبگی بزرافراخت - (روزے) که سادات بارهه محمد
فرخ سیر (را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان
با پسران تا چاندنی چوک رفته بزد و خوردن پرداخته با یک پسر
بقتل رسید - سه پسر ازو باقی ماندند - یکم خان مزبور و سیف
خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد
پس ازان خان مذکور با قطب الملک در ساخته در جنگی (که
بتورگی سلطان ابراهیم (و داد) شیوه همراهی داشت *

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سی و سه هجری
عقد فردوس آرامگاه با صبیّه محمد فرخ سیر (که از بطن گوهرنسا
بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق
بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک رویه نیاز
گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد
علاوه آن صبیّه خان مزبور هم بحباله نکاح فردوس آرامگاه درآمد
بصاحبۀ محل مخاطب گشت - بدین جهات او بعنایت خاص
اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزارگی و تعلقۀ بخشیکروی
احدیان و پستر ببخشیکروی چهارم از انتقال حمید الدین
خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزارگی ترقی نمود - و ازانجا
(که از هر دو بیگم فردوس آرامگاه را اولاد نبود) میرزا احمد
بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

رفته فوجی از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود
 و پس از وصول بموضع رایچوتی^(۲) قضیه ناگهانی در داد - یعنی
 مردم بهادر خان پنی (که از تنگ حرمائی پندار خودبینی
 در سرش جا کرده هیچ یک را بخاطر نمی آرد) دو سه چهره
 اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام برده

در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۹۴) هزار و یکصد
 و شصت و چهار هجری بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد
 و افغان مذکور نیز بزخم گولی تنگ پا بزاریه عدم نهاد - سعد الله
 خان بصفات جمیاء و اخلاق پسندیده اقصاف داشت - سپاهی
 و سپاهی دوست بود - و صاحب همت بلند - بتفریه حال رفقا
 می پرداخت - کلام الهی را در خزانه حافظه فرا گرفته - علما را
 درست داشت - و همیشه در مجلس او مذکور کتب بود - پس از
 پسرش محمد سعد الدین بخطاب مظهر جنگ و صوبه داری^(۳)
 بیجاپور سرفرازی یافته اما چپک امان نداده زود
 آنجهانی شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگ
 مرتشی سم - که صبیغه وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود
 خان مزبور بنابر این نسبت ترقی کرده ابتدا بخطاب سید

بخطاب سعدالله خان ناصور گشت - پس ازان (که آصفجاء بدادر
 بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بنامر جنگ شهید تغلق
 گرفت) ازانجا (که فیما بین هر دو از سابق مغائے نبود)
 افواج اوهم بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه
 یرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین
 خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت
 و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه
 نامر جنگ بافوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکة شدافته کار
 بمقابلہ انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچری (که
 کمال استظهارش بآنها بود) واهمه بخاطر راه داده جدائی گزیدند
 نامر جنگ (که از سابق حرف استمالمت او در میان آورده بود)
 درین وقت طلبداشته بزایه نظر بندی بر نشاند - ازانجا
 (که قلم تقدیر بران رفته بود که او چنده بریاست دکن برهد)
 بهادر خان پنی^(۲) با چند کس دیگر همدستان شده با کلاه پوشان
 نرد همزبانی باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند نامر جنگ
 بردست افغان مذکور شهید گشت - مردم (که درین قضیه متفق
 بودند) مظفر جنگ را از گیمٹاروپ عمارتی فیل برآورده مبارکباد
 گفتند - و او بر چهار بالش حکومت تکیه زد - و چون والده
 و متعلقات خود را در بغل پهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا

رایچپور و سرکار مدکل صوبه بیجاپور اعزاز پذیرفت - و از انجا که سپاهی نقش بود در هر دو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگده عرف ادنی و نیابت صوبه داری بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعی جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زردی پیک اجلش یملک بقا خواند - پسرش حسن محی الدین خان که آخرها مخاطب بخطاب پدر گردید - چندی قلعه داری مافور داشت فوت نمود - اما مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین و والد او خیرالنسا بیگم صبیح نظام الملک آصفجاء اسم از سن صبا بحسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامه به نیکوئی برآورد - و پس از چندی بخطاب خانی و رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - در ایامی (که پدرش صوبه داری بیجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافه هزار و افزونی خطاب مظفر جنگ و تفویض نظامت صوبه مذکور بر همگان تفویض گشت - و همواره فوج کشیا کرده زمینداران آنصوبه را (که باصطلاح آن ملک پالیکر گویند - و هر یک بوفور جمعیت و کثرت سامان و استحکام اماکن سر تهر می خارید) فرمان بردار ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوی آن

عالم علی خان نیز طریق جان سپاری سپرده در زخم برداشت
و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار
و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتیاز برافراخت - چندی
نیابت صوبه داری از رنگ آباد داشت - پس از آن بفوجداری
بکانه نامور گردید - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده
بنظام صوبه بیجاپور نامزد گشت - در آنجا درق هستی برگرداند
در مین حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس از آن (که نظام الملک
آصفجه بیایه وزارت رسیده جانب دکن معارفت نمود) همراه
آمده در جنگ مبارز خان شریک گردید - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سوار و خطاب بهادر و عطای علم
و نقاره کوس خرمی زد - و مدتها بقلعه داری و فوجداری
ماهور و کرة بعد ادای بصوبه داری ناندیر سرمایه سرفرازی
اندرخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای پالکی جهالردار
امتیاز برگرفت - بنابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود

مطابق سنه (۱۱۶۷) هزار و یک صد و شصت و هفت
هجری بکشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سیومین طالب
محمی الدین خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بفوجداری
جنوب صوبه لاهور (که موطن نیاکانش بود) می پرداخت - باتفاق
برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملک آصفجه
وارد دکن گردیده پس از کشته شدن مبارز خان بفوجداری سوار

بیگانه . پسرش صدرالدین محمد خان (که بعد پدر بخطاب ارثی هربلند شده) چندے بقلعه داری دولت آباد

می پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری جهان را بدرد نمود - سادگی از می توارید - دو پسر از باقی ست - کلانی بخطاب ارثی نامور - و درمین سید محمد نام دارد - هر دو باقطاع داری برگذته کوتهل صوبه برار محال ارثی ممتاز و بذابرم حاصلی آن به تنگی می گذرانند .

* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ *

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهایی ست - ترجمه سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبه تته و فوج داری سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب الالتماس سلطان معزالدين از اصل و اضافه بمنصب در هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافه پانصدی سرفروزی یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالی از جوهرے نبود - سه پسر از رشدهم رسانیدند - یک متوسل خان که خان فیروز جنگ ادرا پرورش کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آصفجه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهی اختصاص داشت و در جنگ سید دلدار علی خان مصدر تورد شد - و در مصاف

بکردار گیتی گنج اشکر معلی تعین گردید . و بظهور ازرانی
 نیکذامی اندوخت . بمقتر بتحصول جزیه هر چهار صوبه
 دکن (که از سابق تعلق بار داشت) دستوری یافت . اما
 شجاعت جنگ او آخر عهد خادمگان امانت جزیه صوبه برار
 داشت . پس ازان رشده حاصل کرده در عهد جهاندار شاه
 (که نظم بعضی بلاد بچند کس گمذام تعلق گرفته بود) به نیابت
 یکم ازانها بصوبه داری اکبرآباد سرفرازی اندوخت . و اواخر
 عهد فردوس آرامگاه حالت از به تنگی گرانیده رفاقت آصفجاه
 گزیده بدکن آمد . و به قبول از صوبه برار و بخش دیگری سواران
 عز امتیاز اندوخت . و مطابق سنه (۱۱۵۹) عمار و یکصد و پنجاه
 و نه هجری به نیابت نظامت صوبه برار اوای بلند رتبه
 برافراشت . و دوسه گدیمی مفسدان را که محاصره نمود و بداخت
 و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب شست . و پس از
 انتقال آصفجاه ناعرجنگ لفظ شجاعت جنگ بر او باب

میر عبدالکریم بن میر سید محمد تنوجی سمت - در سادات
آنجا ملقب برسولدار - میر سید محمد در وطن خود بتحصیل
علوم پرن اخته پایة^(۲) حامل نمود - در ایام (که اعلیٰ حضرت
در قلعه اکبر آباد بگوشه ناکامی نشست) از آنجا (که مزاجش
از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام
داشت) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب
هشت سال (که در آنجا بسربرد) نام برده جلیس بود - گویند
روز پادشاه از گفتگوی او بسیار معظوظ شد - و عاطفت
بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطالعہ دارم
امید دارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - مفید جرائم
نمکند (وزنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او
شقه^(۳) متضمن عفو بخلد مکان نوشته داد - ازین جهت
خلد مکان همواره حق میر بر ذمه همت خون می شمرد - سید
امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات
عمده ترقی کردند - اولین بخطاب خانی امتیاز یافته سال
سیزدهم عالمگیری بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضی
محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض صدارت
کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بسید شریف خانی
معزز شده سال سییم (که در محاصره گلکنده غلامی عظیم (و داد)

سیف الدوله چهارم مرت برادرشک - روز وصول دارالخلافه
بر طبق حکم چند کس را تختگاه و کلاه سلطنته بشهر آوردند
و این واقع در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیستم و هفتم
هجری رد داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل
موبه داری او میسی خان مین (که رفته رفته از پایه زمینداری
با و کرمی پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیر میزد)
به تختگاه (که در احوال موهی الیه اندراج یافته) مقبول گشت
و چون مسین خان خوشگي تعاقب دار قصور (که از الهور
هیزد کرده می ملتان دریه واقع است) سرتابی بنیان نهاد خیال
انگوش می بخش در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعه به پیکار او
شکست - و پس از تالاقی فائزین زد و خورد بسیار رد داد
کار او با تمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آراش
بمختصر رسیده نهمم بار اندر شک - و سال هفتم چون
موبه داری الهور بنام زکریا خان پسر او (که پراخ اعتماد الدوله
قمرالدین خان میشد) مقرر گردید او بنام موبه ملتان مامور
گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیستی سرا
رو کرد - سردار جری خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم
ولایت خود پیش از پیش مامور داشت *

● سیف الدوله سید شریف خان بهادر ●

شجاعهت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوه طغیان اختیار نموده دست
تالان بردیهات و برگزات قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب
لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می ساختند - بعضی
از فوجداران آن حدود محالات را گذاشته بحضور رسیدند
و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت
تجریز هم صوبه لاهور و پارا از صوبه ملتان در تصرف این
گروه است - و افواج شاه درانی (که تا کابل در تصرف است)
از بس که پیش ازین یک دو بار از دست اینها عاجز شده اند
از عزیمت این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سر رشته دلیری بحسن تدبیر
از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعی متصل گدھی (که ممکن
سرگروه آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده
چپقلشهای صعب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره
راه رسد را ممدود ساخت - پس از مدت مهتد چون
کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیاری به بیس القرار
پیوستند پیغام جان بخشی بمیان آورده سرکرده آنها با یسر
کم سال و دیوان خود و بقیه النسیف همراهیان بملاقات
نامبرده آمد - او جمعی کثیر را بجان کشته خود ارزا
با چند کس روانه حضور گردانید - و بدین حسن خدمت
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار هزار و خطاب

داشت . یکی با او منصوب بود . و یکی در خانۀ اعظمان الدوله منعم
 امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان
 شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرفراز گردید . و در عهد
 خلد منزل به هفتصدی ترقی نمود . و در جنگ هر چهار پادشاهزاده
 (که پسران خلد منزل باشند) با در الفقار خان توسل جسته
 در کشتن سلطان جهان شاه توند بلیغ بظهور آورد . و تونز
 جلدوی آن بمنصب عمده سر بلندی اندوخت . و در عهد
 سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنج هزار سوار و خطاب
 دلیر جنگ و تقرر صوبه دار لاهور لوی افتخار بر افتراشت
 و برای انصاف مهم قوم گرد (که از وقت خلد منزل در آن نواح
 انواع فساد و ظلم بر مسلمانین و هندو آندیار برپا نموده بود
 و در آن وقت خانخانان منعم خان با سی هزار سوار جهت
 تنبیه او تعیین یافته در لوهگدهه اوزا محاصره نمودند . و پادشاه
 خون هم متوجه آن سمت شد . و او از قلعه بدر وقت پس
 از آن محمد امین خان با فوج کثیر دری از مقرر گشت اما
 کاره نداشت) فرمان رفت *

(۲) کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام فقیر در آن
 ملک شهرت بهم رسانید . و مردم بسیار خصوص کهنه‌ریهای
 پنجاب را بدام عقیدت در آورد . و معتقدین وی را مکه نامند

بر روی (روز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را
 در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب برد - و پس از کشته شدن
 انورالدین خان فوجدار ارکات سمت چنچادر^(۲) راه بری کرد؛
 پس از محاصره کارس سباخته همراه او برگردید - و در این جنگ
 با اتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر بهاچری
 شتافت - و چون بعد شهادت ناصر جنگ مظفر جنگ بدرجه^(۳)
 حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایه استعلا اندوخت
 و باندک فرصتی محمد عای خان عرف انورالدین خان فوج
 کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - مومی ایله دستگیر گشته
 پیمانیه هجرات چشید - در پسر داشت - یکم زین الدین خان^(۴)
 که مرد غیور مزاج گرفته بود - شهر میگفت - و بادل تخلص
 می کرد - ازوست *

* درد من شرمندۀ فیض طبیبان نیست *

* بخیه زخم منعت از جوعر شمشیرها *

در جنگ بمزدانگی جان در باخت - دوهین علی رضا خان که بقید
 حیات است •

* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ *

خواجه زاده احراری سمت - عمش خواجه زکریا در صبیحه

(۲) نسخه [ب] چنچادر (۳) در [بعضی نسخه] فوت (۴) نسخه [ب ج]

* سعادت الله خان *

از قوم نوايت بود - در عهد خلد مكان باستصواب ذوالفقار
 خان بمتصدیگری ضلع گوناگ کوناک حیدر آباد مامور شده باستقلال
 بکارهای آنجا می پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ
 آنجا سلوک نموده نامی ب بزرگی بر آورد - و چون پس از
 کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاء عزیمت آن ضلع
 نمود او بمقتضای دوربینی باستقبال پرداخته زوهای موجود
 گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدتها
 در آن مرز و بوم به نیکنامی و داد و دهش بسر برده مطابق سنه
 (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را
 گذاشت - پس از دوست علی خان برادرزاده اش بحکومت
 آنجا سرفراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه برپا کرد او
 بمقابله پرداخته باتفاق پسرش صفدر علی خان مقتول گردید
 همین دوست خان عرف چندا صاحب داماد سعادت الله
 خان است که در قلعه ترچنابلی می بود - رگه بهونسله
 به محاصره پرداخته قلعه را محضر و ادرا دستگیر ساخت - مدتی
 محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصی حاصل نمود - و در ضلع
 بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح گوسل جست *

درین ضمن (که فیما بین نامر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشیها

(۲) نسخه [ب] علی دوست خان (۳) در [بعضی نسخه] نواب چندا صاحب

پادشاهی در آورده سال چهل و چهارم بقلعهداری اعظم تارا
عرف ستارا رایت کامیابی بر افراخت - و سال چهل و هشتم^(۲)
باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب
فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده بمنصب چهار هزار
سر عزت بر افراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقه خود
فروکش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طاب صادر شد
نیداد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن بشکر پادشاهی
رسیده تعینات مهم گرو (که سرگروه قوم سکهان بود) گردید
و در عهد فردوس آرامگاه (که محمد خان بنگش فوجی بر سر او
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضی مکالات پادشاهی پرداخت
و جمعیت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته
که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور
شتافته در گذهی محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته
بذابر شروع وبا برخاسته رفت خود تا سه ماه دیگر در لوازم
محصوره کوشید - آخر پای مصالحه در میان آمد - گویند
کثیر الاولاد بود - یکی از پسرانش کنور خان چند است - که
همراه نظام الملک آصفجاء در دکن بود - و پرگنه شیرپور صوبه
براز در تیول داشت *

پیوسته به منصب عده سرفراز شد - و در هنگامی (که معاودت پادشاهی از ملتان بعزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سرپا بفتنه مجبول بود از آنجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی برداشت - از آنجا (که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابله شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود)^(۲) اغماض عین نموده اوان عزیمت باجمیر سبهکرن بندیده باتفاق راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیپی سنگه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائی مختلفی میشد - راجه سبجان سنگه (که خود در کمپیان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگاهی یافتند که در موضع سهره موطن راجه اندرمن دهن دیره پنهان شده - بذبران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروی فرستادند - پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهر سلسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده برویه ارثی سر هنگامه پردازی برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونت سنگه بندیده بتنبیه او شتافت - پس از آن بنوکوم

قرار واقعی داد - پستتر بتعلق خود معاودت نموده پس از چندی
بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بندر بمبت امور متعلقه
کوشیده باستقلال سرانجام می داد - تا آنکه روز مومود بوادی
عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از بلور
بدستور پرده دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه
ناظرین سالم می نمود *

* مترسال بندیله *

(۲)
پسر جنیت بندیله است - که پس از کشته شدن چهار
سنگه و متعلق گردیدن تعلقه او بنسرکار پادشاهی دران سرزمین
بنیاد نساد برپا ساخته بتاخست و تاراج آن ملک می پرداخت
سال یازدهم فردوس آشیانی عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او
تعیین شد - و آخر همان سال راجه پهار سنگه بندیله بدین کار
نامور شد - چون جنیت بندیله مدتها بنوکری بر سنگه دیور چهار
سنگه بسر برده بود از رسیدن راجه مسطور خیال نمود از سر
بدر ساخته چندی ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان
دارا شکوه توسل جسته اختیار بندیگی نمود - در ایامی (که
خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری
از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه
جسونبت سنگه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیری

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی صلاى عام داده بود که یابوی خود و اسبپ کهنه لنگ گرش بگوش اسبان تازی بدرجۀ قبول پیوست *

(در جنگ) که سر مثلی هر ازلی بدو تعلق داشت (بے باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زن و خوردن عجیب و) ستخیز غریب بمیان آمد - در گرمی بازار آریز و ستیز زخمهای کاری برداشت و یک چشم او از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده بزدانخانه انتقام نظر بند شد - صبیۀ نه ده سالۀ او را (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآوردۀ بخانۀ مغنیۀ میراثی پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محالات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بمعجز و الحاج قطب الملک (که گاهی بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته) موقوف نمود - صبیۀ مذکور بخانۀ خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سر بلذ (۲) خان از محبس رهائی یافته بحدراست اجمیر سر بلذی یافت چون سر بلذ خان موبه دار گجرات باحد آباد رسید - بذابر هنگام مرهقه (که تا فضای بلده می تاخمت) سد ابواب شهر نمود مصورانۀ می گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسروانی بکک او شتافته با غنیمت لُذِم طریق مجررت می نمود - و سرچنگ

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متنبه
گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار
خویش شهره آفاق بود - و سخت گیرها کمتر داشت •

* منید نجم الدین علی خان بارهه *

پور عبد الله خان سید میان است - بجالات و مردانگی
(که شیوه سنیّه خاندان او بود) اتماف داشت - چون برادرانش
قطب الماک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه
مصدر تودعات شده باعلی مراتب مرتقی گردیدند او نیز
بافاضه منصب چهره عزت برافروخت - پس ازان (که زمانه
نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطه ناکمی انداخت و قطب الماک
برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگه از
دارالخلافه برآمد) صوبه دارمی آنجا بخان مذکور باز گردید
سال دوم جلوس فردرس آرامگاه [که امیرالامرا بقتل رسید
و قطب الماک (که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا
نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متروک خاطر گشت)
کسان خود را برای آردن توره بدارالخلافه فرستاد] بخان
مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذکور باستماع
این خبر جامه بے طاقتی را بر بالای صبر دریده ابتدا جمعی از
سوار و پیاده همراه کوتوال داده بهحاکم حویلی اعتماد الدوله
محمد امین خان تعیین کرد - آخر بنوشتۀ قطب الماک دست

بسیارے از مقامران بهساط روزگار مهره جان در باخته شہمات
 کشت مہمات گشتند - خان مذکور را ہم بعد از ورود موکب
 فرخ سیري ہدار الخلفۃ شاہجہان آباد در کچہری خانسامانی
 مقید نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعۃ نواب زیب النصا
 بیگم (کہ دران وقت بیادشاہ بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص
 شد - اہل و عیالش سامان جمعیت از سرگرفتند - و منتہیان او
 شادی و خرمی اندوختند - ناگاہ آن شب (کہ بزعم او آہستن
 ہزار امید بود) جانگزا حادثۃ دیگر زاد - چند مغولہ (کہ
 بتسمہ کشی شہرت یافتہ بودند) رسیدہ با بلاغ حکم قتل
 ہوش از سرش (بودند) - و آن بیگنہ را با ہدایت کیش خان
 جدید الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دہلی برسم اخذناق
 از ہم گذرانیدند *

وجہ (کہ موجب قتل او تواند شد) بثبوت نہ پیوست
 جوتہ برانند کہ چون حکم رھائی او شرف نفاذ یافت سادات
 اشارہ کردند کہ او را از پا در آرند - و برخہ گویند کہ ارباب عذاب
 (کہ در استیصال او سعی داشتند) از جانب بیگم صاحب
 رقعۃ مجعول (کہ در افشا و اعدام او یاور افتد) از نظر پادشاہی
 گذرانیدہ بسیاست اقدام نمودند - و مقوی این روایت است
 کہ بیگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوہ بیجا کشتن او
 (کہ ابا عذہد از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد - پادشاہ ذکر

چون از دست رسا و عطای عالم و حام نایب و رحم سائل
 (که فطری پادشاه وقت بود) حرف (و عالم منع بر زبان
 خلافت بیدان نمی گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابه
 از میان رفته بود او را بکمال علاقهت به منصب وایی
 هفت هزار و خطاب عمداً سدانای عالی اختصاص داده بود
 و پاره عزتش را از حقیض خاک باوچ اطلاق رسانیده و (۲)
 داک و سوامح (که یکی از خدمات عمداً محصور است)
 نیز نامزد او بود . عالم بنام او گردید . منصب سلطنت
 بل تمام آن به بعضی اختیار او در آمد . و چون نواب سلطنت
 بجهاندار شاه رسید بدستاورز سابقه اخلاص و پیشین درستی
 خانچهان کوکالتش دست حمایت خویش را سپرد و فاع احوال او
 ساخت . و بهیامان دستگیری آن امیر وفاقت پذیر سهام بداندیشی
 ذوالفقار خان امیرامرا کارگر نیفتاد . با آنکه وزیر اعظم
 هندوستان شده آوازه عوامت و شوکتش از فاک عظم هم
 گذشته بود بحال دیوانی خالصه و قن هم (که پیش دستی
 وزارت است) تغیرت راه نیافت . و بدستور سابق در همه کارها
 دست در کار داشت . قضا را دغلباز فلک بازی گویان میر
 و وزیر را از بازی خانه حکمرانی دزد آسا بمحکمه سیاست کشید
 و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت

(۲) نسخه [ج] از رازش را (۳) نسخه [ب ج] - سپهر و قباله .

گذرانیده باشد) از بود - از بدو شعور امارات افزایش درامت و آثار
 ترقی شوکت از ناصیه روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش (که در دیوانی تن
 دم استقلال و اقتدار میزد) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه
 زیب النساء بیگم سرمایه افتخار انداخت - و بذریعۀ التفات
 آن عقیقه گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته مبیۀ
 محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش
 در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی پدرش تنویض
 یافت دیوانی خالصه و تن (که والد او از عهد خلد مکان
 بهم جمع داشت) بدو تعلق گرفت - و چون عذایت الله
 خان بصاحب صوبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی
 نیز بآن کار دان کارشدن بازگردید - و چون مستوفی قضا خط
 رفتن^(۲) بر روزنامه چۀ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید
 در تعیین دیوان اعلیٰ بسبب ایستادگی ذوالفقار خان امیرالامرا^(۳)
 اعمال و امهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشارالیه
 مهمات ملکی و مالی باگهی و دیدار^(۴) ری پادشاهزاده عظیم الشان
 بهادر در زمین پور ساطنت سربراه نماید - بعطای درات مرجع
 و مرحمت پانگی چه الر دار تحصیل اعزاز نمود *

(۲) در [چند نسخه] مرقن (۳) در [بعضی نسخه] نسبت ای-فادگی

(۳) نسخه [۱۰۰] باگهی ورزید پادشاهرا: ؟

گشت . سال سی و سوم بعد از آن غاص بود و بختان
آریزش تا دیرت ماند . آخر مذاوب گردیده با عیان و اطفال
باسیری رفت . و مباح کای داده مخصوصی بخت . پس از آن
همراه فرزند جنگ تعین گشته به نوبت از مؤمنان بود
سرانجام می کرد . سال چهل و ششم مرگها بود همچون نموده
بگذرانها درآمد . سال چهل و هفتم (عائیه پذیرفته از خان
فرزند جنگ (سیده) زاری هزار سوار از منصب آر کم شده سال
چهل و نهم بهحالی کمی آب رفته و چو آورد . از اول آمد
خاد منزل بخبردارای دکن مامور شد . پس از چندت دیده
از تماشاای نیستی سرا فروربخت . بالابور و محالات دیگر از برار
در قبول داشت . پسرانش سید غالب خان که پیش از پدر بزرگوری
پادشاهی امتیاز یافته . در جنگ امف جاء همراه عالم علی
خان مطابق سده (۱۱۳۲) هزار و یکصد و سی و دو هجری
بقتل رسید . و سید فتاح خان و سید الیاس خان و سید عثمان
خان . اعقاب هر یک باقی ست . و بجایگور داری محال ارث از صوبه
برار سرفرازند *

• معدالاه خان •

(۲)

عرف هدایت الاله خان خلف دوم و ارشد اولاد هدایت الاله

خان مشهور است . پسر (که بحضور پدر در همه چیز از وی

جا گرفت - و بصحبت سکه آنجا بمذهب مهدریان برآمد
 سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده
 بخطاب شرزه خان نامور گشت - و بزبان سرداری فائز شده
 سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهی (که
 بسرداری میرزا راجه جیسنگه جهت تادیب عادل خان و تخریب
 ملک او تعیین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل (سید
 نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب
 گشته نامی به بلند رتبی برآورد - و چون استقلال و ضبط
 و ربط در کارهای بیجاپور نمانده بود مدتها بکامرانی بسربرد
 و سال سییم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان
 دولت بار اندوخت از نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت
 گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقه
 موردارید و اسب با ساز طلا و قیل با ساز نقره و منصب
 شش هزار شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهره امتیاز
 برافروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزار هفت هزار
 سوار درجه ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات
 شده بتسخیر قلعه ابراهیم گذهه مضاف حیدرآباد (که درینولا
 بآهنکده معروف است) دستوری پذیرفت - پستبر بحضور رسیده
 روز یورش بر گلکنده چهره فدیریت را بگلگونه زخم بیداراست
 پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

(که بنگاهدانی بهیر بود) بد (جۀ شهادت پیوست - خان مزبور
صبح ناچار با کمال بی سرانجامی بنارنول رسیده باز جمعیت
فراهم آوردند متصل قصبۀ سانبهر با راجه جیسنکجه باز مقابله (رداد)^(۲)
اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار
بندوقچی (که زیر پشتۀ (یک کمین داشتند) برآمده
برق اندازی نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل
همراه وی ماند و بیشتر زخمی بودند) ریخته گرد گرفته
سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان
همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را
(که مرحله عمرش از شازده سالگی نگذشته بود) نزد راجه
آوردند - راجه برای زخم بندی او تاکید نمود - و سید حسین
خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم
جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست
هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار
تالاب سانبهر باغی و عمارتی در کمال صفا و موزونی راجه احداث
نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعی دست نداده *

* سید رستم خان دکنی *

پسر شوزۀ خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا است
یکت از آنها بهندوستان وارد گشته چند در نواحی اجمیر

سلطنت بقبضه اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگه
 سوائی و بجیسنگه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهی
 بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطر داشت هریک مجبول
 بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهی ضبط
 نموده خان مزبور را بغوجدارمی آنجا تعیین ساخت - درین ضمن
 خلد منزل بعزیمت مقابله محمد کام بخش لوای توجه جانب
 دکن برافراشت - و راجه جیسنگه و مهاراجه اجیت سنگه
 بے اجازت خسروانی از لشکر ظفرآثر برخاسته راه وطن پیش
 گرفتند - و پس از وصول باطمان باجماع جمعیت پرداخته اکثر
 تپانه داران پادشاهی را برداشتند - بمشاهده این مقدمه سید
 حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او
 ابوسعید خان و غیرت خان و حسن خان و یزنه او مهابت خان
 و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر
 مستعد پیکار شد - اما از بسکه راجپوتیه مثل مرد و ملخ از
 هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید
 سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان
 مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابله درگا داس
 راتهور در میدان کاه دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق
 فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

و از اینجا به کمک ذوالفقار خان (که قلعه چنچپی را محاصره داشت) نامزد شده بود [دستور ی یافته پس ارا بقلعه داری و فوجداری نصرت آباد سکر مامور گردید - سال ^(۲) چهارم از اینجا معزول شده سال چهارم و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشی ^(۳) راما به ونسله ترخیص پذیرفته تردبات شایسته بظهور رسانید بستر بنا بر تقصیر از منصب بر طرف شده سال چهارم و هفتم ختمپ التماس محمد کام بخش ببحالی منصب ششزاری پنج هزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس از آنکه در تعاقب ^(۴) بیدزایک حسن مجرا از بظهور رسید سال پنجاهم در جلدوی آن از اقل و اضافه بمنصب شش هزار ششزاری سوار رایت بلند رتبی افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعی تاخته برخم تفنگ رخت هستی بر پشت - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام الماک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوزه واقعه بیرون بلده مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زاده پسرش جاکیر قلیله از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید *

* شیخ حسین خان بارهه *

از آلا شاهیان بهادر شاهي ست - چون بسنت و کشاد امور

(۲) نسخه [ج] نصرت آباد مامور گردید (۳) در [اکثر نسخه] رانا

(۴) نسخه [ج] سرما نایک - یا پنده نایک باشد *

بقیه این قوم در دندا راجپوری تصرف دارند - و با مرهته
بکج دار و مریز بسر می‌بروند *

بالجمله خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می نشست - پس ازان درون
محل سرا رفته یکپاس دیگر بهمان و تیره می گذرانید - پستور
کمر را کرده بضروریات می پرداخت - اواخر ایام سلطنت
پادشاه اوزا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت
خان بدربار پادشاهی شتافته خود را پیش شکیل و شان مردم
آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمارض کشید و بهعی
سیدی یاقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده اندیشه منذ
گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازی خود را ازیں تکلیف
را رها کنید *

* سرفراز خان مید لطیف *

ابتدا ساهله نوکری بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس
خلد مکان باستصواب دلیر خان داوزی آمده پابند نوکری
پادشاهی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان
ترقی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمکان
بیجاپور تعیین گشت - و پس از وقوع فتح بعطای فیل بر اوج
عزت برآمد - پستور در کاب محمد کام بخش [که جانب سکر

بر دفع سیوا بهتند - سیدی سنبلی بیایه نهصدی (سیده)
در گذشت - و سیدی یاقوت که قائم مقام از بود در فرام آید (دن)
کشتیها کردند بکار برده همت بر کشایش دندا را چپوژی گذاشت
و شب ایام هوکی (که هنوز تاج زده خواب غفلت بودند) از
یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدی خیریت (سیده)
بممد کمند از دیوار قلعه درآمدند - درین اثنا باروت خانه
قلعه برسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج
سیوا برای تاخت اماکن دوردست رفته بود و طاقت کمک
نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس
از رسیدن عرضداشت از متضمن این ماجرا بساطان محمد
معظم موبه دار دکن نامه برده و سیدی خیریت باضافه منصب
و خطاب خانی سربلندی اندوختند - و چون سال سی و نهم
سیدی خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده
ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل
و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری
و ذیعت حیات سپرد - و سیدی عنبر نامی را (که قائم مقام خود
ساخته بود) بنا برین (که این قوم دران نواح بعملداري نامه
بر آورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها انرب
بصواب بود) ببهائی تعلقه مذکور و عطای خطاب سیدی
یاقوت خان چهارم عزت بر افروخت - در حالت تکریر هم

بیجاپور بار مرحمت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی
 مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعه^(۲) دنداراجپوری را (که
 نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار
 داده بود . در عهد غلامسکان پس از آن [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را
 ضعیف دیده دست تهمرد دراز گردانیده ابتدا قلعه^(۳) راجگده را
 ماری خود ساخته پستر قلعه راهپری گده را (که بفاصله بیست
 کرده از دنداراجپوری است) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت
 و بسعی تک و دو قلاع دیگر را که در آن نواح بود بدست آورد .
 فتح خان مرعوب از گشته دنداراجپوری را گذاشت . و پناه
 بقلعه جزیره (که اندرون آب بفاصله کرده است) بوده در فکر آن
 شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدی سنبل^(۳)
 و سیدی یاقوت و سیدی خیر (که هر سه غلام افغان مذکور
 بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنچیر در
 پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر
 صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب نهایت آمیز
 با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدی
 در صد سوار برای اولین و سه صدی صد سوار بحکومت درمیان
 و در صدی صد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیو حاصل
 متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر همت

(۲) در [بعضی نسخه] دنداراجپوری (۳) نسخه [ب ج] سنبل

هر دو چشم او عاقل گردید - ازین جهت از دولت حضور
پادشاهی محرومی اندوخت - و در صوبه داری امیرالامرا
حسین علی خان بقلعه داری احمدنکر مضاف صوبه خجسته بنیاد
گوشه انزوا گردید *

چون نظامت دکن به نظام الماک آصف جاه متعلق شد
از پس که بیش از بیش قدر دان او بود استبدال خدمت
مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میرخان بخطاب
ارثی و قلعه داری مذکور پیرایه اعتبار پوشید - چندی
بخشگیری سواران سایر سرکار نوین مذکور سرانجام می کرد
پس از پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته
به نیابت یزنه خود سید لشکر خان بنظم برادر مقرر شد - و چندی
قلعه داری بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص
گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) یک هزار و یکصد و هشتاد و چهارم
هجری از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر
بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئی مائل است
برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعی کثیر بودند
هیچ یک ترقی نکرده *

* سیدی باقرت خان حبشی *

در عهد فردوس آشیانی چون کوکن نظام شاهي مسخر
ارلیای دولت گردید در عرض محاللات نوتسخیر تعلقه والی

زرشادشاهی خادم مکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال
 بیست و هفتم جلوس خاد مکان بتعالیم محمد کام بخش چهارم
 امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطه گذرانیدن
 عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر
 مذکور باره قلعه راهبري را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال
 و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوری
 رسانیدن این مژده بعزایت فیل و پستر بخطاب سپادت خان
 سرمایه امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغییر اطناف الله
 خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجه خصوصیت
 پیمود - از راه عزایت دوات سنگ یشم بار مرحمت شد
 پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی
 دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه
 (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا (که در
 لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی
 خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل
 و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار
 رایت بلند یایگی افراشته مکرر بمرکردگی فوج به تنبیه غنیم
 شتافت - و در همان ایام بسبب نیرونگی تقدیر از نور بنیادئی

خواهد رسید - برین شخص بنا بر بعضی عوارض دنیایي از دست ما
ظام رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مفرش
جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما
قطع امید نکند - و بخدا نژاد - و اگر بنالد مارا گریزگاه
کجا سمت *

بالجملة سردار خان در سال سی و یکم خدمت داروغگی
فیلخانه از تغییر معتمد خان سرعزت برافراخت - و چون در سال
سی و سیوم از موضع بدری بقطب آباد کلکله نزول اجلال
پادشاهی شد سردار خان بفوجداری دوازده کربهی گرد لشکر
ظفر بیگر مقرر گشت - در سال سی و پنجم سنه (۱۱۰۳)
یکهزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در
خیرخواهی ولی نعمت و خدمت خاق باطن او با ظاهر
موافقت داشت - خالی از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش
حمید الدین خان که در بلندنامی از پدر و جد گذرانیده - چنانچه
احوالش آئینه دار این مدعا سمت - اولاد دیگر هم داشت *

* هیادت خان سید اوغلان *

اوغل بترکی بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت
بخارا خطاب جماعه ایست که بهیادت و شرافت ممتاز و
بنشستنی حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده ارستاد زاده
خان فیروز جنگ بهانزاسبت - باستصواب بهادر مذکور بدولت

خان را باضافه پانصدی بمصوب هزار و پانصدی و خطاب
سردار خان برنواخته بیتاداری شاهزاده مامور گردید *

گویند بعد از چند روز بمردار خان حکم شد بشاهزاده پیام
رساند - که اعتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر
گناهش درگذریم - شاهزاده جواب داد که من بجناب آلهی
و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب
استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب
قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر آراشی و ناخن چینی
ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلیٰ حضرت نظر
بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه
از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت
غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید) ^(۲)
مورارا ادعیه ماثوره حواله سردار خان میشد - که بشاهزاده
بفرساند - که باین درد اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین ^(۳)
دل مارا متوجه رعائی او گرداند - و او را از رنج معارفت ما برهاند
در ضمن این روزی خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن
اختیار حضرت اسمت - فرمودند بلی لیکن از حضرت مالک الملک
مارا فرمان فرمایی مالک گردانیده - هر جا که از ظالمی بر مظلومی
ظلم می رود امیدوار می باشد که تظلم بما خواهد برد - و بدان

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداروغگی نواره از تغیر
 سیف‌الله خان اختصاص گرفت - و چون کاردانی و دلتخواهی او
 ذعن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات ^(۲) جنیر
 نیز بمهد او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت
 نظارت حرم سوامی شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور
 نظر قرب گردید - و چون کورگی گنج همیمه کوتوایی داشت
 در ایام محاسره گلکنده از افراط باران لایق قطع بطغیان دریای
 مانجرا و دیگر رودخانهها رسید مفقود گردید - قسط را
 روز بازار بهم رسید - چه شهر هیدرآباد و چه اردو پراز مرده
 بود - از گرداگرد دولتخانه پادشاهی روزانه انبار مردها را
 کفاسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند
 باز شب همان هنگامه بود - در آن وقت کورگی از خان مذکور
 تبعیر شده بهید شریف خان قوجی تفویض یافت - و چون
 از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیر باز رایحه
 کار شکنی و بدخواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام
 شده بود و درینولا خان فیروز جنگ نوشته‌های او را با ابوالحسن
 هیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید
 و آن مظنون چون مجرم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر
 کلانش که همراه بودند بزدان تادیم برنشانده - و اهتمام

باشند) و چند کس از آنها از چنان محبس گریختند نام برده
سال مذکور از مویه بیجاپور عزل پذیرفت . سال سی و سوم
از تغیر سردار خان بتقرر فوجداری ناندیر رایت اعتبار
برافراخت . وقت موعود بعدم سرا در شد . پسرانش بسیار
بودند . ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند . یکی قطب الملک
عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین علی خان - و از بقیه
سید نجم الدین علی خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه
سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باتی خان قلماق چپله است - که
احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارایه بیادری طالع در زمان
عالمگیری مورد نوازش خسروانی گشته بمنصب در خور و خطاب
اهتمام خان درجه ناموری پیمود - هنگامی (که رایات عالمگیری
بصوب حسن ابدال ارتفاع پذیرفت) داروغگی عمارت دارالخلافه
داشت . و پس ازان بکوتوالی اردوی پادشاهی جمعیت یافتن
رفت . و مدت ها بدین کار چه در هندوستان و چه در گذشتن
درام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعظم مالک الملک
کرسی نشین گردید - و چون بلده اوزنگ آبا از ظالمه بر مظلومه
رونق آگین گشت چندین بتاسیس حصار خواهد بود - و بدان

انداخته می‌بردند برانها تاخته بعد کشتش و کوشش دیوان
 مذکور را مخلصی داده همراه خود آوردن - و چون در ایام
 محاصره بیجاپور شاهزاده مذکور پیش پدر متهم بذاتخواهی
 گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر
 لازم الاتباع مدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت (روح الله)
 خان بطریق نظر بند حواله خان مزبور گردید - و رفته رفته
 بسعی او مفع جراثیم دورت گرفت - و چون در ایام محاصره
 گلکنده روح الله خان حسب الطاب بحضور از بیجاپور رسید
 نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از
 چند مصالحه بصوبه دارمی آنجا افتخار انداخت - سال سی
 و دوم پس از آن [که خبر فرار راما برادر سنجها بهونسله از قلعه
 راهپریگده (که ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او
 در حدود تعلقه والی مزبور بعرض رسید] بذاتبرده فرمان رفت
 که در سراغ او دریده دستگیر سازد - و نامبرده کاربند حکم گردیده
 سه روز و سه شب ایثار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر
 سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت
 ازین جهت بارمف مدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه
 نقشش درست نشست - علاوه آنکه چون در باره آسارای مذکور
 حکم محکم عز نفاذ یافت (که در ^(۲) ارک قلعه بیجاپور محبوس

داشت بخست و نکبت زندگی بسر می برد - و پیش از آن
در حضور بتجویز آن نوین فیاض بداروغگی داغ و تصحیح
رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاتان زمان هم چندی بدان
امر می پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیاقت
خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز
با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبی
خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تمسک می نمود
و تعصب می ورزید *

* سید عبدالله خان باره *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه
روح الله خان بهمم کوکن ^(۳) تعیین شد - سال بیست و ششم
جلوس عالمگیری بمنصب هزاره شش صد سوار ملازم پادشاهی
گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت
تنبیه ابوالحسن والی حیدرآباد دستوزی یافت - و در آن جنگ
مصدر ترددات نمایان گشته چهاره راد مردی را بکلیکونه زخم
پیاراست - روزی (که بچنداولی اختصاص داشت - و نبرد صعب
روان) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم
یمین و یسار خود را رسانید - و چون در آن روز بندر این نام
دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بغیبت باشد (۳) نسخه [ج] دکن •

و پنجاه هزار سوار جمع نموده بمقابله می‌نمائیم - درین باب وثیقه
بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقیدت و هوا خواهی (که چنان
خدمتی سترگ بتقدیم رسانیده) پا در رکاب استعجال گذاشت
و از راه دیوگده و چاندا بحیدرآباد شتافت - فی‌الواقع در لای
عظیم بچرخ آمده - و زمانه را طرفه خمیرمایه آشوب بدست
می‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حوض ادهار
بود بجائے نرسید - همین که از آمدنش شاهزاده آگهی یافت
مکحول بر خدیعت و مکیدت نموده یقین کرد که ساختگی
خلد منزل است - جواب داد که اینجا نهال نیکو خدمتی شما
غیر از ثمره سیاست و تعدیب بار نمی‌آرد - و سعیها آهن سرد
کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچه یومیه
بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن روبرو نطلبید *

نازم حالم و عفو آن پادشاه کریم الاخلاق را که آیه رحمت
در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش
هیچ یک از ملوک ماضیه بدو نرسید - چون خان مشارالیه بعد
جنگ کام بخش بواسطت خانخانان برسد سلطنت جبهه سا
گردید بصفحه جرائم بر نواخته در بحالی منصب قدیم و سالیانه
پنجاه هزار روپیه مختار کردند - او بحسب جاه پابند نوکری شده
در عهد فرخ‌سیر بهمرایه امیرالامرا بدکن آمده بتازگی میربحری
آندیار بدر تغویض یافت - با آنکه با سردار طرف مصاحبت

و در محاصره حصار کھیلنا از کار طلبی و کام پژوهی در مرزها
 کام فراخ زده اخبار می آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده
 بعطای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتفویض
 خدمت میر بحری کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان
 بهیر توزکی ممتاز گردیده - روز فتح قلعه وانکیره زخم بذوق
 زبور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفی مرهم بها برنواختند
 و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسری بکار برده با ذوالفقار
 خان امیرالامراء در آویخت - ازانجا (که پرکاش را در هوای
 همسری کوه بلند شدن باطمینان باد تار و پود وجود خود را
 پریشان ساختن است - و قطره آبی را با پهن دریا پهاوسائیدن
 بوج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن) دران پالغز سوپا
 خرده گرانبار خفت و خورای پا در دامن فرار پیچید - و از
 شوریده سزی نام و کالت شاهزاده کام بخش (که بدعوی سلطنت
 در حیدرآباد طبل مخالفت می گرفت) برخود بسته براهه
 جیستگه و راجه اجیت سنگه (که از حضور گریخته سو فساد
 و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها داز و مدار نمود
 که اگر شاهزاده از راه گوندانه اراده این سمع نماید پانزده هزار
 سوار راجپوت تا نریده پذیرفته شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
 بهینت مجمری همراه رفته در دارالخلافه بر تخت می نشانیم

* سید الله خان میر *

در زمان عالمگیری خدمت میرزا میرزا و داروغگی ایاز داشت - و مدتها بدین کار پرداخت - و بعد از بروز مرگ پادشاهی بسوزمین دکن ^(۲) خطاب خان ^(۳) سرفروزی پادشاه در سال بیست و هشتم ازان عهد موزل شده بکار خدمت میرتوزکی امتیاز گرفت - ملائرا در سال بیست و نهم و در خدمت حیات سپرد - در آن هنگام (که شاه عالم بهادر از اوج میر پناهنده محمد اکبر (خدمت یافت) از از پیشگاه خلافت و جهانگیری بابلاغ برخی احکام مطاع در خدمت پادشاهزاده حاضر شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزه رعایات نمود - از سرکار داد بعلای پناهنده مراد نامی اندر خدمت - و حکم شد که مبلغ مرقومه از نقدی شاهزاده و جمع نمایند - گویا تعلیم ست ازان دستور العمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکینف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسر گلانش میر اسدالله مراد برکوی بی محابا خالی از نشئه جزونی نبود - اما ساختگیهای بزرگ و گریزت آمیخته بسیار داشت - بصورت تقصیر مراد عذاب عالمگیری گردید - بهنگام معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدنی رنگ رفته بر ر [در]

هزار و سه صد سوار بمشار اليه قرار گرفت - بعد از ارتحال
 خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بعلاقه استادی (که
 در فن آيیر اندازي داشت) رفیق شده صاحب طبل و علم گردید
 و چون آن شاهزاده دیوانه دوش از تبه هوشی و بیخردی بسعایت
 بدگویان خود غرض از برنج اموای قدویت کپش خصوص
 احسن خان میر ملنگ (که سر فوج و صاحب اختیار بود)
 بد مظنه گشت و بتعذیب و عقوبت هر یک وبال و نکال
 اندوخت سیف خان را بعلمت اخلاص مقید نمود - و بدستاورز
 رقعۀ او (که در وقت آمدن حیدر آباد در جواب رستم دل
 خان ناظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریقۀ سلوک با همراهان
 ولی نعمت استفسار (۲) ملانزم استرضای خاطر احسن خان است)
 بحضور خود قطع فرمود - آن بیچاره هر چند بعجز ظاهر کرد (که
 مضمون این رقعہ دلالت بر هواخواهی حضرت دارد) فایده
 نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تهاشا
 زبان بر کشاد - کم اصلی ست که از جانب مادر داری - بهمین
 دست (که بے تقصیر بریدی) تعالیم آيیر اندازي نموده ام
 آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز بر آزند - بهمان زخمها
 در گذشت *

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه دارى بهار رخس عزمت
راند - و بعد ازان بصوبه دارى الـآباد مامور گردید - و در آنجا
در مبادى سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنجم
هجری بساط هستی در نور دید - زند مشرب و یتیم وضع بود
اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - نادر علی با آن همه
آزادی و استغنا مدتها بهم صحبتی ار شیفتگی داشت - چنانچه
میگوید *

* گفت و گوی طوطی از آئینه میخیزد علی *

* گر نباشد سیف خان مارا نفس در کار نیست *

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رساله مسمی راگ درین
(که بیشتر ترجمه مانگ^(۲) سوئل که نایکان سابق نوشته اند)
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل
سرهند سیف آباد مکانی آباد نموده وطن خود قرار داده
مدفن او آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلد مکان بخطاب پدر
سر امتیاز برافراخته بفرجدارى تل کوکن و قلعه دارى اعظم نگر
ملکانون^(۳) و تهانه دارى ساتکانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور
ضمیمه صوبه دارى بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر متعین شد
بخدمات نیابت صوبه مزبور تعین گردید - و در آغاز سال چهل
و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیچ خان باضافه پانصدی

زاویه نشین عزامت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار
 مرحمت شده ببحالی منصب سابق چهره افروز طالع گردید
 چون سال ششم عزم دلکشی کشمیر از فر لزل پادشاهی
 فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان
 منصوب شد - و از فرط کار طلبی و خدمت درستی ایام حکومت را
 بیطالت و بیکاری نگذرانیده یساقها برای خود بهم رسانید
 و به نیروی پردای و دلاری ولایت آورد را (که از دشواری راه
 چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر) تا بیست
 روز جنگ کمان رفته بحیطه تسخیر درآمد - و پس ازان ملک
 کاکمت و برشال را نیز ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و دستور
 و اشاعت آثار اسلام و اخلاص نور مسامانی در ساحت ولایت
 ثبت بزرگ (که از قدیم الایام ظلمت آمد کفر و بطلان بود
 و هیچگاه حکام آنجا سر بر بقیه اطاعت فرمانروایان اسلام نیارده)
 تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهی بام
 دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستی
 از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چند
 از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت
 و انقیاد استاده خطبه پادشاهی خواند - و طلا و نقره بسیار

(۲) نسخه [ب] کل گشت و بر سال - و نسخه [ج] کل گشت و برشال

و در [بعضی نسخه] کست

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند - اتفاقاً در عین
گرمی هنگام ستیز و آذیل فیل سوار می اسلام خان بصدمة بان
رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته
توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره
معدودے قدم همت افشردہ کوششهای مردانه نمود - و پس
ازین فتح (که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت
یا بجهت دیگر) اراده گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات
بمیان آمد - و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدی هزار
و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدارالخلافة
(سید ستردن نقش هستی او باهتمام سیف خان بیعت و یکم
ذی الحجة سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز
دیگر سپهر شکوه را بر طبق حکم بقلعه گوالیار برده بحارسان
آن قلعه استوار سپرد - و خود بمستقرالخلافة معارفت نمر
و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان (که
به بنگاله تعیین یافته بود) قیام ورزید - چون تذن مزاجی و استغنائی
فطری با نازش کار کردگی و پندار سپاهگیری داشت اعتقا
بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشیده
بنا بر تقصیرے از نوکری برطرف شده در قصبه سرهند
(۳)

(۲) نسخه [ب] و نه (۳) در [بعضی نسخه] تفصیلات :

بخشی شاهجهانی سمت - همواره در حضور پادشاهی دولت
 بار می اندوخت - و بدوام روشناسی خود را در خور نوازش
 می ساخت - در سال سیم بداروغگی تورخانه والا و منصب
 هفتصدی صد سوار امتیاز یافت - و هنگامی (که مهاراجه
 جسونت با کروفر ^(۲) زیاد تعیین مالوه گردید) بر منصب او
 باضافه مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون
^(۳) راجه جسونت از جسارت و نخوت آرائی سنگ راه موکب
 عالمگیری گشته آماده رزم و پیکار گردید و آخر الامر جمعی
 از سران نامور را بکشتن داده ننگ فرار بر خود پهنید
 بسیاری راه گریز سرکردند - گروهی برهنمونی بخت از خیل
 مخالف جدا شده بتقبیل عتبه عالمگیری فایز گشتند - خان مزبور
 ازین جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار
 و پانصدی هفتصد سوار و خطاب سیف خان مباحی گشت
 و در جنگ دارا شکوه تلاشهای سپاهیان نمود - بهریت اعتبار
 مورد نوازش گردید - و بخدمت داروغگی جلو و آخته بیگی
 امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگه
 (که سردار فوج برانغار عالمگیری بود) از خلاف منشی
 و گردان شده عیان بودایی خدیعت تافت و اسلام خان
 بدخشی (که هراول برانغار بود) بجای او مقرر گشت

از تغیر همت خان ببخشیکری دوم و بانضمام سر رشته دفتر
والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعمت خان
بعد انداز خان در مهم یوسف زئی بکار ولی نعمت در آمد
نامبرده با جمعیت شایسته پیشاور تعیین گشت - سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار
کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر
شیخ میر خوافی در جنگ افغانه جان نثار گردید از با فوج
گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجه
مردن عتاب شده از منصب بر طرف گردید - بعد چندی
بدیالی آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون
(۲) آئی بیگم والده اش (که صبیۀ میرزا شاهرخ بود) چادر ممات
بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بعزایمت خلعت
از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بافتزاع جویده پور
از دست راهبران (که مصدر نافرمانی بودند) پای همت
پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه (۱۰۹۰)
هزار و نود هجری پس از امتداد بیماری طبل رحیل
بآخرت سرا کوفت *

• سیف خان •

سیف الدین محمود معروف بفقیر الله پهر تربیت خان

(۲) نسخه [ب] الی بیگم - و نسخه [ج] الن بیگم - یا آی بیگم باشد .

سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار و خطاب سربلند خان سید ناموری زد - و سال سی و یکم بخدمت آخته بیگی از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه و اضافه یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بروی خلد مکان مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگده نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بقوجدارگی مهندسور دستوری پذیرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرمایه بلند رتبیگی اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم (که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمیت دارالملک کابل مرخص گردیده بود) دامن عقیدت بر کمر همیت زد - سال دهم همراه شاهزاده مذکور (که به بندوبست صوبجات دکن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم از انجا آمده سرارادت بر هند سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزاده مذکور بعضی حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهی رسیده و نواب بانی والده ماجده او بنابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای رسانیدن بانی مذکوره مقرر گشت - پس از معاودت بخدمت قوش بیگی از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبرآباد از تغیر نامدار خان و پستر

مرصع با علانۀ مرورید و اسپ عراقی و فیل خاصه و از اصل
 و اضافه بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار از انجمنه یک هزار سوار
 دو اسپه سه اسپه رایست امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت
 موکب پادشاهی از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور
 رسانید - و بعد چندی رخصت تعلقه مزبور یافت - سال
 هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جریده پیاپی سریر دولت
 رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود
 سال یازدهم از انجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجه
 از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال
 سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و هجری داعی
 حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران
 شیخ میرخوافی بخلاف تعزیت از ماتم برآمدند *

* مریدان خان خواجه رحمت الله *

همشیره زاده نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات
 خاندانش بمنصب درخور سرفرازی یافته پایه روشناسی در پیشگاه
 فردوس آشیانی داشت - سال بیست و پنجم بخندمت
 میرتوزکی چهره عزت برافروخت - سال بیست و ششم همراه
 پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعیین گردید - سال بیست
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار
 لوای اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافه صد و پنجاه

* سید امیر خان خوانی *

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول داراشکوه از اکبر آباد جانب شاهجهان آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیاده سری از جبین حالش لایح بود) اسیر ساخته بقلعه شاهجهان آباد فرستان بذابر مزید اعتماد از بتفویض قلعه داری آنجا و عذایت خلعت و اسب و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روبیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار مهابی گشت و سال اول جالس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعه گوالیار رسانیده بموکب پادشاهی پیوست - و چون در جنگ نواحی اجمیر شیخ میر بکار پادشاهی درآمد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه سوار طبل بلند و تبکی نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیب راه گرن زمیندار بیکانیر (که در عهد اعلیٰ حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رو داد قضایای منازعت فیما بین خلد مکان و داراشکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن^(۲) فروکش کرده بود) نامزد گشت - پس از وصول بخدود بیکانیر راه مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری . مردانه جان در کار

پادشاهی در باخت *

* سید عزت خان عبدالرزاق گیلانی (۲)

ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سیم
جلوس فردوس آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب
عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبه ملتان می پرداخت
سال سی و یکم از تغیر بهادر خان بحراست دارالسلطنه لاهور
چهارم عزت برافروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکبر آباد
از عالمگیر پادشاه منہزم گردیده بلاهور شتافت و درانجا هم
پای او قایم نمانده بملتان رفت او نیز همپائی گزید - و چون
شاهزاده مذکور استقلال از دست داد راه بهکر در پیش گرفت
او از رفاقت تخلف ورزیده پس از وصول موکب عالمگیری
بملازمت پیوست - و بمنصب سه هزار پانصد سوار چهارم
عزت برافروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهی رکاب
پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تنیر سنجرخان
بفوجداری بهکر لوای احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه داری
تقمه از انتقال غصنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و پانصدی در هزار سوار سرمایه مباحثات اندروخت
(۳)

تتمه احوالش بنظر نرسیده *

(۲) نسخه [ج] بیست و سوم (۳) نسخه [ج] سه هزار و دو

جانب بسمت کام جلالت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر
 تردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست
 و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مرقوم بمهم مسطور دامن
 همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسب با زین نقره
 مباهیه گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیضا
 مسطور طی مصافقت نمود - سال بیست و نهم بفوجدارئی
 ایرج بهاندیر و شاهزاده پور مضاف مستقر الخلافه محال خالصه
 (که بغابر نارسائی نجات خان ویران شده بود - و سه کرب
 و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازی یافت - پس از آنکه
 امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا (راجه
 جیسنکه) که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور
 داشت) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان
 برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت
 و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعیین پذیرفت
 و اواخر سال دوم چون فیروز میواتی بخطاب خانی ممتاز شد
 ار بخطاب سید اختصاص خان ناموری اندوخت - مدت
 بتهانه دارئی گواهی مضاف صوبه بنگاله (که بر سرحد ملک
 آشام واقع شده) می پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که
 آشامیان دیونهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخی نمودند)
 چون مدد هم نرسید خان مرزور داد دلوری داده مطابق

خویش (که ماثوف و مشغوف خاطرش بود) (خصت یافته دیگر پا ازان مملکت بیرون نگذاشت - پرگنه لوه گانون مضاف ناندیر در جاگیر داشت - موضع ازان بلولی نام^(۲) را وطن اختیار نموده باحداث مسجد عالی و ابنیه رفیعہ مزیت تمام بر قصبات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سی چهل سال درین دولت ابد مدت بسر برد - هرچند مصدر کار نمایان نشد اسا از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلیٰ حضرت بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور اراده جنگ دارا شکوه رکضت فرمود او را بولا پایۀ منصب پنجهزاری بر نواخته با وصف مبالغه خان مذکور در رفاقت و همراهی بمومئی دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیری میرزا راجه جیسنگه ناظم دکن بذهب و غارت مملکت بیجاپور ستالش نمود قلعه منگل پیرا^(۳) (که بر کز دریا ای بهیمر و از بیجاپور شازده کوه جریبی واقع است) بتلاش نینو سر لشکر سیوا متذرع گردید - میرزا راجه اودیسنگه بهدوریه را بحراست قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته پیش شتافت *

(۲) نسخه [ج] بلوری (۳) در [بعضه نسخه] منگل سرا - با

از قلاع نامی آندیار (ست) وجهه همت ساخت چون نزدیکی
 قصبه پیوست خان مذکور میان قصبه و قلعه صف آراسته^(۲)
 و آلات آتشبازی پیش (و چیده مستعد نبرد بوده از روی
 تهور حمله آورد - و عرصه بیکار از توپ و تفنگ باای قلعه
 و آتشبازی پائین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرد نار
 گشت - خاندوران و همراهانش داد مودی و مردانگی داده
 بسیاری از مقاهیر را بنهاخانه عدم روانه گردانید - و چندی
 (که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود) بپامردی
 فرار جان به سلامت بردند - سرفراز خان اموال و اسباب برتافته
 با معدودی بلشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول
 خان با اتفاق رندوله خان عادلخانی بآهنگ کومک قریب قلعه
 رسیده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهی
 درآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت
 ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام (که مقرب
 خان مخاطب برستم خان دکنی سپاه سالار نظام شاهیه
 برهنمونی بخت بیدار اختیار بزدگی درگاه والا نمود) خان
 مذکور نیز ناصیه التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت برافروخته
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرفروزی یافت - و در
 رکاب اعلیٰ حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیستم و سیوم بالتماس شاهزاده
 مذکور حصول ملازمت اعلیٰ حضرت نمود. بنوکری پادشاهی
 امتیاز یافته بمنصب دو هزار و سوار اختیار اندوخت
 سال بیست و پنجم باضافه پانصدی و عذایت علم مباحات
 پذیرفته همراه شاهزاده محسن اورنگ زیب بهادر (که دفعه دوم
 بیساق قندهار مامور شد) تعیین گردید - سال بیست و ششم
 با شاهزاده دارا شکوه باز بهمم مسطور شدافت - از پادشاه نامه
 معلوم میشود که تا سال سییم زند بود - احوال آید هیچ
 مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت می آید
 که در بیساق آشام با معظم خان خاننجانان بود *

«سرفراز خان دکنی»

(۲)
 در دود و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسب
 قریش است - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آمد
 بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید
 مشارالیه بدستگیری بخش ارجمند بخطاب سرفراز خانی
 پایه اوزای امارت گشته فرق ناموری برافراخت - و بعد از
 ملک عزیز بسوداری و سروجی رسید سر لشکر ملک قلنگانه
 گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس
 فردوس آلبانی تسخیر قلعه قندهار (که بمذامت و دشوارکشائی

نامور شد - پشور و جیه الدین خان بقلعه دارئی ارک آنجا
 سرفرازی یافت - اتفاقاً ناسرداران رام راجه (که سید عبدالله
 خان در صوبه دارئی خویش تیزبائی بکار برده دستگیر نموده
 بموجب حکم والا در قلعه ارک محبوس بودند) شبی هذدو (ار
 و بهرجی و چنده دیگر ناسردار از چنان محبوس (که عقل
 بدر رفتن بجز ساخت با محافظان باور نکند) گریختند
 خان مزبور با پسر بکمی مناصب معاتب شد - و بعد ازان
 بیساق چنچی تعیین گشت - هر چند بقدر نام و نشان ساز
 و سامان نداشت و همیشه زیر بار سبندی بود و دوش خود را
 گرانبار مساعد سرکار والا داشته اما خالی از دماغ و پندار
 نبود - [روزی] که پادشاهزاده محمد کام بخش با جملة الملک
 اسد خان بنواحی چنچی (سید و ذوالفقار خان نصرت جنگ (که
 از سابق محاصره آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد [شاهزاده
 بدیوان نشست - و جملة الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان
 دکنی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور (که نظر به چشمی
 نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد) (نجیده
 از دیوان برآمد - و باز نفرت - تاریخ فوتش بنظر نیامد *

(۲)
 * سبیل سنگهه هیسودیه *

نبیره رانا امر سنگهه است - چنده بملازم پیشگی شاهزاده

از رزم شاه شجاع (که مشهور بجنگ کهجوه است) احوالش
بنظر نیامده - و نامش نه در جریده ادبیا و نه در ذیل اموات
مثبت است .

اما سید منور (که ملتمز پرستاری حضور بود) در جنگ
ازا شکوه در قوچ جرانغار او (که جمیع سادات و اهل جلو
همان جانب معین بودند) قرار داشت - در عهد خلد مکان
خطاب خانپ یافته متعین دکن گشت - و بهمراتبی راجه جیستگه
(که در صوم سیوا و تاخت و تالان ولایت بیجاپور مساعی
جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آویخته نوای غلبه
و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم
در ساک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن
اختصاص گرفته بود) انتظام یافت - و پستو جبهه ساری
آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجدارئی گوالیار نامور
شد - و در سال بیست و یکم از تغیر سببکون بدو یله بفوجدارئی
(۲) راتنه مهویه و جلال پور کهندوسه شتافت - و چندک بهصوبه دارئی
اکبرآباد پرداخته بهسبب نزدیکی و داکه شهر متهم بهبد عملی
شده بپای عزل آمد - زمانه بهتفاظت برهانپور رخصت یافت
و پس ازان بخطاب لشکر خان درجه ناموزی پیمود - در سال
هی و دوم بایالت بیجاپور از تغیر هید عبدالله خان باره
(۳)

خانجهان مرحوم بحراست قاعه دارالسلطنه معین گردانید
 پس از معاودت (که نهضت بجانب آگره واقع شد) حراست
 مذکور بسان سابق بهر دو تفویض یافت - و چون سال بیست
 و دوم باز رایات پادشاهی بسمت کابل انتهای نمود میانت
 بلده لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مفوض گردید *

و چون بپایه رشد و تمیز برآمدند بحکم والا قطاره زن بهاق
 گشتند - سال سیم چون فوجی از حضور بباشایتمی میرجهاء
 بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زنب بهادر
 ناظم دکن تعیین گردید سید شیر زمان نیز دستوری یافت
 و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغرای اعلی حضرت
 پرداخته بر هر طلب عساکر کوهکی آورد - بعد از از امر
 و منصبداران بخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان
 هر کردند - مگر معدودی از سعادت منشی و بختمنذی
 دست اعتصام بفتراک بزدگی شاهی استوار نموده از (فتن
 حضور تغاذه ورزیدند - مشارالیه ازان جماء بود - در همان
 قرب ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت بوافراشت
 پس از عبور دریای نروده بانزایش منصب و خطاب
 مظفر خان (که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود)
 مختصر و مباهی گردید - و در معارک و غا و مهالک هیجا
 در هراولی سرآمد ثابت قدمان جان سپار بود - اما پس

(۲)
پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس عالمگیری
بخطاب فیض الله خان سر بلند گردیده بداروغگی جواهرخانه
می پرداخت - پستتر بتعلقه میر توزکی سر برافراخت - سال
دوازدهم [که دلداد ولد الف خان محمد طاهر نبیره دولت
خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقت (که پادشاه
در خاص و عام نشسته بود) در افتادگی نمود] او بچالاکی
چوبه بر سرش زد - پس ازان بوجه معاتب گشته از منصب
افتاد - سال بیستم ببدالی منصب تعیینات بنگاله شد - بعد
چند سال دران صوبه نوکری بزخم چمدهر اوزا گشت *

* سید مظفر خان باره و سید لشکر خان باره *

پسران سید خانبهان شاهجهانی اند - در اوان فوت پدر هر دو
سید شیر زمان و سید منور صغر سن داشته اند - برادر کلان
سید منصور توهی بخود راه داده از درگاه پادشاهی روگردان شد
اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصه (که بران خان متوفی داشت)
هر یک ازان دو خرد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب
هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و مقصدی
مهمات هر کدام از حضور تعیین گردید - و چون سال بیستم
موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل
رخصت نمود آن هر دو جوان حدیث السن را با سید علی خورشید

چهار صوبه دکن ترق افتخار برافراخت) او از اهل و اشراف
 بمنصب دو هزاره پانصد سوار سرباندي بافرو ۵۰ سوار برادر
 تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلمه داری دولت آباد
 از تغیر پرتھویراج نخل آرزویش باز آورد - و سال بیست و یکم
 بافرزنی دو صد سوار و پس از فوت برادر باغافه پانصدی
 ۵۰ صد سوار و استقلال میانست قلمه داری مذکور بر فراز آمد باز برآمد
 سال بیست و دوم از اینجا معزل شده باستلام عتبه خلافت
 پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیکری دوم و از اهل
 و اضافه بمنصب ۵۰ هزاره ^(۲) سوار چمن آرزویش گل گل
 شگفت - سال بیست و چهارم باغافه پانصد سوار و حراست نامه
 مستقر الخلافه از تغیر بافی خان برخواخته آمد - سال بیست
 و نهم از اینجا تغیر گردیده سال سییم بتقرر قلمه داری دارالخلافه
 عرصه اعتبار پیمود - و پس از آن (که مسند سلطنت بتکمرانی
 خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامه (که بعزیمت تعائب
 داراشکوه موکب پادشاهی نزدیکی دارالخلافه رسید) او بنظم
 مهمات اینجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار
 و شصت و نه هجری باجل طبعی ایام زندگیش بآخر رسید
 فضل الله خان پسرش با برادر زاده هفی خان و عبدالرحیم
 خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بشاعت تعزیمت آبرو یافتند

گشته پستو بقلعه دارمی نجاته از تغیر خواص خان کام دل
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده *

* سعادت خان *

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هردو جدا جدا
درین نسخه زیفت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد
جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرفرازی
داشته در سلک تعیناتیان صوبه کابل منتظم بود - سال پنجم
جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار رایت کامرانی برافراشت - سال نهم باضافه دو صد
سوار و سال دهم بافزونیه سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات
مسای گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه بیایه دو هزار
هزار و پانصد سوار مرتقی گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ
بقلعه دارمی ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عیایت نقاره
بلادن آوازه گردید - پستو حسب تجویز جملة الملک سعدالله خان
بفزونیه پانصدی کامیابی اندوخت - و در حراست ترمذ شبیه
(که سبحان قلی خان حاکم بخارا گروه اوزبک و المان را
فراهم نموده شبخون بر قلعه مذکور آورد) از مهتابها فروخته
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

(که بدیده دري و عاقبت بيني از مرافقت او (تم بهبود بر او حقه
 حالش نمیدید - و بوی خیر از ارضاءش نمی شنید) مفارقت
 گزیده احرام سده عالمگیری بسته (هگرای مقصد شد - هنگامی
) که موکب عالمگیری در تعاتب دارا شکوه هنوز از آب بیا
 نگذشته بود) سعادت اندوز تعبیل عتبه سلطنت گشته ظلمت زدای
 چهره طالع گردید - و در همان دو سه روز از یادی بخت
 نیک فرجام بصوبداری برار از تغیر حمام الدین خان و خطاب
 اختصاص خانی سرمایه افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش
 برجامع اوراق ظاهر نشد - که اینجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکری *

پسر سید لطف^(۲) علی بهکری ست - که سال هشتم جلوس
 خردوس آشیانی بفوجداری میان دو آب چهره امتیاز برافروخته
 سال شانزدهم بحراست قلعه کانگه تعیین گردیده سال بیست و هفتم
 بنابر کبر سن او را از نوکری معاف داشته چهار لک دام
 از پرگنه فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل
 و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت
 و چون سلطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت او احراز
 ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه
 در رکاب پادشاهی بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

و اختلال بر شیشه خانه جمعیت و افتدادر دارا شکوه افغان یعنی
بعد صف آرائی و قتال با عساکر عالمگیری شکست (که مرکز صورت
جبر آن در آئینه خیالش نیست) (و دان [سلیمان شکوه
(که پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک
پدر شتابان میرفت) ازین آگهی پیران کار خون گشته باله آبان
هرگشت . و با سران و معتبران پدر مجلس گذارش برآراسم
هر فرقه ازان مصاحبت می اندیشید . اما از وحشت زدگی موابدین
کسی وجهی همت نمی گشت . تا آنکه سادات باره (که عده
لشکر و متوطن میان دو آب بودند) اصرار ورزیدند . که
بسمت چاندپور مدینه رفته ازانجا سرس بنواهی پرنی
و سهارنپور باید کشید . و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور
پیر دیوست . بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهی گشت
تا آنکه از اکنو گذشت جمعی بر سر کور می پرگنه مدینه (که باطاع
پیغم صاعب تعلق داشت) فرستاد . که آنچه زر بتحصیل
رسانیده باشد ازو بفرستند . او در خانه خون متحصن شده
همداخت و ممانعت مهیا گشت . لشکریان باشاره سلیمان شکوه
یورش نموده بر سر اعلی و عیالش ریختند . و او را با پسرش
دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند . و دست تعدی و تجاوز
همال و ناموس او و دیگر سکه آن پرگنه دراز کرده باسر
و نهیب پنداختند . در خلال این حال سپید صلابت خان

بیست و پنجم بعطای عام و سال بیست و هفتم بافاضة
مکرر بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عذایت نثار
کامیاب گردید - در سال سیم انوپ سنگه زمیندار باند و (۲۱)
(که سرحد آن پیوسته بصوبه آله آباد است) مستمال ساخته و همراه
خود بتقبیل ساحت جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنه و بی
خان مؤبور اختیار بندگی درگاه داد نمود - چون در آخر سال
می و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جوار
بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضة اعالی حضرت
از بمثاله بال لشکر گران بقصد اکبر آباد روانه شده - و هر چند
وکیلش از اعداد محنت مزاج پادشاهی می نوشت از محمول
بر سازش مهین برادر نموده نگاشته ادرا دزنی نمی نهاد)
تعیین گردید سواى سوران و سرداران پادشاهی (که کمکی قرار
یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را
(که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم
ساخته بود) بے آنکه در ملاح حال و مال خویش نظریه مستحکم
گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید مالاب
خان را با جمعی از سادات باره (که عده های او بودند
و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعیین
نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر هوتامون سنگ تفرقه

برافروخت - و پس از جنگ سموگنده چون موکب عالمگیری
در فتنای مستقر الخلافه رسید از حسب الحکم با فاضل خان^(۲) و منشور
میر سامان در بار پیش خلد مکان آمد و زنت نمود - و منشور
یادشاهی و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر (که عذایت
شده بود) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در ادائل
سلطنت پادشاه مزبور چون مصادرات از تغیر او بمیرک شیخ هروی
مقرر شد او ساله چند بانزوا گذرانیده آنجهانی گشت *

* سید صلاحیت خان باره *

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید
بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندایی وال مشهور
است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال
و اقربان اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم
به نیابت شاهزاده بصیانت صوبه پنجاب مقرر گشته از اصل
و اضافه بمذنب دو هزاره یافست - و در همین سال بتجویز
و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و مدتی در پند و بست
شاهزاده به نیابت صوبه آله آباد فرق عزت برافراخته از پیشگاه
خلافت خلعت رخصت پوشید - و مدتی در پند و بست
آن صوبه کوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بیشتر
رمیدگان صحرای خود سری را بپالنگ انقیاد بر بست - سال

(باب العین) [۴۵۶] (مآثر الامراء)
 رسیده دولت باریابی یافت - و پستر بعطای اسپ مباحی
 گشته (خصمت انصراف پذیرفت - پس ازان (که مسند
 حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران
 دست داد) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محاربات
 (که میان حدود بنگاله (داد) سرگرم سربازی و جان سپاری
 بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت
 (که جز ده نفر سادات باره و دوازده نفر مغول کس
 نماده بود) داد رفاقت داده همپائی گزید - و دران ملک شتافته
 مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادری ست - که در عهد جنت مکانی
 بصدارت کل می پرداخت - سال بیستم جاوس فردوس آشیانی
 چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود از انجا [که سلوک شایسته
 سید هدایت الله (که دران ایام دیوانی قندهار داشت) مکرر
 بعرض پادشاهی رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات
 صد سوار برنواخته او را ببارگاه ساطانی طلب فرمود - سال
 بیست و یکم درامت بار اندوخته بعزایت خلعت صدارت و اضافه
 پانصدی صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم
 بافرونی پانصدی کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو صد سوار چهره مباحات

سال اول بیدکالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان
بسمت کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ (که در
نواح موطنه مزبور عام فساد برافراشته بود) تعیین گردید - سال
سیوم بعلای خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی دوینست
سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بلخجات پراز
نامزد شد - سال ششم در رکب پادشاهزاده محمد شجاع
بهم پریخته شتافت - شاهزاده او را با قصد سوز بطور
تهانه جهت محافظت راه در جالغ پوز گذاشت - ^{هشتم} سال
در هنگام معارفت از لاهور در ^{در} بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان
تنبیه مفسد سیدان میان درآب بگم عقیدت برداشت - پستو
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بهشتگرمی افواج
متعین بمالش چهار سنگه بنذیله تعیین شده بود) همراهی
گردید - سال نهم در ایامی (که ملک دکن نویت دوم مقر لشکر
پادشاهی شد) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله
و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص
گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار
سوار چهره عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان
بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال
بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

(۲)

و هشتم باضافه پانصدی ذات و عنایت جواهر بقیعت ده هزار
روپیه درجه اعتلا پیمود - سال بیست و نهم برای شادی صبیّه او
(که بمهاراجه جسونت سنگه مقرر شده بود) رخصت متعرا
یافت - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
هزار سوار ترقی یافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانیه چون کار بر راجه
رایسنگه سیوریه تنگ شد از پیاده شده بزد و خورد پرداخت
و در جنگ سموگده بهرادی دارا شکوه جا داشت - پس از آن
بموکب عالمگیری پیوسته در جنگ شجاع و مبارکه دوم دارا شکوه
همراه پادشاه بود - پستتر تعینات دکن شده سال دهم همراه
راجه رام سنگه کچهوا بهیم آشامیان لوی عزیمت
افراخت - سال دوازدهم باتفاق صف شکن خان (که بغوجدرای
متعرا مقرر شده) تعینات گردید - و بوقت موعود جام
صمات چشید *

* سید عالم بارهه *

برادر سید هزبر خان است - که احوالش درین نامه نثارش
پذیرفته - نامبرده در عهد جنگ مکانی ابتدا بمنصب درخور^(۳)
سرفرازی یافته تا آخر عهد پادشاه مذکور بپایه هزار و پانصدی
ششصد سوار مرتقی گشته پس از جاوس فردوس آشیانی

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور به سمت قلعه مزبور
دستوردي یافت - سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده
دارا شکوه بهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون
طوی مهاراجه جسونت سنگه با برادرزاده او قرار یافته بود
بمتهرا رخصت پذیرفت - سال سییم همراه معظم خان نزد شاهزاده
اورنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعی فراخ زد - و در جنگ
عادل خانیه گردن نمایان بظهور آورد - پس ازان بحضور رفته
همراه مهاراجه جسونت سنگه بمالوه رسید - و روز جنگ
شاهزاده مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و هشت
و هشت هجری بکار آمد - پسرش فتح سنگه نام در ذیل
منصبداران بود - در همین نوکری رانا گذاشته سال بیست
و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار
لوائی بختمندی افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه
بمنصب هزاره پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام فدریت بر نهاد
سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم باضافه
در صد سوار گام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور
بهم مسطور قدم جلالت برکشان - سال بیست و ششم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاره هشتصد سوار و سال بیست و هفتم
باضافه در صد سوار چهره عزت را آرایش داد - سال بیست

ازان بهمراهی شاهزاده مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگه
و روز صف آرائی دارا شکوه مورد تودن گشته باضافه منصب
و خطاب خانی ترقی نمود - و چون شاهزاده کوتاه اندیش
بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشارالیه بمنصب
سه هزار و پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت
و بهمراهی خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا
تعیین شده بود) (خدمت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید
و چه وقت پیمانۀ حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

* سجان سنگه *

(۲)

و پیرمردی هردو پسران سورجمل سیودیۀ دومین پور رانا
امرسنگه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس
فردوس آشیانی بپایۀ هشتصدی سه صد سوار رسیده سال
هفدهم بمنصب هزار و چهار صد سوار نوازش یافت - سال
هیزدهم باضافه صد سوار کاهرانی اندوخت - سال نوزدهم
همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان مامور
گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - سال بیست و پنجم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هشتصد سوار اختصاص

هنگامی (که بیستاق باغ میزفت) اگرچه از حبس نجات یافت
 اما شاهزاده سپردند - که در ساک - لازم خود منسلک ساخته
 بدیخ ببرند - بعد ازان پالغز او بصبح مقرون گشته ببعالی
 مأموب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یک مستوجب
 نکال و عقوبت بود) می گشت - و از پیشگاه خلافت ظهور
 بر خدمات پدرش انماض و اعراض مبذول میشد *

دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم سوبه گجرات
 دستوری یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکه معظمه رفته
 استعفاى گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از گور
 ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر
 معارفت نموده چون آثار ضراعت و ندامت از ناصیه خالش
 پیدا بود بر طبق التماس شاهزاده مذکور بمأموب هزاره
 چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

ازان گروه بخله ظن (که لامحاله بجانب رطن رفته باشد)
 بر اثرش سرهند ریه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر
 شتافته هرجا آن خرد تپاه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد
 و پیش ازان ظاهر شد که بسوی الکهی جنگل گریخته بدست
 کردی آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر قوزک
 یا جمعی از یسارلان بآوردن او تعیین شد - چون کردی مذکور
 از نسبت بنوت خانجهان (که رکن رکیں سلطنت بود) بران
 بے هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تنگ نگرفته بود.
 پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشارالیه یانجا رفته
 کردی مذکور را بجهت غفلت (که ازو بر روی کار آمد) بغضب
 پادشاهی (که نمونه قهر الهی است) تهدید نمود - از بعم
 خود کردی پرکنه تهاره^(۲) بسرعت سریعه نوشت - که اگر آن
 بے سرو پا بدان جانب سرے کشیده باشد مراسم جد و جهد
 بیکار برده بدست آرد - والا عرض و جان او در مقام تلف است
 او بعد از تک و دو بسیار بوسیله پی شناسان دریافت - که
 آن بیراهه رو از نواحی تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم
 باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ
 نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکرهیده سگال متوقف نبود)
 ور خود را با اتفاق ابواب جستجو برکشادند - و پیش از پرس

می کوشید - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهی (وادار نبود
که بر عمل و رعایا حیف و میاء رود - هندوستان در وقت
وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود
اما شکایت او پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی
گذرانید - و القاب او علامی فهمی جملة الملک مقرر گشت
و بمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو
یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آدر شده احوالش جداگانه
نوکرین کاک اخبار سنج گشته *

* نکته * دیانت امریست محمود - و پاس نمک
شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا (که با غربا افتد)
پاس اینها داشتن اهم دولتخواهیست - چه اگر درینصورت
بکل نقصانے (۲) نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر
بحال او کلی نقصان جز مثر نقصان کل است - فتأمل *

* سید منصور خان بارهه *

پسر کلان سید خانجهان شاهجهانیست - جوان صاحب
مذنب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر
وایسین رخت زندگی بر بهت مقارن فوت او بے ظهور بائے
بتخیلات باطله و توهمات لاطیله سر بصحرا زده آواره دشت قرار
گردید - اعلیٰ حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمعه
(۲) نسخه [ج] رو (۳) در [بعضی نسخه] و جز نظر بحال او کل و نقصان *

شایسته بتخریب قلعه چتور روانه فرمود - او درانجا (سیده بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم بنابر عارضه (که از تذازل دواى توانج برو طاري شده بود و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار مي آمد - و بکارهای متعلقه مي پرداخت) آخر بسبب غلبه ناتواني خانه نشين گرديد - پادشاه بعيادت او رفته بر مراسم قدرداني افزود - و او بيست و دوم جمادى الثاني سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بگلشن بقا خراميد - پادشاه باستماع اين واقعه چشم را اشکبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن يازده سالگي بخلعت و مذهب هفت صدي در صد سوار امتياز پذيرفت و باقي پسران و وابستهای او بيوميه و يار محمد همشیره زاده او بمنصب سه صدي شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش بمناسب مناسبت سرفرازي يافتند - ازانجمله عبدالذبي نوکر صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافتخار بر افراخت - که در عهد خلد مکان فوجدار متعرا شده نقش عملداري از قرار واقع کرد - و در يک از جنگها بزخم تفنگ درگذشت - مسجد متعرا بنا نهاده اوسمت *

سعد الله خان با حلیه علم بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستي و ديانمت

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه
 پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعیین
 یافت . پادشاهزاده از ملتان برای راحت (که عبارت از گذار
 دریای سندهه و ججه و چتالی و فرشنج و قندهار باشد
 و بحساب جریب یک صد و شصت کروزه می شود) متوجه
 گردید . و از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار
 دو صد و هفتاد و پنج کروزه می شود) روانه شد . و پس
 از وصول دران هرحد در گرد گرفتن قلعه و دروآیدن نقبها
 انواع سعی و تردد بظهور آورد . چون تسخیر آن مکان صورت
 نبتست سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده
 دولت بار اندوخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع ضروری رسید [که رانا
 راجسنگه پسر رانا جگت سنگه (با آنکه قرار داد از وقت
 حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکانی را باستصواب
 اعلیٰ حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم
 قلعه چتور نپردازد) به تیاری بعضی دروازا و یکان برج پرداخته]
 بنابران خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی
 (رحمه الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

(۲) نسخه [ب] جینالی - و در [بعضی جا] چندالی یا جلابلی باشد

(۳) نسخه [ج] فرشنج *

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قاعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بهمن متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفی بجانب قندهار (سید) او (که بذابر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابینان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین مورچالها و دواندن نقبها و تیرری کوچه سلامت دمی نیاسود و دتیقه فرنگداشت *

ازانجا (که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باند مرتبه گردید - و پستر باانعام یک کرور دام (که مجموعه تنخواه دوازه کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامی (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آباد بذابر دریافت احوال صوبه پنجاب (که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندی آمده مالحق شد - و در

و کثرت کارها جدائی او صورتی نداشت) بدانصوب روانه ساخت
 که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای
 آن صوبه نادم نگردیده ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید
 از راه خنجان با آنکه دشوار گذار است بنابر قرب مصافحت^(۲)
 در پانزده روز ببلخ رسید *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجراح امور
 از کلبی و جزیری موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهار (دو)
 بعد طی بیست و باذن بسیار از بلخ بکابل رسید - از آنجا
 (که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست
 صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب شش هزار
 پنج هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و پستر بافرونی هزار
 سوار ذات و تائیدانش مساوی گردید - و باندک فاصله در جشن
 وزن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار
 و عطای اسب عربی با زین طلا باعلی مراتب نوکری تصاعد
 نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن
 نو تیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعنایت خلعت
 با نادری و تقرر یک هزار سوار از تائیدان او دو اسبه سه اسبه
 چهره عزت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
 متوجه شکار بصوب سفیدون سه کوهی جهجر گردید - و هنگام

و تاثیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلخ مریم گل کرد) لهذا در همین سال هتکامه (که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بداغ صفا رسیده بود) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی به بلده کابل دستوری داد - او در دو روز بکابل رسیده فرادان تردد بکار برده در فرصت پنجروز (که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود) همه کارها را برآه کرد - و شاهزاده را با افواج روانه به سمت معلوم نموده در فضای بلده بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبه تعیناتی خود جاکیر داشته باشد تابینان خود بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاره ذات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هندوستان بکاره تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلخ و بدخشان بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار فرق عزت با آسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلخ پادشاهزاده مزبور دل نهاد آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگره بدان حدود تعین شود) اعلی حضرت او را (که با وجود ازدانی

معرفت خود در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت فرامین بخط خود می نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل و اضافه به منصب چهار هزاره سوار و عطاء قلمدان مرجع نامیه پشت را نور آگین ساخت - و بفاصله قلیل بدرجه والای وزارت کل ترفیع یافته بعطاء خلعت و جمدهر مرجع یا بهوالمکاره و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره سوار و پانصد سوار پایه ترقی را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامرانی برنواخت - و پس از آن باضافه هزاره و عنایت فیل یا یراق نقره و ماده فیل در اقران تفوق جست *

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان تعیین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول (که ممر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که سه ماهه بمنصبداران نقدی و احدیان و تیراندازان و یرق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاکیرداران (که داغ آنها موافق حاصل قبول مقرر است) چهارم حصه وصول جاکیر آنها (که آن هم سه ماهه میشود) برسم مساعدت از خزانه بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند] توقف داشت - و علاوه آن طفل مزاحمی پادشاهزاده

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است که مابین مشکوی پادشاهی و دیوان خاص و عام تعمیر یابد^(۲) و از بار عام برخاسته در آن مکان برای انفصال برخی مقدمات (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل چون با حمام متصل واقع شود از عهد عرش آشیانی بغسلخانه شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت فیل مفتخر گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزل شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار و عطای خلعت خانسامانی (که پس از آن پایت وزارت است) سر عزت برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب^(۳) (که بنابر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندی تکلیف کشید) بعزایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار و عطای علم و پستر باضافه پانصدی و پس از آن بافرونی پانصدی دریست سوار رایب امتیاز برافراشت - و بعد چندی چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات دکن نامزد گردید او بعزایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی خالصه و تسوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترقیم

(۲) در [بعضی نسخه] تعمیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴)

بدان هو شتافت - پستر چندے معائب شده سال بیست
 و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرتوزکی درم اعزاز پذیرفت
 سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او
 بخلمت ماتمی مشرف گردید *

* علامی سعدالله خان *

(۲)

از شیخ زادهای قصبه جهنوت مضاف صوبه لاهور است
 و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر مایب بود
 در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اوائل
 حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید
 و حسن تقریر و لطف تحریر متحلی شد - چون احوالش بعرض
 فردوس آشیانی رسید از انجا (که پادشاه قابل درسمت و جویای
 آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - که برای
 ملازمت بیارد - پس از باریابی امتعداد کاردانی و کارگذاری
 از نامیه حالش دریافته در زمره بزدگان انسلک بخشید
 و بعطای خلعت و اسب و تفویض تعلقه عرض مکرر (که جز
 بمعتمدان نهزد) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب هزاره دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی
 دولتخانه خاص (که دولت خواهان صادق العقیدت بدان
 سوارانند) اختصاص گرفت *

(۲) در [بعضی نسخه] جهنوت (۳) نسخه [ج] مادی الاعتقاد *

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیمار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بغداد حصول صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بنشاط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزار و دویست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثری از محکلات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشته افتخار بدست آورد - پس از وصول بدافجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنج هجری رخت سفر بدار بقا برد - شفقت الله پور او تا آخر عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربتک^(۲) مضاف دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتفویض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس ازان (که امور جهانبانی بخلد مکان تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهره مباهات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواج کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر (که برفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قنوج سراقرازی یافته

مذکور بفروتنی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزارى هفتصد سوار چهره عزت برافروخت - پس
 از آن در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان
 (که درخواست نموده بود) تعیین گردید - و از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت
 و سال پنجم بدر خود (که صوبه دار دهلی شده بود) مرخص
 گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و تقاره
 و فوجدارى لکهي جنگل از تغیر جان نثار خان بلذ آوازه گردید
سال هشتم از تعاقة مزبور معزول شده سال نهم هنگامی (که
 دکن مورد رایات سلطانی بود) با خاندوران بتخریب تعاقة
 عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مساعی
 جمیله بکار برده در جلدوی آن سال دهم باضافه پانصد
 سوار تحصیل کامرانی نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار در همگان تفرقه
 جست - سال پانزدهم در رکاب سلطان اورنگ زیب بهادر
 از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان
 دارا شکوه (که بعزیمت نبرد والی ایران برفتن جانب قندهار
 مامور شده بود) گام جلالت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم
 بتفویض قلعه دارى جنیر از انتقال سپه دار خان امتیاز
 پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

و تسخير ملكش به عبي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی
 سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر اوندچهه (که حاکم نشین
 آن دیار است) مضرب خیام ظفر ارتسام اعلمی حضرت گردید
 سردار خان بحراست قلعه دهامونی (که ساخته پدر ججهار
 سنگه است) دستوری یافت - و آن پرگنه بجاگوش تذاخواه
 یافته بندوبست آن نواح بار متعلق گردید - و در سال چهاردهم
 بضبط هردو بنکش متعین گشت - و در سال هفدهم بظم
 صوبه مالوه سربرافراخته از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری
 سه هزار سوار سرعت برافراخت - و پستر بتیولدارمی چوراگدهه
 مامور شد - چون بضبط آن آلکا چنانچه بایست نتوانست
 پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه دارمی
 گتته مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یکهزار
 و شصت و سیوم هجری بساط حیات در نوردید *

* سزاوار خان *

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش دزین نامه
 اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیانی
 از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار کام دل اندوخت
 و چون پدرش بظم کابل مامور شده بود همراه او دستوری
 یافته با فوج بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از
 فرو نشستن فتنه نذر محمد خان والی بلخ از صوبه

سعيد خان سردار سپاهي وضع درست نقش بود :- و اطوار مضبوط داشت - تا زيبست در دولت و اعتبارش خلل نه افتاد و صاحب عشيره و قبيله بود - گویند بيست و دو پسر داشت و دو پسر كلانش (كه رشيد ترين و بهترين پسرانش بودند) در جنگ باغ بكار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او عبدالله پسرش از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و فتح الله بمنصب هزاري و نصرت الله و ديگران نيز فوراخور حال باضافه بمنصب سرامرازي يافتند *

* سردار خان شاهجهاني *

در ايام شاهزادگي در ساك ملازمان شاهي انتظام داشت هنگامی (كه زمانه ميان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازي انداخت) او از رفا سرشتي و حقيقت رزي اعتصام بحبل متين ملازمت شاهزاده استوار داشته بهيچ وجه جدائي نگريد و چون شاهزاده از بنگاله پرتو معاودت بنواح برهانپور افكند راجه گوبال سنگهه كور را (كه در اوان غيبت شاهي مصاحبي جميله در نگهداشتن قلعه نامور آسير بتقديم رسانيده بود) نزد خود طابع داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصين رخصت فرمود :- و پس از سرير آرائي بمنصب سه هزاري در هزار هزار و نوازش علم و نقاره و انعام سي هزار روپيه چهارم بخت برافروخت :- و چون استيصال چهار سنگهه بنديله

و سپاه طرفین باهم در آمیخته بود از نهاد یکدیگر برانگیختند
 خانم زاد خان و لطف الله خان داد پردلی و دلادری داده
 گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بر دوشه رضوان
 شتافتند - و خان شهامت نشان منشور پردی و مردانگی را
 بطغیرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیه سرفشانی
 و سرستانی داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصه نبرد گشته
 آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را
 از جنگ اجل رهایی بخشید - و بحکم معلی روانه حضور شده
 در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندوز گردید
 اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده
 بتغویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه
 (کم از سرکار والا بر ذمه هر دو پسرش مطالبه بود) معاف شد
 و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده یایالت صوبه
 کابل دسبتوری یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر
 سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجری ازین جهان گذران
 درگذشت - چون بترویات گزیده و خدمات نمایان و حین
 بندگی و فدویت پیایه والای امارت (کم منتهای مراتب
 فوئیدان بلند مقدار این سلطنت است) مرتقی گشته بود
 پادشاه قدر شناس تاسیف فرموده آمرزش او از جناب ایزدی
 مسألت نمود *

هفت هزار و سی و نه پایۀ اعتلا بر افراخت - و با پسران بهمراهی
شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در
جنگ هفت روزۀ بلخ که مشهور است انتظام میسر و بعد
او مقرر بود - در توحی آچه بخشی خود را با جمعی
(۲) فرستاد - که این طرف جوی آبی (که سر راه مخالفان است)
ثبات قدم و رزیده نگذارند که احدی ازان بگذرد - معدودی
از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی پا پیش گذاشتند
جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بے باکانه از آب
گذشتند - و بتوکتازی درآمدند - قدری راه سر شده بود
که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله دار گرد گرفتند
ناموس پرستان مردانه جان در باختند - خانه زان خان و لطف الله
خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای
خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - (بن اثنا
فوج کلان دیگر از مخالفان (که از مقابله بهادر خان
رواه عنان گردانیده بود) دوچار شده بجنگ در پیوست
سعید خان باوصف ضعف بیماری چون شیر زیان بر قلب
آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از
هر دو سو قرار شد) پای اسب سعید خان بگونه در شد
و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخۀ [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخۀ [ج] بوده است *

غور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که بتاخت و تاراج دران نواهی نقش خود را در سمت نشانده بود) ایلی می نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین توکنازی آغاز کرده تمام آن آلکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه از آنها برینهار در آمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او از تغیر خان مذکور بصوبه دارمی پنجاب و خانه زاد خان پسرش بفوجداری^(۲) دامن کوه کانگه سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جکتا زمیندار مؤ معین شد اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در افتتاح تلعه مؤ چنانچه از دیگران چستی و چالاکی بعمل آمد ازو بقدری درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه دارمی ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه دارمی لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار و ستوری یافته نظم صوبه پنجاب پسرش خانه زاد خان مفروض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز بایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والی

سعید خان بنورفوق فرمان پادشاهی روانه آنصورت گشت - چون
 بظاهر قلعه قندهار پیوسته آگهی یافت که ^(۲) سیاهوش قراقرشی
 با قریب هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیده
 مقابله طلب است - سعید خان ^(۳) میوزا شیخ پسر کلان خود را
 با علی مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار
 سوار عرصه نبرد آراست - و بتغضب یکدیگر جنگ سخت
 برگرفت - و داد دلیری و دلادری از طرفین دادند - آخر کار
 قزلباش در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق هزار سرگردند
 و تا بنگاه خود عنان یکران هزینه را دو تا نساختند - در
 جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمضرب شش هزار
 شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار
 انداخت - و میوزا شیخ خطاب خانه زان خان سرفراز گردید
 چون ولایت قندهار بقلیع خان تعلق گرفته بود سعید خان
 تا رسیدن خان مذکور به بدو بیست آن مهاکت ^(۴) پرداخت - و سال
 دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسوسه اتران
 گشت - و درین سال ساخت کابل مطرح الویه پادشاهی گردید
 از انجا (که از بے پزائی جنت مکانی خله بامور ملکی
 راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخه از اریماقات هزارجات

(۲) نسخه [ا ب] ساریش - و نسخه [ج] سیاهوش (۳) نسخه [ب]

محمد شیخ (۴) نسخه [ب] مالک

تدابیر عبد القادر پسر احد داد را (که مایه فساد الوس افغانه
 راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی
 پادشاهی نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس
 دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب
 پنجزاری چهار هزار سوار تارک افتخار برافراخت - و با
 عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاره سرافراز شد) دستوری
 کابل یافت *

(۲)
 و در سال یازدهم الوسات نغر کریمداد کور (رشانی را
 (که در حدود لوهانی می گذرانید) طلب داشته سر بشورش
 برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان
 فرجه جرار باستیصال آنها تعین نمود - بسیاری از کوه نشینان
 مغلوب رعب گشته باریای دولت پیوستند - کریمداد هرچند
 بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته
 چون بالای ناگهانی (سیده آتش کارزار بر افروختند - جمعی
 (که بآنها پناه برده بود) بهتوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال
 دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالم از فتنه او
 وارست - و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
 و هفت هجری علی مردان خان حاکم تذهار از اطاعت
 شاه ایران سر برتافته (وی امید باستان اعلی حضرت آرد

بر جوشیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو (که
 بجادات کوشی هجوم می آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچاها
 با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند - و بآب تیغ
 شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بغیر روزی بر می گردیدند *
 روزی آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته در حصار
 نهادند - سعید خان با دلیران (زم جو نظر بر کثرت و انبوهی
 آن ادبار پزوهان نیفکنده جاوریز تلخت - و نایره قتال
 مشتعل ساخته بسیاری از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید
 فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خال فرار بر فرق روزگار
 خود بیخیزند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنجم شش کرده
 هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزه این کارنامه
 بمنصب چهار هزار ری سر برافراخت - و در سال چهارم چون
 قطان صوبه کابل (که حنفی مذهب اند) از ساوک لشکر خان
 صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید
 خان در برکندن بیخ فساد افغانه طرفه مجرای نمایان بنمود
 آردده از تهانه داری هر در بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت
 و اضافه سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت
 ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت
 جبهه سعادت بر افروخته رخصت معارفت یافت - و بلطائف

امیر غیاث الدین ترخان (که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود) و دیگر نیاگانش (که درین سلسله علیه بامارت رسیده اند) خانه زاد ده کرسی ست - از زمان جنت مکانی داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلادری و حسن تدبیر و به اندیشی یکتائی داشت - بیادری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان روائی فردوس آشیانی بدون رسیدن حضور باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه داری دارالماک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم می باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمت غایبانه بتکرار اضافها از منصب دو هزاری بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذی الحجه آخر سنه (۱۰۳۹) هزار و سی و نهم (که کمال الدین (وهله از فتور دانش بنوشته خانجهان لودی دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افغانه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیخت) سعید خان در تهنه کوهات آگاهی یافته همان روز خود را پشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بحراست شهر گذاشته خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمرور ایام شکست و ریخت راه یافته) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضاع پرداخت - آن جهارت پیشگان (که چون مور و ملج

از انجمله سه هزار سوار در اسبه سه اسبه کام دل بر گرفته
 بصوبه داری احمد آباد از تغیر باقر خان نجم ثانی ناصیه بخت را
 نور آگین گردانید - سال هشتم از انجا معزول شده بخبر داری
 ایلاچور مرخص شد - سال نهم در ایامی (که پادشاه متوجه سیر
 قلعه دولت آباد بود) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب
 ملک عادلشاهیه تعیین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیا
 بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصره قلعه دیوگنده صاحب
 مورچال بود - چون نقده (که از مورچال او سر کرده بودند)
 بباروت انپاشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید و
 پیامردی شهامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آردن - بستر
 بحر است قلعه جذیر مضاف صوبه دکن مامور گردیده سال
 هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری
 جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبره خواجه بیگ میرزا
 مضاف احمدنکر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمذانت
 عقل و درستی (ای موصوف - و بدلیبری و شجاعت متصف
 مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب
 فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب از اکثر
 منصب دار بودند *

* سعید خان بهادر طغر جنگ *

چغذا ست - پسر احمد بک خان گزایی - به نسبت جدش

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند و چست و چالاک با احمد نگر رفتند با استحکام آن کوشیدند - و چون پس از فوت جنت مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیوا لودی پا گذاشته با نظام الملک دکنی ساخت و بدهانه داران بازگشت (که ملک مقتدره پادشاهی بود) برای او گذاشت بکسان نظام الملک نوشته فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشته او نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجزاری پیچید و خطاب سپه دار خانی کامیاب گشت - پس از سربر آرائی فردوس آشیانی چون زیات منصور رونق افزای ملک دکن شد و سه فوج بسرکردگی سه عهد جرات تاخت تعلقه نظام الملک و مالش خانجهان لودی (که غبار فساد برانگیخته پناه بار جسته بود) رخصت پذیرفت او به امرای شایسته خان دستوری یافت - و در جنگی (که نظام خان بر سر خانجهان لودی تاخت آورد) مصدر توددات گردید سال چهارم قاعه تلثوم^(۲) را (که بر قلعه کوه واقع بود - و درین ایام خراب است) و قلعه ستونده را محاصره نموده مصخر ساخت و درین سال بقاعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای جامعیت و اسب با زین مطلا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری ذات و سوار

د هروي کمال آگره بدریای جون ملحق میشون - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر دومش سید نجابت پیاپی هزار و پانصد سوار رسید *

* سیددار خان محمد صالح *

برادر زاده و متبناى خواجه بیگ میرزا صفوي همت - که در عهد جنت مکنی بقعه دارى احمدنگر می پرداخت و بمنصب پنج هزارى (سیده در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب در خور و خطاب خنجر خان چهره عزت برافروخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا پیاپی دو هزارى و تقویض قلعه دارى احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه مزبور را محاصره نمودند او لازمه خبردارى بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن قوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن توی دل شد برآمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون قوج پادشاهی بکمک ملا محمد لازى سردار عادلخانیه (که با ملک عنبر حبشی نزاع داشت) تعیین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر قوج طرف او افتاد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفهده انگیز است
 بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار
 در اسبه سه اسبه گردید - تا ضبط آن ناحیه کمابذی صورت
 گیرد - و در سال شانزدهم پرگنه ایرج و بهاندیر و غیره محال
 از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب صوبگی آله آباد
 تعیین گشته بود) در قبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای
 بند و بسمت آن آکا و تنبیه و مالش بندیل جمعیت زیاده
 نگاهداشته در همان ایام در پرگنه ایرج از افراط مدام و ادمان آن
 بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانه حیاتش
 لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب
 بود - محاسن بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواری
 تقلید شاهزادهها می کرد - و در جود و کرم یکنای وقت بود
 و با آنکه اعلیٰ حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار
 می فرمود سید استغنا و تبختر را از دست نمیداد - وقت
 تقریب سخن بیباکانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی
 برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشته
 و این معنی برو گران گذشته همواره شکایت آلود بوده
 در روز اعلیٰ حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان
 در نهیب یکجا منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه

شاهزاده سپه سالار گفت - که اگر هرزه خواهی گفت
 کشته میشوی - راست اینکه امسال این مهم بانصرام نمی رسد
 و از گذرانیدن برسات درین نواح عساکر پادشاهی پی سپر قحط
 و غلا میگردند - ما این را نوشته میدهیم - و اگر شما تا میعاد
 انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفات می کنیم
 هرچند مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجستان دهد
 شاهزاده نقاره کوچ فرمود - بے اختیار مهابت خان بشاهزاده
 گفت - که این فتح بزام حضرت بود - بگفته این سادات شب
 جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاری پادشاه نامه
 و ملخص آن ظاهر میشود اینکه سپه سالار در مهم پرینده با آنکه
 سادان غله بمرتبه نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر
 عسرت در نمود مگر کاه و هیمنه تابیسست گروهی نماند - و موسم
 برشکال بر سر رسید - خود مجوز توقف نشده سلامت جذبان
 کوچ گشت *

و چون پادشاهزاده مامور بود که از موادید خانخانان تجاوز
 ننماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده
 با سپه سالار بپرهان پور رسید - اعلی حضرت از شمعین جهت
 (که بے تسخیر قاعه شاهزاده را گردانید - و از نابازی
 با رفقا مهم پیش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاذ
 فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داری آنکه آن

بنا بر آنکه شاه عباس مدفوع از آنکه (رفیق عراق ندارد) و نیز
 ترک وفات نمودند - از آن جهت بود نیز رغبت و تمایل
 در خواست نمود - و از دولت محکومت و سعادت و رفاهت
 قاعده و زرد - پس از وصول بآن و دور شدن حسب احوال
 جهات مخالفی به خصوص تفاوتی به موجب احوال محکومت
 اتفاقا اعلیٰ حضرت را نهضت نمود و نیز اعلیٰ حضرت
 و گرانمایه خاطر از جانب سید محمد و سید محمد از جانب
 املا اوقات یادش می ماند - و نیز اعلیٰ حضرت را
 شادمانه گوید عزت کرد - در آن سال باجمعی از اهل علم
 و سواقی شد و از آن جهت بود که سید محمد و سید محمد
 به موجب جهات از آن جهت بود که سید محمد و سید محمد
 در آن نوازش کردند - در آن سال سید محمد و سید محمد
 به موجب قاعده بودند و سید محمد و سید محمد
 کشید و از فضوهای محرمات سید محمد و سید محمد
 خان دوران بهادر و سید خان بهادر و سید محمد و سید محمد
 آن مهم عده می شوند و نیز و سید محمد و سید محمد
 یقینی شد - و فتح قاعده و سید محمد و سید محمد
 شد و از سعادت گردید - و نیز و سید محمد و سید محمد
 مطر شده شود - و نیز و سید محمد و سید محمد
 جزایر پادشاه شد و سید محمد و سید محمد

تعیین گشت - و سال دهم (که بقوجدارجی جواناگدهه سرفرازی
داشت - و قوجدارجی اسلام آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله دو هزار و پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه صباهات اندوخم - و پسر دیگرش
دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی
شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بقطای
خانجی سرفراز شده *

● سید شجاعت خان باره ●

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان
باره است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات
باره بود - و در امرای عمده انتظام داشت - او ملازم شاهزاده
ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلالت و پردای بمزید قرب
و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس واقع
حوالی بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان
شکست فاحش خورده معارفت به بنگاله نمود) چون مشیت
الهی بران رفته بود (که شاهزاده چندی بقدم حرمان دیگر
بادیه ناکامی پیماید) صاحب همتهای رادمردان گردیده اکثر
دست بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج التمش
بود) نیز بی جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده
از ناسک نکل عزیمت قحط نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

از گلزار هستی بر بخت - از پسرانش سردار خان است
دل‌دوست نام - تا سال بیستم جلوس اعلی حضرت بمنصب
هزاری هفتصد سوار رسیده - از کهکبان صوبه گجرات بود
سال بیست و هشتم حسب التماس سلطان مراد بخش
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سوار
و خدمت تهاذه‌داری بیدجایور از توابع سرکار پتن گجرات
نامیه عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری
اعلی حضرت شاهزاده مذکور بدر شتابی زده کرو فر سلطنت
بظهر آورد و بستر حسب الطاب خاد مکان روانه گشت
او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری
دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار
بر افراخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر
عزیمت گجرات نمود) او سر رشته خدمت گذاری از دست
نداده با جمع اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال
بخاری را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر
نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم
مدافعت گردید - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه امتیاز اندوخت - سال چهارم
حسب الطاب بحضور رسیده بوجداری و جاگیرداری بهراج

بمختصر آورد - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوری
 بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس
 بیگم بمنصب چهار هزاره ذات و سوار برنواخته از تغیر
 خان عالم بصاحب صوبگی بهار مباحی فرمود - عمارات
 عالیه در پتنه ساخته او ست - و در سال پنجم بحکومت
 آله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید
 و از انجا تغیر شده حراست اکبر آباد بدو مفوض شد - و چون
 در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب
 حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع
 مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل
 استعمال بآن صوبه شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل
 اقامت داشت) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول
 در خدمت شاهزاده (که در عنفوان شباب است) از پرداختن
 آنصوبه وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹)
 یکمزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت
 فردرس آشیانی بمنزل ملکه بانو زوجة خان متوفی (که
 حسب الامر در رکاب پادشاهی می بود) تشریف برده دلدهیا
 فرمود - و هر سه پهرش محمد یحیی و محمد شافی
 و ابوالقاسم را خلع ماتمی داده از عزرا آورد - و سال

دای نعمت جان سپرد - پاداش نیکو خدمتی او نه این اسم^(۲)
 که از برادرش (که بضبط و ربط آن والیم می پردازد) تغیر
 کرده شود - خصوصاً درین رتبه آشوب گویا آن صوبه را
 از انتظام انداختن اسم - اما چون ابرام درین معنی از حد
 گذرالید پیاس خاطرش ملتزم او پذیرایه قبول یافتن - عبدالله
 خان وفا دار نام حواجه سرانی را بامعذرت بکراسم احمدآباد
 تعیین کرد - میرزا صفی درامت خواهی پادشاهی را مصمم
 ساختن در نگهداشتن سپاه همت گماشتن - و از شهر برآمده
 بمحمودآباد شتافت - و بظاهر چنان وانمود که بخدومت
 شاهزاده میردم - و در باطن با ناصر خان و سید دایر خان
 و دیگر بندگان درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
 ترتیبی مقدمات نمک خوارگی نموده درانتظار فرصت نشستم
 محمد صالح فوجدار پیاد^(۳) مکنون همیش درپافته بتوهم
 آنکه مبادا دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد با قریب
 ده اک روپیة روانة خدمت شاهزاده گردید - و گذر داس^(۴)
 نیز پردة مرغ را (که بدولک روپیة تیار شده بود) همراه
 کرده راهی گشت - اما تختی (که بده اک روپیة مرتب
 شده بود) بجهت گرانی نتوانست برداشت - میرزا صفی

(۲) نسخه [۱] بدست (۳) در بعضی نسخه [بنالده - و در [بعضی]

بنالده (۴) نسخه [ج] کهتر داس (۵) در [اکثر نسخه] پرده *

شاه صفی دارای ایوان برای استخلاص قلعه قندهار در آنجا متوقف بود (رخت عزیمت بهت - و در همان ایام مطابق سنه ۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری راه نیستی سرا پیمود پور او سید زبردست تا سال سیم بمنصب هشت صدی چهار صد سوار کامیاب گردید *

* سیف خان میرزا صفی *

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قدیمه ملکه بانو صبیحه کلان آصف خان یمین الدوله بدر منسوب گردیده بدیوانی صوبه گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده ولیعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامی (که مزاج جذبه مکانی از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت با فوج شایسته عازم آگره و دهلی گردید) راجه بر طبق حکم شاهي کنهرداس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود برکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلی جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهی را ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حین (که معادلت بماندو قرار یافت) در اثنای راه بوسیله افضل خان و شاه تلی خان صوبه داری گجرات درخواست نمود - درجه پذیرائی نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایامی خلد مکن
از احمد آباد روانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور
مقیم گشت او بخطاب خانى سر باند شده رخصت سوخته
گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدی
در صد سوار داشت *

* سید وزیر خان *

از سادات بارهه است - سال هشتم جاوس جنت مکانی
همراه شاهزاده سلطان خرم به ۲۴ رانا امر سنگه تعیین یافت
و سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال
هیزدهم در رکاب سلطان پروریز بتعانت شاهجهان دستوری
پذیرفت - سال (که آن پادشاه برحمت حق پیوست)
در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین الدوله بود - تا آخر
آن عهد بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند گردید
سال اول جاوس فردوس آشیانی ملازمت در یافته بیکالی
منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب
کابل (که نذر محمد خان والی بلخ در انجا مصدر فساد
شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامی (که دکن معسکر
۱. شاهي بود) همراه یمین الدوله بجانب بالاگهات پای جلالت
ش گذاشت - سال یازدهم بانفاق خان دوران نصرت جدی
طرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بنابر احتمال آمدن

سال دوم اعلیٰ حضرت داخل فیل خانۀ پادشاهی شده (خروستاده خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (که تاجر معتبر بود - و بغزونی دستگاه موصوف) فیله خرد پانزده شازده ساله برای او آورده بود - که از لاغری و خردسالی رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبۀ رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور (که با او جهت اتحاد در میان بود) گذاشت - پس از دوازده سال (که بعد جوانی رسید) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - از آنجا که پسر آمد بگچپتی موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست *

(۲)
* بر فیل سفیدش که نه بیداد گزند *

* شد شیفته هر کس که نگاه افکند *

* چون شاه جهان بر او آید گوئی *

* خورشید شد از سپیده صبح بلند *

(۳)
بعد غولش پسر او سید حسن بعتبۀ خلافت آمده دولت

بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال

بیست و هشتم بفوجداري و تیولداري سرکار کودره مضاف

احمد آیاد سر بلندي یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی

هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سی و یکم

(که بخندمت جزری بلده مزبور می پرداخت) جرأت نموده
 بلده مزبور را از دست خواجه سرای مسطور برآردن خان
 مزبور را به سلیمان جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از
 انتقال پادشاه در ایام (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده
 عبور نموده نمود) او پیش از همه تعیینان آن صوبه آمده
 به لازمات پیوست - و قریب رکاب پادشاه به مستقر الخلافه آمده سال
 اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد
 سوار و عطای خلعت و خنجر مرموع و علم و نقاره و نیل
 چهارم امتیاز افروخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم
 در ایام (که دکن مورد رایات خسروی بود) از گجرات
 بهارگاه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده
 با اتفاق خواجه ابوالحسن تربیتی به تسخیر ولایت سنگمیر دستوری
 پذیرفت - و سال چهارم از آنجا به تعیینانی اعظم خان (که در
 نواح پرنده بود) نامزد گشت - و پست رخصت تعلقه قدیم
 یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو
 هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن
 پسرش بعتبه خلافت آمده دولت بار انداخته به منصب در خور
 مشمول عطاقت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خایل
 منصب پانصدی در صد سوار داشت - فیل سفید (که

مضاف گجرات باضافه پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت
 چون خدمت مزبور بعد از کامل خان میرزا خرم پسر خان
 اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پروری اضافه
 مزبور بنام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم
 بیضا (انا امر سنگه تعیین شده سال دهم حسب التماس
 عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران
 سال عبدالله خان بخار تشدد نمودن با اابد خان بخشی گجرات
 و فریادی شدن از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت
 که اردا بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب
 پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دکن تعیین گردید - سال پانزدهم
 پس از معارفت ازانجا چون برادرش کالپی در تیول قرار
 یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت
 موعود بملاک آخرت شتافت *^(۲)

* سید دلیر خان بارهه *

از امرای عهد جنت مکانی ست - بفوجداری برده
 مضاف صوبه گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم
 میان پدر و پسر ولیعهد غبار در رؤی بر خاست و شاهجهان
 عبدالله خان را بصوبه داری گجرات تعیین فرمود و خواجه سرای او
 رفته داخل بلده احمدآباد شد سیف خان عرف صفی خان

(باب السجين)

[۴۱۱]

(مأثرا لا مزا)

محتفل همایون بود - پس ازان (که نوبت سلطنت وی شد
و سال اول جلوس خسرو قرار نموده هنگامه آرا گردید) شیخ
فرید مرتضی خان یثعاقب او تعیین شد - و قریب بلاهور
جنگ زد - او در هرارلی خان مرزبور بوده در زن و خورد
تورن کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم
بر بدنش رسیده بود - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
چهارم عزت برافروخت - و سه صد و پنجاه سوار طبل
در هزار و پانصدی هزار حصار کام دل برگرفت - سال پنجم
شادمانی نواخته یفوجداری برافراخت - سال هشتم بهمراسی
بعناینت علم رایت امارت تعیین گردید - سال دهم بعطای
سلطان خرم بمهم راتا امر سنگه (۲) ازان بتعییناتی یادشاده
نقاره کوس بلذد رنگی زد - پس ازان دستوری یافت - سال
پرویز سربلندی اندوخته بملک دکن دستوری یافت - سال
بیازن هم مطابق سته (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجری درانجا
بجولت هیضه بساط زندگی درنوردید *

* مردار خان خواجه یادگار *

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکانی
بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعطای علم لوی
کامرانی برافراشت - سال هشتم بتقریب فوجداری چونه گنده

(۲) نسخه [ج] اودی سنگه *

زخم چهره رادمردی برآراسمت - لهذا میرزا خان ادرا با جمعی دیگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات باره به تهاغه داری پتن تعیین شد - و پس ازان (که میرزا خان قلیج خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت پادشاهی نمود) سرفوجی صوبه مذکور تعلق به مشارالیه داشت مکرر به تنبیه مظفر و جام زمیذدار کچه خرد و کهنگار زمیذدار کچه بزرگ لشکر برده رایت نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگی (که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سی و هفتم (و داد) مشارالیه در مثل هراولی جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جرانغار و تقدیم گوناگون آورد نامیه شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری بمرض امتلا سفر آخرت گردید - بمنصب هزار و پانصدی مرقی گردیده - پسران و نبائر هر دو در وقت خویش ترقی نموده اند - احوال بعضی بسلک تحریر انتظام یافته *

* سیف خان سید علی اصغر *

پسر سید محمود خان باره است - از وقت شاهزادگی بدامن الطاف جنت مکانی دست توسل زده از حاضر باشان

این وضع زیباده و شایان عهدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آفتقال این سلطنت حضور جمعه از نوذیان بزرگ مرتبه بیک غلامه سه تصایم گذد - و آنها منت و ایمان بروند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می فرمایند کشته می شوم - و آخر بدین کافر هاجرائی آن هوایی غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکی اختیار خان - که بولایت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار بل و سرا ساخته - درم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - درازده روز (بیع الاول طعام نذر جذاب ختمی (۳) ملی الله علیه و علی آله و سام) ترتیب میداد - هر روز قریب هزار کس حاضر میشدند - بیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم ذرکاله سفید برای بستن آن می آوردند - و پنج آثار شیرینی در پارچه سفید و بالای آن غلاف مخملی پوشانیده می گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا یا انداز این مردم می کرد - شگفت آنکه تا زیست همین قهم بعمل می آورد *

بامتداد زمان دولت و آسایش (واقع شده - که در دولتمندیها سهل انگاری و بی پروائی (که مبنای او بلند همتی باشد نه بیخردی) خالی از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبار آلود وقت و کنج و کارش نمایند دیگر امید فراغت و آسودگی بکدام روزها شد *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائی (که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکانی (۲) انسلاک یافته) در اوائل سلطنت میرتزک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار می برد - و قصبه زنگنه شش گروهی آگوه (که در جاکپوش بود) باساس قلعه و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبر آباد جانب مدار دروازه عمارت عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضیافت دریاکوبی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش است - سعید خان بر خاسته سه تسایم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهی سر بفلک داشت) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بجزیر و قهر بر آوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

قالب طعام پیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنک و بهار (که سرزمینی همت (طوبت ناک) بمملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار ظلا غیر مسکوک و مضروب (که در خزانه بسیار بود) برآردده عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزن بهم رسانیده بود - درین ملک (که آفتاب بکمال حرارت و حدت است) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفارح کرد - مارا نظر بر یک من بود *

(۲) این مقام بالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج پیاپی بلند برآمد و بکار دانی و دانشوری علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشیانی را (که بانی مبنای جهانبانی است) با عهد دیگر سلاطین قیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هرفن و پیشه بود - محال که ناسره زران دران امتحانگاه بغلط راج گرفته - پس نسبت او بنادانی و بیوقوفی مستبعد ارباب آگاهی است ناگزیر ما ممکن محمول براغماض و چشم پوشی دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بذابر مسامحه و مساهله (که از کثرت ثروت و مکنت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

پيش گرفت عرش آشياني ملتان و بهكر را بتجاير سعيد خان گندخواه فرموده او را بر سر ميرزا معين كرد - چون سعيد خان ببهكو در آمد ميرزا اندیشه تباة را از سر بدر نموده برهذمونى خسرو خان (كه وكيل و آفصال آن دولت بود) آمده خان را ديده - و با سعد الله خان پسرش (كه خالي از كمال نبود) صحبت ميرزا كوك شده بهمراهى سعيد خان شرف آستانبوس پادشاهي دويافت *

گويين در عهد جنت مكاني ايالت پنجاب بسعيد خان نامزد گردين - چون اشقهار داشت (كه خواجه سرايان ستم پيشه او انواع جور و تعدي برعايا و زيروستان مي رسانند) جهانگير پادشاه فرمود - كه درين باب از سعيد خان مچلكه بگيرند او نوشته داد كه اگر ازينها ظلمي بكمي برسد سر من در تلف باشد - و در همان ايام در گذشت - در باغ سرهند مقرون گردين گويين اختيار مهمات خود بچتر پيرج نام سپرده خود بكارها نميبرسيد - شيفته خواجه سرايان بود - يك هزار و دويست خواجه سراي خوش چهره مقطع جمع كرده - و سنه كس را ازان ميان برگزيده قابين باشي قرار داده - هر يك چهار صد خواجه سرا را بزيب و زينت آراسته در شب چوكي خود حاضر نگاه ميداشت - و ساوي اينها موم شده نوكر بودند و چهار چوكي مقرر كرده بود - كه در هر چوكي چهار صد

مدتی در حکومت ملتان بهر برد - چون با زرگی نژاد از حقیقت اندوژی و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتی نصیبه وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان ذانیال سرفرازی یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلی خان محرم صوبه دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمه سپه سالاری مملکت پنجاب بر اجه بهگونت داس کچه راهه مقرر گشت) هرکار سنبل^(۲) در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طالب حضور شده بمنصب سه هزاره امتیاز یافت - و از تغیر میرزا کوکه بجاگیر داری حاجی پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سی و دوم (که وزیر خان در بنگاله در گذشت) سعید خان از بهار بحکومت و سربرائی آندیار رد آورد - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهازاری شادکامی اندوخت - و چون دارائی آندیار بر اجه مانسنگه نامزد گردید سعید خان در سال چهارم از بنگاله بحضور رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب صوبگی بهار دستوری یافت - و چون در سنه (۱۰۱۱) یک هزار و یازده میرزا غازی در گتته بعد مردن پدر خود میرزا جانی بیگ خیال خود سوزی

و بحکم پادشاه بمالوه برگردید اورا با جوقه درانجا گذاشت
 پستو تعینات دکن گردیده سال چهارم هنگام محاصره قلعه
 احمد نگر چون برخی از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده
 بچاروا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
 مقابل گردید - و با چنده از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
 هزار و سه هجری بمردانگی فروشد - جاگیر بفرزندانش
 بپاز گذاشتند *

سعيد خان چغتاء

نیاگان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای
 شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
 جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیانی است
 که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش
 یوسف بیگ دران هنگام (که از اردهه به بنگاله میشتافت)
 در نواحی جونپور جلال خان مشهور بهلیم شاه ایلغار کرده
 بر سرش ریخت - او مردانه شربت واپسین در کشید - پسر
 دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
 بوده - خان مذکور بیادری طالع سعید و دستیاری شجاعیت
 و بهادری در عهد عرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دولت
 و اعتبار و سرداری و نام آوری از آباء خود در گذرانید

مره بعد اولى از گنجرات معاودت کرده در مملکت مالوه بخوار
 شورش برانگیخته بودند (دستوری پذیرفت - دستور در مملکت
 اردن جاگیر یافته اگرچه در معامله داغ با امرای افی سرشت
 مددستان گردیده اما آخر از قریب آنها رهایی چنانچه بطور
 پادشاهی ماضی گشت - سال سی و نهم حسب اطلب دستور
 آمده در امت ملازمت دریافت - و پس از سال چند رخت
 زندگی بر بست - بصرانش بعد فوت از سرشته دربار بدست
 آورده بخار پادشاهی می برداختند *

۵ سید راجه باره ۵

از امرای عرش آشیانی ست - بمنصب وزارت رسید
 سال بیست و یکم همراه گذر مانده به قادیان دستوری
 یافت - و سال بیست و نهم (که همراه جگانه به ایش رانا
 دستوری پذیرفت) چون سر کرده او را با جمعی در منزل گذشت
 گذاشته به بنگاه رانا شدافت و رانا از گریه دیگر سر بر آورده
 شورش افزای ملک متعلقه پادشاهی شد سید مذکور با عتک
 پیکار از برآمده موجب رهایی زودستان گردید - در سال
 سیم باتفاق جگانه به بنگاه رانا دید - و رانا بدر رفت
 پس از آن تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بایالت صوبه
 مالوه مامور بود) گردید - و چون شاهزاده سال سی و ششم
 یغیبه راجه مدهکر پیش نهاد همیت ساخته بتعلقه از درآمد

کوک که برای دفع شورش بنگاله تعیین شد) خان مذکور بهمراهیش
بصوبه مذکور گسیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم
خان فرنگزودی در توج جوانغار بود - چون درین صوبه شایسته
تردد بظهور نرسید از آخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان
(که بایالت کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان
(دز) (که نویت خان مذکور بود) اول استخلاص کوهچه
از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیپ
پای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیرو سنگ در گرفته قریب
سه صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبه
به بیماری تمب سال سی و چهارم مطابق سنه (۹۹۷) نهصد
و نود و هفت هجری رخت سفر بخدم آباد بست *

(۲)

* سمانچی خان *

فرخوچی - از امرای همایونی ست - در عهد عرش آشیانی
بمذنب هزاره پانصدی رسیده - از آخر سال یفجم اکبری همراه
ادتم خان کوکه جهت تسخیر مالوہ تعیین گردیده و مصدر تردد
شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوری بتعانب
عبد الله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان
میر منشی بر سر قاعه زنتپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا
محمد حسین و غیره اولاد و نیاثر محمد سلطان میرزا (که

(۲) در [بعضی نسخه] سمانچی خان *

* سید عبدالله خان *

پسر میر خوانده - از مغرسن بخدمت عرش آشیانی
 تربیت یافته بمنصب هفتصدی رسید - سال نهم جاوس
 همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بجانب
 گجرات رادی فرار پیموده بود) تعیین گردید - سال هفدهم
 (که اراده تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا
 رخصت یافت) مشارایه را در همراهیانش برنوشتند - و سال
هیزدهم همراه مظفر خان (که بایالت مالوه مقرر شده)
 دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب
 شرقی دیار توجه نمود) نامبرده از ملتزمان رکاب بود
 پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشار الیه
 نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با دارد پسر سایمان
 کرانی در مثل هرادی با خان عالم بود - از آنجا بتقریب
 ببارگاه سلطانی رسید - سال بیست و یکم او را بر اسپ بام
 بدیار شرقی فرستادند - که نود توجه پادشاه بامرای آنجا
 رساند - اواسط سال مذکور با مؤده فتح در یازده روز راه دراز
 پیموده جبهه ساری عتبه خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان
 زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *
 گویند و ت رخصت خان مزبور بر زبان پادشاه رفته بود که
 خبر فتح تو خواهی آرد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

غنیم نمود - او از بیخردی یا بد خواهی اندک و پراگنده
ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهی بکار برد با صد و پنجاه
کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز
نبرد گیره بار رسید دست از آویزش برنداشت - دران چپقلش
اسپ او بگوشه در شد - و کارش مطابق سنه (۹۹۳) نهصد
و نود و سه هجری بانجام رسید - چهل کس از خویشان
او را برادردی روزگار بسر آمد - منصب دو هزاره داشت
یستر افغانان قاعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او
با چنده پای همت افشوده نگاهبانی شایسته نمود *
نامبرده در عهد عرش آشیانی هفتصدی منصب داشت
پس از جلوس جنت مکانی بهزاری نوازش اندوخت - و از
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید
یستر همراه شیخ فرید بخاری بتعاتب خسرو (که رایت
بغی افراخته پنجاه رویه (فته بود) مامور شد - و در جنگ
خسرو سرداری جرانگار باو تعلق داشت - چون کار بر سادات
باره (که هراول شیخ مذکور بودند) تذك شد مشار الیه
بآئین درست بکمک (سیده) چپقلشهای مردانه بظهور رسانید
و مورد مراحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار (سیده) سال دوم سلطنت اعلی حضرت
به نیستی سرا شتافت *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوری یافت سرداری جرانغار
شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول مرکب سلطانی
بکابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندے درینجا
توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده
سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس
از معادنت از کابل چون ساخت سهند مخیم ^(۲) سراق اقبال
شد مشارالیه برخست جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم
بهمراهی کنور مانسنگه بصرب کابل تعین گردید - چون
پیشاور (که در اقطاع او بود) رسید سپاه او بجانب هندوستان
باز گردید - و خود با چندے در حصار بگرام بنقلت مگیرانید
و کار را بموسی نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازه
شناسائی او برگیرد سر رشته داد و ستد بدست او داد - و او
از آزمندی بر احشام مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه دار
در پیشاور بسر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست
کشود - البس مذکور از ناهمیدگی و بد گوهری جلالت تاریکی را
بصری بوداشتند - و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه
از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسیدن
برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوتاه اندیشان
برین اندیشه نیارست بود - یکے را فرستاده دریافت احوال

و دندوتقه بعد فروش بهید میران و پس از بهید حامد
در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات
متوجه آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت
خود آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید
و پس از آن (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز^(۲)
کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکومک او نامزد شده (خصم
پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بخراسان احمدآباد
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوتقه
تعلق بار گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان
بجانب کهنبایت شتافت - سال بیست و دوم جلوس
بعطای ایالت ملتان مشمول عوطف بیکران گردید - و در آخر
همین سال به همراه میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان
(که اعیان آن الوس از وحشت فطری و برگشتگی بخت
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیرسانیدند)
تعیین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم
از کابل آمده لاهور را محاصره نمود) سید مذکور نیز بدستور
دیگر جاگیر داران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از
وصول موکب سلطانی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

که بواعث آن وسعت مشرب و صلیح کل بوده - که طب و یابس
 کردها کرده مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام
 بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدی
 اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان
 است مداعنه و اغماض غیر از سهل انتاری و سبکداشت محمله
 دیگر ندارد *

(۲)

سید حامد بخاری *

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان
 امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوجهه با یک
 اسب برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیله محبت
 باو درچار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد
 که جز سرفار نشانی ازو نمی نمود - ازان روز مردم آنجا
 به تیر او تهم می خوردند - پستر رفته رفته برتبه عمدگی فایز
 گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خود کامی نهدو نام^(۳)
 طفله را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندى سلطان
 محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برز بست و امرا^(۴)
 هریک ناحیتے را متصرف گردید سید مبارک محالات بسیاری
 از پتن و دولقه و دندوقه به تیول یافت - از انجمله دولقه

(۲) نسخه [ج] سید احمد بخاری (۳) نسخه [۱] نهدو نام (۴) نسخه

[ج] هریک ناحیه را *

* بیانی که باشد بحجت قوی *

* ز نا فرخی باشد ار نشنوی *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشتر بدان روش زندگانی نمایند) افروزیۀ بدگمانی شد - و از تقلید پرستی بزرگی یافتن قورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروه آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله برآهسته دانش اندوز را در بساط قرب جا دادند - و طوائف هنون را بجهت مصالح ملکی و فرزندی حقیقت پایه افروزدند و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور آوردند - و دستاویز این همه جوشش یافته درایان سه چیز شد - نخستین از فرزندی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و از آنجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیب آفرین برگرفت - و از غرط انصاف گزینی نکوهیدگی هیچ طایفه پرده بان نیکوئی آن نتواند شد - دوم هنگام صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروه گروه مردم با گوناگون احوال کام رای صورت و معنی گشتند - سیم کجگرائی فرومایگان (در زگار - انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیدا است - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

اظهار نبوت کرده اند - و روزگار را آمد و دیر را - بی خبری شد
 که این معنی پُرورش می آید - و (بی در افزایی دارد)
 هنوز گرد انکار فرد نمی نشیند - مرا چنین سگاش جسان
 در صفوات کده ضمیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شهریار
 آفاق دین احمدی را نا ستوده میداند - همگی دستاویز
 اینها آنکه خمر دانا از فراخی مشرب و عموم مر افزایی
 و بسطت ظایمت گروها کرده آدمی را بدوستی برگزیند - خامه
 دانش پزدهان هر کیش و زلفت اندوزان هر دین و مذهب را
 و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دایل بزرهد - و چون
 گزمت و گیرهای فیاض و فان نصارا بر متفقان روزگار در محافل
 همایوی دانع شد سر بازی توهم گشت - حال آنکه اعتراص
 (که نسبت بخاندان نبوی ازین قدردان اظهار می آید) از
 پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات
 بمناصب والا سربلندی دارند - و رها نمیدهند - که یکی ازین
 خاندان سر پر پای اندس نهد - یا ناعیه سای آستان اقبال
 آید - طبقه دیگر آن صافی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند
 دست مایه بالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله
 این در فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش
 یافته - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصفت طرازی
 می میل طرف راجع برگزیده »

نیر اکبر کامل اسم خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
 با دو پسر خود آئین الهی اختیار کرد (ازین جهت این فرقه
 درین زمانه نسیا منسیا گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این
 مقدمات را شیخ علامی با دفعیه آن بآب و تاب در اکبرنامه
 در سلک تحریر کشیده - مجملے ازان نوشته میشود - طایفه
 آن یگانه بنده ایزدی را (که زاد بر زاد روشن دودمان است)
 قہمت آلود دعویٰ خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود
 کہ چندی از پیش قدمان یکجہتی (کہ بر مشرب نصیر بودند
 یا ذوق حسین منصور) خدیو معنی را مظهر حق دانسته
 سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسند آرائی صلح کل
 بیصرفہ گویان آشفته عقل و ہرزہ درایان پریشان مغر را چندان
 سرزنش فرمود - برخے را مظنہ آنکہ خسرو زمان را خواہش
 سفارت دارد بے ہمال سراپای دل میگیرد - و دستاریز تخیل
 اینہا آنکہ شہنشاہ حکمت پڑوہ ہموارہ آئینہای شگرف
 در میان آرد - و در سخنان شک آمود پیشینیان ناخنہا زند
 چون ژاژ خائی این دو گردہ بمسامع ^(۲) شاہنشاهی در آمد بارہا
 فرمود سبحان اللہ در تنگنای خاطر نادان چگونه در آید - کہ
 امکانے حدوث آمود در ماندہ طبائع نسبت الوہیت بخود دہد
 و گردھے از ہادیان آفاق (کہ بہزاران شگرف کارہای اعجاز

عزیز آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن
 اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که مجردات
 و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هر گونه که باشد
 و بهیچ آئین دین نباید زد - و بهمه طوائف راه بے تعصبی
 باید سپرد - و عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولی نعمت
 خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان
 و ناموس و دین آسان شمرند - و برخه احکام و مسائل این
 مذهب ذوالفقار^(۴) (دستانی موبد تخلص در دبستان خود
) که حاوی اکثر اعتقادات فرق هندو و مجوس و مذاهب
 مروجۀ اهل اسلام است (آورده - اگرچه الحال کسی باین
 طریق مشتهر نیست - و بنابران (که دران وقت هم بغیر
 از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد
 خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرار
 و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه
 قبول کرده در شب عاشورا پیالۀ دوستکامی باو عنایت نمود
 و روزی بمیز صدر جهان مفتی فرمود - که در دلت این است
 که مسلمانی بدین آئین است - که جهاندار می کشند^(۳)
 چرا آلهی کیش نشوی - او بپا افتاد - و گفت که از سه روز
 همین خلش بخاطر داشتم - و بکمی نگتفه بودم - که اگر مظهر

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
او است - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال ^(۲) اکبر است
و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توتبای (که
نوکر عمده خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا
کوکبه بذا بر تعصیب دینی در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات
بکعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
بآستانپوس رسیده بدین آیه در آمد - از انجهت که شبی
در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه
پوس است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند
و معین علم معاودت نداشت - قضا را شبی در واقعه دید
که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیروی - و شرفا بار سلوک بد
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید
ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه آنچنان - لطیفه ازو نقل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش آشیانی حرفهای سست گفتی - چون ازو
پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبر *

بالجماء چون آلهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم الهیان
 بعرض آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال
 بحکم قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان
 باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمرور مبعوث
 می باید این آئین بخواستۀ مردم رائی گیرد - نه بجبر
 و تکلیف و بیم تیغ بدین الهی در آیند - و میر شریف آملی
 از (سائل محمود خانی مستشهد آرد که در سنه (۹۹۰)^(۲)
 نهصد و نود رافع دین حق شخصه باشد - و ازان شخص باکبر
 تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی
 ناصر خسرو خواند *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *

* آیدن کواکب ز جوانب یکجا *

* در سال اسد ماه اسد روز اسد *

* از پرده بزور خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست
 گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی
 جعفران از مکه رساله از بعضی شرفا آرد - باین مضمون که
 بمقتضای احادیث صحیحۀ هفت هزار سال مدت ایام دنیا
 سپری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

شیخ گوید با آنکه این دو قضیه از مردم ثقة شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دیهستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب با بغزین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق است و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از اجپین همین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جاوه گر شد - و همین نور بود که از مدف بحر عفت الذقوا در نقاب مولید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائی آن آخر خان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هرکس را قوت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافتم این دقائق بے - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حامل است - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیزے دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله »

که دفع اختلاف عالم نماید - در گفت بدون سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بهر وقت و ملائمت هر قدر تواند شد و همون می شوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظهر قهر - و امثال این کلمات و هذیان بسیار ساخته اند و بیشتر جوگیه و سناسیه و بعضی اسلامی (که بزی آنها متلبس بودند) بدر گزیده جگت گرد می خوانند - و خوارق (که از عرش آشیانی بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت (دزے جیجی) انکه شیر میداد - و از مخالفت مامم انکه و جمعی دیگر آزرده خاطر و اندوهناک بود - در وقتی (که هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیانی متکلم شده بدعای خاطر محزون او پرداخت - و نوید شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکنی - جیجی انکه در شکفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت (دزے در دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف فرمود - در آنجا مار بزرگ مهیج بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالده خود جیجی انکه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در مغربین معجزه مسیحی نموده باشد اگر در کبریا اعجاز موسوی بکار برد چه بدیع

جمعه از ارباب تعلق و تجرد گرویده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الهی بوده و این شرمه ضاله عرش آشیانی را خلیفه الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفه الله گویند *

آوردند اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه (۹۳۹)

نهمصد و چهل و نه هجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده دیگرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در تصه الفقا نوشته اند که بعضی در رویا ملهم شده اند - که رب الذوع انسانی (که آن را در ترکی کشخان گویند) در عالم معنوی متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکیب عنصري است) بتصرف قدسی آبهتن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر قا آن را که زیرون نامند فرشته نژاد میدانند *

و توحی از الهیه گویند - که عرش آشیانی را قدرت بر خلق و اصلاح بود - روزه در یقظه بدن مثالی از سموات برگزیده روح او بواحد اکبر (که باصطلاح آن طایفه ذات الهی باشد) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و در میان من و تو دیگرے نمی گنجد - و مامور شد

مصنف آن هندی میشد - و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه
افصح است از قرآن - علوم شرعیه و نقلیه را اعلا رتبه و اعتبار
نماید - مردم رغبت به حکمت و حساب و طب و نجوم و شعر
و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که از اهل را از تعلیم
باز دارند - و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان
(که بدریافت فیوض انفسی و آفاقی او گردند - و شکر گذاری
آن نورالانوار را سرمایه دوامت صوری و معنوی دانند) اهتمام
شایسته رفت - عرش آشیانی بترغیب (اجه) بپرورد عید
و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی ورد میفرمود - و هنگام
تحويل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته
خصوص در تحويل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را
(که فیض پذیر خوان انوار او بند) در شرف خویش گرمی
شمرده آن ازمنه را موافقت و مظاهر نعم والای الهی انگاشته
سال چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامه الدهر امیر
فتح الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی
بدستور عجم معین کردند - کار کشی ممنوع شد - و چنانچه
قاضی بقطع معاملات اهل اسلام تعیین میگشت برهنه دانا
بجهت فصل قضایای هژد تراریافت - و چون هر امری (که
اهدات و اختراع می نمود) به الهی موسوم میساخت خلاصه
هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین الهی نامید

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب مذکور میگردند
و محاسن و مساوی هر طریقه بے تکلف بیان میشود - و هر یک
در قدح و نکوهش دیگر میگویند - یهودی با نصرانی و سنی
با شیعه و مجوسی و برهن با اسلامی مناظره و مجادله
مینمودند - و نعوذ بالله بے صحابا انواع قبائح و شنائع بذوات
مقدسہ انبیاء عظام و ائمه کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه
برپا شد - و مبارزه بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجح چرا - تابع ناموس
اکبر عقل (که صمیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد - که خانه نقل خراب است
اردشیر نام زردشتی را از ایران طلبیدند - او آتش با خود
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
مفوض شد - که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگهدارد
و فرمانے بطالب ادرکیوان^(۲) (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود)
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامه از مولفات خود (که
مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پاری بخت بود
و تصحیف آن عربی - و چون قلب میکردند ترکی - و باز

* بود و صفش ز حد قهرم برتر *

* تعالی شانہ اللہ اکبر *

اگرچه بعض نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافی مصالح ملکی می شمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس (که سرآمد آنها غازی خان بدخشی بود) در سال بیستم و چهارم سنه (۹۷۷) بهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زیاده بر معتهد است و خلیفه وقت اعدل و اعلم و افضل است - و تذکره بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مختلفات گذشتگان گروهانگروه تسبیلا للخلق برگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن بر کافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیانی را شوق باستکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانه مجلس پادشاهی مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اعیان مال و نحل فراءم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالیت مملوک میگشت

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزییر و تدبیر ملکی
 چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها (که اراده ستودن
 نمود) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندی نژاد بود
 الحال (که احتیاج بدان نماند) باید ستود - هرچند در تعظیم
 علما و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر وسعت
 مشرب با مخالف و موافق مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان
 می نشست - و انکار و اشغال ایشان فرا میگرفت^(۲) - پس ازان (که
 بکفر و زندقه شهرت گرفت) برای نوربذ عوام اعلان اختی
 مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج
 و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمی
 (صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود - و در سال بیستم و سیول
 باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر
 امر خطابت شده در مسجد جامع فتکپور بر مذبور برآمد
 چون مواد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی
 بطریق خطبه برخواند *

(۳)

* خداوندی که ما را خسروی داد *

* دل دانا و بازاری قوی داد *

* بعدل و داد ما را رهنمون کرد *

* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

(۲) در [اکثر نسخه] فرا میگفت (۳) در [اکبر نامه] بنام آنکه ما را

و آنچه شیخ بدادونی و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند
محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکره مشتمل
موسوم بثمرات القدس تالیف اعلی بیگ (که از منصبداران
اکبری و معتقد سلسله نقشبندی است) بنظر آمد] از ترجمه
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم داعی و بی اعلی بوده
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجدد بر روی
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کمره و فتور
واقع شود چنان قرار دادند که هر که بامر ناکزیر پیوند بطور
آفتاب پرستان روزه محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ
نیر اعظم (که عین نور الهی ست - و سایر انوار ازو مستفاد)
در قبر نقابد راهی برستگاری نیابد - بعضی خبثا در باره حضرت
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود
هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اعلی سنت و جماعت
تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قام اخبار رقم هر جا بمناسبت مقام
لخته ازین مقوله بر لوجه بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عفانی می نماید
و تیز جوان عرمه قرطاس میگردد - عرش آشیانی از عنقران سن
و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

آن ناعیه را از مایده احسان بهره مند گرداند . درین قافله
بسیارے از رضیع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید
کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد
و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین بوس
اکبری سر مباحثات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف
شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب
هزاری امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲)
نهصد و نود و دو باجل طبعی در گذشت - در ظاهر قلعه
مخدحپور در جانب شمالی مدفون گشت - و پس از فوتش
در آغاز سل سلیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال
در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب
پانصدی ترقی نمود *

در دبستان مریدی مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان
بود - یعنی بائینه (که بعرش آشیانی نسبت دهند - و به آلهی
دین موسوم نمایند) گرویده بود - هنگام سفر واپسین پیداشاه
وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم او را
در قبر با چراغی در آورده شبکه بمحاذات نیر اعظم گذاشتند
که نور او ماحی مائم است - اگرچه امثال این حکایات را
بغابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبار سنج رقیع نبود

اما بارها مراتب ساوک و تصوف بریده شده و زکاتش از ستمانه
 عذبت انسانی بطور آگهی گشت . و نهایت سبک . و بهر سبک
 بوم رسیده . چون سال بیست و یکم (۱۱۰۰) هجری
 و ۱۷۸۲ قمری . چنانکه عزمت سفر به سمرقند و بهر جهت انسانی
 گشت . اما از آن روز و ساطات معروفی در آنجا . که دولت
 خورشید اندوخته بود و قدرت نسبت به طایفه (انان) در آن
 و اما چنان فرموده (که در ولایت چنانچه به ستمانه عالی شمرده را
 بغرض اداری و مالی به مشور داور (انان) داده اند) و اما
 این امر اگر بچونز کرده اند در سمرقند است که از آن جهت
 گرد فادرت در چهره است (انان) و بهر جهت ستمانه
 نفس آن داور از نوع خاطر ساقی . و چون سوزب (۲)
 انبساط یافته بود سلطان خواجه را (که از درخت گردن عرب
 و معامله دایمی انان فرموده داشت) امر حاج کونانده و بهر
 شش یک زبیده و دوازده هزار خلعت جوته شد . تا بغرض
 دیده دري شاهستان احسان را در افتاد بانعام درخورد بفرمان کونانده
 و حکم شد که تجرید نشان آن روز (که از سفل بدو ستمانه نفس
 در فزون فرصت مکتوب و حرف ندارند) و سایر احتیاجات
 قناعت پیشه آن بوم را نگاشته نام تصدیق ساخته نهشته مانده
 بیارد . تا هر سال یکم از آباء دنان بدان دیار رفته عموم محتاجان

دستوری پذیرفت - و بتقدیم جلائل خدمات مشمول التفات
 بیکران گشته چهره مبادات افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد
 و هشتاد و هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب
 دو هزار امتیاز اندوخته بود - پسرش سید جمال الدین از
 روشناسان پادشاهی بود - در محاصره قلعه چتر (که در نقب را
 از بارت پر ساخته فتیله را آتش دادند - و بیکم دیر رسید - و در آن
 هنگامه جمعی را نقد زندگی برباد رفت) او هم گلشن جوانی
 خود را سوخت *

* سلطان خواجه نقشبندی *

عبد العظیم نام خلف خواجه خاوند دوست است مرید
 خواجه عبد الشهید بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهان خواجه
 که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احرار است - چون
 خواجه عبد الشهید از سمرقند بپند آمد عرش آشیانی پذیرد
 شده باعزاز و اکرام دریافت - و برگشته چمارنی پنجاب را
 بطریق نذر گذرانید - خواجه مدتی در اینجا طرح سکونت
 ریخته بسر می برد - پس از هیزده سال در آخر سنه (۹۸۲)
 نهصد و هشتاد و دو معاودت بسمرقند نمود - و در سنه (۹۸۴)
 نهصد و هشتاد و چهار در گذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز
 و نشیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار رسمی طی نکرده
 (۲) نسخه [ج] جوانی را سوخت (۳) در [اکبرنامه] چمارنی آمده *

* سید احمد خان بارهه *

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال ۵۹۵۵م
 جلوس اکبری باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج منقلا
 بجانب گجرات تعیین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه
 او را با جمعی کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادی (که عیال
 و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند) ناءزد
 فرمود - هر چند آنها تیز پائی نموده خود را به تنگناهای جبال
 کشیدند اما بهیارے از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهی
 افتاد - خان مذکور معادوت نموده کامیاب دولت زمین بوس
 گردید - پس ازان (که تصبه پتن مخیم سرادات سلطانی گشت)
 آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت او حکومت و حراست آنجا
 بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین
 میرزا و شاه میرزا علم بغی افرشته باتفاق شیرخان بر سر پتن
 آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بؤ و بست برج و باره
 پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بهیار
 نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد تصبه
 برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید
 قاسم و سید هاشم بمالش کردن کشان تعلقه رانا (که پس از
 کشته شدن جلال خان قورچی غبار فتنه بر انگیزخته بودند)

بارده عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی دریای جون و گنگ قریب پرگنه سنبیل واقع شده - خان مذکور مرد قبیله دار بود - بنوکری پادشاهی رسیده نامه بشجاعت و سخاوت بر آورد - سادۀ لوحی مغطور داشت - گویند چون عرش آشیانی او را بر سر مدهکر بندیلہ تعیین فرمود او نرد داشت نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان (که بهلازمیت سلطانی فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چنان نمودن کردم - آصف خان گفت میروانجی این فتح باقبال حضرت شده - پذیرا شد مگر اقبال نام یکی از امرای پادشاهی خواهد بود - جواب داد که چرا غلط میگوئی - درانجا اقبال پادشاهی نبود من بودم و برادرانم - تیغ دو دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگونگون عواطف برخواست - و روزی یکی از روی کذایه با وی گفت - که نسب نامۀ سادات بارده بکجا منتهی میشوند او فی الحال در میان توده آتش (که فقرای ملذک شبها روشن میکردن) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیمستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت (۲) چو رجا او نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوکریز کاک بیان طراز گردیده *

سید محمود خان (که در محالی جاگیر خود بود) ار را شناخته
 با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیذاتی خان کلان
 بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین
 میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه
 گردید و مسرعه فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید
 خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب
 سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون
 میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید
 او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال
 هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات
 تعیین یافت - چون موکب والا ایلاخار نموده بحدود میرنده
 رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ
 محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدودے در فوج
 طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ
 بے تابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائی نمود - و اواخر
 همین سال با سادات باره و سید محمد امروه بر سر ولایت
 مدھر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر
 آن حدود را عملي در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه
 (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجری پیمانه زندگی او لبریز

گردید - بمنصب دو هزار و سربلندی داشت *

شکافت . پادشاه از فوت چنین مخلص راضی قدم قرین تأسف
و اندوه بسیار گردید - و چون بدارالخلافة معارفت فرموده
ظاهر شد (که ذمه سیف خان بوام مبالغه گرانبار است) از کمال
عاطفت بادای جمیع آن سبکسار ساخت - پهرانش شیرافکن
و امان الله بمنصبی در خور امتیاز داشتند *

* سید محمود خان باره *

اول که ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه
امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال
اول جلوس اکبری همراه علی قلی خان شیبانی بدفع هیومن^(۲)
بقال (که پس از شکست یافتن تودی بیگ خان نخوت بخون
راه داده با فراوان جمعیت از دهلی (رانه شده بود) نامزد
گردید - و سال دوم به تذبیه حاجی خان غلام شیر خان سور
(که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد)
تعیین گشت - سال سیوم بتپس خیر قلعه جیتان^(۳) دستوری یافته
آنها از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمه خانخانان
برهم خوردن خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته
قریب بلده دهلی جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که
خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمد
خان انگه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه قرار نمود)

در پهلوي و گندادري يكتاي روزگار و در شجاعت و تهور سرآمد
 اتران بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت روزه (که
 از بالا بارش تير و بندوق و توپ بود - و از پايان مورچالها
 هجوم آوردند) سيف خان تاخت نمايان برده کارنامه جرأت
 و شجاعت ظاهر ساخت - دران زن و خورد بندوقه بار رسیده
 تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخير انجاميد
 شخصه ازو پرسيد - که پادشاه راضي هستند و بارها صوفه امثال
 شما مردم چه که بسيار (که بپايه نرسیده باشند) مي فرمايند
 براي چه خود را دیده و دانسته در مهلكه انداختن
 در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را
 دران هنگامه نتوانستم رسانيد - از خجالت آن روز زندگي بر من
 گران است - ميخواهم که سبکبار کردم - در سنه (۹۸۰)
 نهصد و هشتاد هجري سال هيزدهم (که عرش آشياني بایلغار
 نه روزه از آگره بحوالي احمدآباد رفته با محمد حسين ميرزا
 مبارزه نمود) سيف خان در تاختن اول چپقلش (ستمانه
 نموده غنيم خود را منتهزم ساخت - و بدو زخم نمايان (که بر رو
 داشت) اجميري اجميري گويان جويای پادشاه گرديد - ديد که
 محمد حسين ميرزا با چنده از اوباش در ميدان سر بخودي
 مي آرايد - کوکه بار رسیده داد بهادري و تودن داده بباک بقا

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجداري سيوستان
 ديوانه زندگي او ابريز گرديد *

حرف السین *

* سيف خان كوكه *

برادر دلان زين خان كوكه است - گویند والده اش
 همیشه دختر آرد - و پدر بمقتضای بشریت آزرده شده
 درین مرتبه (كه در كابل بسيف خان باز شد) پدر برآشفته
 گشت - كه اگر اين بار دختر آمد خانه داري و ملاقات موقوف
 است - آن عفت منش در خدمت مريم مكاني رفته گله اظهار
 نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشياني آگهي يافته
 باوجود مغرور فرمود - اگر پاس خاطر من ميشواهي پيرامون
 اين امر نگردي - كه ايزد توانا ترا فرزند نيك اختر كرامت
 خواهد كرد - آن ضعيفه فرمود شاهزاده را مرده غيبي
 دانسته ازان اراده خود را باز داشت - اتفاقا سيف خان متولد
 شد - و والدين بوجود پسر شغف و خرمي مفرط اندوخته
 بسپاس شاهزاده پرداختن - عرش آشياني زياده بر همه
 عنايت بجال او مبذول مي فرمود - پس از سرير آرائي
 هنوز آغاز شهاب داشت كه پايه چهار هزاري بر آردند

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - کہ سال سیزدهم
جلوس خلد مکان ببکالی منصب یکہزار و پانصدی سہ صد
سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته *

* زیر دست خان *

از والا شاہیان فردوس آشیانی ست - پس از سریر آرائی
آن پادشاہ بعتای منصب ہزاری پانصد سوار منسلک
گشتہ سال دوم باضافہ پانصدی صد سوار و ثانیاً باضافہ
دو صد سوار لوای کامرانی برافراخت - سال چہارم از اصل
و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار بین الاقراں تفوق
جست - مدتی بتعیناتی صوبہ بہار بصر بردہ ہموارہ با ناظران
آن صوبہ در برافکندن زمینداران فساد پڑوہ راہ جانہپاری
و عقیدت سگای سپردے - در ایام صوبہ داری اعتقاد خان
پرتاب زمیندار پلاسون را (کہ از جملہ فساد پیشگان مقرری
آن صوبہ ہوں) او جد و جہد بلیغ بکار بردہ یکے از پسرانش
دست تجاد بلند ساختہ بکار ولی نعمت برقبہ جان نثاری
فایز گشتہ سال ہفدہم پیش ناظم آوردن - پس ازان بحضور
رسیدہ دولت آستانبوس دریافت - سال ہیزدہم از اصل
و اضافہ بمنصب دو ہزاری ہزار سوار قامت قابلیت آراست
سال نوزدہم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبہ
قمتہ سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنہ

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندرخت
 سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار کامیاب گشت - پستر باضافه پانصدی درهست سوار نامیده
 بخت نور آگین ساخته بخدمت تارول بیگی سربلندی پذیرفت
 سال هیزدهم در جشن محبت بیگم صاحب (که بنابر سوختن
 بدن از آتش چندی کسلسند بود) بعنایت خلعت و جمدهر
 مرمع و منصب از اصل و اضافه دو هزار و پانصد
 سوار و عطای علم و فیل درجه اعتلا پیمود - و پستر بتفویض
 خدمت توش بیگی از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست
 و چهارم رجب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری
 بیماری معیه بهم رسانید - هرچند حکیم داؤد تقرب خان بقصد
 تحریر نمود راضی نشد - و بهر ای جاردانی پیوست *
 گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بے باکانه میزد
 روزی بیگم صاحب سفارش او نموده او را بخانه یکی از شاهزاده‌ها
 فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در
 باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت
 شما سعی مفروره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که
 سفارش لنگ و کور را می باید - بنده ازین عیبها بری ست
 اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا پرور
 بود - یکی از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

زبان کرد . و در همین بهائی آب گلاب بنامی میبود . و سوار
و مرمع آلات در سبدها برافزود با دلی نامی بهشتش بود
گرفتند دران وقت گرفت دلی از دین حال و حسب ارفاقیم سال
و خواجه سرا از سواد دلی شربت نعمت داشت *

• زاهد خان •

بسر صادق خان هندیست . تا سال چهارم از پیش پشایی
بمنصب ^(۲) شد و باجگاهی زاهد . چون پیش از دلی
فوت شد سال پنجم از هفتم از دستور آمده به وزارت رسید
و سال چهل و نهم انفاده بمنصب و خطاب خانان چهار نامیز
برافزودخت . و پس از سوار از پیش جنت حقای اراکلی و اناده
بمنصب در هزاری امباب گردید . پس از آن به اناده زار داریت
بهزادیه با جیم سامورسد . و انعام آن خدمت چنانکه باید
پرداخته مورد تشکرین گردید *

• زاهد خان کوکبه •

سادرش خردی خاتم ایگه بیگم صاحب هدیگ کل فونوس اسلامی
ست . سال سیزدهم جلوس آن پادشاه انوچنداری میلان در آب
از تغیر نورالدوله سوزانی یافت . و سال چهاردهم بخطاب
خانی و از اعلی و اناده بمنصب هزاری هزار سوار سر اعتبار
برافراخته تعینات دکن گردید . سال پانزدهم همراه شاهزاده

و چون عرش آشیانی مراجعت از برهانپور باگرو کردند و را
بر خواندند - از کامروائی بمی گساری مفرط افتاده بود - بدین
جهت لخته ازان دست کشید - رنجوری افزود - و فروغ دیده
و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجری پیمانه
زندگی لبریز گشت - گویند در سانشه (که بر بیر برگذشت)
کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر
داشتند - چون آخرها اسپان بسیار از کابل برای شاهزاده سلطان
سلیم (که بخيال فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود) فرستاد
ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت *

وین خان بکیمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود مینواخت
و شعر هم میگفت - از دست *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *

* تا رشته مراد بسوزن در آردم *

گویند بضیافته (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف
کرد که موجب حیرت همگان گشت - از انجمله چپوتره بطول
(۲)
و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بسبب
و پیش آن سه حوض یک از گلاب یزدی دوم از رنگ زعفران
سینوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس
بودند) دران حوضها می انداختند - و حویهای شیر و شکر آمیخته

درآمد - چون وحدت عالی خویش جلالت با امانت یوسف زنی
 بر قلعه کنشال و برخی ولایت آقوران چیرگی یافته بود کونالاش^(۲)
 همت در استیصال او بهت - فوجی تا کمار (که دارنده اشین
 مرزبان کاشغر است) شنافته بسیار را با یوسف برگرفتند
 سران کافر نیز پیوسته در ناکامی افغانان کوشش نمودند
 برخی بهوی چنان سرا بدخشان ریزه شده دست از زند و بستن
 برداشتند - ناگزیر سران یوسف زنی بزینار در آمدند
 و قلعه کنشال و بسیار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان
 و کاشغر رفت و رفته یافت - در جشن سر آغاز سال چهل
 و یکم بمنصب پنج عزیزی سر برافراخت *

چون بند و بست کابل از تالیج خان صورت گرفت در همین
 سال آن ملک باطاع کوکه معمر گشت - و درین سال شاعرزاده
 سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرف دلبستگی پدید آمد
 و بیروکائی همالش در سر گرفت - عرش آشیانی ازین بیرون روی
 هر گران شد - چون شیفتگی خاطر از اندازه بیرون دید
 دستور پی فرموده سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج
 انعقاد یافت - و چون جلال الدین روشانی (که مایه فساد دیار
 کابل بود) بگو نیستی فرو شده - و زابلی شورش فرو نشست
 زین خان حسب الحکم از تیراه بحفاظت لاهور پیوست

پنهان راهی بهنواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند
و آن الکا مفتوح شد - هرجا قلعه ضرور بود بنیاد نهاده
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان
بگوشمالنی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیکی
پنهان در آمده تا دریای ستلج رو بر نداشت - همگی بوم نشینان
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگرکوت - راجه پرسرام
از کوه جمو - راجه یاسو از مو - راجه انروده ج سوال - راجه
کاملوری - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه
رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جهروته - رای بابهدهر
از لکهن پور - دولت از کوت بهرت - رای کزشن بلاوریه - رای
راودیه دهمری وال - اگرچه سوار ایذاں بده هزار کشید لیکن
پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراء کوکه
دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کولکلتاش بمنصب
چهار هزار و عطاى نقاره سربلندی یافت - و در سال سی
و هفتم (که زین خان بیاسبانی آن روی سزدهه تا هذدو کوه مقرر
شد) از سوان و بتجور تا تیراه رو آورد - افریدی و ارک زئی
بایای تن داد - جلاله بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

(۲) در [بعضی نسخه] اکبرنامه [پنهان (۳) در [بعضی نسخه] انواده

(۴) نسخه [ب] کاپلوری و در [بعضی نسخه] اکبرنامه [کابلور (۵) در

[اکبرنامه] بهونر آمده (۶) در [اکبرنامه] یلادیه •

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالی نقد هستی در باخت
 کوکلتاش خواست جان نثاری نماید - جانش بهادر جان گرفته
 بر گردانید - لیکن از بهرایی بیاد شده بمغول رسید - چون
 شهرت شد (که افغانان از بی می آیند) بعد انظار کورچ پیدایم
 گردید - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - و چون افغانان
 در تقسیم غنایم در مانده بودند - روز دیگر راه کم کردگان
 جان سپردند - راجه را با بهیارت از بر شناسان بادشاهی و غیره
 پانصد کس درین بیراهه روی روزگار بسرآمد *

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش سپهبد و غزیه خیل
 فواج پشاور (که جلال الدین روشانی را بحری برداشته در تیره
 و خیبر غبار شورش برانگیخته بودند) تعین شد - و کارهای
 نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زابلستان
 از تغیر راجه مانسکمه بدر تفویض یافت - و در سال سی و سوم
 باز بمالش یوسف زئی مامور گشته اول بيجور در آمده
 هشت ماه آریزش داشت - بهیارت را نقد زندگی بتاراج
 رفت - ناکزیر باز ماندگان غاشیه بزدکی بردوش گرفتند - کوکه
 بمیچ گرفتن سواد نمود - نخست بساحل دریای ^(۲) بچکوره
 (که سرآغاز در آمد آن ملک ست) استوار قلعه بر ساخته
 نشست - غنایم سرگرم عید قربانی بود - کوکه بمیچر از

(باب الزاء)

چون از کوه نور دجي سپاه بسته آمده بود کوکه درخواست
 کمک نمود - عرش آشياني راجه پيربر و حکيم ابوالفتح را
 بی يکديگر تعيين فرمود - چون بکوکلتاش پيوستند بنابر
 همچشمي حسدهای ديرينه يکتائي نگرفته غبار دروني برخاست
 هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه
 گردن - و من ميان ولايت را پاسباني کنم - يا شما بودن
 جکدره بر خون گيريد - و من بهزای کوه نشينان پردازم - راجه
 و حکيم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک است - نه
 بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانه حضور شويم
 کوکه گفت ولايتی (که بچندين آريزه بدست آمده باشد) چگونه
 سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر اين هر دو شق قبول نداريد
 از راهی که آمديد بر گرديد - اين نشنوده بهمان راه کراکر
 (که پرنشيب و فراز بود) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار
 سرداري يکسو نهاد - که مبادا اين مقربان حرفه ناشايسته بر سازند
 و خاطر پادشاهی را گران کنند - تا آنکه درهر تنگ دره آريزه
 رو ميداد - و پرتالها يغمائي ميشد *

چون بسمت گريوه بلذري روانه شدند کوکه چنداول
 گرديد - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ايستاد - آنها
 از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند - مردم از سراسيمي
 از فراز کوه به نشيب رو آوردند - دران روار فیل و اسب

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهای اينان بدست آوردند و برخه ازان پيشين گرده دران تنگناها بناکامي بسر مي برزند و از وطن دوستي بپردن شدن نيارند - سابق در ساله (که عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حکيم درين نواح آمد) کلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - (۲) از انجمله کالو مشمول عنايت گشته از دارالخلافه آگره در بگريز نهاد - خواجه شمس الدين خوافي از نواحی اتک دستکير ساخته بحضور فرستاد - بجای پاداش نوازش يافت - ليکن باز راه گريز گرفته به نگاه خود شتافت - و در شورش افزائي رهنمای ديگر بوميان گشت *

زين خان کورکه اول بولايت بجور (که جنوبی آن پشاور و غربي پرگنات کابل - طول بيست و پنج کوره - و عرض از پنج قاده - سي هزار خانه دار اين الوس درونجا بسر برند) در آمده بختياره را مالش بمزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر هران اين قوم زينهار خواستهديدند - و خازين شورش برکنده گشت - پس ازان عزيمت کوهستان سواد نمود - بعد از آريزشهای مترگ غنيم راه فرار سپرد - در چکدره (که ميانه ولايت است) (۳) قلعه اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت سنکر بر شکست - غير از گريوه کراکر و ولايت پونيير هتمه بدست آمد *

خواجه مقصود عاي هروي مردی پاک طبیعت بصدق و دیانت
متصف از ملازمان مریم مکانی بدوام خدمت در حوالی هودج
امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکیش بود
عرش آشیانی دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زین خان
باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآوردن - از بطن او
در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت سلطان پرویز متولد
گردید - و چون در سال سیم (که میرزا محمد حکیم در کابل
بود) بقا پیوست (عرش آشیانی بعزم زابلستان از دریای
سند سه عبیره نمود زین خان) که بمنصب دو هزار و پانصدی
اختصاص یافته بود (برهذمونی الوس یوسف زنی و کشایش
سواد و بجور (خصمت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قرا باغ
و قندهار بسر می بردند - و از آنجا بکابل آمده دست چیرگی
می کشادند - میرزا الخ بیگ کابلی بدستان سرانی از هم گذرانید
پس ماندگان از آنجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس ازان
باستغرا^(۲) بار اقامت کشودند - نزدیک صد سال است که بسوان
و بجور برهزنی و سوتابی روز میگذرانند *

درین سرزمین گروهی (که خطاب سلطانی داشته)
می بودند - و خود را از نژاد دخترچی سلطان سکندر می بنداشتند
این قوم نشستین پیرستاری جا گرم کردند - و بحیله اندوزی

واقع است - و سابقا مکان نشست (راجها بود) توتان داشتند
و بقریه از انجا بر آمده در دیهات قریب بلاد بجای دور
سکونت درزیدند - بوردجی بنابر قرابت با تیما (۲) راجه سندهیه
(که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود)
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و قبولداری
پرگنده پالم موبه بیدر سرفرازی یافته بنوکری می پرداخت
چون در گذشت اگجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت
و رفته رفته بمنصب هفت هزاره و خطاب راجه بیدر بهادر
و افزونی اقطاع چهاره عزت بر افزودخت - در سال (۱۱۹۰)
هزار و یکصد و نود هجری بمدمهرا شناخت - با زبان فارسی
آشنائی داشت - و در فن کبت و دهره (که عبارت از کلام
موزون بزبان مردم مابین گننا و جمناسمت) ماهر بود - پس از
پهرش سدمرم (۳) و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته
سرزشته ملازم پیشگی بدست دارند *

حرف الزاء

* زین خان کوکه *

مادرش پیچه جان انکه عرش آشیانی ست - پدرش

(۲) در [بعضی نسخه] با تیما راجه (۳) نسخه [۱] بالم (۴) نسخه [ب]

و پاش مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا بعمل می آورد - خیرات سرا میکرد - با تدابیر مالی آشنائی داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند صبا یا ازو باقی ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هریک بسلوک پیش آمد - و یک صبیغه خود را بمیر جمله نام پسر کوچک سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مرزبور امتیاز دارد و مورد عاطفت نوین مرزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله بهادر زور آور جنگ مدتی ببخشیدگری (سائله) مغلان ملازم سرکار او می پرداخت - درینولا بنیابت نظامت ناندیر چهره عزت برافروخته - و بمنصب پنجهازاری سربلند - مرد بے باک صاف دل است *

* راجه پیر بهادر *

(۲) پسر بهروجی سرکر است - که فرقه ست از قوم دهکرو
(۳) نیاکانش در نواج (۳) انا کوندی (که برکنار دریای بنگهدرا

(۲) نسخه [ب] دهکرو (۳) در [بعضی نسخه] انا کوندی (۴) در [بعضی

نسخه] تنگ بهادر *

خدمات رسانیده به تقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد
 باجی را در سردار جانب (راجه ساهو و بهمنساه) بر پا شده بود
 به محاربه^(۲) با ناصر جنگ شهید رسید و از مزبور تزییه باغ یافته
 بعد قایل ایام در بزیستی سرا کرد خان مزبور حسب امانی
 بهادر مزبور آمده و تمامی برادر و پسر متوفی پرداخته بطریق
 سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت به هندوستان نمود و همواره
 بهادر مرقوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه
 هجری وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت
 صوبه داری ادرنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای عام و نقاره طبل برآوی
 نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید ب خطاب نصیر جنگ
 ناموری پذیرفت - و پس از جنگ به اچری باز صوبه دار
 ادرنگ آباد گشت - و در عمل صلاحیت جنگ و رحوم از اصل
 و اضافه بمنصب شش هزار و شش هزار سوار و خطاب
 رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومنی الیه نصاء نمود
 و پستر مستعفی شده بنظم صوبه برار اختصاص گرفت
 و چون خدمت مزبور بنظم الدوله آصف جابه تقرر یافت
 او بحراست ادرنگ آباد درجه اعتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰)
 هزار و یکصد و هفتاد هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلقی

* ركن الدوله سيد لشكر خان بهادر *

* نصير جنگ *

نامش مير اسماعيل است - نيائانش از سکنه سرپل مضاف
 بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه (که مزارگاه او در موضع
 يذئب واقع شده يزار و يتبرک به و از خايفای شاه نعمت الله
 وائي است) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوکري پادشاهي
 اختصاص يذيرفته - چون پدر مير اسماعيل زود در گذشت هاشم
 خان او را پرورش نمود - او در ملازمان برادري خاص (که
 عبادت از مغلان مذهبدار است) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني
 ممتاز شد - و سال اول جاوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي
 خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمايان
 گردیده حريف خون را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان (که
 بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته
 دولت بار اندوخت) شجاعت و دلادري او ذهن نشين پادشاه
 گردانيد - لهذا بفوجداري ائک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت
 پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پيش بهادر مزبور (سيد
 و بيخشياگري ساير سرکار او و خطاب سيد لشکر خان سرفراز گشت
 و چنده براي بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد
 مامور گرديد - و مدتي بظلم صوبه اورنگ آباد پرداخت - ازان
 بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب سورت مذاقشه غیما بین مرهته و کلاه پوشان بویا گشت مادهوراد پسر خرد سال نراین راد بجای نیاکان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه دارئی سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت همقومی نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنکاله رفت - و عوض چوتمه آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او جانرجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چانده میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی محظ است - و سزد تعلقه چوتمه بدست نیاکان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او موار راد کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبه بیجاپور بود - و نامی بمرکردگی بر آورده قلعه کیتی و غیره محالات بهیاره در تصرف داشت - حیدر علی خان مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدم خانه نهاد - و سرداران جزوی او از اندازه تحریر بیرون *

* ركن الدولة سيد لشكر خان بهادر *

* نصير جنگ *

نامش مير اسماعيل است - نياكانش از سکنه سريل مضاف بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه (که مزارگاه او در مريض پنجاب واقع شده يزار و يتبرک به و از خاقای شاه نعمت الله ولي ست) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوکري پادشاهي اختصاص پذيرفته - چون پدر مير اسماعيل زود در گذشت هاشم خان ادرا پرورش نمود - او در ملازمان برادري خاص (که عبارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمايان گرديده حريف خود را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان (که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت) شجاعت و دلادري او ذهن نشين پادشاه گردانيد - لهذا بفوجداري ائک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پيش بهادر مزبور رسيد و ببنخشپگري ساير سرکار او و خطاب سيد لشکر خان سرفراز گشت و چنده براي بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد مامور گرديد - و مدتي بنظم صوبه اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهادرستان رفته در واقعات نادر شاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین
تقریب سورت مذاقشه غیمابین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت
مادهو راو پسر خود سال نراین راو بجای نیانان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل
صوبه داری سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر
صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه
ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت
همقومی نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک
دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کنگ بملک بنگاله
رفت - و عوض چوتمه آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او
جانوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چانده
میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مادهو بن رگهوجی
ملاحظ است - و سندن تعلقه چوتمه بدست نیانان خود از راج
مرهته بنام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او
مرار راو کهور پره است - که تعاقه دار سرا و غیره محالات
صوبه بیجاپور بود - و نامه بسرکردگی بر آورده قلعه کیتی
و غیره محالات بهیاره در تصرف داشت - حیدر آبی خان
مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور
نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدمخانه نهاد - و سرداران
جزری او از اندازه تحریر بیرون *

هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد
و محیی‌الامه پسر محیی‌السنه بن کام بخش را (که عماد الملک
بعده کشتن عالمگیر ثانی بر تخت نشاند) برداشته
مروض او میرزا جوان بخش بن شاه عالم پادشاه را بطریق توره
نشانند - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار
هجری بمقابل شاه درانی پرداخت - و چون بنابر انستاد
طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار دو چار شده
او و یسواس را و جمعی کثیر از سران و غیر آنها ته تیغ در آمدند
و بعضی (که راه گریز یافتند) اهل دیهات نگذاشتند - بالاجی
بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصه مرگ شد - پسر دوم او
مادھو را بجای او نشست - چندی فیما بین او و رگناتھه را
عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناتھه را گرفته نظر بند ساخت
چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراین را
برادر کوچک خود را بجای خود نشانیده بود - رگناتھه را
با مردم ساخته نراین را را کشت - چون متصدیان خانه اش
با او راضی نبودند فیما بین نزاع برخاست - رگناتھه را مغلوب
شده پناه کلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحریر
بحمایم آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست
متصدیان افتاد - و در ضربه مالوه جاگیر بقدر خرج لایبدي
یافته روانه آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه برخاست

و هفتاد و يك هجري در دكن با نظام الدوله آصف جاه بمقابله پرداخته بعد صلح^(۲) ملك بيمست و هفت لك روپيه كامل تعلق بهرته گزشت - و در همين سال دتاجي سندهيه برادر و جنكو پهر جى ايا در سكرتال نجيب الدوله را محصور گردانيدند - و در همان سال رگنايه راد و شمشير بهادر و هولكر در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدينه ببيگ خان بجانب پنجاب شتافته تيمور شاه پسر شاه دراني و جهان خان را از لاهور (۳) پهر وادى فرار ساختند - و نايب اينها در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري دتا از خبر آمد آمد شاه دراني تا سرهند رفته نخچير فنا گرديد - و در دكن قلعه احمدنگر بتصرف مرهته در آمد - و بالاجي و سدا سيو راد با امير الممالك نظام الدوله آصف جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدير سرداران مثل چنداولى اهل اسلام كشته گرديدند - و ملك شصت لك روپيه كامل و سه قلعه دولت آباد و آسير و بيدجاپور بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه دراني عمل مرهته از پنجاب برداشته دتا سندهيه را كشت و فوج هولكر را غارت نمود بنا بران سدا سيو راد با بهواس راد پهر بالاجي بعزم تدارك روانه

(۲) نسخه [۱] با صلح (۳) در [بعضى نسخه] شكرتال .

عرف بهاء پسر چمناجي برادر باجي زاد کارپرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور (که سنه (۱۱۶۳)

هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخی ازینها بتوقع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قریبانیان او را دست نشاندۀ خود ساخته کار و بار راجه دست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را

با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری (که هوالکر و جی ایما سندهیه بکهک ابوالمنصور (۳)

خان جانب آله آباد و اردهه شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید) در جلدی آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد بتصرف آوردن - قریب ده سال دراز نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجی فرجه بر سر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سدن امیرالامراء خیروز جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بخیان بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

(۲) نسخه [ب] چمناجی (۳) نسخه [ب] ابوالمنصور خان که با احمد

خان بنگش مقابله داشت جانب آله آباد •

(کہ مکان بود و باش راجہ بود) مفتوح ساخت - و بباجی جادر را از دریای جمنا گذرانید - کہ آخت انترید نماید
 او با پرهان الملک (کہ قریب اکبر آباد (سیدہ بود) مقابلہ
 کردہ مردم بسیار بکشتن دادہ گریخت - و این طرف جمنا
 بباجی را ملحق گشت - باجی راو خفت عظیم کشیدہ جانب
 شاہجہان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصرہ خاندہان از بلدہ
 مزبور برآمد - و باجی راو صرفہ در جنگ ندیدہ جانب اکبر آباد
 روانہ گردید - سنہ (۱۱۵۰) ہزار و یکصد و پنجاہ ہجری
 آصف جاہ حسب الطلب فردوس آرامتاہ از دکن بدار الخلافہ
 رسیدہ از عزل باجی راو بصوبہ داری مالوہ مقرر شدہ
 بدان صوبہ عطف عذاں نمود - و در سواد بہوپال با باجی راو
 جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبہ داری برو بحال داشتہ
 بدار الخلافہ برگشت - و در سنہ (۱۱۵۲) ہزار و یکصد
 و پنجاہ و دو ہجری نامبروہ با ناصر جنگ شہید متصل
 بلدہ اورنگ آباد بغای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح
 زدہ سرکار کھرکون دھاندیہ مضاف خاندیس گرونت - و کنار
 نوبدہ رسیدہ سال (۱۱۵۳) ہزار و یکصد و پنجاہ و سہ ہجری
 بدار فنا پیوست *

پس ازو بالاجی پھروش بجای او شد - و سداسیو راو

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری (که صوبه داری مالوه - بر اجه جیسنکجه موقوف گردید) او بنابر جنسیت بتقویت باجی راو کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی راو از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده روپرو نشده بدکن برگشت و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز اراده هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکم بهرکردگی اعتماد الدوله قمرالدین خان و دیگر بهرداری خاندوران به تنبیه او تعیین شد - باجی راو نیز فوج با بیلاجی جادو (روپروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابله خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هر دو طریق رجوع پیمودند - پسترحسب عرائض راجه جیسنکجه (که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بباجی راو مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظم صوبه مذکور بباجی راو تفویض یافت - سال دیگر باجی راو با فوج کثیر بمالوه شتافته بذو و بست آنجا نموده بر راجه بهدار رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبتررا

هجرى لا ولد فوت نمود - اولاد عم او رام راجه بقاعه پرناله
باقى ست *

(۲)

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهنادو و سنجا کهور پوره
است - که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک
می پرداختند - درمیان را (که علم نخوت می افراخت) پس
از فوت رانا پسر سیوا بگفته زن او (که بتورگی پسر خرد سال
کار فرما بود) دهنادو و غیره کشتند - پسرش رانو کهور پوره
چند سال بغارت بجای پدر می پرداخت - و ازو هم نامورتر
گردید - بقیه اولاد و اقوام هر یک در دکن موجود است - و یکی از
پروهانان او بالاجی بسوناته - از قوم براهمه است - در سنه
(۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجرى چون حسین علی خان
با راجه ساھو قرار چوتنه و سردیسمکھی مشخص نموده سند
بمهر خود کرده داد بالاجی بسوناته با پانزده هزار سوار سال
مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجرى ملهار هولکر از رفقای باجی راد
پسر بالاجی بسوناته (که بعد فوتش بجای او قائم شده بود)
بمالوه رفته با گردھر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده
او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت
و تاراج پرداخته نقش عملداری او بر داشت - و در سنه

با زنان سذبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی
(۲) و منصب هفت هزار هفت هزار سوار برنواخته در گلال بار
جا داد - او در حضور نشود نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتھا
بگود او فراهم آمدند - اول بروضة منزله آمده بزیارت قبر
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پوزجات
بیرونی اردنگ آباد دست درازی کردند - پستر رفته در ستاره
نشست - و مدت مدید زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید
کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینھا
راجہ را از هشت پردهان ناگزیر است) فوج کشی و غارتگری
می نمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان
سرمد از حاصلات صوبه اردنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر
و بیجاپور ده درپیه حصه بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت
راجہ ساهو و تارا بائی زن رام راجہ بعمل در نیامد - پستر
در عمل صوبه داری امیرالامرا حسین عالی خان بیست و پنج درپیه
بنام چوتھے اضافه بران شد - و سندن بمهر امیرالامرا درین
باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتند
راجہ مزبور مطابق سنه (۱۱۶۳) یکہزار و یکصد و شصت و سه

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچی برای خبر گیری
 خوراک تعیین می نمود - و سر هزار مجموعه داره مقرر می ساخت
 نوکرانش از قسم بارگیر بودند - چون فوج با سرداره
 جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قام می آورد - بعد تاخت
 ملک آنچه ^(۲) زیاده میدید میگرفت - و جواسیس خفیه تعیین
 میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائی
 اختیار کرده همراهمان پدر را آزاده گردانید - و اندوختها برباد
 داد - با کب کلس ناسی زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور
 معین - سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر
 عصیان ورزیده بدکن رفت) سنبها او را پناه داد - سال سیم
 خان زمان شیخ نظام (که فوجداری کولپور نواح پرناله داشت)
 جاسوسی او گرفته از فاصله بعید دویده بر سر او ریخت
 و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور
 آورد - (روزی که داخل لشکر پادشاهی میشد) بموجب حکم
 تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود * * ع *
 ۱۱۰۰
 * با زن و فرزند سنبها شد اسیر * تاریخ این واقعه است
 سال سی و یکم بر طبق ایامی پادشاهی بقتل رسید - و قلعه
 راهیری گده (که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعیین
 شده بود) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

سیوا و عمومی ترکۀ پدر کرد - او زبان بزم کشوده دو پهر شب
 با چندے گریخته بتنجار شتافت - سیوا لشکر اورا تاراج
 نموده و چنچی و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد
 و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر
 خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیزت - بهادر خان بحضور
 نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقه خود غله و سببان
 درست کرده قلعه پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسی
 (که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود)
 در مراسم مهمانداری کوشیده در مقدمه صلح جواب صاف
 داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش
 دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت
 در همین سال سیوا بر ملک پادشاهی دویده برگشته جالنه را
 ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت
 گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا (که در محامد صفات
 یکتائی داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیه ^(۲) درویش
 مذکور دست تالان دراز کردند) ازین جهت بد دعا نمود *

سیوا در رویه انصاف پژوهی و جزای و سپاهگری امتیاز
 داشت - اسپان بهیار در طویله فراهم آورده بود - و نوکران
 پیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده داس

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه دارى دکن مامور شده باثفاق مهاراجه جهونمت سنگه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهی بتالان در آرد و آبادی بندر هورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده به مهاراجه جهونمت سنگه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازد پس از پذیرا شدن این معنی پسر مزبور را با یرتاپ (او نامی کار پرداز و جمعیت یک هزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنج هزار (پنج هزار) سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبه برار و غیره سربلندی یافت - پس از چند روز پسر را طالب داشت - و کار پرداز او با جمعیت حاضر بود - پستر چان محال از جاگیر سنبهاجی بنابر مطالبه یک لک روپیه (که وقت طلب شدن بحضور بسوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران کار پرداز خود را نیز طالب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهی کرد - داؤد خان قریشی مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگی گری می نمود - پستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باتفاق با فوج پادشاهی جنگ می نمایم - اول بتسخیر قلاع تردد من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوچی برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طالب داشت - او متصل چنچی آمده ملاقات نمود

میگذارم - آئینده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند
 بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خود بے یراق
 آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بهلولک پیش آمده شمشیر
 و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت *

چون این معنی باستماع خلد مکان رسید حکم طالب بنام او
 صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز
 ملازمت (که موافق حکم او را بدایه پنجاهزاری ایستاده ساختند)
 از تنگ حوصاگنی بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود
 که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائے (که جهت
 فرود آمدن مقرر گردیده) بفرود - و بعد (سیدن بدان مکان
 صریح اظهار رنجش نمود - چون بپا
 گشت برای خبرداری او بکنور رام می
 تاکید صدور یافت - و پسر آدمان فولاده از آن کوتوال بچوکی
 مکان منور تعیین شدند - او از سیر فکر (که
 دلها را بیفکر ساخت - شے باتفاق پسر تبده نارنگی را
 رفت - و در عرض راه بر اسپان (که سابق مقرر شده بود) سوار
 شده بمتهرا رسید - و (یش و بروت تراشیده از کاسی و بنگاله
 و اودیسه شده بصوبه حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را
 بحواله کب کاس نام برهن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان
 امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برساند *

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکی مخفی داشته بود) باشاره معهود آرازداد - آنها رسیده بقیه مردم خان مزبور را اسیر و قتل ساخته لشکر را غارت کردند - و از دزدان این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش بزداشت - چون بر محاللات پادشاهی دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات ازانجا بکمک او تعیین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامی (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا باران شبخون مردم خود را تعیین کرد - که بهر بهانه بمعموره در آمدند - و شبی دریچه عقب حویلی را (که بخشت و گل بند بود) وا کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکی از آنها شمشیر انداخت - و انگشت سیاه خان مزبور بریده گردید - و ابرو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بصراحت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیسنکه بتنبیه از مرخص گشته فوجی بر قلاع تعلقه او برده بمحاصره پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه تله بسرکار پادشاهی

در اینجا گذاشته خود بگولار آمد - ایگو مزبور را سه پسر شد
 یک شاهجی و دومین شرف جی که هر دو لولد بودند - و سیومین
 توکوچی که هر دو راج مذکور در تصرف ارلان او ماند
 دژین ضمن سینواجی (که بسن شازده سالگی (سیده بود) دست
 کار پردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود هری
 آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایه دولت او از امرای بیجاپور
 افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را
 (که بجاگیر ملا احمد نایبه بود) از قوچ^(۲) (که بر طبق طلب
 بجاگیردار بیجاپور آمده بود) خالی دید دست و پا زده
 اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر
 فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علی عادل خان بمسئمتی
 گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیری میزد
 پس ازان (که علی عادل خان استقلال بهم رسانید) (سل
 و رسائل تزویر متضمن عجز و استعفاء تقصیر فرستاده
 استدعای آمدن افضل خان نامی سردار عادل خان کرد - چون
 خان مزبور بگوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت
 بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل مسکن خود
 طامب داشته خود را بیمناک و انموده لوزان پیش پالکی او
 آمد - و با کارده (که نهانی با خود داشت) کار خان مرتوم را

شاهجی برده او را در قلعه ماهوی محصور ساختند - او را آنجا
 بمکندر عادل شاه برده ناکهان از قلعه مزبور بدرزد (اعلی
 بیجاپور گشت - و در ایامی که مرای کز بود از عادل شاه بتعاقب
 ملک انبر (سیده چاکنه و یونه و غیره نصبات را تهانه نشین
 نمود) شاهجی بهمنجه را (که همراهِ او تعین بود) جاکیر داز [آنجا
 گردانید - پسر شاهجی بهمنجه سمعت کرناک دستوری یافت
 اول پاله کنکیری را بآرز و سائز از تصرف زمیندار برآورد
 و در آنجا با ممانا تونا بانی حبیه موتیه شاهی نمود
 نامیونه را از بطن ^(۲) جیچا را در پسر شد - یکم سنبها - که در
 جنگ کنکیری بضر بگواه در گذشت - در همین سیوا - که
 او را بنابر مخر سن همراه کار برد از خود در یونه و غیره
 محاللات جاکیر خود گذاشته بود - و از بطن تونا بانی یک پسر
 باسم ایکوجی *

چون شاهجی در ضلع کولار و بالا پور اقامت داشت از آنجا
 (که اقبال بادی یاز بود) دران ایام حسب استدعای راجه
 ترچنا پلي (که بنابر منازعت ^(۳) پنچی راگهو زمیندار چنجاور
 مغلوب شده بود) بمک شتافته لوی استیلا برانراخت
 و راج هر دو تعلقه مذکور را متصرف شده ایکو ^(۴) پسر خود را

(۲) نسخه [ب] از ط ۱ و ۲ پسر شد (۳) در [بعضی نسخه] پنچی

راگهو (۴) در بعضی نسخه [انکو]

نداشت) شاهجی را (که زیبا صورت بود) بمهر فرزند دی برگرفته
پارچهای خوب و زیور طلا و مرصع بدو بخشید *

(روزه بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجی
نسبت می نمایم - مالوجی پدر و پتهوجی عم شاهجی
برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید
برگشت - اما اتوام جادو بهلامت پیش آمده مزاج او را
برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجی و پتهوجی را
از قصیه سندی کهیر برآردن - آنها بانگ پال بالکر (که زمیندار
معتبر بود) توسل جسته فوجی ازو همراه گرفته در نواح
دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین
تقریب نسبت شاهجی بهونسله با دختر جادو قرار یافت
و شاهجی بهونسله صاحب اعتبار گردید *

چون نظام الملک جادو را بدعا گشت نامبرده ازو برهم
زه سال سیوم جلوس فردوس آشیانی باعظم خان ناظم دکن
پیوست - و بمنصب پنجزاری پنجهزار سوار و عطای جمدهر
مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک روپیه کامیاب
گردید - و از تباہ اندیشی زود ازانجا گسسته خود را نزد
نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار
کامی بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران ازو کینه
در دل گرفته در عهد اعلیٰ حضرت فوج پادشاهی را بر سر

* راجه ساهو جي بهرنسله *

گویند نسبش برجاهای چتر که سیودیه اند میرسد - از
 نیاگانش سورسین نام بنابر وجه از چتر بدکن رفته چاندت
 در موضع بهونسه عمده پرگنه کرکنب سرکار پرینده صوبه^(۲)
 خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را بهرنسله ماقب ساخته
 دادا جي بهرنسله یکه از اجداد راجه مزبور (که مقدمش موضع^(۳)
 هکني و بوتهي دیولکانون و ته پایش پرگنه پونه بود) دو پسر
 داشت - مالوجي و پتهوجي - آنها از رعایای آنجا آزردہ شده^(۴)
 بقصبه ایلوره متصل دولت آباد شتافتند بزراعت پیشگی
 میگذرانیدند - پستر بقصبه مندکھیر نزد لکھي جادر دیسمکھه^(۵)
 سرکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده
 و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند
 و پتهوجي مذکور را کھیلاجي و پناجي و غیره هشت پسر^(۶)
 بودند - و مالوجي را بعد فراران تنها دو پسر بهم رسید - چون
 بخدمت شاه شریف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد
 تمام داشت یکه را بشاهجي و دومین را بشرف جي موسوم
 ساخت - لکھي جادر (که جز دخترے باسم جهجارا اولاد^(۷)

(۲) در [بعضی نسخه] بهومہ (۳) یا دارا جي باشد (۴) در [بعضی جا]

پتهوجي آمده (۵) در [بعضی جا] جادون آمده (۶) یا پناجي باشد

(۷) در [بعضی نسخه] جاجاوه *

بعد فوتش اگرچه دلپست سنگه پسر ارشدش در حین
 حیات از فوت شده ازو پسران (که کلانی آنها کنور بشن
 سنگه نام داشت) باقی مانده بودند اما از بس خواهش او
 قلعه دارمی مزبور و جاگیر ارثی بنام اچیچند پسر دوم قرار
 یافت - و نرپست سنگه پسر سیوم (که هر دو باهم حقیقی
 بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بختاب پدر نامور
 گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگی (که با رگهنااته راد بر گزار
 دریای کنک کفن بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله
 آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید
 پسرانش کلانی بقلعه دارمی ارثی سربلند گشته در حالت تحریر
 بختاب راجه گوپال سنگه هندوپست مهندر ناموری دارن - و در
 پسر دیگرش راجه تیجسنگه و راجه پدم سنگه بمنصب و جاگیر^(۳)
 و پشین بقلعه دارمی قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگذرانند
 و دومین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه
 گردید - چندی بضبطی سرکار پیر نامزد بود - و پستتر بصوبه دارمی
 ناندیر صوبه بیدر و قلعه دارمی ماهور صوبه برار سر برافراخت
 در سه سال قبل ازین در گذشت - پسرانش کنور درجنسنگه
 و جوده سنگه بمنصب در خور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلنی
 پذیرفته بنوکری می پردازند *

(۲) نسخه [ب] دریای دهون (۱۳) در [بعضی نسخه] بدم سنگه *

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بیه انتظامی ست *

* راجه گوپال سنگه کور *

نیاگانش زمینداری اندرکمی مضاف صوبه آله آباد داشتند و بذوکرئی راجهای اوندچهم می پرداختند - جدش بهار^(۲) سنگه در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامی کار پرداز صوبه مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سوش بریده بحضور فرستاد - پس از پدرش بهگونت سنگه بن بهار سنگه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوپال سنگه پسر اوست فامبرده در ایامی (که نظام الماک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بمرافقت او بدکن رسیده روز مضاف مصدر آردات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب در خور و تیول مناسب و قاعه داری قلعه قندهار صوبه پیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیانی بسعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازی اندوخت - از این وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری

بعدم سرا شتافت *

بنوکری پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزار و تیولداری
 سرکار بیز و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبه خجسته بنیاد
 و پرگنه حویلی پاتهری صوبه^(۱) برار سربلند گردید - با سه هزار
 سوار نوکری می کرد - سال^(۲) (که نوین مذکور برحمت حق
 پیوست بقافله چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت
 و یک هجری او هم فوت نمود - پشتر در ایامی (که ناصر جنگ
 شهید عزیمت پهلچری نموده قریب مسکنش رسید) هنوزت (او
 پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد
 ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برسم تعزیت
 بمنزلگاه او شتانت - و بیافتن منصب و خطاب ارثی و تقرر
 محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل
 صلابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزود گشت - در سنه
 (۱۱۷۶) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بنیهتی سرا
 در شد - پسر مغیره (که ازو مانده بود) جای او بسرداری
 چهره برافروخت - اما چون پای دیرینه کار پردازی در میان
 نبود بدو بستم محالات و رسیدن بنوکری هیچ صورت نبست
 لهذا بعد یک دو سال قلیله از جاگیر برز گذاشته بانی بضبط
 درآمد - در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بجوانی
 رسیده دهنت^(۲) را نام دارد) محالات دیگر از صوبه^(۲) برار بزم

نظام الدوله آصف جاہ (کہ لشکر اسلام در ملک مرہٹہ درآمد نمود - و ہر روز ستیز و آزار ہوں) با آنها در ساختہ شدہ با جمعی برخاستہ رفت - چون متاون مزاج ہوں و قباحۃ فہمی اصلاً نداشتن پیش آنها ہم ساقط الاعتبار گشتہ بعد چندت در دولتآباد محبوس گردید - و بواسطت برخی از انجا رہائی یافتہ بعد مفع جراثم ندامت گویان پیش نظام الدولہ آصف جاہ آمد - و بیکالائی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد ^(۲) حفاظت شد - چون آخرها از حرکات نامناسب سرزدہ اطمینان از میان برخاست آصف جاہ او را نظر بند نمودہ در قلعہ گلکنڈہ محبوس ساخت - درانجا در گذشت - در پھر از باقی ماندہ بجاگیر قایل از محالات ارثی بھرہی برزد *

* راجہ سلتان جی ^(۴)

در قوم مرہٹہ ملقب ببذالکراست - بچاجی مانک ^(۵) ^(۴) نبیرہ انک پال (کہ در سال پانزدہم جلوس خلدکان باستصراب بہادر خان کوکہ بنوکری پادشاہی امتیاز یافت) بہمین لقب اشتہار داشت - انک پال از اعظم زمیذاران دکن ہوں - راجہ مذکور ابتدا بنوکری راجہ ساہو می پرداخت - و بھر لشکری او معروف ہوں - در عمل نظام الماک آصفجاہ بعد جنگ مبارز خان

(۲) در [بعضی نسخہ] مولف (۳) نسخہ [ب] سلطان جی (۴) در

[بعضی نسخہ] بچاجی (۵) نسخہ [ب] زایک *

نامش در ترجمه راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس از
 راجه مذکور اعتبار تمام دران قریق بهم رسانیدن - و بوجه دل
 برداشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الماک
 آصف جاه (که نویت اول صوبه دار دکن شده بود) بنوکری
 پادشاهی و منصب هفت هزاری امتیاز یافته بهالکبی و غیره
 محالات صوبه بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار
 بنوکری میکرد - در تعلقه پنجمه (که عبارت از برگنه انکور
 و مکنهل و امرچیتا و کریچور و اودمان پنج محال سرکار مظفرنگر
 عرف ملکهیر صوبه محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش
 بود) سه کروهی دریای کشنا بالای کوهچه قلعه مختصره ساخته
 بچندر گدهه موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد
 سال (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری پس
 از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب
 هفت هزاری و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما
 از باده دوستی و بکار نرسی در خانه او همواره داد و بیداد
 سپاه طلب خواه بود - در عمل صلاحیت جنگ بنابر به شدی او
 اکثر محالاش بضبط درآمد - و باز بتقریب بحال شده
 گاه بنوکری میرسیدن - و گاه تغافل میکرد - در ایام ولیعهدی

(۲) در [بعضی نسخه] پنجمه (۳) نسخه [ب] مکبیل (۴) در [بعضی
 نسخه] امرچیتا (۵) نسخه [ب] کرنچور .

معزول شده بصوبه دارى کشمير لوائى افتخار بر افراشت
و پس از حکومت سه سال از آنجا تغيّر شده بحضور آمده
بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبه گجرات دستوري
پذيرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود نتوانست
عهده براى آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار
گرديد - چندان در حبس ماند - بعد رهايي راه دارالخلافه
پيش گرفت - و بقصبة دوحه رسیده جام ممت کشيد - چنان
پسر داشت - ارشد آنها محمد کبير خان است - که وقت
صلاحت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشيشگرى مبرجات آنجا
هر برافراشت - و بمنصب هشت هزارى و خطاب خانانايى
تصاعد نموده در سنه (۱۱۹۱) هزار و یکصد و نود و یک هجرى
بملک بقا پيوست - مرد يار باش و شيفته صحبت آرائى بود
اولادش باقى است - و برادر درم روشن الدوله مذکور عالى
خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن
فخرالدوله بصوبه دارى عظيم آباد از تغيّر او ببخشيشگرى احديان
ممتاز بود *

راجه چندر سين

از فريق مرهته ملقب بجادون است - پدرش دهاجي
جادون از سرداران معتبر همراهى سنبها بهونساہ بود - همواره
با فوج بسيار بتاخمت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

و ضابطه داني را فروهشته هرکه رجوع مي آورد مبلغه برسم
 پيشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود ميگرفت - رفته رفته
 صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ يار وفا دار
 ضميمه القاب او گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و يكصد
 و چهل و نه هجري بخلوتكده بقا شتافت - از كمالات ظاهري
 عاري بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شيوه همت خصوص
 خدمت فقرا نامي بنيكويي برآورد - اخراجات او در عرس
 مرشد خود (كه در پاني پت آسوده است) و صرف چراغان
 از بلده دارالخلافه تا مرتد خواجه قطب الدين بختيار كافي
 زبانزد مردم است - چون بر دستار طرها بسيار ميزد بل نوكرانش
 از راكب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خاني
 اشتهار يافت - اولاد بسيار داشت - ارشد آنها قايم خان است
 برای دیدن همشير خود حرم محترم نواب ناموجنگ شهيد
 بدكن آمد - و پس از وقفه قليل مراجعت بشاهجهان آباد
 نمود - پسر ديگر او هم قبل ازین چذد سال دارد دكن شده
 بمذهب عمده و خطاب مظفرالدوله امتياز پذيرفته جهان
 گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - يکه فخرالدوله
 بهادر شجاعت جنگ كه بپايه هفت هزاري رسیده هداشي نقش
 بود - ابتدا بخشگري احديان داشت - در عهد فردوس آرمه
 صوبه دار بنده شده هفت سال درانجا گذرانیده بستر ازانجا

و پانصدی پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهار شادت برافروخت
و پس از کشته شدن شاهزاده مذکور ترک روزگار نمود و التزام
محببت شاه بهیک (که بخرق و کرامات مشهور و معتقد بود
نامبرده بود) اختیار کرد - پس ازان (که زمانه برق برگرداند
و عزیمت فرخ سیر از یقظه باراد جنگ با جهاندار شاه زبان زن
گردید) مشارالیه از درویش مزدور صبر شده بدان سمعت
شناخت - و باستصواب حسین علی خان درامت باز یافته
بمنصب پنجرازی پنجزار سوار و عطای عام و نقاره و بالی
جهالردار و خطاب ظفر خان بهادر رستم جنگ و تقویض تعلقه
بخشگیری سبوم پایه اعتبار فراتر افراخت - و پس از
جنگ با جهاندار شاه (که سلطنت نصیب فرخ سیر شد)
مومی الیه از اعل و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار
سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهی و مراتب تکیه
بر چهار بالش عمدگی زد - در ایام استقلال سادات باره
بمقتضای زمانه سازی خود را از آنها می نمود - پس ازان (که
نوبت سلطنت بفردوس آرامناه رسید - و باقتضای دوزنلکی
کوکه پادشاه (که زن زبان آور درست تقریر بود) در مزاج
آن سلطنت مرتبت مداخلت کلی بهم رسانیده رتق و فتق
سهامات پیش گرفت [نامبرده با کوکه مذکور ساز موافقت
گرفته واسطه معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسی

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامی (که نظام الملک آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه دارچی اوجین بنام خلف کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت) ادرای بنیابت آن صوبه تعیین کرد - و پستتر بحضور شتافته پیش خسر خود بسر می برد - مرد غضوب بود - بی آدائیهای او پادشاه و وزیر وقت زیان زد عالم است - در وقت قادر شاه متعهد وصول زرے (که بر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرو شد *

* روشن الدوله بهادر رستم جنگ *

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیانی بهندوستان آمده در رفاعت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان ممتاز گردید - و پس از جنگی (که مابین شاهزاده مذکور و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رد دان - و سلطان شجاع در بجانب بنگاله گردانید) مشارالیه (که تعینات محل بود) با چند کس از اتربای خون بر دیوری بکار آمد - پسرے ازو مانند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشی بخرمی برد در عهد فرخ شیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر او ست ابتدا بنوکری رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

اسمپا خود را رسانده بدر رفت - که مدتی از زنده و مرده او نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیۀ قلیج خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامی (که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بسمت مالوه سرے کشید) او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلدار عای خان و عالم عای خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهره عزت برافروخت - و چون این معنی خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود) گردید آصف جاه ادرا از انجا طلبداشته بتیولداری پرگنه بالاپور صوبه برار شاد کام ساخت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک قردادات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز

مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری بهمان زخمها بملک فنا شتافت - پسرش عظیم الله خان است که از بطن صبیۀ قلیج خان بود - و صبیۀ اعتماد الدوله

بدادارک آن مأمور ساخت - و بهیف الدین عالی خان برادر
خود (که صوبه داری برهانپور داشت) بر نوشت - که باتفاق
(راجه) مذکور به تنبیه کهد و دیهاریه پردازد - هرچند در صوبه
خاندیس تلافی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید (۲)
اما محکم سنگهه فوجهای مرهته را (که در نواح احمدنگر
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده
تا پانی قلعه ستاره (که مسکن راجه ساهو ست) رسانیدن
پس ازان همراه حسین عالی خان بداد الخلافه شنافته بعد
کشته شدن خان مذکور حیدر قلی خان پیغام امان جان
و آبرو بحضور پادشاه برد - و بعفو جرائم و عطای منصب
شش هزاره از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پستور
بنایه هفت هزاره مرتقی گردید - و شی (که فردای آن میان
لشکر پادشاهی و فوج قطب الملک آریز و سئیز وتوع
یافت) (راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند
با قطب الملک داشت دفعه از لشکر فیروزی بدر جسته
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قایم مانده
ظلمت شب پرده بر روی آفتاب عالمتاب فرو هشت
و تمام شب از توپخانه سلطانی گلولهای توپ پی در پی
میرسید همین که گوله بدوخته فیل سوارچی او رسید بر پشت

(باب الرابع) . [۳۳۰] (مائرا الامرا)

و تفویض صوبه دارایی اودهه سر (شته) اعتبار بدست آورده
بدان صوبه کمر عزیمت بهست - و چون مقدمه سادات برهم خورد
از اودهه بحضور آمده احرار دولت ملازمت نمود - و سال هفتم
(۲) بصوبه دارایی مالوه از تغیر آصف جاء مامور شده سال نهم
چون هولکر از دکن بملک مالوه در آمده آغاز فتنه نمود
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه دار دیگر اولادش بحفظ
بلده اوجین پرداختند *

* راجه محکم سنگهه *

(۳) از قوم کهتری ست - در سرکار امیرالامرا حسین علی خان
ملازم شده معتمد آن نوین بلند مرتبت گردید - رفته رفته
بخدا مت دیوانی او سر بلند گشته بهسرفوجی رسید - و در
جنگ داود خان (که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست
و هفت هجری (و داد) نامبرده از جمله فیل سواران بود
پس از (رسیدن) ارنک آباد (که شورش کهدو دیهاریه مکسداو
(۴) صوبه خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار
بیگ بخشعی حسین علی خان (که بتنبیه او مامور گشته) مقتول
گردید - حسین علی خان راجه مذکور را با فوج شایسته

(۲) نسخه [ب] نهم ملهاراو هولکر (۳) نسخه [ب] خان بهادر (۴)
در [بعض جا] کهدو دیهاریه *

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفويض ديواني خالصه سراعتبار
بر افرخت - و چون اين كار (كه پيشدستى وزارت است)
به تجويز قطب الملک وزير بعزمه وجود آمده بود موجب
برهمى صحبت پادشاه و وزير گشت - و بحث فيما بين بطول
انجاميد - و آخر صوبه دارى مستقر الخلافه بنام او قرار يافت
و پستتر بنظم صوبه آله آباد سربلندي ابدوخته بدان صوب رفت
در ابتدای عهد رفيع الدرجات (كه مردم فتنه جوى قابو طلب
نيكو سير پسر سلطان محمد اكبر را در اكبرآباد بسطانت
برداشتند) بر زبانها افتاد كه نامبرده هم ميخواهد كه بار ملحق
شود - اما چون او با زميندار صوبه متعلقه خود نزاع داشت
نتوانست خود را رسانيد - و بعد بدست آمدن نيكو سير
حسين علي خان عزيمت تنبيه او پيش نهاد خاطر گردانيد
پيش از انكه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه
مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و يكصد و سي و يك هجري
بغتة در گذشت - پس ازو برادرزاده او گردهر پسر ديا بهادر
(كه مير شمشير او گفته ميشد) بفراهم آردن سپاه و استحکام
برج و باره قلعه آله آباد پرداخت - اگرچه فوج بر سر او بسردارى
حيدر قلي خان تعيين پذيرفت اما آخر بوساطت راجه (آن چند
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله
 رشده دارد - نصف پروگنه امرا پور سرکار مهگر (که از
 مکالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر اوست - مگر
 بخانهامانی سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانی
 سرکار (که عمده ترین خدمات است) دارد - اما چون این
 خدمات را در سرکار ایشان امتداد و قرار نیست و ارباب
 آن عهد سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود
 موعود خود را میگذرانند *

* راجه چهله رام ناگر *

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات
 باشند - برادر دیا رام است - هر دو در سرکار سلطان عظیم الشان
 بمصر انجام خدمات مالی می پرداختند - دیا رام پس از چند
 بمقر اصالی شتافت - و چهله رام بعوداری محال کره
 جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعی سلطنت
 و اراده جنگ با عم خود جهاندار شاه از یقنه روانه گردید
 از ابتدا همراهی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود
 پستر با چند لک روپیه از تحصیل تعلقه خود و جمعیت
 شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ
 مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد
 و پس از روزی شدن فتح و فیروزی از اصل و اضافه بمنصب

تحتف میگوشتیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهتدا خان (که بمصاحبت سر نخوت می افراشت) از حمص آغشتگی (که ناگزیر عالم هم چشمی ست) کالیوه تر گردیده بکام بخشش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده اراده قید پادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خرد دوست نشناس فوراً شقه بخت خود برستم دل خان نوشتم - که جواب نامه بهادر شاه می نویسم - و استصواب شما هم مطالب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تبصیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فوراً مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلاً اقدام بران ننمود - تا آنکه فیل دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و در حوالی املی محل^(۲) مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بسمت اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندی کشته و زخمی گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حوالی مشارالیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

(که از جانب پدر بصوبه دارى بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیرى برآمد) احسن خان عرف میر ملنگ را (که میر بخشی و سپه سالارش بود) تا کرناتک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مختام دانسته روى توجه بتسخیر قلعه گلکنده و حیدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طی مراحل بتانی می نمود تا آنکه بکار طرازی و انسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده آن بایلی در ندان اما رستم دل خان فریفته لابه گری و چاپلوسی او گشته بعد و پیمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بے سامانی و پریشانی با مردم خسته و بد حال سواره می آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بیاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روى خیر خواهی مصلحت محاصره قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آوری محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشارالیه هم او شد اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

خانزمان - از امیرزادهای کار طایب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامه بر آورد - و کارهای ملکی صوبه حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستی بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - از انجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میرسید) بنیابم مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغییر صلابت خان بقوجدارمی کرناٹک بیجاپور بافزونی پانصدی هزار سوار سراقوزی یافت - و در سال چهل و نهم از تغییر داؤد خان مجددا بنیابم صوبه دارمی حیدرآباد سر افتخار^(۲) برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار چهار دولت افروخت - و در آن هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کاروانی بآرام جای ملک جاودانی خرامش نمود) از کار طلبی و وقت شناسی سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مقصدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای کردن بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سوری و خود را بیسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوٹہ بدستور
 نیاگانش بنام پسرش رام سنگھ (کہ در وطنش بود - و ابتدا
 دو صد و پنجاهی و بمرو ششصدی و درین وقت بیایه هزار
 رسید) قرار یافت - همواره بتعییناتی خان مزبور میکند و
 در تنبیه رانو بن سنتا کهور پره و دیگر مرهتھا بتقدیم خدمت
 می پرداخت - سال چهل و چهارم بعیای نقاره بلند آوازه گشت
سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدی مرتقی گردیده
 بعنایت زمینداری مومیدانه از تغیر راد بدهه سنگھ (که
 نهایت متمنای او بود) بشرط نگهداشت یک هزار سوار سربانندی
 اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان وفات محمد اعظم
 شاه گزیده بمنصب چهار هزاری تصاعد نمود - روز جنگ
 در مقابل سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت
 پس ازو پسرش بهیم سنگھ سرداری وطن یافت - و در جنگ
 (که در سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سی و یک سید دلدار عای
 خان را با نظام الملک آصف جاء (و داد) بعد کشته شدن خان
 مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طربکده هستی
 برخاست - در حالت تحریر کمان سنگھ نبیره زاده اش پور
 ستر سال بن در چن سال بحکومت کوٹہ می پردازد *

* رستم دل خان *

پسر جان سپار خان بزی مختار است - و نواسه میرزا خلیل

و تا عمل آصف الدوله امير الممالك در مملكت دكن بودند)
 قوم انگريز كمر بر استيصال آنها بسته بر آوردند - و خود كرناتك
 حيدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهي را
 برداشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دريوزلا
 در صوبه آله آباد و اوده هم شريك غالب شدند - و از بنگاله
 تا ارکات و تلکوكن دكن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند
 و در سيكاگل و غيره سرکارات حيدرآباد دخيل گرديدند - درين
 ايام بتقريب رگنايه راو با مرهته مخالفت ورزيده در نواح
 گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دين محمد *
 صلى الله عليه و آله و سلم *

* رام سنگه هادا *

نبيزه ماد هو سنگه هادا سمت - چون جگت سنگه پسر مكنده
 سنگه هادا سال بيست و پنج عالمگيري در گذشت و پسر ازو
 باقي نماند پادشاه حكومت كوته بكشور سنگه برادر مكنده سنگه
 (كه عم متوفى باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
 شاه بمحاصره بيجاپور تعين گرديد - روزه (كه امان الله خان
 پسر الله وردى بكار آمد) او زخمى برداشت - و سال سيم بهمپائى
 سلطان معظم بميت حيدرآباد راهي شده سال سي و ششم
 بعنايت نقاره كوس بلند رتبيگي برنواخته پستر در گذشت

آنجا اشرفي (که مراد از نقره قیدمت نه آنه باشد) مهکوک بهنگه
 فرنک و پارچه (۲) مس که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را
 چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان
 پورگ علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسی از آنها بمرد
 باطغال او تلهین طریقه خود مینمودند *

و چون این حقیقت بهمع خلد مکانی رسید بر طبق حکم
 پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آبان (که داماد ملا احمد
 نایته بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیری
 آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدومت
 پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف
 شما نوکز بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر
 مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر (دی دریا سایر و دایر
 باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلصي اسیران
 (۳) فرنک بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گج سوائی (که
 کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنک
 غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها
 صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها
 رگ و ریشه درانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید
 سردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

متوجه نیافت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستبر
متصل لاهور رفته بملازمت خاندن منزل پیوست - و در عهد
فردوس آرامگاه با فوج پادشاهی بر سر بهگونت سنگه زمیندار
کره جهان آباد تعیین شده دران جنگ بمردانگی بکار آمد - بقیه
این قوم بغوکری پادشاهی می پردازند - مرهقه اکثر محاللات
اینها بتصرف در آرد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان
فرنگ (که از بنگاله عزیمت بندر سورت نمودند) چنده
در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریب مذکور شده تحریر یاز
از سرگذشت این قوم ناگزیر خامه وقائع نگار است - این گروه
از سوابق ایام باجارت حکام گذار دریا مسکن ساخته بطور رعایا
بهر می بردند - کوه بندر حاکم نشین اینها بود - و در عهد
سلطان بهادر گجراتی بحیله قول حاصل ساخته دو قلعه موسوم
بدمن و بسی در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد
نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه کوه در تصرف آوردند
اما در عرض زیاده بر یک کوه و نیم یک کوه نداشتند ^(۲) - پای
دامن کوهات کشتار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر
و انگاس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارچیل و فوفل
بے شمار مبالغ کالی محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروج

سَال سی و سیوم استعقای تاعه داری اردنی نموده بتشهور
آمد - و پستر گاهے برای آوردن خزانه از خجسته بزیان و گاهے
برسانیدن تافله از شهر مزبور بلشکر تعیین میشد - و در راه
اکثر به تغذیه غنیم می پرداخت - سَال سی و چهارم بتعیذاتی
شاهزاده کام بخش چهارم عزت برادر وخت - و چون شاهزاده
بر سر واکنگیره آمد چند ادای باحسن وجوه سرانجام نمود
و همراه شاهزاده بجانب چنچی (که ذوالفقار خان در آنجا
بود - و غله کمی داشت) بموجب حکم با غله و غیره شتانت
ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سَال چهل
و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
و پانصد سوار ممتاز شده سَال چهل و هفتم بسه هزار و
دو هزار و هفتصد سوار سروراز گردید - در سَال چهل و نهم
سه هزار و سه سوار شد - بعد ارتحال خلد مکان بر فانت
محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنج هزار و
و در جنگی (که با سلطان عظیم الشان (ز داد) در هراوی
بکار آمد - پس از فوتش بهاری چند و پرتعی سنگه پسرانش
بر سر وطن تنازع آغاز کردند - درین ضمن رامچند پسر کلانش
(که در ستاره گدهه بود) رسید - چون فوج بهاری چند هم
بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در وقت (که موکب
بهادر شاهي متصل اجمیر توقف داشت) رسید - چون کسی را

از نزد دلیر خان بیهادر گدھے (که بنگاه درانجا بود) رفت
و سال بیست و یکم فوت نمود - راو داپت سال یازدهم بمنصب
دومد و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چندی
سه صدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات
پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلیم و دلاسا
نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجهی از خانجهان بیهادر
ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستتر همراه اعظم شاه
باز بدکن آمد - و بهمراهی حسن علی خان عالمگیر شاهی
در ضلع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید
سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی
ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی
هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازی الدین
خان در آردن کبی بفوج محمد اعظم شاه (که محامره
بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم
در آردن] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدی یکهزار
و پانصد سوار و خطاب راو سربلندی یافت - و سال سیم
چون امتیاز گدھے عرف اودنی^(۲) بتصرف پادشاهی در آمد
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و عطای نقاره و قلعه دارخی اودنی سر مباحات برافراشت

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی (که به حکومت دکن مامور بود) سپهکرون را نشان معه زر فرستاده طلبداشته به منصب یکهزاری ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جوته کدھی (که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود) به استیضاح بکلان مجاز شد - و آن مالک بتصرف^(۲) سلطانی در آمد و چون اوائل سال سی و دوم جاس فریدوس اشیانی شاهزاده مزبور بعیادت پدر گرامی قدر تزیمت دارالشفقه نمود و پس از رسیدن متصل ارجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتغذیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاف و تنبیه جنیت بندیه دستوری پذیرفت - بیشتر تعینات دکن شده در مهم تعلقه بیجاپور در میسر میسرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که جنگ بهرداری دلیرخان با دکنیان رو داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداوی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جالو از تغیر ذو الفقار
 خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعه ستاره و قلعه پربلی
 ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بشدومت
 بخشگیری دوم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد
 و بعد فتح قلعه سخرلنا باضافه دو صد سوار سر رشته حصن
 قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سده (۱۱۱۵)
 هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی
 در پیچید - پسرانش خایل الله خان و اعتقاد خان را (که
 ثانیاً بروح الله خان مخاطب شده) خلع ماتمی بخانه
 ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیحه
 آن مرحوم بمطای جواهر قیمت پنجهزار (وپیه) تعایی پذیرفت *

* راز دلپت بندیده *

ولد راز سبکون پور بیکون رازی بن راجه برسنده دیو
 است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف
 اینها از انجا بر آمده در کهدوا گده کتک سکونت اختیار نمود
 که بکھیرزار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام
 (که جد بیست و چهارم راز دلپت بود) در اُنائے (که
 الحال ببندیل کهند شهر است) جا گرفته برسدش بندواسی
 دیوی میکرد - ازین جهت ببندیه نامزد گشته - چون در
 عهد اعلیٰ حضرت سرکردگی بن گره بر راجه یهاز سنده مقرر

از اردنگ آباد يا احمد نگر (كه معمور پادشاهي بود) تعيين
 گرديد - و سال سي و سيوم (كه قلعه فيروز نگر عرف رايچور
 بمساعي جميله پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده
 مورد مرام خهري شده از اصل و اضافه بمنصب هزار
 و پانصدي ششصد سوار لواي کاميابي برافراخت - و سال سي
 و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار
 بر معارج ترقي عروج نمود - و چون سال سي و ششم پدرش
 بدار بقا پيوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 هزار سوار و از تغير مخلص خان بخدمت قور بيگي شرف امتياز
 يافت - سال سي و هشتم بداروگكي بندهاي جلو و پستر
 از تغير مختار خان بخدمت مير آشي و اضافه پانصدي
 چهره انتخار برافراخت - و سال سي و نهم باتفاق جمع
 به تذيبه سزناكهور پره مامور شد - قضا را آسيه كاي بتفصيله
 (كه در احوال قاسم خان كرماني بزبان خامه گذارش يافته) بار
 رسيد - كه اسباب همراهي داده از دست مرهقه رهائي جست
 پادشاه بعد سنوح اين خبر او را بنظم صوبه بيدر تعيين كرد
 و آخر سال چهارم بحضور آمده سال چهل و يكم مخاطب بخطاب
 روح الله خان گشت - و بخدمت خانساماني از تغير فاضل خان
 برهان الدين (كه مستعفي شده بود) سرمايه سربلندي اندوخت
 پستر داروگكي ديوان خاص از انتقال سيادت خان سيد اوغلان

چون احوالش بنفَس شماری و احتضار انجامید خلد مکان بعیان تشن
تشریف فرمود - آن مصروف طریقهٔ اخلاص و منهجک راه بزدگی
درین اثنا (که دم واپسین بود) این بیت خواند * بیت *

* چه نیاز رفته باشد ز جهان نیازمندی *

* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر
اظوار نیک و اوضاع پسنجیده داشت - و خوش تقریر و صاحب
تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور
میشد - غریب تر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و اینجا
مهم سازی و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سروکار بود
اما قسمی نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهی
پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیشرفت نوعی ساخته و پرداخته
بعرض میروسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد *

گویند یکی از راجها (که بامتداد یساق دکن و دیررسی
زر جاگیر هندوستان احوالش بعسرت کشید) مکرر و متوالی
بوساطت روح الله خان زری بطریق مساعدت از سرکار پادشاهی
گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه
از ناچاری التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند
یک حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعی بگیرند - خان
مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سی هزار روپیة دیگر

اینست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندۀ خود باز نمیگیرد
مدتها بفقیری و بینوائی گذراندم - و یکدفعه پادشاهی رسیدم
که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پاداش
برخه اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه
میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجملة بعد ازین فتح (که در سال سی و یکم سنه ۱۰۹۸)
هزار و نود و هشت هجری پرتو ظهور داد - و فتح قلعه گولکنده
مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت
وسیعۀ فسیحۀ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که
بدارالجهان موسوم شده بود) بروج الله خان ارزانی فرمود
پهتر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم بانتزاع قلعه
رایچور از تصرف کفره مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی
جمیاه آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین
و آفرین گشت - و بغیروز نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم
یگوشمان زمیندار سکر و واکنیرۀ دستوری یافت - و در آغاز
سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیۀ کریمۀ خود عایشه بیگم مرتقی
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه در قطب آباد کلکله مرحله پیمای نیستی گردید *
روح در تن ملک نمابد *

دیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے صورت
 حق ناشناس بیست و چهارم ذی القعدة نیم شبے بخشی الملک را
 با زمست خان و مختار خان (که فرصت جویان کرد قلعه
 منی گشتند) از راه کهرکی (که اتمام آن دروازه بآن نامعتمد
 مفروض بود) درون قلعه درآورد - و بخشی الملک یکسر بخانه
 ابوالحسن والی آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته
 بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبحی نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار دیگر بخشی الملک بلند شد شیون
 و فریاده از مردم محل برخاست - ابوالحسن اصلاً از جا
 در نیامده بتسلیم هر کدام پرداخت - و از همه بجای و وداع^(۲)
 خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده
 و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه
 چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد
 تا دمیدن سپیده صبح گرم صحبت گشت - و چون بکار خبر
 طعام کشیدن آورد باعزه تکلیف طعام نمود - (روح الله خان
 از وی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن
 مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است
 (روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت
 میشود - او جواب داد که راست میگویید - اما اعتقاد من

مشمول انظار تربیت خسروانی گردید - و در سال ۵۴۴ بمذنب
 دو هزار و خدمت آخته بیگی فرس کا یابی ^(۲) مهمیز نمود - و در
 سال شانزدهم بفوجداری دهامونی اختصاص یافت - و در همان
 ایام بنابر جهت معزول المنصب گشت - پستتر در سال هیزدهم
 ببکالی هزار و پانصدی چهار صد سوار مذنب جولانی عرصه
 نوکری شده بفوجداری سهارنپور دستوری یافت - و در سال
 نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان
 بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندرخت - سال بیست و دوم
 از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست
 و چهارم از تغیر عاقل خان خانی ببخشیکری دوم عام ناموری
 برافراخت - و هنگامی (که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویه
 پادشاهی گردید) او از کار طابی و خدمت گزینی بیشتر به تذبیه
 و تعریک مفسدان تعیین میشد - و در سال بیست و ششم
 والده ماجده او حمیده بانو بیگم (که خاله حضرت خلد مکان
 بود) رو در نقاب عدم کشید - نواب زیب النساء بیگم دومی بنت
 خلافت (که از جمیع بذات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار
 خصوصیت داشت) بخانه روح الله خان (فته بتعزیت پرداخت
 پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت
 اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

(مآثر الامرا)

[۳۰۹]

(باب الرابع)

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری
تار و پود زندگی برگسیخت *

* زندوله خان غازي *

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن به هندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر تودنات
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه
بخطاب زندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر عزت
برافراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه
ممتاز گشت - پستر باتفاق شیخ میر خوانی جهت سد بودن
بر راه آمد سایمان شکوه تعیین گردید - پس از آن تعینات یساق
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق
دلیر خان داؤد زئی به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال
بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجری
بساط هستی در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدی ست - در آخر سال دوم
عالمگیری بصید امیر الامرا شایسته خان منسوب شده از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی چهار مراب
برافراخت - و در سال ششم بندهمت میر بخشی گری احدیان

بدست کرد - و در ۵۵مین سال باضافه پانصدي پنجاه سوار
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول
گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم
بافزونی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
پانصد سوار و خطاب رضوي خان و تفویض تعلقه بخشي گري
و واقعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوست کام و امینی
(۲)
آنصوبه چمن آرزیش شگفت - در سال سیم از انجا تغیر شده
پیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات
کارش ببلندي گرائید - چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خدامکان
درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار رویه
سالیانه موظف گشته گوشه عزلت گزید - سال پنجم مشمول
عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار
و عطای خلعت و جمدهر میثاکار آب رفته بجو آورد - سال
نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر (شیدای خوش نویس
(۳)
و اضافه صد سوار کام دل برگزمت - سال دهم بخدمت جلیل القدر
صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصه اعتلا پیمود - سال

مخلد مکان میان خان منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین
ظفر منک شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدی
و زمینداری مومیدانه و کوته (که متعلق برام سنگهه نبیره
مادهو سنگهه هاد بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید)
لوای استقلال برافراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مناقشه
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه چند سبختکومت
وطن پرداخته باولاد خود گذاشت - در حالت تحریر کشتن سنگهه
نبیره او در وطن قیام دارد *
(۳)

(۴)

* رضوی خان سید علی *

دومین پوز صدر الصدور میران سید جلال بخاری ست - که
احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردرس آشیانی سال
بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماری عارض شده بود) در دار السلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بذیابت پدر بسرانجام
تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست و
هزاری دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه
پانصدی دو صد سوار چهره عزت برافروخت - سال بیست
و دوم بداروغگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامی

محصوران تنگ گردیده بواسطه او قلعه را سپردند - پس
ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه
جسونت سنگه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد)
او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره را در بهار سنگه
بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته
واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راو بهار
سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش درنداد - و پس
از رسیدن میرزا راجه جیسنگه بدکن در یساقها همپائی او
اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار
چانده شتافت - از نسخه داکشا معلوم می‌شود که او مدتی
در اردنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت
بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار

و هشتاد و هشت هجری بنیستی سرا رفت *

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیره بهگونت سنگه
برادرش موسوم بانروده سنگه پسر کشن سنگه (که سلطان
محمد اکبر در اران صوبه دارئی ارجین طلبداشته - و بصدر
ادای خارج بجمدهر کشته گردید) تقرر یافت - و پس از فوت او
پسرش بده سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت
مدتی بتعینائی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

یز طبق حکم حضور بقوجدارچی سرکار کامروپ نامزد گردید
و چندی صوبه دار آدینه ماند - سال نوزدهم از اینجا معزول گردیده
تعیینات یساق دکن شد - و چندی قوجدار ناندیر بود - و وقت
موعود برگذشت *

* رازو بهار سنگه هادا *

پسر رازو سترسال است - که در جنگ متصل سموگده
بهراولی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده
سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور رسیده دولت باز
اندوخت - و بمنصب سه هزار سوار و عطای علم
و نقاره و خطاب راوی و زمیذارچی بوندی و غیره محالات بریده
نیاگان خود سرعت برانراخت - و در جنگ شجاع با توپخانه
پادشاهی (که پیش می‌چینند) تعیین شد - و پس از فرار
شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید
پس ازان (که لشکر شاهزاده از بیربوم واقع راه بنگاله آن طرف
گذشت) نامبرده بے رخصت شاهزاده جدائی گزیده معارفت
نمود - و بتعیینات دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته
خان امیرالامرا در محاصره قلعه اعلام آباد عرف چاکنه ساخته
ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمنی
(که بتتخیر ملک کوکن تعیین شده بود) کمر همت بهست

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافه منصب نوازش فرمود
 سال بیست و هشتم چون اسد الله (که تهمانه داری چاندور
 داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 شاد کام شده بتیولداري و نظم ایلاچپور مامور گشت او بتهمانه داری
 چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادی داد خان عم او
 قوت نمون و دران سلماه به از دیگرے نبود از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد
 تا جمعیت هادی داد خان متفرق نشود - در ایامی (که مکه
 اورنگ زیب بهادر توسن عزیزمت از دکن جانب هندوستان
 تیزگام ساخت) او مرافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ
 مهاراجه جهونمت سنگه بعتای خلعت و علم و از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمه پانصد سوار دو اسپه
 سه اسپه و خطاب پدر چهره عزت برافروخت - و پس از
 جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روبیه سرمایة مباحات
 اندوخت - و بعد محاربه سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه سالار
 در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله
 مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک
 تردد بوده در دفع اعادی طریق جاسپاری سپرد - سال چهارم
 همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعی
 جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون از انجا معارفت واقع شد

و اذ آخر همین سال چون خبر هتکامه آشیا میان بر گواهی سرحد
بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تھانه دار آنجا به سامع
پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت
و باضافه هزار و سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم
ازان مهم برگشته بعد آستانبوس تارک مباحات آراست - و وقت
معمود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگه - که
در حین حیات پدر منصب در خور یافته چندے تعینات کابل
بود - پس ازان در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت
بشن سنگه پسرش بمنصب هزار و چهار صد سوار مفتخر گشته
بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عنایات دیگر چهره اعتبار
بر افروخت - چندے بمالش راتھوران و مدتی بفوجداری
اسلام آباد می پرداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت)
سال چهل و چهارم بجیسنگه پسرش بخطاب راجه جیسنگه
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیه
بخش روشن گردانید - سال چهل و پنجم همواره جماعۃ الملک
اسد خان بتمخیر قلعه کھیلنا کمر همت بر داشت - اخوالش
جد اگانه ارقام یافته *

* رشید خان الہام اللہ *

پسر دوم رشید خان انصاری ست - چون پدرش سال
بیسست و دوم فردوس آشیانی باختر سوار شتافت پادشاه

و سلام و مہجرائی شہزادہ نمودہ پس ازان رجعت القہقري
 کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوہ (کہ نزد زمیندار
 سري نگر بود - و او معرفت میرزا راجہ جیسنگہ فرستادن
 بحضور قرار دادہ) روانہ گردید - و با پسر زمیندار ببارگاہ
 سلطنت آمد - و پس از تعیین شدن میرزا راجہ بیساق دکن
 در حضور ماند *

چون سال ہشتم ملاقات نمودن سیوا بہونسلہ با پدرش
 بعرض رسید او یغایت خاعت و زیور مرصع و مادہ فیل
 کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبہا پسر خود از دکن
 آمدہ بملازمت پیوست دراز دل پادشاہ از ناعیہ او نقش استکبار
 خوانیدہ بنامبردہ (کہ واسطہ ملازمت بود) تاکید فرمود - کہ
 او را نزدیک خود فرود آوردہ از حال او باخبر باشد - چون
 آن مکار بحیلہ سازی (کہ در احوال راجہ ساهو بہونسلہ رتبہ
 کاک (اخبار سنج گشتہ) پنهان از انجا برآمدہ راہ گریز
 پیش گرفت .. او بہ بیخبری معاتب گردیدہ بتغیر مذمت و منع
 مجوزنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دہم بطرح
 انظار عاطفت گردیدہ بعطای خلیعت و جمدہر مرصع با علائقہ
 مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربی با ساز طلا
 و فیل خاصہ جمعہ جل زربفت و ساز نقرہ و خطاب راجگی
 و مذمت چہار ہزاری چہار ہزار سوار سر بلندی اندوخت

پانجهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده
 كلاه گوشه كاميابي كچ نهاد - و سال دهم در ركاب شاهزاده محمد
 معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳)
 هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانهنگه
 و مهابنگه و انوپ سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت
 خرق مباحات برافراختند *

* راجه رام سنگه *

كچ واده پسر كلان ميرزا راجه جيهنگه اسم - سال شانزدهم
 جاوس چون فردوس آشياني باجمير متوجه شد او همراه پدر
 رسیده بملازمت پيوست - و سال نوزدهم در حينه (كه پادشاه
 از لاهور بهمت كابل لرای عزيمت افراخت) با پانصد سوار
 از وطن آمده بعنايت خلعت و منصب هزاري هزار سوار كامياب
 گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد
 سوار و مرحمت علم فايز شده - سال بيست و ششم باضافه
 پانصدي امتياز اندوخت - و سال بيست و هفتم باز باضافه
 پانصدي چهره عزت افروخت - در جنگ سموگده همراه دارا شكوه
 بود - پس از هزيمت او ببارگاه عالمگيري رسیده سال اول همراه
 شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید
 و از اثنای راه بشهرت اكاذيب (كه پس از جنگ دوم داراشكوه
 برزيانها افتاده بود) دل بای داده چنده ترك آهه و رفت

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سی و یکم با معظم خان
 و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
 لوی عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده
 همبورد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاری و جراحت‌های منکر
 پیاده شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوری
 نیکو خدمتی از اصل و اضافه بمنصب پنج‌هزاری چهار هزار
 سوار و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب عربی
 با زین زرین و فیل و ماده فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و یک لک
 روبیه در طلب نقدی او تن شده رخصت وطن یافت - و در
 جنگ مهاراجه جسونت سنگه با خاند مکان با جمعی از راجپوتان
 هم‌قوم در میمنهٔ راجه قرار گرفت - چون جنگ تراز شد نامبرده
 ناموس پرستی را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود
 و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیری از دولت آستانبوسی
 جبین عقیدت را نورانی ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون
 در قصبهٔ توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتی با بعضی
 پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم
 باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم به‌مراهمی میرزا راجه
 جیستگه بسرمین دکن تعیین گشته در کشایش قلاع متصرفه
 سیوا به‌ونهاه و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتی
 و جانفشانی بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنج‌هزاری

بهمراهی عالی مردان خان امیر الامرا پتہخیر بلخ و بدخشان
مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزادہ مران بخش روانہ
آن سمیت شد *

چون شاهزادہ مزبور بعد بیست آمدن بلخ دل ازان ملک
بر گرفته روانہ حضور گردید او ہم پشاور آمد - ازانجا (کة
مردم متعینہ این یساق از عیور اتک مینوع بودند) درانجا
توقف گردید - پس ازان ہمراہ شاهزادہ محمد ادرنگ زیب بہادر
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ اوزبکان بہرچہ
مأمور شد رخس فتح و ظفر بر جهانند - و پس از معاودت
شاهزادہ از صوبہ مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست
و دوم ہمراہ شاهزادہ محمد ادرنگ زیب بہادر تعین یساق
قندہار گردیدہ ازانجا ہمراہ رستم خان بمدافعت قزلباش
پیشتر شتافتہ بمساعی جمیلہ بکار بردہ از اصل و اضافہ
بمنصب پنجہزاری دو ہزار و پانصد سوار ببلند رتبگی گرائید
بستر نوبت دوم بہمراهی شاهزادہ مذکور بمہم مسطور قرار یافته
بنابر بیماری دو پشاور ماند - و پس از رسیدن موکب معلی
دران نواحی دواخت بار در یافتہ رخصت وطن حاصل کرد
و نوبت سیوم ہمراہ شاهزادہ دارا شکوہ بمہم قندہار شتافت
و ازانجا بہمراهی رستم خان جہت کشایش قلعہ بست
راہی گشتہ سال بیست و ہشتم بہمراهی علامی عبداللہ خان

برخواست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی (که
 پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آورد
 و از آن طرف بحکم جنم مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهابت
 خان با افواج پادشاهی آمده تلافی فتنین (و داد) او دست
 جلالت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید
 و ایستگاه پس از سریر آرائی صاحب قران ثانی سال اول
 به پیشگاه خلافت رسیده با وجود خرد سالی نظر بر حقوق پدرش
 بخلفت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزار
 هزار سوار و خطاب (اجگی و اسپ و قیل و انعام بیست هزار
 روپیه سربلندی اندوخت - و سال پنجم باضافه هزار و دویست
 سوار زینت عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشگرمی افواج متعینه به تذبیه
 چهار سنگه نامزد شده بود) تعیین یافت - و سال نهم
 باضافه سه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه
 شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال
 چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمراهی سعید خان
 ظفر جنگ بتنبیه جنگ سنگه زمیندار جمو (که سرتابی
 بنیان نهاده بود) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده
 دارا شکوه بجانب قندهار دستوری پذیرفت - و سال هیزدهم

خلعت تبلي يافت - و پستز چون کار طلبی او از روی عرضداشت
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بغوجدار می بهلسه از تغیر
راجه عالم سنگه سرفراز گردیده سال سیوم برای تنبیه
جنیت بندیده (که در نواح صوبه مالوه گرد فساد برداشته بود)
تعیین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان (که بجبهت
مالش دادن بگروه یوسف زئی مقرر بود) دستوری پذیرفت
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه دار کابل گردید
چون بکتل خیبر رسیده بر خان مزبور واقعه شکست (و داد
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطه بلده ادرنگ آباد
مغرب رویه مایل بجنوب پورده بنام او آباد است *
راجه رایسنگه سیمودیه *

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر سنگه است - چون سال نهم
جهانگیری شاهزاده شاهجهان بهم رانا امر سنگه نامزد شد
و رانا پس از تنگ شدن بدرتجا زده شاهزاده را دریافت
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سرافتخار برافراخته
در تنبیه زمیندار تعالقه گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ
پیشکشات گوندوانه ترددات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت
و دلیری برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار درئی

(۲)

تعیین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات گشته با گروه
المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال
بیست و دوم (که قلعه قندهار بتصرف قزلباش رفت)
او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتهخیر قلعه مذکور
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و با سیوم همراه سلطان
دارا شکوه بدانحو شتافت - و پس از مراجعت ^(۳) سال بیست
و هشتم بفرجدارئی بهلسه مضاف صوبه مالوه سر عزت
بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد
سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهی گشت - سال
سی و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگه
(که بسد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه
تعیین شده بود) دستوری یافت - ازانجا (که تقدیر آلهی
بر صیانت او رفته بود) روز جنگ مهاراجه او را بحراست
بنگاه تعیین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش
بر بنگاه فوج پادشاهی دوید - و این معنی هم باعث تزلزل
خواطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزاده مذکور
بانقیاد پیش آمده توسل جهت - و باستصواب او بملازمت
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزاده مذکور بعنایت

(باب الرابع)

(۲) و یستر سانول سنگه نبیره اش زمیندارئی اوندچیه سربراه نمودند - در حالت تحریر پنجم سنگه پسر سانول سنگه مذکور دخیل است *

* راجه دیبی سنگه بندیلہ *

پسر راجه بهارته است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشیانی بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و خطاب راجگی مورد مرام شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش خجهار سنگه تعیین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچیه (که سابق تعلق بنیاگانش داشت و در عهد جهانگیر پادشاه بیاس خاطر بوسنگه دیو از آنها گرفته سپرد او نموده بودند) بنام راجه دیبی سنگه قرار یافته درانجا ماند - و سرداری اوس قوم بندیه باو مفوض شد - و پس ازان (که پادشاه تا اوندچیه آمده یکران عزیمت را بجانب دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور ولایت اوندچیه پیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان بارهه (که بتخریب ملک ییجاپور تعیین شده بود) دستوری پذیرفت - و در کارها آثار نیکو خدمتی بظهور (سانید - سال دهم حسب التماس خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندی فواخت - و سال نوزدهم در کاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان (۲) نسخه [ب] سانوپ سنگه - و در [بعض نسخه] سانوت سنگه *

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنیت بندیده
 که در نواح بنذیل کهند مصدر فساد بودند (معین گردید
 سال بیست و نهم با همت خان پسرخانجهان بهادر کولتاش
 بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعدایم خلعت
 و نقاره کوس باند (تبگی پرنواخت - و در یورش قلعه ملکهپور
 قردن نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلی منزل گزید - پس از
 اگرچه پسرش بهگونمت سنگه بخطاب (اجگی و مرزبان و طن
 هرفراز گردیده بود اما سال سی و یکم فوت نمود - بنابران
 بدخواست (انی امرکنور جد او سربراهی تعلقه مذکور بنام
 اودیسنکه ولد پرتاپ سنگه (که ساهله نسبش برابه مدهکر
 منتهی می شود - و پرتاپ سنگه بیک قریه پرگنه اوندچیه
 بهر می برد) مقرر شده بخطاب (اجگی سربراهراخت - سال
 سی و سیوم از وطن آمده باستلام سده سنیه پرداخت - سال
 چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار لوای کامیابی افراخته بقاعه دارمی کهیلدا
 (که به سخرلتا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال
 خلد مکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعه مذکور را
 بمهرته سپرده (اه وطن گزید - پس از پرتعی سنگه پسرش

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى سه هزار و پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه سرمايه نامورى اندوخت - پستى
در نبردها با افواج عادلخانيه مكرر مصدر شينوى جانشينى
گريده سال نهم بهمهراهم دليور خان بيساق الكاى چانده (كه
متصل برار واقع شده) متعين گرديد - سال يازدهم مطابق
سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجرى در دكن بديار
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او
(كه بعد فوت پدر خود بهار سنگه در عهد اعلى حضرت
بمنصب پانصدي چهار صد سوار سرفرازي يافته سال
بيست و نهم همراه قاسم خان مير آتش بتاديب زميندار
سرى نگر تعين گرديد - و سال سيم بيساق دكن نزد سلطان
محمد اورنگ زمين بهادر دستورى يافت - و در عهد خلدمكان
سال اول باتفاق سبكون بنديله به تنبيه جنيت بنديله مامور شده
پستى تعيينات دكن گشته همراه ميرزا راجه جيستگه بتقديم
خدمات مي پرداخت (بافروني منصب و خطاب راجي و عطاي
وطن در قبول سرمايه كاميابي اندوخت - در اوان صوبه دارى
خانجهان بهادر چندى تهانه دارى گلشن آباد داشت - چون
سال نوزدهم روزگارش بسرآمد جسونت سنگه نام پسرش (كه
در وطن بود) بخطاب راجي و حكومت وطن فايز شد - و آخر
همان سال با فروج شايسته بدكن آمده بمنلازميت پادشاهي

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش
 بتانیمپ زمیندار سوری نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره
 بلند آرازه گشت - و سال سیّم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد
 سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و پستتر حسب الطامب
 بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج
 دکن باشد تعیین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب
 در اثنای نبرد رو تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس
 از چندی از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب
 مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست
 راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع
 بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او
 مامور شد نامبرده هم داخل کمپان شاهزاده مزبور گردیده
 رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال
 چهارم با فوجی از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار
 و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعی که داشته
 نمی توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان
 باری ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا
 آریزشهای نمایان نموده نامی بمردانگی برآورد - و در سال
 هفتم همراه میرزا راجه جیسنکه بصوب دکن دستوری پذیرفت
 و در محاصره قلعه پورندهر لازمه نیکو بندگی بتقدیم رسانید

(۲)

خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) در وقت (۳)

و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم بقلعه دارمی نصرت آباد

(۴)

سکر و سال سی و سیوم از تغیر راه دلالت بندیده بجزاست

(۵)

امتياز گدھے ادوني مامور شد - سال سی و پنجم از انجا

معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان

سردارمی وطنش بنهراو سروپ سنگه (که هزاری پانصد سوار

منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر

بیتقدیم خدمات می پرداخت - بعد او پسرش انڈ سنگه

و بنیبره اش زورآدر سنگه حکومت وطن سرانجام دادند - در

حالت تحریر گج سنگه متبنای زورآدر سنگه که هم قوم اوس

بدان قیام دارد *

(۶)

* راجه سجان سنگه بوندیله *

(۷)

پسر راجه بهار سنگه است - در حین حیات پدر از

روشناسان اعلی حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش

(۸)

توفت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اصل و اضافه بمنصب

دو هزار و سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب راجگی

(۲) نسخه [۱] رخت (۳) نسخه [ب] بقلعه دارمی (۴) نسخه [ب]

شکر - یا بهکر باشد (۵) در [بعضی کتب تاریخ] ادونی آمده (۶) در

[بعضی جا] بوندیله (۷) در [بعضی جا] بهار سنگه - و در [بعضی جا]

بهاو سنگه (۸) نسخه [ب] هفت *

و پدم سنگه و کيسر سنگه و موهن سنگه - سه اخير لاولد فوت کردند *

گویند بر موهن سنگه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت ازین جهت محسود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي ميرتوزک شاهزاده (که آهوی او در کرده در دایره موهن سنگه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگه را محجور نمودند - پدم سنگه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بهنوح این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگه را در پالکي برداشته روانه خانه او شدند در عرض راه کارش با تمام گرائید - انوپ سنگه از ابتدا تعیینات یساق دکن شده دو جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیزدهم بالتماس خان مذکور بخطاب راجگی سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بهردادی دلیر خان داور زئی مصاف با دکنیان صورت بهست) نامبرده در مثل چنداولی جا داشت - سال بیست و یکم او را بحراست خجسته بنیاد برگذاشته بودند - دران سال سیوا بهونسه گرد بلده مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فوج همراهی متصل پورده خود برآمده ایستاد - درین ضمن

(۲)

اورنگ زیب تعین شده بودند) حسب الطلب روانه حضور گردیدند - او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن برآمده بوطن خود شتافت - بظاہر آن سال سیوم عالمگیری امیر خان خوانی بحدود بیکانیر تعین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده باعثدار پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت و با انوپ سنگھ و پدم سنگھ پھران خویش بدولت آستانپوس کامیاب گردید - و بمنصب صہ ہزاری دو ہزار سوار سرفراز گشتہ بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت - سال نہم (۳) همراه دلیر خان داؤد زئی بتنبیہ زمیندار چاندہ رفتہ چون مصدر تقصیر شد مورد عتاب گردید - و سرداری قوم او ریاست وطنش بانوپ سنگھ پھرش مرحمت شد - و بعنایت منصب دو ہزار و پانصدی دو ہزار سوار بر نواخته آمد از ممر موقوف آمدنی جاکیر پریشانی عاید حالش گشت بخجستہ بنیان آمده نشست - سال دہم مطابق سنہ (۱۰۷۷) ہزار و ہفتاد و ہفت ہجری چشم از تماشای جہان پوشید بیرون محوطہ بلدہ اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب دورہ بنام او آباد است - او چہار پھر داشت - انوپ سنگھ

(۲) نسخہ [ب] اورنگ زیب بہادر (۳) در [بعضی نسخہ] بدم سنگھ

(۴) نسخہ [ب] داوڑی - و در [بعضی نسخہ] داوڑی •

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بغزونی پانصدی
 ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رایت اعتبار
 بر افراشت - و سال بیست و ششم از اعل و اضافه بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار سرمایه کامرانی اندوخت - و پس ازان
 (که قلعه دولت آباد بساطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد)
 اضافه پانصدی پانصد سوار (که بشرط قلعه دارى دولت آباد
 بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار
 جوار صوبه خجسته بنیاد (که شمالی آن سرحد مالک بلالنه
 و جنوبی کوکن و غربی بعضی دیهات کوکن و شرقی ناسک
 واقع شده - و بندر جیول از سمت - و سری پست زمیندار اینجا
 طریق خود سری می پیمود) نوشته داد حسب تجویز شاهزاده
 وزیر ببعالی اضافه مسطور و تذخواه سرکار جوار بجمع پنجاه
 لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - و از
 شاهزاده مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد
 جوار رسید - زمیندار مذکور تاب مقاومت نیاروده بطاعت
 در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور نموده خود
 گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان
 معارفت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماری اعلی حضرت تسلط دارا شکوه از حد
 گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

(که در بعضی مواضع مدفون بود) بدست داراشکوه درآمد
و در ۴۰۰ خلد مکان چندی بفروجداری آثاره مبدرداخت
سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری
به نیعتی سرا شتافت *

* رادکون بهورقهیه *

یمر راد سوز است - بعد فوت پدر سال چهارم جاپس
فردرس آشیانی بمنصب دو هزار سوار و خطاب روی
و مرحمت بیکانیر در قبول شرف افتخار اندوخت - اول
سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق
وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون
خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید از ناز
مراجعت نمود - بہتر تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعہ
دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصره قلعہ
برینده نیز نیکو خدماتیہ بتقدیم (نمود) پس از فوت
مہابت خان بتعیناتی خاندوران موعودار بوزیر امور اختصاص
یافت - سال هشتم (که موجب ساطاتی ظلم بود) بہت

* تاریخ است *

* ای وای بهر بهانه کشتند *

* راجه تودرمل *

شاهجهانی - ابتدا در وفات افضل خان بود - بعد فوت او
 سال سیزدهم بخطاب رائی و خدمت دیرانی و امینی و فوجداری
 سرکار سهرند قامت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری
 لکهی جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین
 پادشاهی گشت سال پانزدهم بعنایت خاعت و اسپ و فیل
 مباحات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از
 اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه کارش
 ببلندی گرائید - سال نوزدهم باضافه پانصدی دویست سوار
 دو اسپه سه اسپه نوازش یافته بسهرند دستوری پذیرفت
 سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسپه سه اسپه بر منزلتش
 افزود - و رفته رفته تعلقه او بانضمام سرکار دیبالپور و برگنه
 جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر ساله آن بینجاه لک روپیه
 رسید - و او از قرار واقع از عهده پرداخت آن برآمد - بنابران
 سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار
 سوار و خطاب راجگی درجه اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم
 بعطای علم لوای کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگدهه
 چون دآرا شکوه راه گریز سپرده بسهرند رسید و او از راه
 احتیاط باکهی جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

بود - درین ضمن اهایه دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن
 ثبوت او بلاهور چند کس (که همراه بودند) نیز جدا ساخت
 و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق
 بدرقه برادر خود را یا چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو
 منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون
 کیفیت نیکو خدمتی بر اجه جیستگه و بهادر خان کوکه (که
 بتعانتب او بر طبق امر پادشاهی معین بودند) برونشت - آنها
 بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید
 دومین بساده لوحی فریفته و عده های دافریب خلد مکان گردیده
 همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحه سینه می نگاشت - با آنکه
 هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن
 بے محابا با معدودے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده
 نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
 هجری در منزل متبرا پادشاه اورا طامب داشته بحسن تدبیر
 دستگیر ساخت - ابتدا در قلعه سلیم گداه داشته بعد چندے
 بحسن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سوس بائی نام
 محبوبه اورا نیز رفیق زاویه بیکسی او گردانید - سال پنجم
 جلوس بتقریب خون عالی نقی (که مراد بخش در احمد آباد
 بے ثبوت گناه ریخته بود - و در آن مقتول بدعوی برخاستند)

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری
اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش توطیه سلطنت برانگیخته
سکه و خطبه بنام خود کرد) خان مزبور (فاطمه شاهزاده گزین
و پس از گرفتار شدن شاهزاده مذکور بملازمیت عالمگیری
پیوسته بمنصب دو هزار و سه صد سوار و تفویض دیوانی
گجرات سر رشته اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه
باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما
در همپای تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر
مجدداً مشمول عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی
سرکار روشن رای بیگم و پستر بدیوانی بیوتات مطرح انظار
الطاف گشت - سال هشتم مرحله نیستی پیمود - عبدالرحیم
خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمی یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خاصه
گذشت لختی از خاتمه کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین
پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از
مردم آنجا رو تافته بملک کچه شتافت (۲۱) - و در مردم آنجا
مروت ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون
نام زمیندار دهادر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون
احسانهای دارا شکوه بود) بگرمی پیش آمده در خانه خود

* رحمت خان *

حكيم صياء الدين پسر حكيم قطبا برادر حكيم ركنای
كاشي ست - كه از مشاهير اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز
صحبت او با شاه عباس ماضي كوك شده شاه مكرر بمنزل او پرتو
وزرد افكند - پستر بملاحظه بے التفاتى شاه در عهد عرش آشياني
پهندوستان آمد - درين باب اين بيت گفته *

* گوفلك يك صبحدم با من گران باشد هوش *

* شام بيدون ميروم چون آفتاب از كوشش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مكاني باسودگي ميگذرانيد - خان
مزبور [كه دختر كوچك طالبای آملی (كه ستي خانم پرورش
كرده بود) در حباله نكاح داشت - و ستي خانم زن نصيرا برادر
حكيم ركناست] بدین تقريب بشرف عزایت فردوس آشياني
اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر مير خان دادرگئی
كرکيراق خانه و خطاب و انعام ماده فيل سربلندي يافت
سال هيژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه
سوار مباهي گشت - سال بيست و دوم بتفويض خدمت
دادرگئی داغ و سال بيست و چهارم باضافه صد سوار چهره
عزت برادر خدمت - سال بيست و هفتم از تغیر مير بخشي
بديواني و دادرگئی كركيراق خانه صوبه احمدآباد افشار یافته
سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

* راجه رگنا تهه *

از پیش آورده های سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیانی بخطاب رائی و عطای تلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافه در خور بر منصب و دفتر داری خائصه و تن چهره اعتبار برافروخت - و تا سال (۲) بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار کامیاب گردید - سال سیوم بعد انتقال سعدالله خان به رحمت خلعت و اضافه دو صد سوار و خطاب رای رایان برنواخته شد قرار یافت که تا تعیین دیوان اعلی امور کلی و جزوی دیوانی را بعرض خسرانی میرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود (که امور سلطنت بقبضه اقتدار عالمگیر پادشاه در آید) نامبرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمره اهل قلم بملازمت پادشاهی پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد و پانصد سوار و خطاب راجگی سرمایه مباحات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلی سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیری مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری کار کزان تقدیر طومار حیاتش را دریچه پدیدند *

نگشته در نگاهداشتن از اضرار نمایند ولایت اورا پی سپرد تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست از بر نداشتن تربیت خان و رعانداز خان نیز تعیین گشته کار بران بومی تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجی گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بهکارسخت سزودن غزنین از تغیر سید شهابت خان دستوری یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجری باجل طبعی زندگی بسپرد - چون پدر خود خالی از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصلة درست داشت برادر خردش بهار سنگه (۲) که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر ترددات شده عمره بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیری بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموری اندوخت - مدتها در چوکیداری غور بند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بیرون^(۳)ین مصالح وطنش (که غربی تاراگده است) جز که راجه باشد مرید خان می نماند *

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگه (۳) نسخه [ب] دروین •

عجز و ابتهاج سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و سوار مهابهی گشته - بتهانه داری موضع چاندی سرحد سوری نگر (که سلیمان شکوه از الله آباد روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردن - و بغیر انتشار افواج عالمگیری نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) (خصت یافت - که ببند و بست بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه برآمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهرادی فوج طرح دست راست تعیین شد چون کوکلا پهازی پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیادهای خود را (که در کوه نوردی چالاک بودند) از عقب کوکلا پهازی برآوردند خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیله دیده بیدبازانه از مورچال برآمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهی پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایر و حرب و آدیزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا برجا بود که دارا شکوه از همپخت باختگی راه فرار برگزید - و چون پرتعی بت زمیندار سوری نگر از کوه اندیشی و بیهوده کوشی سلیمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمعی حمایت و اعانت او می نمود راجه در سال دوم با فوجی از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سوری نگر تعیین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

(که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه دار می کهمرن از تغیر خلیل بیگ مباحات اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت - و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود - و پس از معارفت از آنجا با سلیمان شکوه تعیینات کابل شد - و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصره آن از لوازم جانفشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد سال بیست و نهم بر طبق فرمان از کهمرن روانه شده باستلام عتبه خلافت ناصیه بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزینه یافته بلاهور روانه شد او (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهی گردیده بود) مابین دهلی و سرهند با او برخورد - و بغسون و فسانه او بدام رفاتت در آمد - پس ازان (که دارا شکوه بدارالسلطنه رسیده عزیمت ملتان نمود) او نقوش بے اعتباری از ناصیه حالش بخوانده ببهانه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائی گزید - پستر از نیک اندیشی از وطن آمده بر کنار بیاہ یخلیل اللہ خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیله سفارش او بملازمت عالمگیری رسیده ناصیه خجالت و انفعال به زمین

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود)
 اجرای تنخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل
 قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش
 (که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص
 گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور
 گردید - و برای سرانجام آنجا دولک (رپیه حواله او شد - و از
 اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت
 جمدهر مرصع و گوشواره مرزاید گوی سبقت از اقران برد
 و دران ایام بکرات با اوزبکان و المانان (که باراده دست برد
 جوق جوق دران نواحی متواتر آمد و شد داشتند) بآریز و ستیز
 پرداخته رهگرای عرصه فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثری را
 مقتول گردانید - ^(۲) سال بیستم باضافه پانصد سوار سرافتخار
 بر افراشته بعطای نقاره کوس شادکامی نواخت - و در همان ایام
 از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان
 با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ
 می انداختند - روزی (که جانب دایره او صف بسته ایستادند)
 او بنابری و فور حماسست بر سر آنها دوید - و جنگ سخت
 در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم
 برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

(باب الرابع)

[۲۷۷]

(مائثرا مورا)

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعیین گردید او از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه سرفرازی یافته بهمراهی سلطان ^(۲) مذکور اختصاص گرفت
و پس از سریر آرائی خلد مکان بدوامت ملازمت پیوسته سال اول
جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بمهم شجاع تعیین گردیده بود)
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بذابری چندی در اکبر آباد
توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از (وانگی
از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه
هجری جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم

جلوس فردوس آشیانی بغوجداری کوه کانگه سرفرازی یافت

و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده

با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او

بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب

هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگی

و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سرعت برافراشت - و بضبط

قاعه چولین (که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده ادرا

بمحافظة آن باز گذاشته بود) سرفراز گردیده از جماعه هزار

سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مردانه وار بزخم
تفنگ جان بجان آفرین سپرد *

* راجه اندوده کور *

پسر کلان راجه بیتهداس است - چون پدرش بفوجدارئی
اجمیر سرفراز شد او بذیابست پدر بتعلقه مسطور میپرداخت
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال بیست
و چهارم بعطای علم شادکامی اندوخت - سال بیست و پنجم
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگی و عطای نقاره
و اسپ و فیل درجه پیمای اعتلا گردید - و قلعداری رنجهپور
از انتقال پدرش باو تفویض یافت - پستر بهمراهی شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار نامزد
شده بود) دستوری پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس از آن همراه شاهزاده
دارا شکوه بمهم قندهار راهی گشت - و بعد وصول دران نواح همراه
رستم خان بهادر فیروز جنگ روانه بهست شد - و سال بیست
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور
و تادیب رانا نطق عزیمت بر کمر همت بهست - سال سی و یکم
چون سلطان سلیمان شکوه باثالیقی میرزا راجه جهت دفع شجاع

باز همراه شاهزاده مسطور بیساق مذکور گام جلالت پیش نهاد
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیری مصاعی جمیله
بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
باز بدان هم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره
قریب بود باشاره شاهزاده بیشتر شتافته سال بیست و هفتم
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت
از اینجا (که فتح قندهار ملتوی ماند - و شاهزاده حسب الحکم
مراجعت نمود) او باشاره شاهزاده قلعه بست را ویران نموده
و اسباب باقی مانده را سوخته راهی گردید - سال بیست
و هشتم همراه جملة الملك سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور
مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب
شش هزاری شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داری
کابل از تغیر بهادر خان باقی بیگ منصوب گشت - و بلاد کابل
و پشاور در تیول او مرحمت گردید - اواخر سال سی و یکم
از اینجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگدهه^(۲)
(که مابین خلد مکان و دارا شکوه (ر داد) بهمراهی سپهر شکوه
در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوی بکار برده مطابق

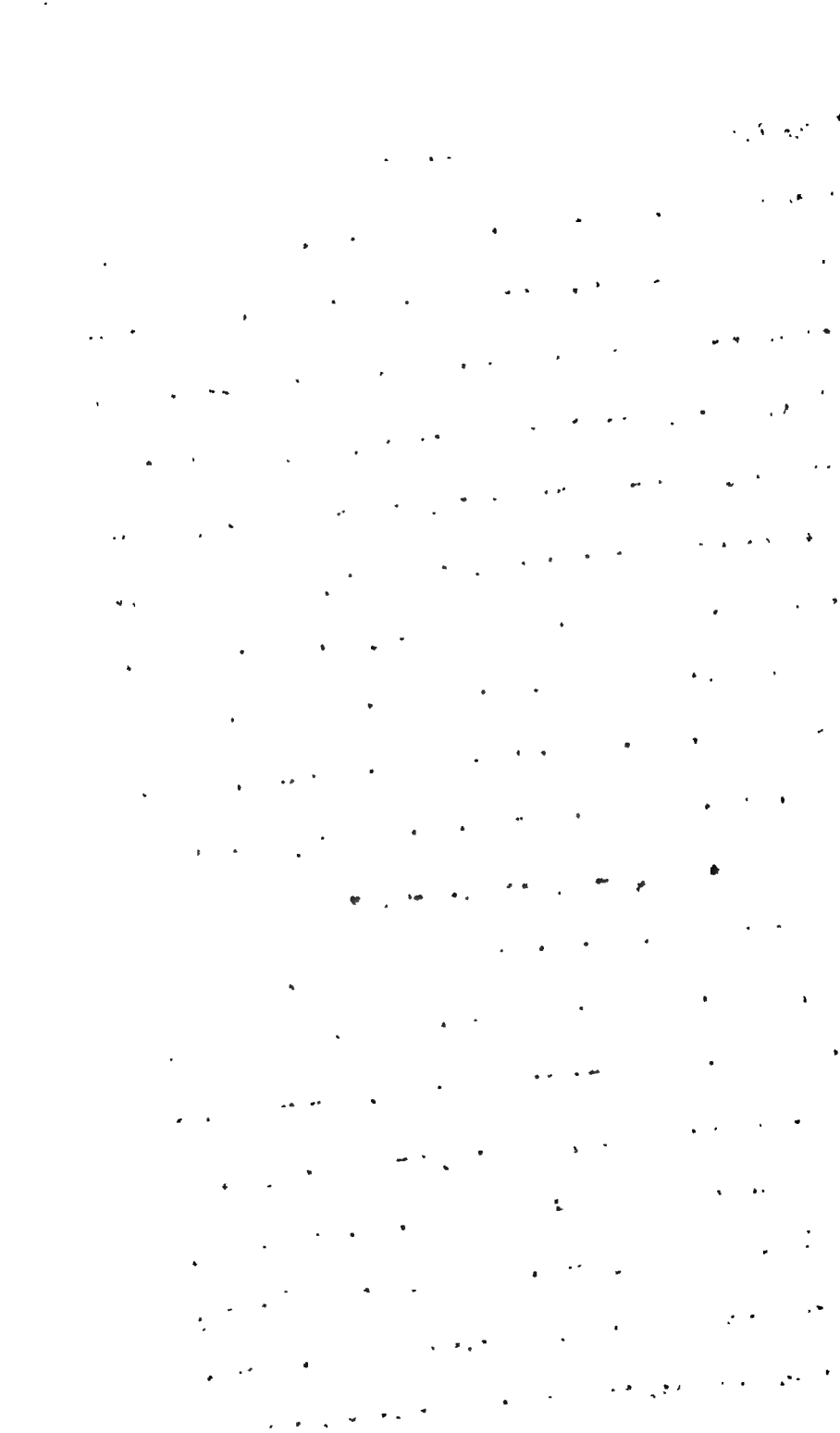
سلطاني در اماكن نوتيار شاهجهان آباد حاضر شده بعنايت خلعت مخاع گرديده برخصت جاگير گام انصراف برزد - پستر
 بكمك اميرالامرا بسوى كابل راهي گشت - سال بيست و دوم
 چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواحي قندهار مسموع گرديده
 مناشير طلب بزم سرداران صادر شد او از كابل آمده همراه
 شاهزاده محمد اوزنگ زيب بهادر بجانب قندهار طريق اخلاص
 پيموند - و سر كردگى چنداول^(۳) باو متعلق شد - و پس از
 رسيدن دران نواحي بكمك قليج خان بجانب بست شتابيده
 در محاربة قزلباش پا قايم كرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس
 از فرار آنها ارايهاي تويخانه را (كه از غلبه سراسيمگي گذاشته
 رفته بودند) با اسب و نيزه و بندق بسيار گرفت - و در جايزه
 اين حسن خدمت سال بيست و سيوم^۱ ثمة تابينانش دو اسبه
 سه اسبه گرديده ب خطاب فيروز جنگ چهره ناموري برافروخت
 و در همين سال بحضور رسيده يازده توپ خرد (كه با ارايه
 از غنيم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانيده بعنايت خلعت
 و جيغه و جمدهر مرصع با يهل كتاره و شمشير مرصع و از اصل
 و اضافه بمنصب شهزاري پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه
 و عطاي اسب با زين طلا و فيل با يراق نقره و ماده فيل
 كلاه گوشه افتخار بسپهر برون رسانيد - سال بيست و پنجم

پنج هزار سوار بود) دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاکیر ترخیص پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام یارگاه دولت بسته آمده پس از چند بجاکیر رفت *

ازانجا (که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود) سال نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و یستر حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهناس مانده در هنگام بازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیه ارادت را روشن نمود - و سرداری جرانثار شاهزاده بنام او قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف نارضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعی ببند و بمست اندخود و مضافات آن کهیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با المانان زن و خورد نموده راییت فیروزی برافراشت - و در جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او در اسپه سه اسپه مقبر گردید - چون پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان حسب الحکم را گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده بخصمت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خهردانی
بنواح اکبر آباد رخصت سنبیل (که در تیول او مقرر شده بود)
یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموری اندوخته همراه
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشتر مریمی افواج
متعینه بگوشمال ججهار سنگه بذیله تعیین گردیده بود) دستوری
پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک
عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول
ملازمت پرداخته هنگام معارفت از دکن برخاست جاگیر
کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامی (که پادشاه متوجه
جانب سورون شده) او استلام عتبه خلافت نموده بگوناگون
عنایت مشمول گشته بجاکیر مرخص گردید - و سال سیزدهم فیل
برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایامی (که
لاهور مقر موکب پادشاهی بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده
مراد بخش (که بتنبیه جگت سنگه زمیندار جمو معین بود)
بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه او سعی موفوره
کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزاده مزبور
آمده بدولت آستانبوسی جبین عقیدت را نورآگین گردانید
و برکاب شاهزاده دارا شکوه (که بمدد قلعه قندهار مقرر شده بود)
رخت عزیمت بر بهت - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق
طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او (که پنجهزاری

بدستور سابق و کالت و سپه سالاري باو موقوف داشت - مقرب
 خان ازين سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته بازاده نوکري
 پادشاهي سال چهارم باعظم خان ملتجي گرديد - پس ازان (که
 اين معني بعرض پادشاه رسيد) درجه استعسان يافت
 فرمان استمالت صادر شد - ماناجي دريه (که پيشدست
 او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تهائي بمصول اطمينان
 پرداخت - پستتر مقرب خان با ساير همراهان بلمشکر پادشاهي
 روانه شد - اعظم خان بصوابديد وقت قا گذار اردو استقبال
 نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهي خلعت و خنجر
 مرمع و چهار اسپ و دو فيل نرو ماده و یک لک روپيه نقد
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمرأعانش داد
 و منصب پنجهازاري ذات و سوار بظام او و منصب رفبانش
 (که از صد کس افزون بودند) درخور هريک تجويز نموده
 بمصروف نوشت - پادشاه منصب او پذيرا نموده خلعت و کلاه
 و شمشير مرمع و علم و نقاره و اسپ با زين مطا و فيل باو
 عنایت فرمود . و بعد چنانکه پيششاه ساطقت رسده بسلام
 سده سديه و عطای خلعت و جمده مرمع با زین کلاه
 و شمشير مرمع و اسپ با زين مطا و فیل و انعام چهل هزار
 روپيه نقد بام دل برگرفت - سأل بفتح ميم و مرجه است (۲)



دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار سرهزاري یافته همراه
 شاهزاده محمد ارننگزيب بهادر بصوب قندهار دامن عقيدت
 بر کمزرد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب
 زمين داور شتافته در جنگ قزلباش تردد نمايان بکار برد - و سال
 بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى هزار و پانصد
 سوار کامياب گشته و سال بيست و پنجم باضافه هزارى ذات
 پانصد سوار و عنايت نقاره بائذ آرازة شده نوبت دوم برکاب
 شاهزاده مذکور بمهم قندهار دستوري يافت - و سال بيست
 و ششم نوبت سيوم همراه شاهزاده دارا شکوه بيساق مرقوم قرار
 يافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى دو هزار و پانصد
 سوار درجه اعتلا پيمود - سال بيست و هشتم همراه علامي
 سعدالله خان بانهدام قلعه چيتور رخصت پذيرفته از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار اختصاص گرفت - و برگذ
 مانند لکده سرکار چيتور از تغير رانا بجمع هشتاد لک دام
 بجاکير او تن شد - در جنگ سموگده بهراولى دارا شکوه
 اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده
 از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته در بروى
 فيل عالمکير پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاتبت
 بياده شده ته فيل سوارى خاص باراد آنکه ريسمان عمارى را
 مقطوع سازد رسيد - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

* روپ سنگھہ راتھور *

نبیرہ کشن سنگھہ راتھور کہین برادر حقیقی راجہ سورجسنگھہ
 چون ہریسنگھہ عم او سال ہفدہم جاوس فردوس آشیانی
 جہان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاہ روپ سنگھہ
 برادر زادہ اورا بعتای خلعت و اضافہ منصب و عنایت
 اسپ با زین نقرہ سرافراز ساختہ کشن گدھہ وطن امش
 بتیول او مرحمت نمود - سال ہیزدہم در جشن صحت بیگم
 صاحبہ صبیئہ کلان پادشاہ (کہ بظاہر رسیدن شعلہ شمع بدامن
 و سوختن بدن چندے کسامند بود) از اصل و اضافہ بمنصب
 ہزاری ہفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدہم ہمراہ شاہزادہ
 مراد بخش بٹھخیر باغ و بدخشان کمرہمت بہمت - و پس
 از رسیدن ببلخ چون نذر محمد خان والی آنجا بے ملاقات
 شاہزادہ راہ فرار سپرد و بہادر خان و اصالت خان بگفتہ
 شاہزادہ در تعاقب او روانہ شدند او از کار طلبی بے اجازت
 ہمپائی آنہا گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تنبیہ
 کردہ المانان (کہ مکرر واقع شد) در جلدوی مہاعی جمیلہ
 سال بیستم از اصل و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار
 لوائی کامرانی افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چہرہ
 امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافہ بمنصب

بخان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او بے اجازت
 شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور
 و ستیزه المانان: مصدر قردن شده سال بیست و دوم از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دریست سوار سر بلند
 گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بیساق قندهار
 تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش
 زمین داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم
 همراه شاهزاده مذکور بمهم مسطور نوبت دوم راهی گشته سال
 بیست و ششم بعطای فیل سر بلندی اندوخته باتفاق دارا شکوه
 نوبت سیوم بصوب قلعه مذکور لوی عزیمت افراشت - و بعد
 رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعه بدست دامن همت
 بحر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان
 بتنبیه زمیندار سرنی نگر (که در کوههای شمالی دارالخلافه
 شاهجهان آباد است) گام جلادت بر نهاد - در جنگ سموگده
 مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در
 هراولیه دارا شکوه قرار یافته وقت زن و خورد دست جلادت
 کشاده پاس نمکشوارگی از دست نداد - و مردانه وار ته تیغ
 خوج مقابل در آمد *

راجة مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب
 حکم در قلعه جنیر محبوس گردید - در سال (که عالمگیر
 پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر اراده نهضت
 بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 سوار چهره کامرانی برافروخته با پادشاهزاده محمد سلطان
 پیش پیش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ چهاراجه
 جسونت سنگه بعزیمت عالم و نقاره کوس ناموری نواخت
 و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بهم بنکاله دستوری
 پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهی سرگرم بود - تا آنکه
 بملک فنا پیوست *

✽ رام سنگه ✽

ولد کرمهی راتهور همشیره زاده رانا جکت سنگه است
 پدرش بنوکری پادشاهی امتیاز داشت - نامبرده اواخر سال
 سیزدهم فردوس آشیانی ببارگاه سلطنت آمده دولت بار
 اندوخت - و بمنصب هزاره ششصد سوار سرفرازی یافت - سال
 چهاردهم باضافه یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هشتصد سوار چهره عزت برافروخت - سال
 نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتخمیر بلخ و بدخشان
 تعیین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادرخان و اصالت

چیتور گام جلالت برداشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقریر
 خدمت قلعه دار می ماند و لوای بلندرتبگی برافراشت - و در
 جنگ سموگده (که در هراولی دارا شکوه جا داشت) مطابق
 سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت
 بکار برده مقتول گردید *

* راجه اندرمن دهنديرو *

(۲) شعبه ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بندیله و پنوار
 با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهر سارنگپور
 مالوه است - که در دفتر سهار بابا حاجی ^(۳) مینوشتند - در عهد
 عرش آشیانی راجه جگمن دهنديرو شرف ملازمت در یافت
 در وقت فردوس آشیانی ولایت دهنديرو بسیورام برادرزاده
 راجه بیتهداس کور مرحمت شد - او با جمعیت رفته خبرا و قهرا
 باخراج راجه اندرمن (که دران وقت قابض زمینداری آنجا
 بود) پرداخت - او پس از چند جمع کثیر فراهم آورده
 از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابراین سال دهم
 جاوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فوج شایسته
 بمالش او تعیین یافتند - و رفته حصار سهر را گرد گرفتند

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایست (۳) در [بعضی نسخه] سهار - و نسخه

[ب] شهباز *

از بعضی پرگذاشت سرکار سارنگپور مالوه است) بطریق وطن
 بنام او مقرر شد . تا سال دهم بهزار و پانصدي هزار سوار
 رسيد . - چنده بقاءه دارمی آسیر نامور بود . - سال هیزدهم از انجا
 معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ
 و بدخشان نامزد گشت . - و پس از ان بتقریب بحضور رسیده
 سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت . - سال
 بیست و یکم از انجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون
 مناتشه عبدالعزیز خان بانذر محمد خان بمسامع سلطانی
 رسيد بغیر حرم گزینی جمعی بتعییناتی کابل چهره امتیاز
 برافروختند . - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت . - سال
 بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوای کامرانی افرشته همراه
 شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار ^(۲) تعیین گردید . - سال
 بیست و پنجم چون راجه بیتلهداس عم او در گذشت
 او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار
 و خطاب راجگی چهره مباحات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده
 مذکور بهمم مسطور تعیین گردید . - سال بیست و ششم همراه
 شاهزاده دارا شکوه نیز بهمم مذکور رخت عزیمت بر بخت
 و از انجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعه بخت رفت
 سال بیست و هشتم بهمراهی سعدالله خان جهنت انهدام قلعه

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صورت دکن (که
شاهزاده اوزنگ زینب مقدر بود) سر عزت در افرات - و در
فتح قلعه بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده
قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آوردن - سال سی
و یکم (که فلک شعبده باز توپیه دیگر بر انگیخت - و سلطان
دارا شکوه بازصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالی
بر نداشته سزاواران شدید تعین کرد - که امرای متعیذ
دکن را زود روانه حضور سازند) با آنگه سلطان اوزنگ زینب
بمصر بیجاپور بفرستاده کار یک دو روز در کشایش آن
بانی بود نامبرده بخصت شاهزاده (روانه حضور گردید
و در جنگ میان هر دو برادر (که متصل اکبر آباد (و داده)
مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراول
دارا شکوه جلالت غریب و جرات سترگ بکار آورده در قوچ
قول سلطان اوزنگ زینب دو آمد نموده از دست دلاوران
آن قوچ بقتل رسید *

* راجه سینورام کور *

پور بلرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر
کلان او در عهد شاهزاده کی اعلی حضرت به گامه یورش تنه
بکار آمدند او پیش مرده التفات گردید - بعد سربارائی
بمنصب در خور سوزازی یافته مملکت همدیه (که عبارت

سال هیزدهم بعطای خاعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بهم بلغ و بدخشان دستوری پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را گذاشت نمود او بذابر نا سازکاری هوای آنجا یا وطن دوستی پیشاور درآمد - از حضور بمتصدیان انگ حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ زیب بدان صوبه تعیین یافت) او بهمراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب الحکم پدر بذور محمد خان را گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار باند رنگی یافته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهم قلدهار (که بتصرف قزلباش رفته بود) روانه شد - و همراه (ستم خان و قلیچ خان بجانب بخت تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده داد دلادری داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بهم مسطور

و بکنک رسیدن در هر طرف که ضرور میشد و در آوردن رسد
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *

شیء [که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (که راو مزبور
بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او پا قایم ساخته دست
تجدد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زاده بهلول راه
گریز سپردند - و سال هفتم در محاصره قلعه پریزده مضمر
نیکو خدمتیها شد - سال هشتم (که صوبه دارى بالاگهات بخانزمان
مفوض گشت) او در تعیناتى خان مزبور قرار یافت - چون سال
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیاداران
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحى بلده برهانپور

مايل بشمال پورگ بغام او آباد است *

* راد ستر سال هادا *

نبيرگ راد رتن است - گوئي ناتمه پدر او با جنة لاجر
 آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هرکے بگندگي
 چون ستون شاميانه متوسط باشد) نشسته پا بریکے و پشت
 بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت - و بهمين زيرهای بیجا
 بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم
 جلوس فردرس آشياني راد رتن رخت زندگی بر بخت برسم
 راجپوتيه (که هرگاه پسر کلان بميرد جانشينی پدر بارشد اولاد
 متوفی تعاقب میگيرد) پادشاه او را بمنصب سه هزار
 سوار و خطاب رادي بر نواخته ولایت بوندي و کانکر و پرگنات
 آن نواحي (که وطن راد رتن بود) بتيرل او مرحمت فرمود
 و پس ازان (که او از بالا گهاٹ رسیده سعادت بار یافت)
 چهل فیل (که از جذ او باقي مانده) پيشکش گويان بنظر
 پادشاه در آورد - هيژده فیل (که قيمت آن دو لک و پنجاه هزار
 روبیه شد) در سرکار مانده تته بار مرحمت شد - و بعنايت
 خلعت واسپ با زين نقره و عطای علم و نقاره سرافتخار
 برافراخت - و پستر تعينات صوبه دکن گردیده باتفاق خانزمان
 سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد از خبرداري مورچال

گريخته بانوپ سنگه زميندار باندھو [كه بناير ويرانى قلعه
 مزبور بريوان نام جائے (۲) كه چهل كروهى قلعه مزبور است)
 ميگردانيد [پناه بود - راجه پھار سنگه از بيست و پنج كروهى
 بر سر ديوان تاخت - انوپ سنگه تاپ در خود ندیده با عيال
 خود و هرديرام بمطور فرار گزيده بگوهستان نتوندر رفت (۳)
 راجه بريوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درين ضمن فرمان
 طلب پنام او صادر شد سال بيست و پنجم آمده جبهه ساي
 عتبه خلافت گشت - و يك فيل و سه ماده فيل (كه از
 اسباب زميندار باندھو بدست آورده بود) از نظر پادشاه
 گذرانيد - و بار دوم بهمراهى سلطان اورنگ زيب بيساق تندر
 تعيين گرديد - سال بيست و ششم در ركاب سلطان دارا شيوه
 بار سپوم بيساق مزبور دستوري پذيرفت - و در محاصره قلعه
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نيل مقصود
 باز گرديد او نيز بحضور رسیده سال بيست و هفتم (خصمت
 وطن يافت - و سال بيست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار
 و شصت و چهار هجري پيمانہ حيات او تبرير شد - پادشاه
 سجان سنگه پھر کلاب او را (كه احوالش عليه نگارش
 پذيرفته) بجان شيني و اندر من پھر ديگر را بمنصب پانصدي
 چهار صد سوار بر نواخت - بيرون محوطه اورنگ آباد غربي

تسوتایی داشت) وخصت یافت - پس از (سیدن بان تعلقه جنیت
 فتنه جورا طانت خود سرب نماند - چار و ناچار پیش او آمد
 و سال هیزدهم بتعیناتی علی مردان خان امیرالامرا بتسخیر
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او و اسبه سه اسبه
 قرار یافته در وکاب سلطان مران بخش بیستاق بلخ و بدخشان
 مرخص گشت - و در جنگ با اوزبکان و المانان پامی کشته
 نیاروده در تاخت بر جمعیت آنها دقیقه نامرعی نگذاشت
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زینب
 بهادر دوانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه
 شاهزاده مزبور معارفت نموده بسعدت آستابوس فایز گردید
 و سال بیست و دوم بهمزاهی سلطان اورنگ زینب بتسخیر
 قلعه قندهار (که قزلباش گرد گرفته بودند) دستوری یافته
 پس از معارفت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست
 و چهارم باضافه هزاره ذات هزار سوار تابیدن او را و اسبه
 سه اسبه ساخته از تغیر سوار خان بجایگزینی چورا گدھے
 هوزازی یافت *

و چون بان نواحی رسید هر دیرام زمیندار آنجا (که پدرش
 بهیم نراین نام را ججهار سلکھے بغد طلبیده کشته بود)

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطای خطاب
 واجگی لوای ناموری بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار
 دکن بر سر خانجهان لودی متصل بیر تاخت و محاربه عظیم
 زد و داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش
 در زد و خورد ^(۲) بهادر برادر زاده خانجهان رسیده سرش از تن
 جدا کرده بار رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین
 مدت با بتعیناتی یساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعه دولتاباد از جلالت ذاتی و رشد
 فطری در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقه
 فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بندگی بظهور آورد - و همچنین
 در محاصره قلعه پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید
 پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیناتی خاندوران
 (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال
 نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو
 بهونهله تعیین نمود نامبرده به همراهی خانزمان مقرر شد - و سال
 پانزدهم برکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن آمده نعمت
 ملازمت اندرخت - و در همین سال باضافه هزار سوار در اسبه
 سه اسبه سربلند گردیده به تنبیه جفیت ^(۳) بغذیله (که از نوکران
 پرسنگه دیو و ججهار سنگه بود - و درینولا دران ملک شیوه

(۲) نسخه [ب] بهادر خان (۳) در [اکثر نسخه] چنت *

هزار و دريستم سوار پيرايه عزت پذيرفت - و سال سييم
فوجداري آنجا صميمه قلعه داري يافته هشتصد سوار در تابينانش
افزود شد - در جنگ سموگده بهر ارجي سلطان دارا شکوه بود
اما از عالمگير نامه مستغاث ميشود که در عهد خالد مکان هم
سرگرم خدمات بود *

(۲) * راجه بهار سنگهه بنديله *

پسر راجه بر سنگهديو است - پس از جلوس فردوس آشياني
بيجالي منصب دو هزاري هزار و دريستم سوار سر عزت
بوافراخته پستتر باضافه هزاري هشتصد سوار بمنصب سه هزاري
دو هزار سوار سر باندي يافت - و در همين سال چون بمالش
چهار سنگهه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعيين شده
او بهمراهي عبدالله خان بهادر مامور گرديد - از آنجا (که در
مسخر ساختن قلعه ايرج مساعي جميله بکار برد) بالتماس
خان مزبور بعنايت نقاره سربلند شده کوس ناموري نواخت
و چون چهار سنگهه بعجز گرائيده بعد عفو زلات پيشگاه
سلطنت رسيد از محالات متصرفه او آنچه افزود از طلب او
بود برخه بجاگير راجه مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سيوم
(که پادشاه در صوبه خانديس رسیده سه فوج بسرکردگي
سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعيين فرمود) او

سنگه به بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید
و در جنگ (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
متصل اوجین (و داده) دست جلالت کشاده مردانه دار جان را
نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب
در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگده همراه دارا شکوه بود
وقت نبود دست جرأت بر کشاده قریب قور فوج شاهزاده
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرچس
(که در عهد خلد مکان نیز بذوکری میپرداخت - بعد فوت
راجه ده لک روپیه (که ازو مانده بود) شش لک روپیه نقد
و سوای آن جنس او براجه انورده و سه لک روپیه بارجن
و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس
مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجه مذکور سال نهم
اعلیٰ حضرت بعد مقتول شدن جبهار سنگه بذویه و مسخر
گردیدن قلعه جهانسی بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال
پانزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار مرتقی گردید - و سال
بیست و دوم باضافهای متواتره تابیانش هزار سوار قرار
یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار و دویمت سوار تفوق جست - و بکرات
بتسخیر قندهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت
خان بقلعه داری اکبرآباد سر بلندی اندوخته بمنصب دو هزاری

بعضی رسیدند یک هزار سوار دیگر از تابیدانانش در اسبها سه اسبها
قرار یافته بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب بهینار نواباش (که
بمحصار قلعه قندهار پرداخته بودند) میامی گشت . چون
تستخیر قاعه صورت نبضت سال بیست و سیوم حسب اطلب
همراه شاهزاده بعثت خلافت خود را رسانید . و بولن دستوری
پذیرفت . سال بیست و پنجم مطابق سده (۱۰۶۱) هزار
و شصت و یک هجری درانجا درگذشت .

چون بقدم پدریت و رسوخ عقیدت مومون و موزد عاطفت
خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگوناگون
نوازش سرپا زد ساخت . پسر گلانش راجه انزوده است . که
احوالش جداگانه تمطیر پذیرفته . و دومین ارچن . در حین
حیات پدر بردشاهی فردوس آشیانی ممتاز بود . (وزر) که
را در امر سنگه راقبور ملابت خان میر بخشی را در دربار پادشاهی
گشت) او بجمارت پیش آمده در شمشیر بر راد مزبور
انداخت . و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق
بلخ و بدخشان تعیین شد . و سال بیست و یکم از اصل و اضافه
بمنصب هزاربی ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافه
صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافه پانصدی
هفتصد سوار هر بلندی اندوخته مکرر برکاب شاهزادهای بهم
قندهار تعیین گردید . سال سی و دوم همراه هزارجه جسونت

باستخلاص ولايت مذکور تعيين گرديد - پس از وصول بدانجا
 حصار سهرارا مورچال بست - زميندار تنگ شده آمده معتمد
 خان راديد - راجه مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عطای ولايت دهديره
 بطريق وطن علم اعتبار برافراشت - سال يازدهم (که پادشاه
 عزيمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعه دارى اکبرآباد
 مامور گرديد - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد
 بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانئقال وزير خان بمحافظت
 اکبرآباد و حراست قاعه آن مرخص شد - سال شانزدهم پس
 از وصول موکب پادشاهي باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب
 پنجهزاري سه هزار سوار مرتقي گشت - و سال نوزدهم از
 اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار کام دل
 بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان
 مامور گرديد - و پس از تسخير بلخ چون شاهزاده اضطراب
 نموده بحضور رسيد و سعد الله خان برای بند و بست آنجا
 رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی
 بلخ سال بيستم بحضور آمد - و سال بيست و یکم (که پادشاه
 داخل اماکن نو ساخته شاهجهان آباد شد) او از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار هزار سوار دو اسبه سه اسبه
 سرمایه عزت اندوخته تعيينات کابل شد - و سال بيست و دوم

راجہ گجسنگھہ مرخص شد - و در جنگ خانجہان لودی مصدر
تعدادات شایستہ گشت *

ازانجا [کہ حقوق وفاداری از پدرش مطمح نظر پادشاہ بود
و از آرزوی قلعه داری (کہ بدون آن پایۂ راجگی اعتبار ندارد)
داشت] سال چہارم بقلعہ داری رتھپور از تغیر قلعہ دار خان
چیلاہ سر بانندی یافت - سال ششم بفوجداری داز الخیر اجمیر
از تغیر میرزا مظفر کرمانی چہرۂ عزت برافروخت - و پستور
در رکاب شاہزادہ محمد شجاع بصوب دکن تعین شدہ
در محاصرہ پریژدہ مصدر ترددات شایان گردیدہ جوہر
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعہ مزبور صورت
نیست و شاہزادہ طالب حضور شد از پس از وصول پیشکشاہ
خسروانی سال ہشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نہم
(کہ پادشاہ بدکن وارد نمودہ بہ تذبذب ساہو بہونشاہ سہ فوج
بہر داری سہ کس تعین ساخت) از در زمرۂ تعیناتیای خاندوران
بود - چون از رفور عنایت ولایت دھندیرہ بسپورام برادر زادہ او
(۲)
مرحمت شدہ بود و او با جمعیت رفته اندر من زمیندار را
ازانجا بر آوردہ و زمیندار مذکور پس از چندے انبوه
فراہم کردہ از سپورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال
دہم راجہ مذکور با جمعے (کہ سرکردہ آن معتمد خان بود)

و سیسودیہ بقبضه اقتدار در (آند) در تصرف این قوم بود - بعد
غالب شدن آنها زمیندار می بعضی برگذات متعلق باینها ماند
نامبرده پسر دوم راجه گوپال داس کور است - که در ایام
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و درون بیرهانیپور قلعه دار
آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشتند سردار
خان را بجای او گذاشت - و در محاصره گتته با پسر جانشین
خود بهرام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جذیر از وطن
آمده بملازمت پیوست - بعد سریر آرائی اعلی حضرت بمنصب
سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب راجگی و علم واسپ
با زین نقره و فیل و انعام سی هزار روپیه نقد چهره کامیابی
بر افروخت - و پستتر بتعیناتی خانجهان لودی بمالش ججهار
سنگه بندیله مرخص گردید - و سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن
بتعاقب خانجهان لودی دستوری یافت - مشار الیه از فرط
کار طلبی انتظار سر کرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل
دهولپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان
پیاده پا شده داد دلیری داد - و بملگونه زخم سرخروئی
حاصل نمود - و در جلدی تردهات مذکور باضافه پانصد سوار
و غذایت نقاره کوس شاد کامی نواخت - و سال سیوم (که پادشاه
بدکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کیش برای تنبیه خانجهان
لودی و تخریب ملک نظام الماک دکنی تعیین فرمود) از باتفاق

برهانپور چنان به بند و بست و سبب افزود که مفسدان کز می
 (که از هتنامه هزنی و دزدی آنها متوطنان شهر شده
 نمی آسودند) زندگی خودها مختتم شدند - و در اخیر ابام
 از مدتی بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیر می بود - تا حال
 درین مکان اولاد آرد و برادرش هادی داد خان تعینات مانده اند
 در سال بیست و دوم شاهجهانی سنه (۱۰۵۸) یک هزار
 و پنجاه و هشت در صوبه داری ناندیر بمطاعت می نمودند
 در شمس آباد مؤدیّه آباد کرده باغی طرح انداخته - نعش
 اورا برده همانجا مدفون ساختند *

گویند علم چندانی نداشت - اما از همه جا با خبر بود
 در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفی متعصب بود - اشعار
 بسیارے بدلیل عقلی از حدیقه برآورد - که الحاق اسم
 و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل
 ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر
 (که در آن وقت هیچ امیرے نداشت) عیدگاه برهانپور را که
 تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الہام اللہ
 بمذنب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و اسد اللہ بیایہ هزار
 و پانصدی هزار سوار تا سال سیم اعلیٰ حضرت رسیدند *

* راجہ بیتھلداس کور *

گویند سرزمین ماترادر و میوار پیش ازان (که قوم راتھور

دکن (که بر کنار مانجرا در نوبت کبی فوج عادل شاهیه
و نظام الملکیه در آریخت) شهباز خان (وهله) که امیر چهار هزار
بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان (وهله و یوسف محمد
خان تاشکندی بزخمهای گران در میان افتادند - رشید خان
(که برادرش با جمعی از خویشان شربت منات چشید) زخمی
از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست *

بالجملة رشید خان بسیار پسندیده معاش بود - و در
راست اندیشی و نیکو فکری و حسن ادراک و والا همتی و کرم
مفوط یگانه روزگار و در شجاعت و مردانگی و مروت و مردمی
و خوش سلوکی و تهذیب اخلاق بی همتا - مدتها (که در
دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهاست شریک غالب
صوبه داران بود - بی مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند
و جمعیت خوب نگاه میداشت - و همه آن مردم فدوی او
بودند - و مریدانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت
خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند
(که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پردلی متحیرم که
خیال خون سری نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت
است - و الا خانزمان را (که با او یکدلی دارد) خدمت سرحد
نفرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد
که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

پیاپی - و سر بشورش بر آوردند - سعید خان ازین مفسده آگهی یافته پیاپی کوهی و کمان دار را از قبائل افغانه آندیار (که بایلی در آمده بودند) جمع نموده با راجه جغت سنگه بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر^(۲) جمیع الوسات راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلۀ دیگر - که کریم داد در میان آنها بود - چون آخر کار چاره نجات منحصر در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان (که جمله الملك سعد الله خان در عرصه آمده) دختر کریم داد را بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال الدین از پسرانش آله داد با دیگر برادران بنابر ناتوان بینی و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت رده نگشته بهند آمده در ملازمان جنم مکانی انتظام یافتند آله داد بمردر ایام برشد و گردانی بمنصب عالی و خطاب رشید خان مباهی گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب چهار هزارری سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمکی دکن گردید - در سال چهارم شاهجهانی بهمراهی اعظم خان صوبه دار

بر تنگ ساخت در نواک حصاري گردید - روز يوش
تنگم بدو رسیده در گذشت - گویند یک روز پیشتر نسخه
خير البيان خوانده گفت فردا روز رسال من است - همچنين
شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قايم مقام گشت - و بر ظفر خان
تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعي
سعید خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختيار بزدگي درگاه
والا نموده بملازمت اعلیٰ حضرت رسیده بمنصب هزاري امتياز
يافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعیناتي
کابل روزگارش بسر آمد سعید خان بهادر بي بي الاثي زن
احداده را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان
و صاحب داد و قادر داد پسر محمد زمان را با ديگر همراهان
عبدالقادر در سرآغاز سال يازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلیٰ حضرت
آنها را مهتمال مراحم ساخته پيش رشيد خان (که صوبه تلنگانه
باو موقوف بود) فرستاد - و در همين سال کریم داد کور پسر
خرد جلال الدين (که آواره دشت ادبار بود - و در حدود
لرهاني بسر مي برد) جمعي از الوسات نغر بشيال فرستاد او را
طالب داشته در کوهين فرصت نشستند - تا وقت يفته بديره

و در سال سي و هفتم از توران برگشته ببادري همان الوس باز
 (۲) سر شورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعين گشت
 افغانان از دستان سرائي بلايه گري بر نشستند - و برگذارند
 که او را ما از يورت خود بر آورديم - آصف خان اهل و عيالش را
 با وحدت علي نام مرده دستگير ساخت - و در سنه (۱۰۰۷)
 هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست
 نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه
 هجري جلاله (که ببادري الوس لوهاني بآريزش شادمان هزاره
 نواح غزنين رفته بود) زخمي بکوه رباط در شد - مراد بيگ
 با جمعه از نوکران شريف خان انگه تعاتب نموده کارش با تمام
 رسانيد - و باساني آن مايه ده بزرگ شورش (که از دير باز
 فزادان سپاه پادشاهي بي او قطره زنان و سرگردان بود)
 فرو شد - پس ازو احد داد بن شيخ عمر (که عمزده و داماد شيخ
 جلال الدين ميشد) جانشين گشته غبار طغيان برانگيخت - شجاعت
 و بهادري او ناسخ داستانهای رستم و افراسياب است - در عهد
 جنت مکاني آريزشهای سخت با عساکر پادشاهي نموده گاه
 غالب و گاه مغلوب ميگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار
 و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتي
 (که بنيابت پدر انتظام بخش صوبه کابل بود) چون عرصه کار

پشاور - باختر سو میدان - شمالی جانب باره - جذربی تذهدار

تنگناهای پرنشیب و فراز بسیار دارد (فته راه خیبر سنگ چین
نمودند راجه مانسنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده
الوس افریدی را (که خمیر مایه فساد بود) تاخته بعلي مسجد
فرود آمد - و جلاله بقدر مالش یفته بود که زین خان کوکه
از حضور تعیین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فرادان
بکار برد - چون کار برو تنگ شد سال سی و دوم از تنگدای تیراه
بر آمده بسواد و بجزور (که بنگاه یوسف زئی ست) پناه برد
آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهی
یافته بودند) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند
زین خان دران کوهستان نیز در آمد - بآویزشهای سترگ نزدیک
بود که جلاله دستگیر گردد - از دره (که اسمعیل قلی خان محافظ
آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود)
باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
شایسته الوس افریدی و درک زئی را مستمال نمود - چنانکه
آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور از می شمرد)
بدست آوردند - او اعتماد از آنها را گرفته روان دیار
گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهی سپردند

(۲) در [اکثر نسخه] تذهدار رویه (۳) در [نسخهای اکبرنامه] اورک
زئی آمده *

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از
 مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعی در گذشت در بهانه پور
 (که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک
 دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائی نام در
 نوکران پادشاهی انصلاک یافته در جنگ درامت آباد کشته شد
 و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در تید قایم
 خان اکبر شاهي جان سپرد - اما جانشینی پدر بجمال الدین
 باز گردید - او در سن چهارده سالگی سنه (۹۸۹) نهمصد
 و هشتاد و نه (که ایات عرش آشیانی از سیر کابل معاودت
 نموده در یولم^(۲) گذر نزل داشت) بملازمیت رسیده مورد عواطف
 خسروی گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده
 بے رخصت بدر زده در مریدان پدر (که بیشتر درک زنی
 و افریدی و شرداد بودند - و قرابتی نیز بآنها واقع شده) شتافته
 روزگار میگذرانید *

چون در سال سی و یکم طایفه مهمند و غریه خیل (که
 ده هزار خانه دار در حوالی یشار بنهر میبرد) از ستمرانی کار پردازان
 سید حامد بخاری تیولدار آنجا بهتوه آمده جلالت را بهر داری
 برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که
 کوهستانی است بطول سی و دو کروزه - و پهنا دوازده - خاور رویه

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلیٰ حضرت مهم کهنه لنگ
 ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان
 سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذی از نیاگانش
 و پس از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب برانگیخته ناگزیر
 خامه و قانع طراز است بر می نگارد - والد جلال الدین مشهور
 بجلاله شیخ ^(۲) بازید معروف ^(۳) پیر روشن و روشانی است - خلف
 شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری
 میرسد - سال پیش از رسیدن فردوس مکانی دهند در قصبه
 جالذهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول
 بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهین نام ^(۴) که از همان قبیله
 بود ^(۵) بکالی کرم واقع کوهستان روه (که پدرش آنجا سکونت
 داشت) شتافت - در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرت
 گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را بربطه مریدی
 در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزران
 پشتو برشته تصنیف کشید *

گویند آن نهضت ایست منتخب از اقوال اکبر سلف - اما
 بسیاری از طوائف روه بالحداد و زندقه نعمت داده بدو نگریزدند ^(۶)

(۲) در [نسخهها] بازید آمده (۳) نسخه [ا ب] روشنگری است (۴) در

[بعضی نسخه] بهین نام (۵) نسخه [ب] بهابی کرم (۶) نسخه [ب]

از طوائف اررا بالحداد *

خلعت و خطاب راجگی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد
سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافه دو صد سوار کامیابی
اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتوخت
در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم (رأه کابل گردید)
خصمت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزاده مذکور بکابل
شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار لوای کمرانی افراشته همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست
و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اعانت خان بتعاقب
نذر محمد خان والی آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافه
متواتره بمنصب دو هزار و پانصد سوار از اصل
و اضافه چهره امتیاز برافروخت - و در نواح بلخ در تنبیه
اوزبکان و زد و خورد المانان لازم کار پژوهی بعمل آورد - سال
بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری
همانجا پیمانه زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت
این خبر امر سنگه پسر او را بختاب راجگی و اضافه منصب
بر نواخته بین الاقربان اختصاص بخشید *

* رشید خان انصاری *

نامش آله داد پسر جلال الدین روشانی سم - که در افغانان
لوای شری و سرداری برافراخته زبورخانه فساد بشوزش آورد

قدومار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفر جنگ بایالت صوبه مذکور جبهه عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاری نبود از قلعه قلات تغیر شده سال هیزدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میفکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زیاده بر ضابطه منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش دل گردیده از راه طول بدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشارکت آنها قلعه محکم از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلغ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعه مذکور تیانه مستحکم نگاهداشته پیشادر مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط هستی در نوردید - اعلی حضرت (اجرو ب پسر ادرا) که احوالش جدائنه بتحریر در آمده) بمراسم تسلی برنواخت *

* راجه جیرام بدکوجر *

پسر راجه انوب سنگه مشهور بانیرای سنگه دلی است - در این حدیث پدر بمنصب در خور سرفرازی یافته بکارها تعیین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی بعنایت

راجرود پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور
 بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعزایت خلعت و اسب
 با زین نقره بدان خدمت سربازد گشت - و چون آثار عصیان
 از بظهور رسید از تعلقه مذکور معزول شده طامب حضور
 گردید - از اینجا (که در آمدن هم تعالی و زید) پادشاه سه فوج
 بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و امالت خان
 و شاهزاده مراد بخش با فوج علیکده پشتگرمی افواج مذکور
 جهت تسخیر قلعه مؤ و نورگدهه و تاراگدهه (که قلاع متینه
 تعلقه نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش
 کوشیده) تعیین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد
 و خورد با افواج پادشاهی مساعی بقدر وسع امکان بکاربرد *

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهی درآمد و قلعه
 تاراگدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار
 باستصواب سید خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او
 از حضور و قبول انهدام قلعه تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران
 بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت
 پادشاه از سر جرائم او در گذشته بیکالی مذهب سابق آبرو
 بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب
 قندهار دستوری یافت - و بقلعه داری قلعه قلات مضاف صوبه

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی ببحالی منصوب مذکور
 سر عزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب
 بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب
 پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنکش پائین و تنبیه مفسدان
 الروس خنک (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش
 یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه
 کابل اختصاص گرفت . و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالة
 تاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آورد . سال یازدهم [که
 علی مردان خان قلعه تذهار را ببذدهای پادشاهی سپرد . و سعید
 خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج
 قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را
 هراول فوج ساخت . و پس از رسیدن بقلعه تذهار او را
 بتمسخر قلعه زمین داور فرستاد . او قلعه ساربان را بحسن آورد
 و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت . و پس
 از مسخر گردیدن آن در محاصره قلعه بهمت نیز مصدر ترددات
 شایان گردید . سال دوازدهم در هفتم (که لاهور معسر
 فیوزی بود) نامبرده آمده دولت بار یافت . و بعطای
 خلعت و مالای مرزدارید قامت ارادت آراست . و در همین
 سال بفوجداری بنکش بالا و پائین سر عزت برافراخت . سال
 چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

رسانیدند - که رای مکند چهل اک (روبه در بنیاد خانهای
نارنول دینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تهن شدند
پس ازان (که عالیها سافها کشت) یک حبه ظاهر نگردید
مفتریان بهتان تراش را بحضر کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی
خود اقرار نموده گفتند - که همایه بودیم - بتعدی و انتقام جاها
از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عتوانه
که سزادار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تنصیر آنها
در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی آن سرانجام داد - و بعزت
و اعتبار زندگی بسر برد *

• راجه جکت سنگه •

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل
بعد فوت پدر مطرح انتظار عاطفت جنت منانی گردیده
بملک موروثی برنواخته شد نامبرده (که با برادر سرسازگاری
نداشت) منصب قلیه یافته بتعییناتی بنکاله رفت - سال سیزدهم
جلوس چون از سورجمل حرکات ناشایسته بوقوع درآمد پادشاه
نامبرده را بسرعت سریع از بنکاله طلبداشته بمنصب هزاره ذات
پانصد سوار و خطاب راجگی و عطای بیست هزار روبه نقد
و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانید؛ نزد راجه
بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود)
فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزاره سوار

که قبل ازین بدکن آمده محال از صوبه بواز در قبول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زاده^(۲) او مانسنگه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای میکند نارنولی *

کایت مآثر - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله (که دریستی پنج سوار بود) نوکر دو سه درپیه در ماهه گردید بترقی خداوند پیش آمده کرده چون خالی از کار دانی و فهمید نبود بمرور ایام بپایه دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همک بود - و در فیض رسائی جده تام داشتند ~~مردم مکرر بسفارش نامه جعلی او کامیاب گشتند~~ - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم که ماند که بدولت او بروزگار نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بنارنولی (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالیه ساخت - و پیوسته در حسرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عنایت فردوس آشیانی گردیده بدیوانی بیوثات حضور سرفرازی یافت - چون کوکب طالعش فروغ داشت بخدمت دیوانی تن سر افتخار بر افراخت *

برخی معاندان هموطن او بواسطت بار یابان حضور بعرض

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقه سیوا بهر سله و تخریب ملک عادلخانیه با اتفاق میرزا راجه جیسنگه سرگرم حسن خدمت بود - سال شانزدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه دارمی دکن نامزد شد) او بهرادرلی خان مذکور تعیین یافت - سال هیزدهم در عین تهیه جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بذابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلده اورنگ آباد بنام او آباد اسم - پس ازو پسرش اندر سنگه منصب شایان و سردارمی وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت سنگه بعطای خطاب راجگی و خلعت و شمشیر با ساز مرمع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ و نقاره ^(۲) امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائی گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنج هزار و فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایامی پدر باوجین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نبائرش هر ناتهه سنگه است

مردانه بود) با سيد غلام محمد ولد سيد محبي الدين برادر خود
و پنج تن از خويشان بكار آمد - پسرش را يسنگه سال هيزدهم
آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد
سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش
بهم بلخ و بدخشان تعيين شده سال بيست و پنجم از امل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار کامياب گشته
با سلطان اورنگ زيب بهادر در گره ثانيه بهم قندهار شتافته
و سال بيست و ششم دو ركاب سلطان دارا شكوه باز كمر همت
بر بسته و سال بيست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهمت انهدام
چيتور مامور گرديده سال سيم باضافه دو صد سوار جبين طالع را
روشن ساخت *

چون وساده سلطنت بجلوس خاد مكان رونق گرفت او
بعد وصول موكب ظفر كوكب بمتها آمده ملازمت دريافت
و همراه خليل الله خان بتعاقب دارا شكوه مامور گرديد - و در
جنگ سلطان شجاع همراه ركاب يادشاهي بود - پس از آنكه
معاودت سمت اجمير واقع شد او را برغم مهاراجه جهونت سنگه
بخطاب راجكي و عنايت خلعت و فيل با ماده فيل و شمشير
مرصع و نقاره و انعام يك لك روپيه و از امل و اضافه بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبيله راتهور
و مرزبانج ولايت جودهپور بنام او قرار يافت - و او در جنگ

و مارو کچند مشرف دولتخانه خاص بر طبق حکم سلطانیه بیزون
 دهلیز خلوت خانه آورده مردم را طاییدند - که بخانه ادر
 برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتکاران ادر
 بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدگر کردند . مارو کچند
 کشته شد - و میر خان زخمی شده شب دیگر در گذشت
 درین اثنا احدیان و غمیره رسیده آن مختاذیل را وامل جهنم
 گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمی
 شدند - و برین اکتفا نکرده جمعی از نوکرانش قرار دادند - که
 بر خانه ارچن رفته ادرا بکشند - و بلون را تهور و بهار سنگه
 را تهور (که ابتدا نوکر امر سنگه و پدرش بودند - و ثانیاً بنوکری
 پادشاهی مباحات پذیرفته) درین اندیشه انباز آنها شدند *

چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده
 بکس حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند
 با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان ومان
 خود میشوند - پس ازان (که استبداد آنها دریافت شد) بسید
 خانجهان باره با مردم جلو و رشید خان انصاری (که نوبت
 کشک اینها بود) بزد و کشت آن گروه دستوری شد - اینها
 بمقابله پیش آمده قارمه در تن برد پر خاش نمودند - و بقتل
 رسیدند - و از مردم پادشاهی سید عبدالرسول باره (که جوان

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت
 ناکاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشی را بتفصیل (که در
 احوالش سمت ارتسام پذیرفته) گشت - از سنوح این واقعه
 خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهلداس کور برو حمله
 آوردند - و از دو سه بار جمدهر حواله ارجن نمود - درین
 اثنا خلیل الله خان بر امر سنگه شمشیر انداخت - و ارجن
 نیز دو بار شمشیر برو زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده
 کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه رجه این همه جسارت
 تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه
 علاوه آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان
 مردم او (که در ناگورتیولش بودند) و مردم راد کور پسر راد
 سور بهورتیه جاگیردار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود)
 بر سر حدود مذاقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول
 شده بودند - او بمردم خود نوشته بود که باز جمعیت فراهم
 آورده بر سر سواران کور ^(۲) بروند - کور این معنی بصلابت خان
 نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض
 رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه متحمل بطرفداری
 نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معنی جمدهر امر سنگه و میر خان صبر تزک

(۲) در [بعضی نسخه] بردند .

بر نوشتند - و پس ازان [که سال مزبور پدرش فوت نمود
و راجگی و جانشینی بجسونت سنگه برادر کوچکش بوجوه
(که خاتمه احوال راجه گجسنگه بدان موشع گشته) تعلق
گرفت] او نمایانه باضافه پانصد هزار از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و سه هزار سوار و خطاب راوی امتیاز اندرخت
چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص
گردید او نیز بهمراهی شاهزاده معین گشت - و پس از ورود
حکم تنبیه راجه جگت سنگه ولد راجه باسو (که مصدر بغی
شده بود) با شاهزاده او همراهی گزیده سال پانزدهم پس از
زنهاری شدن راجه مزبور (که شاهزاده ملازمت پدر عالیقدر
در یافت) او نیز بدین متمنا فایز شد - و در همین سال
چون شورش دارای ایران جانب قندهار معلوم شد و سلطان
دارا شکوه بدان طرف دستوری پذیرفت او باضافه هزار و ذات
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار قامت
لیامت آراسته بهمراهی شاهزاده تعیین گردید - از انجا (که
از مقدرات دارای ایران دران ایام ازین سپنجی سرا در گذشت
و شاهزاده بهوجب حکم معارفت نمود) او سال شانزدهم بحضور
آمده جبهه عقیدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم
سلخ جمادی الاولی مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار
هجری از انجا (که چنده بنابر بیماری بهعات متجرا

چون قلعه دهامونی بتسخیز در آمد و خاندوران درون آن رفت
و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند
و غارتیان در آمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن
گل مشعل در انبار خانه باروت (که ته برج بود) افتاد
و برج پرید - و از ریزهای سنگ (که بیشتر جانب بیرون قلعه
افتاد) چذد کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت
از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
دو هزار و پانصد سوار^ل لوی کامرانی افراشت *

و چون سال^ف فهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهرمنسله
(که با وجود مقید بودن نظام الملک در گوالیار طفل را
از قوابتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود) متوجه
دکن گردید و بعد عبور دریای نریده نواحی قلعه دولت آباد
معسکر فیروزی شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه
نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر کسبل فرمود - و سال^د دهم
همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبه سلطنت
روشن جبین گردید - سال^{یازدهم} یازدهم چون قلعه قندهار را عای مردان
خان بملازمان پادشاهی سپرد و احتمال آن داشت که شاه مفی
خود عازم آنحدود شود بذبران شاهزاده سلطان شجاع با نوج
گران بدان سمت رخصت یافت اورا بعزایت خلعت و اسب
بازین نقره و عطای نقاره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

و هشتم تعیین کابل گشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب هزاري هزار سوار رایت ترقی برافراشت - پس از آن
 (که غلبه عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه مذہب
 گردید او بمنلازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه
 سبکون بذیلہ بر سر جنیت بذیلہ رفت - و سال دهم همراه
 کامل خان در تذبیه افغانه یوسف زئی مصدر ترددات نمایان
 گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از تابینانش دو اسب
 سه اسب قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا (۲) کرد
 اودیسنکه پسرش (که از سابق بنوکر پادشاهی ممتاز
 و همراه میرزا راجہ جیسنگہ در مہم دکن تعیین بود) سال
 بیست و چهارم بقلعہ داری چیتور فایز گشتہ از انتقال پدر
 بخطاب راجگی آئینہ بخت را جلا داد *

* راور امر سنگہ *

پسر کلان راجہ گجسنگہ راتھور است - ابتدا منصبہ در خور
 یافته سال دوم جلوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزاري هزار
 و سه صد سوار سر بلندی یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم
 و فیل چہرہ عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید
 خانجہان بارہہ جہت مالش ججہار سنگہ بذیلہ تعیین گردید

نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونهله كمر همت بر بخت
و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري
بنیستی سرا در شد - چون فرزندی بجز پسر كنیز نداشت
بدنسنگهه ^(۲) نبیره عم او بعنایت خاعت و از اصل و اضافه
بمنصب هزاري هزار سوار و خطاب راجگی سربلندی اندوخت
سال بیست و یکم روزی بگورنش درشن رفته بود - ناگاه فیل
مست ظرف او دويد - و یکی از تابینانش را بزیر دو دندان
گرفت - راجه از فرط تهور جمدهری بآن خونخوار حواله نمود
و بسبب سردادن چرخي آسییه بر راجه نرسید - و آن شخص
نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه
بعطای خلعت عنایت و معافی پنجاه هزار روپیه منجمله
پیشکش دو لک روپیه (که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود)
چهره عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافه پانصدی
سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم قندهار
شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال
بیست و ششم با محمد دارا شکوه رخس عزیزمت بیساق مذکور
جهاند - سال بیست و هفتم همانجا راه عدم خانه پیش گرفت
مهاسنگهه پسرش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب
راجگی و عطای اسمپ سر عزت برافراخت - سال بیست

نمود - اختلاف در سر رشته منصب مومنی الیه (که از عالمگیر نامه
 ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی (و دادن در منصب
 سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخه مرقوم *.

* راجه کشن سنگه به دوریه *

(۲)

به داور سرزمینی ست سه کروهی اکبر آباد - سکنه آنجا بدین

لقب معروف اند - قومی ست مردانه و جگردداز - سابق خود سوری
 داشتند - عرش آشیانی سرگروه آنها را ته پای فیل انداخت
 (۳) (۴)

از آن بعد بربقه فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند

در عهد پادشاه مزبور مکتمن به دوریه سرکردگی و منصب هزاری

داشت - در عصر جنت مکانی براجه بکرماجیت (که همراه

عبدالله خان بهم رانا تعیین شده پستر در متعینه دکن قرار

یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده

احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیانی براجه

کشن سنگه مذکور تعاق گرفت - نامبرده سال اول با اتفاق

مهابت خان بهم چهار سنگه و سال سیوم همراه شایسته

خان بتخریب ملک نظام الملک دکنی (که خانجهان لودی را

پناه داده بود) دستوری یافت - سال ششم در محاصره قلعه

دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

(۲) نسخه [ب] به دوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکرده (۴) نسخه

[ب] بپای فیل انداخت *

دو هزارى هزار سوار تارك مباحات برافراخته همراه سيد خانجهان
 باره بتخریب ملک عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم
 مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری بنیستی سرا
 در شد - پادشاه امر سنگهه نبیره ادرا از اصل و اضافه بمنصب
 هزارى ششصد سوار و خطاب راجگی بر نواخته و میانیت
 حصن نرور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحی را
 در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال
 بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت
 دوم بیساق تغدهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال
 بیست و ششم با سلطان دارا شکره عازم آن صوب گشت
 و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر یست شتایید - سال سییم
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهاره
 عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان
 محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول
 جلوس عالمگیری دولت ملازمت دریافته پستر همراه پادشاهزاده
 محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعیین گردید - و در کارهای
 آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - پستر همراه شمشیر
 خان ترین در یساق افغانه ره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتی
 از اصل و اضافه بمنصب هزارى سه صد و پنجاه سوار ترقی

امتیاز داشت و پس ازان (که اودیسنکجه در ملازمت عرش آشیانی
براجگی مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله برادر
موسوم شوند و ازینجا ست که بعد فوت اودیسنکجه سورجسنگجه
با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز
گردید لهذا پادشاه جسونت سنگجه را بعنایت خلعت و جمده
مرصع و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی
حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسب با زین
مطلای و فیل از حلقه خاصه برنواخت - و امر سنگجه برادر کزان
جسونت سنگجه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع
بکابل رفته بود) بمضافه هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار
سوار و خطاب راوی هر قراز گودانید - احوال هر دو جداگانه
فوکریز خامه اخبار طراز گردیده *

* راجه رام داس نروری *

از منصفه داران عهد جنت مکانی ست - سال اول جلوس
قردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخاناں بمالش ججیار
سنگجه بتدیل (که از اکبر آباد قرار نموده علم بغی برافراخته بود)
تعیین گردید - سال سیوم همراه راد رتن هادا بجهت توقف در باسم
مضاف برار و سد راه بودن بر روی اقواج دکن دستوری یافت
اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بغابر تسخیر پرینده
بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

ساختن تعلقه او نیز مطمح نظر اعلیٰ حضرت گردیده از
 دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده
 تجویز یافت سرکردگی یک فوج بقام راجه مزبور مقرر گشته
 همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته
 ملک متعلقه نظام الملک را پی سپر اسپان سپاه سازد - و در
 مالش خانجهان دقیقه فرو نگذارد - پس ازان (که سال چهارم
 یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دهتوری یافت)
 او بهراولی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن
 خود شتافته سال ششم بعثه خلافت پیوست - و مکرر بعثت
 اسپ با زمین مطلا و عطای خلعت خامه و سال دهم برخصت
 وطن کامیاب شد - سال یازدهم باثاق پسر جهونت سنا به
 از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در
 آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل
 و هشت هجری دیدار جهان بین را از تماشای گلشن زندانی
 بر بهمت - بدولت قرابت و قرب رقت و فرادانی سپاه
 و فرزندی دستا از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم تروق
 راتهور خلاف دیگر راجپوتیه است [چه با مادر هر فرزند (که
 محبت شهر بیشتر باشد) او بجای پدر می نشاند اگرچه
 خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خنواده راتهور برای

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافتند پس از فوت ار سال چهاردهم بمنصب سه هزارى در هزار سوار و خطاب راجى چهره امتياز برافروخت - و باضافى متواتره موافقى مدارج عمدگى گرديد - در سال هيزدهم (كه فيما بين جنت مكاني و فردوس آشياني نوبت بفرج كشي انجاميد - و سلطان پريز با مهابت خان و غيره بصوبه دكن تعين شد) مشارايد نيز بهمراهى شاهزاده متعين گرديد - و اواخر عهد جنت مكاني در دكن گذرانیده همراه خانجهان لودي (كه عبور نریده کرده بعضى مكالات صوبه مالوه را بتصرف درآورد) بصوبه مذكور رسيد - چون صيت انبال شاعجهاني عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول مركب پادشاهي بدار الخلافه آگره سال اول جلوس بدولت ياييوس كام دل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه ميشد بعذايت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل كناره و شمشير مرصع و بحالى منصب پنجهزاري ذات و سوار (كه در عهد جنت مكاني داشت) و عطاى علم و نقاره و اسپ از طويله خاصه با زين مطلا و فيل از حلقه خاصه نوازش آورد گرديد - سال سيوم چون تذيبه خانجهان لودي (كه رايت طغيان افراخته راه فرار سپرده پيش نظام المالك بحري خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود) و بدین تقصير مالش نظام الملك و پامان

خواست بر شانه شیر حواله نماید - دست او حمل دیده بر کمر
 زد - رامداس نیز شمشیر رسانید - حیات خان چوبه چند
 زد - شیر انوپ را گذاشته راهی شد - او (که دستش بسبب
 انگشتیه از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیر
 انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغ دیگر بر چهره رسانید
 که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال
 مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافته شیر را بپایان
 رسانیدند - انوپ بخطاب انی رای سنگمدان یعنی مالذد شیر
 و اضافه منصب مباحات انداخت - چون روزی جنت مکانی
 بذکر تقریبی برو اعتراض فرمود او فوراً چو در بهر بشکم خود زد
 ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - نایب بسلشکری
 و صاحب فوجی مامور میگردد - در سال سیوم شاهجهانی چون
 پدرش بپیر نراین (که هزاری ششصد سوار منصب داشت)
 بساط زندگی در پیچید انوپ سنگمد بخطاب راجگی باذن نامی
 یافت - سال دهم پیمانه زندگی از هم مأمال گشت - بمنصب
 هزاری هزار و پانصد سوار رسید - از خط و انشا ناز بهره
 داشت - چهارم ولد اوست - که عابد مذکور گردیده *

راجا گجسنگیه

پسر راجا سوز گجسنگیه (آدمور است) - سال دهم جنت مکانی

شده بود و فیالان (که از اوازمن نشچور این جاندار جان شکر
 اذن) همراه نبودند اسب سوار متوجه اتصوب گردید - و بعد
 دیدن شیر از اسب فرود آمده مکرر تنگ انداخت - چون
 زخم منکر نبود رفته بنشیب زمینه نشست - از اینجا (که انتاب
 فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز
 شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچه واهه و انوب سنگه
 و اعتماد رای و حیات خان داروغه آبدارخانه و کمال فرول
 و سه چهار خواص دیگر حاضر نبود) گاهی چند پیش
 رفته تنگ کشاد داد - اتفاقاً درین مرتبه نیز زخمی (که از حمله
 باز دارد) نرسید - از شدت غضب و حدت غارت غوان و خروشان
 بجانب پادشاه دوید - مردم حوالی چنان برهم خوردند که
 از صدمه پشت و پهلوی آنها جفت مکانی یک دو قدم پس
 رفته افتاد - خود می فرمود که از سراسیمگی دو سه کس
 بر سینه من پائیده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت
 کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوب (که پای تنگ
 خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - او چوبی که در دست
 داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت
 درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوب سنگه
 یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش
 حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

بیوز پادشاهی (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته) رسید - از زنگواه و قلاده طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردون - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بردند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوقی (که ببرقندازی بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش پیرنراین نیز منصوب یافته در رتبه از پدر گذرانید - و لدش انوپ چون بمن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاری در آخر فرمانروائی عرش آشیانی بپایه سرداری خدمتگاران (که بشخاص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکانی نیز چندی بهمان خدمت می پرداخت *

سال پنجم پادشاه در برگنه باری (روزه بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعنی جمعی (که در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند) بفاصله از عقب می آورد خبر شیر قوی هیکل تنومند شفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکانی فرستاد - پادشاه از فوزنی رغبت شکار شیر با آنکه (در آخر

پس از فوت مه‌بخت خان (که ساهو بهمنساه بزواج دولت آباد
آمده هنگامه قاتلان بر تصبات و تزیات آن نواحی بلند ساخت
و خاندوران صوبه دار برعائپور بازاد تذبذب از کمر عزیمت
بهست) ادرا باتفاق مامور سنگه در بلاد مذکور گذشت - سال
هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فوق
اعتبار برافراخت - و یستر در تعاقب چچهار سنگه بودند به
باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم بهمنامه پانصد
سوار و خطاب رحمت خان سرمای ناموزی اندوخت - سال
دهم بعلای عام و رخصت بسرکار بیجاگده (که در قبول از
بود) لوای شادکامی برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب در هزار و پانصد سوار درجه امتلا بیمود - و در
همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت عجمی
رخت زندگانی بر بهست - اسد الله پور از بمنصب شش صدی
شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

(۳)
* راجه انوپ سنگه بدکوچر *

مشهور بانیرای سنگهدلن - بدکوچر طایفه ایست از (اجپوت
آبایش بروش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد از بنابر
ضیق معاش بشکار آهو میروفت - و اوقات گذر خود بگوشش آن
می نمود - اتفاقا (روزه در پیشه بگمان شیر تنگ انداخت

نامیه بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برباط محمد شجاع بیهاق دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریژده چنده از تاینیان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سوار لوی ترقی افراشت - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بساط هندی در نورید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هفتصدی هفتصد سوار رسید - و در ینساق قندهار و غیر آن تعیین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بدن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله داده) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیا پرداخت - سال چهارم در کرایش پلاون مضاف صوبه بهار تروید نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیاتش سپری گشت *

رحمت خان میر فیض الله

از منصبداران عهد فردوس آشیانی است - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهی گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعیین یافت او بهمراهی راجه گجسنگه معین شد - و پستو تعینات دکن گردیده

سرکار پادشاهی شد *

(۲)

* راجه روز افزون *

پسر راجه سنکرام زمیندار پرگنات مضاف صوبه بهار است
 در عهد عرش آشیانی چون شهباز خان کنور بشرتی دیار تعیین
 شد و عبور فوج پادشاهی بزرگی قلعه مهدا (که متعلق باو
 بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن
 کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت
 نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاری نمود -
 سال اول جلوس جنیت مکانی جهانگیر قلی خان لاله بیگ
 ناظم صوبه مذکور فوجی بر سر او کشید - او در جنگ بزرخم
 قتلگت در گذشت - راجه روز افزون از خردی در خدمت آن
 پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت
 وطن و عنایت فیل سربلندی اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه
 بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار (سید - سال اول جلوس
 فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل
 جهت مدافعه نذر محمد خان دلی باغ (که غبار فتنه بلند
 ساخته بود) و پستر بمالش ججهار سنگه بندیل تعیین یافت
 و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فوجی (که سرکردگی
 آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافه یکصد سوار

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بهمع خسران
 رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا
 بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بردارد - و از
 نقود بهیم نراین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - و
 بنوشته وکیل آگهی یافته بکرماجیت پسر خود (که در دکن
 بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج
 بسردار می سید خانجهان باره و فیروز جنگ بهادر و خاندوران
 بتنبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها
 سلطان اردنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد
 چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچه بدهامونی
 (که ساخته پدر او بود) پستر از اینجا بچوراگده شتافت
 چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و انقال
 بملک راجه دیوگده درآمد - افواج پادشاهی تعاتب کذا
 میرفت - و مکرر زد و خورد داد - نقد و مرصع آلات او همه
 بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود
 پیغام جنگلستان خزیده بود - طایفه گوند (که دران ملک آبادند)
 آن هردو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری
 بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هردو را
 بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت
 و یک کور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

خان جسته در خواست مفتح جرائم نمود . پادشاه قبول این معذرت فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور بهارک : خسروی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار هزار نذر و پانزده لک (دیده و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد .

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودی و بامال ساختن تعلقه نظام الملک (که خانجهان را پناه داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعیین نمود مشارالید را بهمراهیان اعظام خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگی نامور گردید - و پس ازان (که یمن الدوله بهرکردگی افواج دکن نامزد شد) او با جمعی از مذهبداران بچندادایی مامور گشت - و چون مویجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چنده همراه خان مزبور مانده بستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغواهی طبیعت فساد سرشت بر بهیم نراین زمیندار چوراگده (که حاکم نشین (۲) ملک گدهه کتنکه است) لشکر برده بعهده و پیمان او را برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

و منصب مذاصب قریبی کرد؛ تا آخر عهد جذت مگانی منصب
 چهار هزارگی چهار هزار هزار موز موزقی شده سائل اهل جلاوس
 فردوس آشیانی دولت متذمت اندوخته بعذایت خلعت
 و جعدش مرمع با ببول کتار و علم و نقاره بلند آواز گردن
 چون در عهد اعلی حضرت سرشانه آفتاب مہمت و تشخص
 معاملات رونق گرفت و (که سائل بسیار فراموش کرد) در
 خون بیگبار بے حسنت و دست آورد نمود (دانشای
 دانش خائف و اہم بشاطر (۱) داد و با تمام تمام

سال اول بهر جدارى اقامه و مضافات آن (که در خالصه شريفه بود) و بعد چنده بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودي و سال سيوم باتفاق راد (تن هادا بتسخير تلنگانه مامور شد - پستر باضافه پانصد سوار نوازش یافته همراه نصيري خان در محاصره قلعه قندهار دکن تردد شايسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت حضور رسیده باضافه پانصدي ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي سه هزار سوار باند مرتبه گردید - پستر بکراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبه وکلور را با عيال بول (که از جانب حکام دکن قصبه مزبور بنامبرده و سيدي مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون اين معني بهمع بعلی حضرت (سيد او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم (که بلده تيمور پسر قنبري بود) بعرض (سيد - که مطابق سنه ۸۵۰ هجری - چين و سه هجری (وزگار نامبرده در سرحد تيمور پسر قنبري شد - پسرش راجه ديبي سنگه است که احوال او در عهد انبي قند -

و راجه جيهان سنگه زنديله *

بهر راجه پسر پسر - بعد قوت پدر بخطاب راجي

چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال
 جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی (که در جاگیر داشت)
 روز دسهره بتیزگامی بر اوندچعه دوید - و رام چند را (که
 دران زمین قلب شیوه فتنه انگیزی داشت) دستگیر ساخته
 سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بذن از پای او
 برداشته و بعنایت خاعت برنواخته براجه باسو سپرد - که
 ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچعه براجه بر سنگهدیو
 قرار گرفت - سال^(۳) چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل
 خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه
 نبیره او بمنصب درخور و خطاب راجگی چهره عزت برافروخت
 پس از گستاخی (که در کنار آب بهت از مهابت خان بوقوع آمد
 و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقه رانا
 پیش گرفت) امرا (که در تعاقب او از حضور جنت مکانی
 تعیین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده ازانجمله
 بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلمونی نمود - و زمانه رنگ دیگر
 ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهانی
 رونق افزای سلامت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافه
 پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسب کامیاب گشت

(۲) نسخه [ب] سال اول جلوس (۳) نسخه [ب] سال سیوم *

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان
 خانخانان بدفعیه نذر محمد خان (که بر کابل فوج
 کشیده بود) تعیین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد
 خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت
 نمودند - پشتر همراه عبدالله خان بهادر بمالش چهار سنگه
 (که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت
 و سال دوم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از
 اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوری یافت - و سال سیوم
 در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعیین شده) او
 بهمراهی شایسته خان نازد گردیده باضافه پانصد سوار ناموری
 اندوخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان
 لودي تاخته بود) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق
 سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری پای بزاریه عدم کشید
 پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزار سوار و خطاب
 دای برنواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عنایت فرمود
 و ستر سال نامی پسر دیگر او را بمنصب پانصدی دویمست
 سوار سرمایه مفاخرت بخشید - احوال راو کرن جداگانه سمت
 ترقیم یافته *

* راجه بهارتهه بندیله *

نبیره رام چند پسر راجه مدهکر است - جنّت مکانی را

و در همین سال بهمراهی مهابت خان خاننانشان بذابر گوشمال
 اوزبکیه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوری
 یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بنام او قرار یافته بسمت
 تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پیوست که در برگشته باسم
 ثوابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد
 و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون
 کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیری خان بنام خان
 مزبور قرار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار
 اندوخت - و پس ازان (که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله
 آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیناتی خان مزبور چهره
 اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار
 و چهل هجری در لشکر بالاکهات پیمانه زندگی او لبریز گشت
 ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مادهو سنگهه پسر دوم
 فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلی شدند
 احوال هر یک جدا گانه نگارش یافته *

* راو سور بهر تیه *

پسر رای رایسنگهه راهور زمیذدار بیکانیر است - تا آخر
 عهد جنت مکانی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسیده سال
 اول جلوس فردوس آشیانی چون بملازمت پادشاهی کامیاب
 شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد

جانب دیگر محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان را
 بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلی
 خان با چهار صد کس غالبانه بشهر درآمده بچپوتره کوتوالی
 نشسته منادی گردانید - که دور دور شاهجهان است - سر بلند
 رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد
 از جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش
 کرده در چوک بجنگ پیوست - و داد مردانگی داد - محمد
 تقی (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفتند
 او را دید - گویند راو رآن وقت جنگ این حرف سر زبان
 داشت - **هــرشان یعنی من می میرم ***

بالجمله چون بنابر قرب وصول سلطان پرویز با قوج گزان
 (که بموجب حکم پادشاه از آله آباد عازم دکن گردیده بود
 و بیماری صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد)
 کوچ کرده ببالاگهات روهنگیره رفت سر بلند رای بمنصب
 پنجهزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن
 خطابه بالاتر ازین نمی باشد) مورد مراحم گردیده - پس از
 جلوس فردوس آشیانی سال اول از بوندي وطن خود آمده
 بتقبیل سده سنیه سلطنت پرداخت - و بعد از آن خلعت
 و جمدهر مرموع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سابق و علم
 و نقاره و اسب با - زین مطلا و فیل لوای عزت برافراشت

چاندے مورن عتاب جنت مکاني بود - سال سيوم بحضور آمده
 مشمول مرحمت شده ب خطاب سر باند زای نامور گردید - سال
 هشتم بهمراهی سلطان خرم بهم رانا امر سنگهه تعین یافت
 و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و پستتر باضافه در خور
 سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنت مکاني
 نسبت بهسر رشید یعنی شاهجهان بگفته مردم از جا رفت
 و کار بمقابلہ انجامید - و شاهزاده مزبور از ماندو کوچ کرده
 عبور نبرده نمود - و سلطان پرویز باتالیقی مہابت خان
 بتعاقب مامور شد) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس
 از گذشتن از نبرده چون شاهجهان از حدود تانگانه جانب بنگاه
 رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبہ بہار شد
 مہابت خان او را سال نوزدهم بحراست برہانپور گذاشت
 چون معاودت شاهجهان از بنگالہ بمحمت دکن زبان زد شد
 صوملی الیہ عزیمت نمود کہ از شہر برآمدہ بمقابلہ پردازد
 بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدر یافت - کہ
 قارسیدن کمک بنگہبانی شہر ہمت برگمارد - و زنہار بجنگ
 بیرون بلده اقدام نغمايد - سال بیستم چون شاهجهان متصل
 دیولگانوں مضاف بالاگھات برار برآمدہ یاقوت خان حبشی را
 با فوج غنبر ہمراہ گرفتہ متصل برہانپور رسید لعل باغ را
 معسکر ساخت - و از یک طرف عبداللہ خان بہادر و از

فرستاد - و پس از روزی چند بانعام خلعت و سواران و
 و اسب و فیل ممتاز شده رخصت و امن یافت - در همین
 سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بدو
 راجپوتیه ملارده توحش فطری کردیده سر نشو و نما کردن
 لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعضی کوتوال رانا عزیمت
 اردیپور پیش نهاد خاطر کردید - چون رانا اردیپور را خالی
 گذاشته راه فرار پیمود فوجی بسر کردگی حسین علی خان
 بتعاقب او تعیین شد - و دستور محمد اعظم شاه و سلطان
 بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا لکن کوپ
 عساکر فیروزی گردید) او از وطن مالوفه برآمده و ملجا
 و مارا گشت - سال بیست و چهارم دست خرامت بدامن
 شفاقت شاهزاده زده برگشت ماندل و بدینوز در عوش جزیه
 بسرکار پادشاهی گذاشت - و پس از پذیرائی ملتحمسات بر قلاب
 راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و بدینالی خطاب رانا
 و منصب پنجهازاری پنجهازار سوار سرمایه شادمانی اندوخت
 و در همین سال چشم از تماشاه هستی بریمت - خلعت تعزیت
 از پیشگاه خسروانی برانا جیستگاه پسرش مرحمت گردید *

* راور و قن هادا *

پسر راور بهوج هادا هست - بتقصیرت (که از پدرش بعمل آمد)

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود (سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعیین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه بسلطان دارا شکوه رجوع آورده شیوه ضعیف نالی برگذارد - و بر طبق حکم خسروانی فرستادن پسر تیکه خود و برانداختن آنچه از قلعه چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلاعت و جواهر و فیل و اسب برنواخته چون ظاهر شد (که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده) بخطاب ^(۲) سبهاگ سنگه موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلند گردید و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط ایات پادشاهی بود) رانا راجسنگه کنور جیسنگه پسر خود را بعد استمراج بملازمت

اکبر آباد گشته بزدنیک تعلقه او (رسید) رانا کرن بحصول ملازمت
مشمول گوناگون عواطف گردیده ببحالی تعلقه کامیاب شد
و چون سال اول جلوس فردوس آشیانی مطابق سنه (۱۰۳۸)

هزار و سی و هشت هجری رانا کرن رخت زندگی بر بست
بجگت سنگه پسرش خطاب رانائی و منصب پنج هزار
پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمی (که سابق
ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودی
(که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه ارجن
نام عمومی رانا جگت سنگه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر
تیکه او بملازمت می پیوست - و قرار یافته بود که همواره
پانصد سوار او با معتبره تعینات تعلقه دکن باشد - و از
پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و قیل و اسب
باو میشد - سال بیست و ششم رخت زندگی بعدم سرا برد
براجکنور خطاب رانا راجسنگه و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار
و وطن در جاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جگت سنگه بعرض پادشاه رسید (که
او مرمت قلعه چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق
این بود که رانا اصلا بمرمت قلعه مزبور نپردازد) پادشاه
کسے را بخبر گیری این معنی تعیین فرمود - پس ازان که
زبان او دریافت شد (که یک دو دروازه را از هفت دروازه او

خود را همراه ساخت - كنوز كرن ملازمت خسرواني دريافته
 بعطای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گردید - و برای دفع
 وحشت او هر روز بگوناگون عنایات از هر قسم و از هر باب
 مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنج هزار
 پنج هزار سوار چهاره اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت
 بهتر جگت سنگه ولد كنوز كرن باستانبوسي مشرف گشته
 خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن
 مرخص گردید - سال یازدهم كنوز كرن بحضور رسیده سرمایه
 شادكامي اندوخت - و باز دستوری تعلقه یافت *

و چون سلطان خرم بهم دكن نامزد گردید رانا امر سنگه
 و كنوز كرن حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبیره خود را
 با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون
 جنت مكاني از گجرات عنان انعطاف بجانب اكبرآباد ارزاني
 داشت پس از ورود موكب در حوالی تعلقه رانا كنوز كرن
 بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امر سنگه
 و دیعت حیات سپرد - جنت مكاني كنوز كرن را بخطاب رانائي
 و ارسال خلعت و اسب و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم
 جگت سنگه پسر رانا كرن بحضور آمده جبین نیاز را
 بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستو رخصت تعلقه یافت
 و در ایامی كه فردوس آشیانی بعد فوت پدر از جنیر عازم

و انواع چاپلوسي بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات
 من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از
 گجرات مي آمد) نیز برخورد و اقسام فروتني ظاهر نمود - امرا
 بعد رسيدن حضور در سلک بندها منتظم گرديد - و در سال
 بيست و یکم کنور مانسنگه بتاديب رانا پرتاپ مامور
 گرديده بماند لگده رسيد - بعد فراهم آمدن افواج روانه
 کونده شد - پس از تلاقی فريقيين جنگ عظيم در پيرست
 و شکست برفوج رانا افتاده وادی فرار پيمود - و در همین
 سال خود پادشاه نیز دران نواحي رفته چون رانا بشعاب جبال
 پناه جست فوج بتعاقب او تعين نمود - سال چهل و یکم
 جلوس اکبري رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست
 بعد جاوس جنگ مکاني سلطان پرويز با جمعی از اُمرا
 بهم او تعين شد - که او خود با کون پسر کلان او بملازمت
 برسد - درين ضمن (که بغي سلطان خسرو (داد) باگيه پسر
 خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان
 فيروز جنگ و دفعه دوم مهابت خان بتاديب او دستوري
 يافتند - اما هيچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان
 خرم با جمعی برين کار رخصت يافت - شاهزاده رفته تھانجات
 متعلقه او را تھانه نشين پادشاهي ساخته کار برر تنگ گرفت
 ناچار بعجز گراييده شاهزاده را دريافت - و کنور کون پسر کلان

اکثر راجهای هندوستان غیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا
 تا حال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش
 در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگه پسر
 رانا اودیسنکه (که در سالک بندهای دولت انتظام داشت)
 نموده فرمود - که می باید از تو درین یساق خدمت شایسته
 بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مدن گشته
 راه فرار گزید - از سانحه گریختن او تذبیه رانا مصمم گردید
 اول قلعه سیوی سپر و قصیه کوته تها نه نشین شده قلعه^(۲)
 مانند و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور بی سپر
 عساکر پادشاهی گشت - قلعه چیتور پس از امتداد محاصره
 بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مخفی گردید - ظاهراً
 بعد چندان رانا اودیسنکه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ
 بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد
 که سال هیزدهم چون کنور مانسنکه تذبیه زمیندار و رنگرپور
 نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده
 خلعت پادشاهی را بادب در یو کرد - و با کنور مراسم گرمجوشی
 مرعی داشته عذر تقاعد از آستانبوسی پیش آورد - در همین
 سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس
 (که از ایدر برآمده بآن نواحی پیوست) همراه ساخت^(۳)

پهنا سي و سه كروه - سه قلعه معتبر دارد - چيتور حاكم نشين
 كونهلمير مانندل - سردار بومي را پيشتر رادل گفته - و از دير باز
 رانا - از قوم كهوت - چون بموضع سيسود بنكاه ساختند پس
 بهيهوديه زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيروان عادل بر شمارند
 بزرگ نياگ اينها از بوقلموني زمانه بملك برار افتاد - و بمرباني
 نرناله^(۲) معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غايم آمد^(۳) باتا نام
 خرد سالي را مادرش ازان مفهد كه برآرد بهميوار رسيد - و براهه
 مندايليك بهيل پناه برد - چون جوان شد بذخچير افكزي
 نام برآرد - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او
 بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانكا از اولاد اوست - كه
 در سنه (۹۳۳) فهدد سي و سه هجري باتفاق راجهاي ديگر
 يك لك سوار فراهم آورده با فردوس مكاني جنگ نموده شكست
 يافت - در سنه (۹۳۴) فهدد سي و سه^(۴) و چهار باجل طبعي
 در گذشت - رانا اوديسنگه جانشين او شد *

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشياني متوجه تنبيه
 پسران سلطان محمد ميرزا (كه در صوبه مالوه غبار انگيز
 فساد بودند) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر برينكه
 شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - كه

(۲) در [بعضه جا] نرناله آمده (۳) در [بعضه نسخه] باپا نام (۴)

نسخه [ب] چهل و چهار *

انتظام فوج برهم خورده سر رشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه
چنین بیوفائی و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد برکس نماند
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسرعت از آب نبرده
عبور فرموده چندی در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم
خان بواسطت مهابت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت
چون شیوه ناستوده بیوفائی و ناحق شناسی همه وقت مذموم
و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهی
چندان رشده نکرده از درجه اعتبار به اقط بود - چون نوبت
سلطنت باعلی حضرت رسید پاداش کردار نکوهیده خود
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پویشانی و افلاس
احوالش بنگال و خسار کشید - گویند که فردوس آشیانی با هیچ
کس از امرای پادشاهی (که مصدر گستاخیا شده بودند
و بد اخلاصیا از آنها مشاهده نمود) در پی تلافی نشد
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسم سوار
و خدمتگار نداشته - کوچه گردی میکرد - تا در گذشت *

* رانا کورن *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنگه
بن رانا سانکا زمیندار میوار است - که الکائے ست از صوبه اجمیر
سوار چیتور از - ده هزار ده بدر گرایند - درازا چهل کرده

گردید - و در ایام شاهزادگی از ارکان دواست ایشان بوده بدینابست
صوبه داری گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدم جهانگیری
افواج پادشاهی بتعاقب شاهزاده ولیعهد بکُتل چانده (که داخل
مالوه است) رسید از سطوت شاهی جرأت عبور گریزه نداشته
میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کُتل مذکور بسر برند
رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچی (که از نوازش شاهی
خطاب برتاداز خانی یافته) از راه نمکرامی و حق ناشناسی
بمهابت خان سپه سالار پادشاهی نوشت که بے توقف روانه
شوند - که در هنگام تلافی فوج را برهم زده بشما ماحق میگردم
لذا بمهابت خان چیره گشته از گریزه چانده عبور نمود - شاهزاده
شاهجهان (که در ماندو طرح اقامت انداخته بود) رستم خان را
(که پیش آهنگ فدریان در سمت اخلاص و سرآمد برگزیده های
دواست بود - و مردانگی و کاردانی او دلنشین) سردار لشکر
ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجی از لشکر دکن را
بعنوان برگیری برگماشت - آنها در عرصه دو روز کار برلشکر
پادشاهی دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده
خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادی لوائی نصرت برافزاند - که
یوسف شغالی حقوق پرورش و نمک خوارگی بر طاق نسیان
گذاشته خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخت - و راه
کافر نعمتی سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

نقش نیکو خدمتی او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود
از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ
شریعت غرا مقدم داشته باجارت تاسیس این دیوخانه آن
صلالت کیش را خوشدل نمود - او بخرچ سی و سه لک روپیه
در کمال (صانت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین
و پرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچھه نیز عمارات عالیہ
(که در فسحت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل
دیگران دارد) ساخت - سیما بتخانه ایست پهلوی حویلی او
در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر
(که محیطش پنج و نیم کره می پادشاهی ست) و تالاب سمند (ساگر
که دورش بیست کره) واقع در پرگنه متھرا - و درین مکان
قریب سه صد تالاب پھزار^(۲) است - پسران بسیار داشته - از انچملہ
چھار سنگھ و پھار سنگھ اند - کہ احوال هر دو جداگانه
توتیم یافته *

* رستم خان شغالی *

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزادہ شاهجهان
از پایۂ قلچپیگری و احدی بوالا مرتبۂ امارت برآمده از منصب
سه یستی^(۳) بمنصب پنجهزاری ترقی نموده صاحب علم و نقاره

(۲) نسخۂ [ب] پھزار داشت (۳) در غیاث اللغات آورده کہ دویست

خاص بمعنی دو صد است و درین قیاس جاری نیست *

یافت - و در سال سیوم بهمراهی مهابت خان بمهم رانا تعیین شده
 بعزایت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در سال
 چهارم همراه خانجهان بمهم دکن راهی گشت - و در سال هفتم
 از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى ذات دو هزار و دوست
 سوار لواى كامرانى برافروخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتى
 سلطان خرم (که بتادیب رانا امرسنگه مامور شده بود)
 شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم (که پادشاهزاده مزبور
 بدکن عزیمت نمود) از جنگ با دکنیان با دوسه هزار سوار
 و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی (که
 فیما بین جنت مکانی و سلطان خرم غبار دوئی برخاست) نامبرده
 فوج آراسته بنظر در آورده در سال هیزدهم بهمراهی سلطان
 پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت *

چون اواخر عهد جنت مکانی کارها بآرای دیگران محول بود
 و بازار کارسازی گرمی داشت از بدستاوز رشوت دست تطاول
 بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکی وسیع سیور حاصل
 بتصرف در آورد - و ثروت و مکنت از بجائے رسید که هیچ
 یک از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست
 و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش هجری بساط
 زندگی در نوردید - بتخانه واقع متها (که در عهد عالمگیری
 مسجد ساخته اند) از مستحدثات برسنگه دیو است - چون

و بز و میش در رنگ ایاخیهای ولایت متصل وطن بکنار
 آب گنگ سرداد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد
 و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهوا
 این (۲) روی آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بنا کرد - و در ارجین نیز
 تالاب و بتخانه ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته
 تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگار درین
 کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار
 آصفجاهی ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید
 و کهازي وطنش بهید شجاعت خان بارهه تاختوا شد - ازان
 مال و مواشي اثرے پدید نیامد *
 ع *

* نه از خم نشان نے زخمخانه *

* راجه برسنگهدیو بندیله *

(۳)

پسر راجه مدھکر است از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان
 سلیم پیوسته بفتراک دولت خود را بهته بود - چون در کشتن
 شیخ ابوالفضل طریق جرأت پیمود عرش آشیانی مکرر فوجها برو
 تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیله
 مردم سر بصحرای آدرگی نهاده - و افواج پادشاهی دنبال او
 گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلوس جنت مکانی زینت
 گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاره سرفرازی

حتا که خانها و اشراف سیه سوار بختیاری و دودان سافیه سید
 در سفر کجرات (که جنت سافیه بسیار دودانی سوز سافیه
 شد) شاه رای گوردهن از دودان سافیه سید . دودانی
 شریف الماک بخشید سوار اشراف الدودان سافیه سید
 بازوی او زد - کاری نداشت - از آن روز بانی دودانی سافیه
 پذیرفت - با آنکه محبت دودان سافیه سید دودان سافیه
 املا در سربانی او انحصار می زدند - پس از فوت دودان سافیه
 صاحب اختیار سوار نیز جوان دودان سافیه - در دودانی
 صیانت خان (که دشمن این سافیه بود) زنده سازی سافیه
 داشته بار ساخت - صیانت خان جمیع سوارات جزو کل را بدو
 تفویض نمود - گوردهن از بدو زادی و تابع سافیه در بدو
 و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته با سافیه غزنی و دودانی
 آنها برداخت - و خود را (سومی عالم کرد - پس از آنکه این
 آشوب فرو نشست آصف خان دودان محبوب داشت - پس از
 مدتی در گذشت - زنی با او سافیه شد - او را نداشت - پس
 که از او را که دودان سافیه بختیاری و عمارات عالی و راسته
 و بازارهای با فضا شهرت ساخته گوردهن فکر نام گذاشت
 و خانهای سکنه آنجا را از سرنو بختیاری و مطبوع ترقیب داد
 حواله نمود - و محصول آن را بر عیای اهل حرفه وقف کرد - هر که
 هر چه بکارن فرا گیرد - و کار ماده و کار میس و ماده اسپ و شتر

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک
 برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا پیدایشانی او رسید - و جان
 بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود
 برگشتند - راجه بمنصب پنجهزری ذات و سوار رسیده
 و عمده تر از در سرکار شاعزانه رای عهد کسی نبود - برادرش
 کنیز داس بنیابت راجه در احمدآباد می بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهازی کناره گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه
 کچهری نشسته نقل نویسی می کرد - و سه چهار تنگه پویه
 بهم میروسانید - آرزو داشت که دوات برنجی میسر شود - نمیشد
 پس از چند روز دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکرن
 ساکن کنهلا بیتالی باراده نوکری حضور خواجه رفت - او نگاه
 کرده گفت که هرکرن سیق دان است - اما دزد معلوم می شود
 و گوردهن بیوقوف - اول را سی رویه در ماهه دستخط کرد - و دوم را
 بیست و پنج - و چون نوبت دیوانی باعتماد الدوله رسید گوردهن را
 پنجاه رویه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت
 پس ازان بخطاب رائی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی
 پادشاهی سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته
 رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زنده به حضورت زده گویند من
شود ازین قسم سلطنت و در اوقات چه بود - . که در این خدای
خواهد بود - عرض خبر ازین قسمت که بداند و بداند
مالش بسزا بایزد *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده را چهار پنج هزار
سوار چهار گروهی چوبی جانب چپ از راه مغرب طرف عالی نمود -
در مقام کوتاه (که داخل هیوات است) توقف گزیند - و سه روج
بسرکردگی داراب خان و راجه بکر ساجیت و راجه بهیم مغرب
باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بنامت و تزارچ بودند خانه
راه آمد و شد غار محدود نمایند - و متعلی که هیوت است
رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان برادرش پادشاه
خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان بدستور زبان شاه بود
که وقت تقابل من بشما خواهم ریوست - و ازین امر خبر از
شاهزاده و راجه دیگرى اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان
بحسب قرار داد اسب برانگیخت - راجه آنرا درازتاء بدش
داراب خان رفت - تا ابرا هم آلاء سازد - فائاد نوازش من
پسر سعید خان چغتای (که در ۹۰۰ راولی فوج پادشاهی انتظام
داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تلخه - از نیز
با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و راجه (که با چهار پنج
کس از نزد داراب خان برگشته می آمد) برخود - غدرت

سراة قندهار است) در قبول شاهي قرار يابد - تا سربراهي
آذوقه و ديگر ضروريات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصراف
اين يساق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که
تعيين اين يوزش باشند) بمن موقوف باشد - تا ازاثر بيم و اميد
انتظام کارها پديد آيد *

بيگم (که متهز قابو بود) اين مدييات را در لباس نا ملائم
را نموده چنان دلنشين ساخت که غرض شاهزاده آنست
که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را
بشورش آرد که مهم قندهار بغام شهريار قرار يافته جاگير
شاهزاده واي عهد (که در هندوستان بود) تغير فرموده امرای
همراهي ايشان را طلب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني
بقبحاحت اين امور را ميرسيد اما غير از استرضای بيگم
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه
از طرفدن کار بفوج کشي (سيد - ازان طرف جنت مکاني از دهلي
عبور فرمود - و ازين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور
پيوست - و مسافت ده کره بيش نمازد - مقربان شاهي متفق
شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا
بر نيايد - لشکر ما بکميت و کيفيت بر لشکر پادشاهي فزونبي
دارد - عرصه نبرد بايد آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب
چنين گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

اساس نهاد - و آنرا بطرف نگر موسوم ساخته ایام برشکال دران
مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نطق دکن مطمئن گشت زمانه
بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان
بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهمان ملکی و مالی
باختیار او درآمده جز اسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی
نماید بیگم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درین هنگام
(که بیماری جنت مکانی باستداد کشیده) اگر بحسب تقدیر
ساخته ناگزیر رو دهد خلافت شاهزاده ولی عهد بر می گردد
هر چند که شاهزاده با روی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که
از شیر افکن خان داشت) بساطان شهریار (که کوچک ترین
اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید
و با شاهزاده وایعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز
منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار
طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید پیدر والا قدر
نوشتم - که بنابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو
وقفه تربی صلاح گشته - از انجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد)
سامان و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه رنتهپور برای
گذاشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و صوبه لاهور (که

لهذا بند و بهت ولايت پرفتن دكن منحصراً در توجه شاهزاده
ولي عهد دانه در همين سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سي

هجري با امرای عظيم الشان رخصت يافت *

شاهزاده پس از رسيدن برهانپور پنج فوج سي هزار سوار
بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن
و راجه بکرماجيت و راجه بهيم باستيصال مخالفان تعين فرمود
اگرچه بظاهر سرداری کل بغام داراب خان بود ليکن در معني
کارفرمائی جميع افواج براجه بکرماجيت تعلق داشت - راجه
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکي (که اقامت گاه نظام شاه
و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بيخ و بن
برکند - ملک عنبر چون چهره اديار در آئينه حال مشاهده نمود
بظاهر ندامت و فروتنی براجه توسل جست - و قرار يافت
که چهارده کرور دام تتمه محالات صوبه دکن (که در تصرف
دکنيان مانده) بلا اشتراک با ساير حدود متعلقه پادشاهي
و گذاشته پنجاه لک رپيه از عادلشاهيه و قطب شاهيه
پيشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جميع اسلحه
بقصبة تمرني معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحكم
شاهي متصل قصبة مذکور برکنار رود خانه مشهور بکهرک پورنا
سوزمينه پسندیده در غايت استحکام قلعه از سنگ و آهنک

که برهمنان آنجا از هنگامی (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه یک هزار و سه صد کتاب از براهمه سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طاب نموده لخره را ترجمه نمود - ازان جماع عزالدین خالدخانی (که از شعرای آن عصر بود) کتابی در حکمت طبعی و شگون تفارقات در سلک نظم کشیده دلائل فیروزشاهی نام کرده - الحق آن کتابی ست متضمن اقسام حکمت علمی و عملی *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال پانزدهم با فوج شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهای الوبی پادشاهی بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دورست است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عذیر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بزدهای پادشاهی (که در مکر فراهم آمده یا غنیم زد و خورده می نمودند) از کمی آذوقه بیالاپور آمده آنجا نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان پیوستند - و غنیم ملک پادشاهی را تاخته برهانپور را گرد گرفت

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخی
 بسان پیه سوزد - و آنرا جالا مکھی نام کنند - و مردم بزیارت
 (دند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستگی
 چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدی اساس نهاده - هنگامه شگرف
 فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند
 و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بتماشا در شوند *
 و بعضی چنان بر سرايند که چون زن مهادیو را عمر بهر آمد
 از غایت دلبستگی نعلش او را مدتی با خود میگردانید - چون
 ترکیب عنصری او متلاشی شد هر عضوی در جائی از هم
 فرو ریخت - در خور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند
 چون سینه (که نسبت به سایر اعضا شریف تر است) در اینجا
 افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرمی تر دارند - و بعضی
 برانند که سنگی (که در باستانی ایام معبود کفار بود) آنرا
 اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهنه مزور
 بنام آن سنگ سنگی دیگر نمود کرده - راجه از سادۀ لوحی
 یا بطمع زر (که از نذورات فراهم آید) بدان گرائیده بعزت
 و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرفرو
 دوکان ضلالت فروچید - و قریب است باین آنچه در کتب تواریخ
 نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شنید

سال شانزدهم جنت مكاني بصير قلعه تشریف برده شعائر اسلام
جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز کوه مرتفع واقع است - در کمال استحکام
بیست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن یک
کره و پانزده طناب است - طول ربع کرده و در طناب - و عرض
از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیست - و ارتفاع یکصد
و چهارده ذره - و حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزدیک
شهر بتخانه مهمانی ست - که بدرگا بهوانی مشهور - و آن را
نمودار ایزدی دانند - و از دور دست بزیارت آیند - و کام دل
برگیرند - شگفت آنکه بخواهش دانی زبان ببرند - برخی را
در چند ساعت و طایفه را در یک دو روز باز درست شود
اگرچه حکمت پیشگان زبان را رویخته پندارند لیکن بدین زودی
بس شگرف - و او را در انسانها هم خوابه مهادیو بر گذارند
و دانایان این گروه قدرت او را بدین نام بر خوانند *

گذارش چنین رود - که او از دید ناملائم خود را از هم
گذرانید - و پیکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا در
شمالی کوه کشمیر در طرف کامراج - آنرا اساردها نامند - برخی
نزد بیجاپور دکن - آنرا تلجا بهوانی نامند - گویند آنچه
بخاور رخت نزدیک کانو اولکا مچها زبان زد - و آنچه بر جای
خود ماند آنرا جالندهری گویند - و این سرزمین پندارند

اتفاقى راه بنماشاى نيرونكي و شگرفتاري بتخانه نگرکوت (که
باستانی مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین
منزل راجه جیچند بیلازمت رسید - چون شب بقصبه دیسوه
(که هر تپول راجه پیروز بود) بیتوته شده در آن شب آن
روحانی پیکو (که نادره کاری بدر منسوب دارند) در عالم
مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارش نموده
بصیج باز آورد - عنقوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده
باز گردید - همکاران را [که از دشواری راه و سختی گریوه لخته
پیشانی عزیمت چین زده بودند - و از درویش شکوه سلطنت
(که زبان بند عظیم است) که یارای گفتار نداشت] نشاط
ستبرگ فرد گرفت *

چون نوبت سلطنت بجهت مکانی رسید بکشایش آن تصمیم
فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار
پنجاب بود) بتبخیرو آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را
باصبرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه
سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امر مرصوم
زمانه است و هر کاره رهین وقت آن بدکیش براه عکس
مطلب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حصن
تودن راجه بکرماجیت این عقد دیو کشا صورت انحلال گرفت

سلطان براجہ گفت کہ آوردن من بقاعہ بعید از احتیاط است
 اگر این جماعت کہ همراه من اند قصد تو نمایند و قلعہ بتصرف
 آرند چارہ چیست - راجہ بمردم خود اشارہ کرد - فوراً جوق
 در جوق مسلح از کمین جاها برآمدند - سلطان متوہم گردید - راجہ
 التماس نمود کہ غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات
 ہوشیاری لازمہ این اوقات است - و پس ازان ہرکہ از سلاطین
 دہلی فوجہ بتسخیر کانگرہ فرستاد کارے از پیش نرفت *

عرش آشیانی بآن ہمہ عزم ملک گیری و امتداد زمان
 سلطنت و فرمانروائی (با آنکہ این الکا پیوستہ بحدود ملک
 پادشاهی ست) متعرض تسخیر آن نکردید - یک مرتبہ (کہ
 راجہ آنجا بذابر جہت مورد عتاب شدہ بود) آن ولایت را
 براجہ بیربر عنایت فرمودہ لشکرے بمرداری حسین قای خان
 خانجہان صاحب موہ پنجاہ تعین نمود - او چون محاصرہ را
 تنگ ساخت شورش ابراہیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر
 باراجہ آشتی نمودہ بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجہ
 جیچند مرزبان آن دژ پیوستہ بارسال پیشکش و آستانبوس صدہ
 خلافت احرار از سعادت می نمود *

در آغاز سال بیست و ششم سنہ (۹۹۰) نہصد و نود ہجری
 (کہ بصوب دریای نیلاب نہضت واقع شد) عرش آشیانی از

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سوزجمل پیش نهان
 عزیمت ساخته بر سر او شتافت - و او را باندک زن و خورن
 آراز دشت فراز ساخته قلعه مؤر مهری (که مسکن و مقر
 آن مدبر بود) برگزیده محل زمیندار می او را بنی سپهر عساکر
 فیروز می نمود - و در جلدوی آن بموضع نثاره کوس نامری
 نواخت - و بمساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه (۱۰۲۹)
 هزار و بیست و نهم هجری بمساعی قلعه کانگره (که شهر آن
 بنگر کوت موسوم است) پیونداخته در قضیق منصوران کوشیدن
 چون کار بدشوازی کشیدن غره مدرم سنه (۱۰۳۰) یکم هزار و سی
 یس از یکمیل و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *
 این قلعه بدشواز کشائی و مستحکم شهر آفاق است - شمالی
 لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را
 اعتماد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
 آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومه بقومه دیگر
 انتقال نموده - و بیگانه دست تسلط بر او نیافته - از سلاطین اسلام
 سلطان فیروز شاه یا همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته
 مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد (که اقتحاج آن قلعه از محاذات
 است) بملاقات راجه خوسد گشته دست ازان بازداشت *

گویند راجه سلطان را با جمعی بضیافت اندرون قلعه بر

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سرآمد پیشکش خود ساخته بظفر پدر والا قدر در آورد - راجه باضافه منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان عمده ترین خطابهاست) فرق عزت برافراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم صوبه گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بزیابست شاهزاده بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره (که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سورتیه و دیگر جانب بدریای شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت تتهه واقع شده - هر کدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانای آنجا بر نشیند جام و بهاره نامزد - درین مدت بدیدن هیچ یک سلاطین نیامده بودند - بکار پردازی راجه ایل گشته در احمدآباد بآستان بوس جنت مکاتی رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل ولد راجه باسو (که بتسخیر قلعه کانگره تعیین شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجی از بندهای شاهي و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل شهباز خان لودی و غیره بتسخیر آن موئل منیع (که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین دهایی بر شرفات آن نرسیده)

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت

هجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آباد گزید - پسرش
راجه گجسنگه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

* راجه بکرماجیت رای رایان *

سندراس نام برهمنی بود - در سرکار شاهزاده رای عهد
شاهجهان در زمره اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبی
بمیرسامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر
کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستی نمود - و در
مهم رئا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم
نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رئا
بوسیله او گردید ازادت برپا عطا عت گذاشته ملازمت شاهي
دریافت - رای سندراس از پیشگاه خلافت در پاداش این
فیکو خدمتگاری باافاده منصب و خطاب رای رایان اختصاص
گرفت - و چون مرتبه اول شاهزاده بهم دکن دستوری یافت
اورا باتفاق افضل خان باندوز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم
عادل شاه به بیجاپور کسبل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته
بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش
گرفت - و در لک روپیه را (که عادل شاه بدو تواضع کرده بود)
لعل بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و تاب
و سنگ و زنگ و صافی و شغافی نظیر نداشت) از بندر کوه

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه
گرنز سپرد - و چون بعد قوت سلطان مراد سلطان دانیال
بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات
گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودی
بتادیب راجو دکنی از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال
چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تنبیه خداوند خان
حبشی (که در سرکار پانهری و پالم غبار فساد انگیزه بود)
دستوری یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسندیده
گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال
و خانخانان بعذایت نقاره کوس ناموری نواخت - و سال سیوم
جلوس جهانگیر سعادت ملازمت دریافته سال چهارم از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزار ذات دو هزار سوار کامیاب گردید
و با منصبداران دیگر بکمک خانخانان صوبه دار دکن تعیین شد
و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بهم رانا شنافته و پستر
بهمراهی شاهزاده مزبور بیساق دکن تعیین یافته سال دهم
باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پنج هزاروی
برنواخته شد - و پس از واته کشن سنگه برادرش بتفصیل
(که در احوال نامبرده رقمزده کلک اخبارسلک گردیده) بوطن
رخصت دو ماه یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگه پسر خود
باستلام عتبه خلافت چهره برافروخته بدکن دستوری پذیرفت

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعیین شده بود) شکست یافت - اما اودیسنکه عرف موفقه راجه بصفای ارادت خلقة بزدگی در گوش کرده مان متی ناهه مبیة او در عقد سلطان سلیم درآمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - پستور مومی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهی گردیده بعطای جوده پور وطن او در جاگیر هربانندی اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به تنبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میوزا خان بن بیرام خان جهمت تصفیة گجرات و فرو نشانیدن هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم بتادیب زمیندار سروهی شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهارم فوت کرد - بمنصب هزارهی رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنکه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم از آنجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتی جمعی از اوباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شناخت - مغرور

چابکدستی بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند
 سوتیک جدا شده ایدر را از میانه گرفت - و آنچه بگلانه رفته
 آن ملک را از کولی بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها
 دران ملک جا گرفت - اسوتها ما (که در مازدار ماند) رفته رفته
 کار فرزندان او بلندی گرا شد - رای مالدیو شازدهم پور
 اوست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین
 گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیانی (که پادشاه باجمیر
 شتافته بعد فراغ زیارت عطف عذرا بجانب ناگور نموده
 به بند و بسمت آن ناحیه توجه داشت) ملازمت خسروانی
 دریافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید
 جمعی از امرا به تنبیه او تعیین شدند - و کله برادرزاده او (که
 در شهر سوخت می بود) از تعاقب امرا بمعجز گرائیده
 بلشکر پادشاهی پیوست - و چون فوج پادشاهی مهسورا تاخته
 بمحاصره قلعه سوزته پرداخت فوجی دیگر بتادیب او نامزد
 شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله
 برادرزاده او باز جمعیت فراهم نموده قلعه ونگور مستحکم
 ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مهضر نمود - و سال بیست
 و پنجم جلوس (که چندر سین گرد فتنه برانگیخت) از دست

(۲۰) در [بعضی نسخه] ایدر را (۳) نسخه [ب] منه (۴) نسخه [ب]

موانه (۵) نسخه [ب] جمعی (۶) در [بعضی نسخه] دیکنور *

بر فرق ز زکار خود بیخت - و در همان آزارگی رخت ادبار
بمقر سقر کشید *

* راجه سورجسنگه راتهور *

پسر اودیسنکه عرف مرقه راجه بن رای مالدیو زمیذار
مازوار است - که آنگاه سمت از صوبه اجمیر - درازا صد کوه
و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سرزهی و ناگور
و بیکانیر داخل آن - (رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون
معزالدین سام از کارزار پتهورا^(۲) را پرداخت پیکار جیچند راجه^(۳)
تنوج در سرگرفت - راجه در گریز پائی بگنگ در شده بسیلاب
نیستی رفت - نژاد او بناکامی افتاد - سهیا برادر زاده او^(۴)
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعدم سرا رخت
کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتیاما و اچیه عزم گجرات نمودند
و در پالی^(۵) نزدیک سوچات چندے بر آسودند - دران هنگام قوم میفه^(۶)
بتاراج سکده آنجا (که گوه بهرمن بود) رسیدند - اینها برآمده
دان مردانگی داده بر شکستند - برهمنان بزیایشگری پیش آمدند
و گرد ناکامی شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [بعضی نسخه] پتهورا (۳) نسخه [ب] هوای تسخیر ملک

بیکارجی چند (۴) نسخه [ب] برابر او (۵) در [بعضی نسخه] پالی

(۶) یا منیه باشد *

جمعی از بندهای درگاه را بپہانہ آنکہ صدقہا یساق کشیدہ
 بے سامان شدہ اند (خصمت نمود - کہ بمحال جاگیرهای خود
 شتافتہ تا آمدن راجہ بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرغہ
 آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاہر ساختہ دست تعدی و تجاوز
 دراز نمود - و اثری از یرکانات دامن کوہ را (کہ بجاکیر
 اعتماد الدولہ مقرر بود) تاختہ از نقد و جنس ہرچہ یافت
 متصرف گردید - سید صفی بارہہ با بقیہ کمکیان (کہ با وصف
 خصمت او هنوز بجاکیر خودہا نرفتہ بودند) با جمعی از خودشان
 پای ہمت افشردہ شربت شہادت چشید - و برخہ زخامی
 گشتند - و بعضی بآک یا خود را بگوشہ سلامت کشیدند *

چون آخر سال سیزدہم راجہ بکرماجیت بدان حدود پیوست
 آن مدبر حیلہ ساز خواست - کہ بہ تیتال و گربزت روزی چند بسر
 آرد - راجہ (کہ از حقیقت کار آگہی داشت) بسخن او نپرداختہ
 قدم جرأت و جلالت پیش نہاد - سورجمل از بخت برگشتگی
 بے آنکہ بزرگی محاملہ وارسد از غایت جسارت و دایری
 بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار
 بکشتن دادہ راہ آذارگی سپرد - و قلعہ مو و مہری (کہ امتضاد
 قوی او بود) بے تعب بدست آمدہ مالے (کہ ابا عن جد
 باو رسیدہ بود) پی سپر عساکر پادشاہی شد - و او بحال
 تباہ بگریوہای دشوار پناہ بردہ خاک مذلت و خواری

نیارست پرداخت لا علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریرک ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعضیان و بغی متهم نموده در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب فجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگی در پیچید - و فتم قلعه در عقده توقف افتاد - او حسب الالتماس شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتم کانگره گشت - هرچند اورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اورا با شاه قلی خان محمد تقی بخشی سرکار خود بدان مهم تعیین نمودند - همین که بمقصد پیوست یا شاه قلی خان آغاز ستیزه نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این کار ازو متمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرماید فتم این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلی خان را بحضور طلب داشته راجه بکراماجیت (که از عمدهای دولت شاهی بود) با فوج تازه زور رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرست غذیمت شمرده بخت

کشید - پهرش میرزا راجه جیسنگه است که احوال او جدا
و تمزده کلک وقائع نگار شد *

• راجه سورجمل •

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سکالی و آشوب طلبی
پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توبه (که از
کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زندانی ساخت - پس
از فوت راجه چون در پسر دیگرش (۲) شده احساس نمیشد ناچار
جنت مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و پاسبانی آن الکا
سورجمل را بخطاب راجگی و منصب دو هزاری برنواخته محال
زمینداری را بازر و سامانی (که از سالها اندوخته پدرش
بود) بے سهم و شریک بدو مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی
خان شیخ فرید (که بتسخیر قلعه کانگره مامور شده بود)
دستوری یافت - چون بمسائی شیخ کار برمتحصان بدشواری
کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام
نابسازي و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان برگرفت
و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی
خان بحضور نوشت - که آثار بغی و نالدولتخواهی از وجنات
حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان
سردار آمده با لشکر گوان دران کوهستان بتقریت فتنه و آشوب

پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه (که مدار کار او بود) از
 سهل انگاري رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصه رزم
 آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت
 مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال
 کهوکر وال وقاصي مؤمن در مضافات صوبه مذکور غبار فتنه
 برانگیخته بودند) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود
 سال پنجاهم بمنصب دو هزاري سه صد سوار سرفرازي یافت
 سال دوم جهانگیری با فوج بهمم بنگش تعین یافت - سال
 سیوم خواهر او را هشتاد هزار رپییه ساچق فرستاده داخل محل
 کردند - راجه مانسنگه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال
 پنجم بعنایت علم سر بلذی اندوخت - و در همین سال به تنبیه
 بکرماجیت زمیندار باندو (که بغی و رزیده بود) تعین گردید
 سال هفتم اضافه پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد
 فوت مانسنگه چون پادشاه بظاہر وفور توجه بر بہار سنگه او را -
 کلانتر قوم ساخت بتلافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده
 خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندو
 در انعام او مقرر شد - سال دهم ب خطاب راجگی و عنایت نقاره
 چهره ناموری برافروخت - سال یازدهم باضافه پانصدی ذات
 پانصد سوار درجه ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶)
 هزار و بیست و شش هجری در بالاپور ولایت برادر با بعدم خانه

ملک از دست متغایان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش
 راجه گردهر و غیره دوسه کس برشادت و راجگی نام برآوردند
 باقی پسران و پسرزادهای او (که جم غفیر بودند) در وطن
 بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع نظارتی و معسری
 میگردانیدند *

• رانا سکرا •

پسر رانا اودیسنگه بن رانا سانگا است - چون دوازده
 رانا پرتاپ با عرش آشیانی وادی مخالفت می نمود او (و
 بملازم پیشگی آورد) بمنصب دو صدی شرف ممتاز بامت
 و در سال اول جلوس جنت مکانی بانعام دهانده هزار (و ده
 مفتخر شده همراه سلطان برادر بسم رانا قمعین کردند - و در
 آخر همین سال با جمعی به نقیبه دامت بهرزیه نامزد گردیدند
 مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب دو هزار و باصددی
 ذات و هزار سوار عام عزت برافراخت - و در سال یازدهم
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار سرنشی گردید *

• راجه مها سنگه •

ولد راجه جگت سنگه بن گذور سانسنگه کچه واده - پس از
 فوت پدر بچانشیزی پدر کال خود افشار اندوخته بکومت
 بنکاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جالوس عرش آشیانی
 (که افغانان بنامه آرا گردیدند) او صغیر السن بود

پسرے کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد از بشیخاوت
موسوم گردید *

راجہ رایسال بدستیارمی اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده
بقرب و اعتبار از همسران برتری اندوخت - و چون آثار
نیکو منشی و مزاج دانی از چهره احوالش پیدائی گرفت
روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی
بر رای (زین راجہ تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب او را
تا سال چهل هزار و دویست و پنجاهی نوشته - ظاهرا دران وقت
این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که
هزاری و مافوق او را کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان
جنت مکانی بر منصب و امارت راجہ رایسال افزوده تعیین دکن
گردید - و مدتی گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز
یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یک از آنها کثیرا ثروت
بود - و چون او در یساق دکن بشیخاوت پادشاهی قیام داشت
مادهوسنگه و غیره نبائش از خود سری و تبه خیالی جمعی
ارباش و زنون فراهم آورده ولایت حد خود را (که عبارت از کهندار
و غیره متصل آنبیر است) بزردهستی متصرف شدند - متبردا داس
بنگالی (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب
اختیار سرکار راجہ بود - و از جانب او در دربار پادشاهی سعادت
محمور می اندوخت) از حسن رای اشقه قدایبر بکار برده باره

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم جنت مکانی بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجری درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزارى چهار صد سوار سرفرازی یافت و سال دوازدهم بخطاب راجگی ممتاز شد - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدی و هفتصد سوار سربلند گردید - یکے از نبائر او (که پرسوتم سنگه نام داشت) سال ششم جلوس فردوس آشیانی بربقه اسلام در آمده موسوم بصعادتمند گردید - و بمطای خلعت و اسپ و زر نقد مورد عاطفت گشت *

• راجه رایسال درباری •

پدرش راجه سو جا پسر راجه رای (ایمل شیخارت است که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدر حال نوکر او بوده در کچهواکه در فرقه اند - یکے راجارت - که میرزا راجه مانسنگه و نیاگان او اند - درم شیخارت - که راجه لونکرن و راجه رایسال و اقوان او باشند - گویند یکے از اسلاف آنها را فرزند نمیشد درویشے بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود مبشر ساخت - بعد چندنے بیمن دم گیرای آن بزرگوار

بهار امل مورد نوازش بے پایان عرش آشیانی گردید هر يك
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد - (راجه اسکرین سال
بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد
و سال بیست و چهارم بمرافعت راجه ثورمل بصوبه بهار
تعیین گردید - و در سال سییم بمنصب هزارگی افتخار اندوخت
و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری
پذیرفت - چون پادشاه سال سی و یکم دو امیر بهر صوبه
تعیین فرمود صوبه آگره بنام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال
سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر
روانہ شد - و بوقت موعود درگذشت - (راجه سنگهه بخطاب راجگی
و منصب در خور سرعت برافراخته مدتها تعینات یساق دکن
بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب صدور
یافت) سال چهل و چهارم بدولت آستاندوس پیوست - پستور
بقلعه داری گوالیار سربلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامی (که
پادشاه متوجه محاصره قلعه آسیر بود) بحضور آمده بسجده نیاز
جبین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان
پتر داس بدعاقب بر سنگه دیو بندیلہ ^(۲) (که دزدانہ بر سر راه آمده
شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) مأمور گردید - و چون
در استیصال طایفه بندیلہ ترددات شایسته و مساعی جمیلہ

اما دین هندو (که چندین مدت است) اگر هند صاحب کمال
مذهب باشد همین که مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر کسی
شبها آنجا رود بیم آسیب جنة است - و در اسلام در هر فصبه
و شهر چندین هزاران آسوده اند - که یزار و یقربان در میان است
و اقسام مجالس منعقد *

گویند در وقت رفتن بنکاله در منگبر بصحبت شاه دولت
نایب (که از صاحب کمالان آنوقت بود) رسیده - شاه فرمود باین
همه دانش و فهمید چرا مسلمان نهی شودی - راجه عرض کرد که
در کلام الهی مانع شده * ختم الله علی قلوبهم * اگر بتوجه شما
قفل شقاوت از سینه من برداشته شود فوراً مسلمان میشوم - و یکماه
باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبه اش نبود سود نمود
و لله در قائل *

* فیض درویشان چه در یابد دل افسرده را *

* مس چو باشد کشته بے حاصل ز فیض کیده است *

گویند راجه مانسنگه هزار و پانصد حرم داشت - و از هر یک
در پسر و سه پسر بهم (سید - اما همه در حیات پدر زندگی
نکردند - مگر راجه بهار سنگه - او هم از باده پیمائی بافراط
بعد از پدر زود در گذشت - علیحدّه مذکور شده *

* راجه راجسنگه کچه واه *

پسر راجه اسکر برادر راجه بهارامل است - چون راجه

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبه انجاميد (که سیره بیک
 رویه آرد پیدا نمیشد) (روزه راجه سرداران برخاسته بالاحتاج
 گفت - که اگر من مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام
 با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تذلایل
 از من قبول کند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته
 گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - (راجه یکصد
 رویه به پنجهزاری و باین حساب تا مدی یومیه قرار داده
 هر شب زرد خربطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت
 و بهر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه (که آن سفر
 مذقزی شد) هرگز ناغه نذود - و بهر روز آرد تا رسیدن رسد
 اجناس را بارخ آنبیر می فروخت - ^(۲) گویند رانی گذر مذکور
 راجه (که مدبره عاقله بود) از وطن سر برآه کرده می فرستاد
 راجه در سفرها بجهت مسلمانان حمام و مسجد از پارچه استاده
 میکرد - و یک رتبه طعام بهمه متعینه می فرستاد *

هفت هزار سوار (که در آن وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو (که در زعم مردم رتبه رابعه‌دی داشت) افتاد - اما جذبت مکانی ببحالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندی به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - از آنجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوری یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری باجل طبعی در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند *

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتی و طرفه ساز و سرانجامی بهم رسانید - که باد فروش او مد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند در آن هنگام (که مهم دکن بخانجهان لودی باز گردید) پانزده پنجهزاری صاحب علم و نقاره (مثل خانخانان و راجه مانسنگه و میرزا رستم صفوی و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهارهزاری تا صدی یک هزار و هفتصد منصبداران کمکی بودند - چون ببالا گهات

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فروشده راجه یتاق آن ولایت
 آسان بر شمرده جگت سنگه پسر کلان خود را بیاسبانی فرستاد
 جگت سنگه در راه زندگی بسپرد - مها سنگه پور او را (که
 خردسال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه
 عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته
 بآویزه برآمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه بنگاله از دست
 نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم
 (که از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتی در اجپور
 بسر برده تا اودیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بهیچ
 خود سری نموده خواست خود را به یزجانب رساند - که
 ناکاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مائراامرا
 بدان سو ره نمائی کرد - اما باغوائی واقع طلبان شاهزاده بشنید
 آگره رد آورد - مردم مکانی برای پند پذیری او از قاعه سوار
 شدند - شاهزاده بخجالت از چهار گروهی دارالخلافه بدان قاعه
 گشته کشتی سواره راه آه آباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده
 جدا شده بمالش بن گوهرا بنگاله رهگرا گشته نزدیک شام بر
 با مخالفان در اویخته بر شکست - پسر پسر اوزق مائیری
 بشیمی موبک بنگاله (که دستگیر شده بود) در مکرک و اطوف
 و زاجپور بدست آمد - و پس از آن که راجه بدست آن مهاجرت
 خاطر جمع ساخت (بحضور رسیده بهیچ دست مائیری

از تعاقب نکشیده سارنگ گنده را (که پناه جا اندیشیده بودند)
 محاصره کرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر
 یانها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجری ملک اردیسه
 ضمیمه ممالک محروسه گردید - و در سال سی و نهم سنه (۱۰۰۲)
 هزار و دو هجری (که سلطان خسرو را بمنصب پنجزاری و اقطاع
 اردیسه برنواختند) راجه باتالیقی از اختصاص گرفته بجایگز
 بنگاله و پاسبانی آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر
 و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاری از ولایت بهاتی و زمینداران
 دیگر گرفته داخل ملک پادشاهی ساخت - و در سال چهارم
 سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجری نزد آک محل جائی پمزدید
 که آسیب کشتی بدو کمتر رسد - شیر شاه نیز این مکان را
 خوش کرده بود - بلده حاکم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم
 ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهل و یکم لچهمی نراین
 زمیندار کوچ (که آباد ملکه سمت شمالی گهواره گهات - دو صد
 کره طول - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده براج
 ملاقات کرد - و همشیره خود را براج داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری
 (که عرش آشیانی عزیمت دکن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم
 بصوبه اجمیر بمالش رانا دستوری یافت) راجه را با بهالی
 حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعیین کردند - چون دران ایام

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص
ایزدی ست - برگیرد - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارد
بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازد
همچنان در بیداری یافت - آنرا جگفته نام نهاد - گویند
کاه پهار نوکر سلیمان کررانی چون برین دیار چیره دستی یافت
آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند
باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه
رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگاری
کنند - و هر بار (که شیطان بزرگ بر کشیده پیش آن صورت آورد)
تا بیست هزار کس بهره از الوس برگزیند - و ارايه سازند
پایگی بر سازند - و بر سوار گردانند - و یفدارند هر که آنرا
بکشد از نکوهیدگی پاک گردد - و سختی (زکار نبیند) و از
فرادان خارق عادت برگذارند *

بالجملة تا عیسی وکیل قتل زنده بود پاس پیمان راجه
نگاه میداشت - پس ازو خواجه سلیمان و خواجه عثمان بمران
قتل و عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی
و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست
سعید خان صوبه در بدگاه نیز بدو همت - به ییکارهای سخت آنها
آوارا دشت هزیمت گشته بناه راجه را میچند (که زمیندار عمده
آن ملک بود) بردند - اگرچه سعید خان بینگاه برگشت اما راجه دست

گن در داده بایزید را دید - بدستیاری او سترگ پیدکار چهره
بر افروخت - راجه و جهمت رای بمردانگی نقد زندگی سپردند
و مرزبانی بدرکاتیم باز گردید - سایمان او را بدستان سرائی نزد
خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه داری منعم خان خانان و خانجهان ترکمان بهیاره
ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی
لوحانی بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال
بدان دیار در آمد قتلو پیرخاش برخاست - با آنکه چشم زخم
بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشوده دست بر نداشت - ناگاه
قتلو (که بیمار بود) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر
خان پور خرد او را بصری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت
راجه بتکده جگناته را با توابع بخالصة ضبط کرده بهبار
برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان
در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر
و خواهر او از مندل بر ساخته اند *

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کمره راجه اندر من
مرزبان نیلگر پرمت برهنمونی آگاه دله (که ایزد جهان آفرین را
بدین مکان نظر خاص است) بزرگ مصره آباد کرد - راجه را
شبیه بخواب نمودند - که در فلان روز چوبه بدرازی پنجاه و دو

بیشتر چندے پوتاپ دیو فرمان روا. بود - پور او برسنگهدیو
 از بدگوهری و تباہ دمسازی بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته
 زهر بر خوراند - و جاوید مردگی اندوخت - دران نزدیکی مکند دیو
 از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروی بر آشفته در سگالش
 بادافراہ شد - و چنان را نمود کہ زنش بدیدن می آید - دولیهای
 سلاح آموذ بدان روش روانہ ساخت - و پیشکش کالا بدست
 دویمت کار دیدہ پردل داده بحصار در شد - و ازانجا (کہ
 پدر آزار دیر نماید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگی بود
 گرائید - (سم نبود کہ راجہ اندوختہ نیاگان و پیشین بزرگان برگیرد
 هفتاد ہاستانی گنجینہ را قفل بر شکست - و نہادہ چندین گذشتگان
 برگرفت - اگرچہ دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان پذیری
 خرد سرباز زد - و بطبیعت پرستاری گردن بر نہاد - سلیمان
 کرانی (کہ ہر بنگالہ مسلط شدہ بود) بایزد پسر خود را
 از راہ جہاز کھند بیازش آنماک فرستاد - و اسکندر خان اوزبک را
 (کہ از عرش آشیانی بغي نمودہ نزد او شتافتہ بود) ہمراہ دان
 راجہ از تن آسانی در فوج بسرداری جہمت رای و درگا تیم
 بجنگ تعیین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساختہ ہکارزار
 خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها در داد - راجہ بذاکامی

(۲) در [اکثر نسخہ] بازید (۳) در [بعضی نسخہ] جہمت رای (۴) در

[بعضی جا] درگہ پنج آمدہ •

بشورش یوسف زئی فرد رفت و زین خان و حکام ابوالفتح طلب حضور شدند این مهم بمانسنگه تفویض یافت - و چون زابلستان بر اجه بهگوننداس قرار یافته از سندعه گذشته سودائی گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سی و دوم چون ظاهر شد (که کنور از سرد سیر بستوه آمده - و از الوس راجپوت برآیای زابلستان بیداد میروند - و کنور در ستم سیدکان دیده در پی بکار نمی برد) آتماک از در گرفته تیواش در شرفی دیار مقرر شد - و خود بمالش روشانیان می پرداخت - و در همین سال (که صوبه بهار در اقطاع الوس کچهواهد قرار گرفت) کنور پیاسبانی آن ملک دستوری یافت - سال سی و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگی و منصب پنج هزار بلذ مرتبه گردید - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنائ پوزنمل کدو صوبه (که نخوت فرشی میکرد) شتاب آورده جای بسیار برگرفت و قلعه نیارست نگامداشت - زینهار خواست - از انجا بیازش راجه سنگرام چالش نمود - از پذیره شده فیلان و تنصوفات آن دیار برگذرانید - راجه به پتنه برگشته بر سر زینت چوره تاخت نموده فراوان غنیمت اندوخت *

و چون از سرتابان قباة سگال آن ناحیه را پرداخت در سال سی و پنجم از راه جهاز کهند فوج بولایت اودیسه کشید - و آن آکائے ست که همواره مرزبان جداگانه کار کیائی کرده - ازین

و پنج در حوالی گلکند (۲) که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود)
 جنگی عظیم در داد - راجه رامسای گوالیری با پسران کشته شد
 و دران زن و خوردن رانا با کذور مانسنگه در افتاده آویزشها
 نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگه در محلات
 او فرود آمده فیل رامسای (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم
 دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین
 راجه بمردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعثاب طایب
 حضور نموده چندی از مجرا ممنوع فرمود .

چون سپه داری پنجاب بر راجه بهگونت داس مقرر گشت
 هراست حواشی رودبار سنده بکذور تفویض یافت - سال
 سیم سنه (۹۹۳) فصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر
 علائی عرش آشیانی (که مرزبان کابل بود) ودیعت حیات سپرد
 و کذور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان
 آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا
 کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته
 بملازمت رسید - عرش آشیانی تا دریای نیلاب انتهاض نموده کذور
 مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلاوت و مردانگی
 طایفه روشانی را (که برهزنی و قطاع الطریق سنگ راه خیبر
 بودند) مالشے بسزا داد - و چون راجه بیر بر در آلکای سواد

مردم او کشتند - پس ازان راجه مسطور دست توسل بدامن شاهزاده سلطان سليم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده رقم عفو بر جرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم (که شاهزاده بار دوم بملازمیت پدر والا قدر پیوست) او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بذابر وفور وحشت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزاده زبان شفاعت کشاید) عرش آشیانی مادهو سنگه کچهواه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شده بدور رفت - چون جنت مکاني بر تخت سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدی سر بلندی یافت - و در سال ششم بهم دکن دستوری پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجری جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگمت سنگه اند - که احوال هر دو براسه ترقیم یافته *

* راجه مانهنگه *

پسر راجه بهگونمت داس کچهواه است - بعقل درست و شجاعت فرادان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان سلطنت عرش آشیانی بود - و از فوط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاه بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکی مغرور مامور گردید - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

بجای آوردند - هنگامی (که عرش آشیانی بعد فوت میرزا مجید
 حکیم و بتصرف آوردن زابلستان استقرار ضربه پندجاب از متحکمان
 دانسته طرح اقامت در آن ناحیه ریختند) راجه باسو از کوتاه فکری
 و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت - بنابراین در سال سی و یکم
 حسن بیگ شیخ عمری بر سرش تعیین گشت - که اگر آن بومی
 اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهی به پتهان
 رسید راجه باسو از نوشته راجه تودرمل از خواب غفلت
 در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت ناصیه استکان
 سود - پس از آن در سال چهل و یکم بمابوم نشین را بخود
 یاور گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری بر خلافت
 عرش آشیانی پتهان و آن نواحی را باقطاع میرزا رستم قندهاری
 مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوری یافت
 و آصف خان نیز بیادری همراه شد - بداسازگاری دو سردار کار سرکار
 تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگه پور راجه
 مانسنگه تعیین گردید - بندگان پادشاهی پیمان یکتادلی بسته
 بخد متگری پای همت افشردند - و قلعه مو را (که باستواری
 و دشوار کشائی مشهور و مقرر آن مغیر بود) گرد گرفتند - تا دو ماه
 سترگ آویزه گوهر راد مردی می افروخت - آخر الامر قلعه را
 بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بغرض رسید
 باز فوج بتدبیه او مامور شد - جمیل بیگ پسر تاج خان را

قضیه ناگزیر جنت آشیانی روزگار را بر شورانیده - و فتنه های
 خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد (سلطان سکندر سور) که
 در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار
 میگذرانید (سر بفساد برداشت - بخت مل) که در آن وقت
 بریاست این الکا سر اعتبار می افراخت - و در شور افزایی و افساد
 بیگنائی اشتها داشت (همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش
 هنگامه او شد - پس ازان) که در سال دوم عرش آشیانی
 سکندر را در قلعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار
 ادبار و تباهی از وجنت احوال متحصان نمایان تر میشد (ازانجا که
 رسم بیشتر زمینداران هندوستان آن است) که
 راه یکجتهی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که
 غالب و شور افزا باشد همروی می نمایند (درین ولا بوسیله
 حیل های زمیندارانه آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشت - و پس
 از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه
 (که بلده لاهور مطرح الویه فیروزی بود) با آنکه ایذای
 خود آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن
 نشمرده اند نظر بفتنه انگیزی و شور پستی او بیرام خان افغانی او را
 قرین مصاحبت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را
 بجای او نصب نمود - و چون مرزبانان آن دیار براجه باسو
 رسیدن او همراه شاهراء انقیاد و اطاعت پیمرده نیکو بندگیها

مرد همراه دستار راجه ستمی شدند *

در جود و بخشش در انوختن نظیر و سهم نداشت - بیک لطیفه مبلغ خطیر میداد - و بچارن و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکند آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچیی او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازی نگاه میداشت - اگر بای میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بر زمین میزد - و بد میگفت و تمن داس پرسش در سال چهل و ششم اکبری از حضور ^(۳) بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاری زیر دستان برنشست بخواش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه آوردند - آن شپرد سر بآویزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشیانی به پیش خانه او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلپ نراین بیایه امارت برآمده در همه چیز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت *

• راجه باسو •

زمیندار مؤ و پتهان است - که آکائسمت از دوابه باری موبه پنجاب پیوسته بکوهستان شعلی آنصوبه - هنگامی (که

(۲) نسخه [ب] بازی میداد (۳) در [بعضی نسخه] نام داس •

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا
 در عهد جهانگیری بافروزی منصب و مزد جاه و حشمت چهره
 کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست
 هجری بهمهراهی عبدالله خان مریددار گجرات بهم دکن تعیین
 گشته بخطاب راجگی و عنایت نقاره سر برافراخته قلعه رنتپور
 (که از اعظم قلاع هندوستان است) بدو مرهمت شد - و مشهور
 آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در اقبال نامه
 ننوشته - چون از راه ناسک بدولت آباد شتافته از چیره دستیهای
 ملک غنبر بستوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جذت مکانی
 از روی عتاب تصویر همه امرا (که درین یساق عار فرار برخود
 هموار کرده بودند) کشیده طلبید - و هر یکی را دیده چیزه
 میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته
 فرمود - تو بیک تذکة یومیہ نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده
 بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیفا
 شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا
 بے بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بهم بنگش تعیین نمود
 راجه در آنجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست
 و دو هجری درگذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد
 چه در مذہب هنود مقرر است که هر که از دریای سندهه گذشته
 بهیرون جهنمی میشود - در رنگته هلال آباد پانزده عورت و بیست

* راجه رامداس کچھواڻه *

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود ^(۲) لونی روزگار بسر می برد - رامداس در بدو حال نوکر رایسال درباری شده خود بوسیله راجه مذکور در سلک بندهای عرش آشیانی منساک گشته در کم فرصتها ترقی نموده بمنصب پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال هیزدهم [که راجه تودرمل بکمک خانخندان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعیین شد] مهمات دیوانی بنیابت راجه بدر تفویض یافت - و رفته رفته بزرگ خدمت و حاضر باشی نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها می اندوخت - گویند حویلئے وسیع مطبوع در قلعه آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکی قیام داشت - و چون عرش آشیانی در ولوج و خروج محل تعیین وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی بیرون می آمد رامداس با دویمست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر می بود *

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهی و فدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بزخزانه و کارخانه مامور

آمده ملازمت نمود به نایب خاکن و خطاب رائی سر بلند گردیده
جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه می نویسد که رای رایسنگه پسر دیگر نیز
داشت سور سنگه نام - با وجود آنکه دلپت پسر تیکه او بود
میخواست که سور سنگه جانشین باشد بتقریب محبتی که
با مادر او داشت - در وقت (که احوال فوتش مذکور شد)
سور سنگه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته
تیکه داده - پادشاه را این عبارت خوش نیامد - گفت اگر ترا
پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست
خود تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجایگزید
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدی ذات
و پانصد سوار بمنصب افزود شده ^(۲) بکمک میرزا (ستم صفوی) که
بمحکومت قندهار نامزد شده بود (تعیین گردید - در سال هشتم
چون خبر رسید) که او با برادر کوچک خود سور سنگه مذکور
جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستی فوجدار
آن نواحی گرفته بحضور آورد چون مکرر ازو قبائح سرزده بود
پیاپی رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگه پانصدی
ذات و در خدمت سوار افزود شد - احوال راو سور مذکور جداگانه
یتذکار در آمده *

سلطان سليم بمهم رانا تعین گردید - در عهد عرش آشیانی
بمنصب چهارهزاری رسیده در سال اول جلوس جنت مکانی
پنجهزاری شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید او مامور شد
که همراه محل بیاید - بیکم از ائذای راه جدا شده بوطن
خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از کابل باستصواب
شریف خان امیر الامرا قوطه در گردن کرده ملازمت نمود
و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) یک هزار و بیست و یک هجری
بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دلپت - که در عهد اکبری
بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سی و ششم در مهم تخته
یکمک خانخانان تعین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک
همراه داشت بذابرمهمتی از دور تماشائی بود - سال چهل
و پنجم (که عرش آشیانی بدیاردکن بودند - و مظفر حسین میرزا
بذابرمهت و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی
راه آوارگی سپرد) او ببهانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش
بتادیمب از تعین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود
پادشاه رقم صفح بر نامه جزائم او کشیده فرمان طلب فرستاد
او بحضور آمد - و در سال سیوم جلوس جهانگیری باستصواب
خانجهان لودی غفرلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

و شوی به هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدردان
بهر منزل او رفته بگوناگون نوازش سر بلند فرمود - پس ازان بتقریب
از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمکاری یکی از نوکرانش بعرض رسید
و بر طبع والا گران آمد - و او بنا بر باز پرس طالب حضور گردید
راعی رایسنگه آردا پنهان داشته گریختن او برگذار - ازین جهت
چندے از کورنش باز ماند - و بهتر مورد نوازش شده سوزیده
در اقطاع یافت - و تعینات دکن گردید - او از بر خود غلظی
لخته به بیکانیر وطن خود رسیده و امت را گذرانید - و بعد ازینکه
دوافه شد در راه درنگ داشت - هر چند عرش آشیانی در مراتب
ادرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامی از حضور تعیین
شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا برگرداند
ناگزیر بعقب سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسخی
نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بداس حقوق دیوب
صفح جزائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل
و پنجم (که بلده برهانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابوالفضل
بجانب ناسک تعیین شد) او نیز در همراهمان شیخ قرار یافت
چون در بنگاه او دلپمت یسرش شورش بر پا نموده بود بدین
تقریب دستور می پورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت
آستانپور دریافت - و سال چهل و هشتم بهمرامی شاهزاده

تصرف نموده بایوگدهه شتافت - و در کمتر سعی کار بر محصوران
 تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد
 رای رایسنکهه جمع را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سریر
 سلطانی رسید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا
 محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را
 عزیمت آنصوب پیش نهان داعیه گشت) رای رایسنکهه و جمعه
 دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پستو
 تعیینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیه میرزا محمد حکیم
 مرخص شد) گردید - و آخر همین سال (که سعادت لشکر پادشاهی
 بدارالخلافه شد) او با دیگر تیولداران موبه پنجاب دستوری
 بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلی خان بر سر
 بلوچستان (تخاص پذیرفت - و سال سی و یکم صبیئه او بعقد
 ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمده بر منزله او افزود - و سال
 سی و پنجم بر رخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت
 و پس از آن بملازمت شتافته و آخر سال سی و ششم با جمعه
 دلاوران بکمک خانخانان عبدالرحیم (که سرگرم مهم تنه
 بود) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خویش او (که پسر
 راجه رامچند بکھیل بود - و پس از فوت راجه ادا از پیشگاه
 مکرمت بر نواخته بقلعه باندهو تعلقه پدرش فرستادند)
 در راه از سیکهاسن افتاد و بچاره گری خون گرفت اما بشمت

و سردهی مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جرائم خود ساخته عازم آستانبوس والا گردیدند و باتفاق سید هاشم باره بر طبق اشاره پادشاه در قصبه نادریت رخت اقامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودیپور بسته درایل ساختن متمدنان آن نواحی فرازان سعی بکار برد و سلطان دیوده زمیندار سردهی بنابر توحش ذاتی رخت ادبار برطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصره آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائی بنه و بار از موطن خود طلبداشت - از آنجا (که سلطان دیوده بر سر این قافله ریخته هنگامه نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق هریمت پیموده بایوگدهه شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک سردهی در منتهای صوبه اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از درحانیئیه و اچل بمعنی کوه - بتحریفات روزگار بدین نام زبان زد شده ارتفاع آن هفت کوه - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحسن کفایت نماید - و اصناف گل و ریاحین و هوای انبساط آرد دارد) رایسنکه در سردهی

(۲) در [بعضی نسخه] سلطان - اما اکثر جا بنای فوقانی آمده (۳) در

[بعضی نسخه] دیوده آمده (۴) نسخه [ب] بالو گدهه *

خان کلان مقرر بود - و از جانب او فروخ خان پسرش بحراست
 آنجا مي پرداخت (محاصره نمود) رای رايسنکه با امرا (که
 دران ضلع بودند) يکجا شده بر سر ميرزا رسيد - ميرزا دست
 از محاصره کشيده روانه پيش گرديد - رايسنکه دنبال نموده
 جنگ انداخت - و خون مصدق ترون شايان شده ميرزا را شکست
 داد - سال هيزدهم (که ايلغار بجانب گجرات تصميم يافت)
 پادشاه او را پيشتر کسيل فرمود - نامبرده پس از ورود موکيم
 سلطاني بملازمت پيوسته در جنگ محمد حسين ميرزا
 پيشقدمي بکار برده ترون بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم
 همراه شاه قلي خان محرم بگوشمال چندر سين پسر راجه مالديو
 تعين گرديد - در تنبيه او و تخریب تعلقه دقيقه فرو گذاشت
 نکرده سپس [که اين فوج بمحاصره قلعه سوانه (که پناه گاه
 چندر سين بود) پای همت افشرد - و برای تنبيه چندر سين (که
 هنوز در ميدان ميگردید) فوج ديگر مطلوب بود] اواخر هين
 سال رايسنکه جریده بحضور آمده حقيقت حال بعرض رسانيد
 پادشاه فوج ديگر بر سر چندر سين فرستاده او را رخصت
 انصراف داد - اما چون کشايش قلعه سوانه مدتی صورت
 نبست اوائل سال بيستم و يکم (که شهباز خان يابن کار مامور
 شد) رايسنکه و ديگر سرداران عزيمت حضور نمودند - و پستر
 در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتاديب زميندار جالور

بر مقابل از رفاهت بهلوتی کردند - گولۀ اجل باو رسیده کارش
تمام ساخت *

* رای رایسنگه *

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر است - و از الوس راتهور
در چهارم پشت برای مالدیو نصب او منتهی میشود - چون
آرازه قدردانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد
و آثار اتبال از رجفات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه
گردید رای مزبور با رایسنگه پسر خود سال پانزدهم در اوانه
(که معموره اجمیر مطرح رایات سلطنت بود) بهلازمت خسروانی
کامیاب گردیده خود را بفتراک درامت بست - و صبیۀ برادر
خود را داخل پرستاران محل سرای خسروانی ساخته سر رشته^(۲)
اختصاص بدست آورده - تا سال چهارم اکبری بمنصب دو هزار
سربلندی داشت - رایسنگه سال هفدهم (که عزیمت تسخیر
گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد) با جمعی کثیر دستوری
یافت - که در نواح جودهپور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه
گجرات باشد - تا اهل بنی ازان صوبه در ملک پادشاهی درآمد
نکنند - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد
پس ازان [که ابراهیم حسین میرزا در جنگ سرنال شکست
یافته راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را (که بجایگزیر

سالهیر (که بر مردم پادشاهی میبختند) او بکار آمد - و محکم سنگه پسرش دستگیر شد - بعد چند سال زر داده رهائی یافته پیش بهادر خان کوک (که در آن سال ناظم دکن بود) خود را رسانید و باضافه منصب و خطاب را و سر بلدن گردید - و صدتها بنوکری می برداخت - سال سی و سیوم گویال سنگه پسر محکم سنگه از وطن خود رام پور آمده بنوکری ارثی سرگرم شد - و بذات سرحدات بند و بهت رتن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خون سری اختیار کرد برای خرج پدر نمی فرستاد - هر چند گویال سنگه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم رتن سنگه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر برافراخته حاکم وطن گردید گویال سنگه از همراهی شاهزاده بیدار بخت جدائی گردید پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشن سال چهل و ششم گویال سنگه چندراوت بحضور آمده قاعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهی مزهته گردید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبه مالوه یافته متصل سارنگپور مضاف صوبه مذکور رسیده بود) مانع دخل تعلقه گردید با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقت تاخت

هزاره نهند سوار و خطاب راوی و عطای اسپ با زین نقره
 و برادرانش را بمناصب مناسب مباحات بخشیده رام پور وطن
 نیاگانش در جاگیر اد و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست
 و پنجم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اردنگ زیب
 بهادر (که بار دوم بهم تذرعار دستوری یافت) رخصت
 پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه
 بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم
 بالتماس شاهزاده مزبور از اهل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی^(۲)
 هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات
 دکن گردید - و سال سی و یکم حسب الطاب بحضور رسیده
 همراه مهراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعین گردید - که
 سید راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موب عالمگیری
 و رد دادن مصاف در هراولی مهراجه بود - در اثنای نبرد دل
 پای داده پدای فرار بوطن خود عذافت - پس ازان ملازمت
 خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاتب شجاع نامزد
 شد - و از کم خردی پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار
 مختلفه حضور بے رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت
 پس ازان بهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیمنگه
 بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعه
 (۲) در [بعضی نسخه] دو هزار و پانصدی .

نبرد پیشه (که جنگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده
 بجنگ پیش می آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خون
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بنده دیگر دران دیار
 نمود [بغضی از راجپوتان بے حکم از بلخ و بدخشان معاونت نموده
 به پشاور رسیدند - راو مزبور هم از انجمله بود - چون این معنی
 بعرض خسروائی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب
 گذشتن فدهند - پس ازان (که سلطان اردنگ زینب بهادر بآن
 ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان
 در مثل هراولی مقرر بوده مصدر تودعات شد - و بهمراهی
 شاهزاده مرتوم (که بمعادوت مامور گردید) بحضور رسید - سال
 بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت
 و بدستور سابق در مثل هراولی تعیین یافت - و در جنگی
 (که به سرداری رستم خان و قلیچ خان^(۲) با قزلباش رو داد) خدمات
 نمایان بظهور آرد از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
 هزار و دویست سوار تارک عزت بترافراشت - سال بیست و چهارم
 روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امر سنگه و غیره نبائز
 راو چاند با جمعیت راو روپ سنگه پیشگاه سلطنت آمدند
 امر سنگه را (که شایسته جانشینی بود) پادشاه بمنصب

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن
 لاشها با وصف منعم سوکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده
 گرد گرفتند - از اینجا (که راه بر آمدن نبود) پیاده شده
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدرانی هستی سنگه
 پسر او را (که در وطن بود) بارسال خلعت و منصب هزار
 و پانصدی هزار سوار و خطاب (ادی بر نواخت - ساله چند
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض
 درگذشت و پسر نداشت جای او بپسر عم پدرش روپسنگه
 ولد روپ منکد بن راو چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود) بمنصب نهصدی ذات
 و سوار و خطاب (ادی سرفراز ساخته تفویض یافت - و برگشته
 رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبه اجمیر (که وطن
 متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان
 مراد بخش بیساق بلخ دستوری پذیرفت - و در جنگ (که سال
 بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان
 روهله و اصالت خان بمیان آمد) در مثل هراتی جا داشت
 و 'بغد کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته
 عرصه پیمای دادی قرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از اینجا [که شاهزاده
 مزبور بنابر بزدلت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

سال چهل و ششم باز آمده پیوسته - و پس از یک و نیم ماه
 بے آنکه تفریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خون گرفت
 تا سال چهل و اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود
 در سال دوم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
 هجری در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم است
 که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - (زیاده بر چهل سال
 در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار و کامیاب
 شد - عمرش بهشتان و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل
 عهد جنگ مکانی بمنصب هفتصدی داشت - و رفته رفته
 بمنصب عمده و خطاب راوی کامیاب شد - راو دودا نبیره او
 در عهد فردوس آشیانی سال سیوم همراه اعظم خان بمهم
 خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عطای
 علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداوی افتاد پای
 مشارالیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل
 خان قرار یافت - و پستتر در تعیذاتیان مهابت خان خاننشنان
 (که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت - سال ششم
 در محاصره قلعه دولت آباد هنگامی (که مراری بیجاپوری بمک
 اعل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

داشت - گویند مبایای راجهای راتهور و کچهواغه داخل محل
پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را
هیچکس قبول نکرده *

* رای درگاه میودیه *

چندراوت - وطنش پرگنه رام پور مضاف چیتور است - سال^(۲)
بیست و ششم جاوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا
محمد حکیم تعیین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان
پتنبیه فساد انگیزان صوبه گجرات تعیین شد) مشار الیه نیز
بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندوخته مصدر ترددات
نیمایان گشت - و سال سیم بهمنپائی خان اعظم کوکه بنهم دکن
معین گردید - و سال سی و ششم (که سلطان مراد بدارائی
مالوه نامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده^(۳) درجه اختصاص
پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته
نیکوخدمتیا بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی
ار را با جمعی بجمعتجوی مظفر حسین میرزا کسبل فرمود - میرزای
مذکور را خواجه ویسی دستگیر کرده نزد سلطان پور آزرده بود
رای درگاه بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی
شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعیین گردید - درین ضمن شورش
بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در اوائل

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعی (که در احمدآباد و باور (خروج نمایند) تا یوزباشی مقرر سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل مغروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهرج *

پسر خود رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بقتراک دولت اکبری بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندی را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگه بود در معرکه افاغنه اودیسه جرأتها بظهور آورد - پستر بهمیم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه خواست (که صبیغه جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیغه مزبور میشد) بدان راضی نشد - این معنی برخاطر پادشاه گزان آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جغت مکانی باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری او تار و پود زندگی گسیخت - تا سال چهل اکبری بمنصب هزاری سرفرازی

و پس از محاصره هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان
از کم آذوقه بزینهار برآمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل
و سیوم بخدمت دیوانی کل پایه اعتبار او افزود - سال چهل
و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعه باندهو رخصت
پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاره لوائی کامرانی
افراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل
بدست برسنگهدیو بندیه عرض رسید بنامبرده حکم شد - که
در استیصال آن بدگوهر سعی موفوره بظهور رساند - و تا سر او
نفرستد دست ازین کار باز ندارد - راجه مذکور بتکرار چپقلشهای
مردانه نموده آن بے ادب را منزه ساخت - و پس از تحصن
گزیدن بقاعه ایرج بمحاصره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را
شکافته بدرزد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد
سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام
سده سنیه نمود - و سال چهل و نهم بعطای مذهب پنج هزاره
و خطاب راجه بگرامجیت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس
از جاورس جهانگیری بمیر آتشی نامور شده بجمع پنجاه هزار
توپچی تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تاختواه این اخراجات
قرار یافت - و چون هنگام پهران مظفر گجراتی و کشته شدن
(۲)
یتیم بهادر در صوبه گجرات عرض رسید او با جمعی کثیر

بود - و سپاه مبالوة را بدکن باز گرداند - او بدکن رسید - در جنگی
 (که راجی علی خان کشته شد) نامبرده در مثل خان مزبور^(۲)
 بود - در معركة زن و خورد بیست زخم خورد، بزمین آمد
 و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد
 چند روز سال چهل و یکم اکبری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم
 هجری شربت واپسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتر داس - از طایفه کهتری ست - ابتدا مشرفی فیل خانیه
 عرش آشیانی داشت - اولا بخطاب رای رایان سربلندی یافته
 آخرها بعمدگی مرتقی گردید - سال دوازدهم در محاصره قلعه
 چیتور او را باتفاق حسن خان چغتای صاحب اتمام مورچال خاصه
 کردند - سال بیست و چهارم دیوانی صوبه بنگاله بشوکت میرادهم
 یار مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر
 خان را کشتند و نامبرده را بزندان برنشانند او بجهن تدبیر
 از ان تگنا رهائی یافت - و چند سال دران صوبه بکارها پرداخته
 سال سی و یکم بدیوانی بهار امتیاز انداخت - سال سی
 و هشتم بکشایش قلعه باندهو (که از گزین دژهای روزگار است)
 و بعد فوت راجه رامچند بکھیل و پور او مردم آنجا نبیره
 خود سال او را دستمایه حکومت ساخته بودند) دستوری یافت

جاگیردار چورا گدھے بتقریب آنکہ برہی رام زمیندار آنجا
 پناہ بانوپ سنگھ (کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در (یوان نام^(۳)
 مکانے چہل کروی قلعہ مذکور مسکن داشت) بردہ بود دود
 او با عیال و اطفال بکوهستان نتهونتھر گریخت - سال سیم
 ہمراہ سید ملاحت خان حارس صوبہ آلہ آباد ببارگاہ خسروانی
 آمدہ بتقبیل سدہ سنیہ پرداخت - و بعزایت خلعت و جمہر
 مریض و سپر با یراق مینا و منصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و تقریر
 باندھو و غیرہ محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوہان *

پور بدنسنگھ - از امرای پانصدی اکبری ست - سال
 ہیزدہم جلوس (کہ پادشاہ ایلغار کردہ بکومک میرزا عزیز
 کوکہ جانب گجرات متوجہ شد) او بہمراہی حضور شرف
 اختصاص داشت - سال بیست و ششم ہمراہ سلطان مراد
 برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم
 بہمراہی میرزا شاہرخ حاکم صوبہ مالوہ بدان سمت تعین شد
 و چون ناہنجاری سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ
 از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مراد بعرض رسید پادشاہ
 او را ببراد کھیل فرمود - تا یک لک اشرفی (کہ بنابر ناایمنی راہ
 در قلعہ گوالیار افتادہ است) جہت سامان لشکر باحتیاط ہمراہ

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها
 نهانه نشین مردم پادشاهی گردید) مردم آنجا عرضداشت کردند
 که معتبره از حضور تعیین شده آن طفل را ببر - لهذا بر طبق
 حکم اسمعیل قلی خان رفته او را برداشته سال چهل و یکم بحضور
 آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر
 قلعه موقوف شود) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نهادند
 آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصره هشت ماه و چند روز
 سال چهل و دوم قلعه مزبور منسخر گردید - و سال چهل و هفتم
 درجودهن نبیره راجه مزبور بخطاب راجگی و دژبانی آنجا
 سرفراز گشت - و بهار آهی چند باتالیقی او قرار یافت - و پس
 از سربر آرائی جنت مکانی سال بیست و یکم راجه امرسنگه
 نبیره راجه مزبور آرزوی آستان بوسی نمود - بنا بران فرمان
 استمالت با خلعت و اسب مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران
 زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیانی
 سال هشتم باتفاق عبدالله خان بهادر به تنبیه زمیندار (تن پور)
 تعیین شد - و بواسطه او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور
 ملاقی گشت - پس ازان نامبرده دولت ملازمت در یافته
 در هنگامه بغی چهار سنگه بندیله نیز در فوج خان مهور
 مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی
 نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بندیله

نوازش کامیاب نموده دستوری معاونت داد - اگرچه راجه
 بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار
 فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد
 سال بیستم و هشتم (که آله آباد معسکر پادشاهی شد) پادشاه
 خواست فوجی بر راجه تعیین نماید - پسرش بواسطت باریابان
 بعرض رسانید - که اگر از بندهای روشناس کسی بآردن او
 تعیین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراین
 پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالک او تعیین فرمود
 او بعتبۀ خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام
 یکصد و یک راس اسب مفتخر گردید *

در سال سی و هفتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او
 که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن
 پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گری خون
 برگرفت - و از شست و شوی بدوقت بیماری افزوده سال سی
 و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجری بمقر اصلی
 شتافت - چون خویش رای رایسنگه راتهور بود پادشاه برسم
 تعزیت بخانه او تشریف برد - پستر چون بعرض رسید (که
 بد گوهران آن نواح بکرماجیت نام نبیره خرد سال راجه
 وامچند را بهری برگرفته سرمایۀ سرتابی اندیشیده اند) لهذا
 رای پترداس بتسخیر قلعه باندو تعیین شد - و پس از رسیدن

عروش آشیانی شده) امروز زبان زد مردم است *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گنده
مامور گردید) چون غازی خان تنور ^(۲) پناه بر اجه رامچند برده بود
اول بر اجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عذریب
بمسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه
در آمد - و باتفاق غازی خان لشکر از (اچپوت و افغان فراهم
نموده عرصه نبرد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته
گردید - و راجه شکست یافته بقلعه باند هو (که مستحکم ترین
قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره
داشت - درین ضمن باستشفاع راجه های معتبر (که در حضور پادشاه
بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانجوس یافته در زمرة
فدائیان منظم شوند - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالنجر (که راجه
رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده پهاز
خان نقد گرانمزد داده بدست آورده بود - و ازان زمان در
تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه
بمقتضای صلاح اندیشی چاره کار در سپردن قلعه دیند پایان
از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای
خون روانه بازارگاه سلطانی ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

عرش آشیانی شاهزاده را از ملک او برگردانید - یستر او باستصواب
صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سی و هفتم
مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجری در گذشت - رامسای پسرش
همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سده خلافت
در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پهرانش بر سنگه دیو بندیله
است - که احوالش علیحدہ بنوک کلک اخبار نگار گذشته *

(۲)

* راجه رام چند بکھیلہ *

زمیندار ملک بهتہ و عمدہ راجہای ہندوستان بود - فردوس مکانی
در واقعیت خود (کہ سہ راجہ معتبر شمرده) ہیوم ہدین رامچند
است - تانہسین نام کلاونت (کہ در فزون نغمہ سرآمد وقت
و بحسن صوت و نازک خیالی گویند مثل اوئے نگذشتہ) پیش او
می بود - و راجہ کمال قدردانی و افراط انس با او داشت
چون وصف کمالات او بعرض عرش آشیانی رسید سال ہفتم جلال
خان قورچی را پیش وی فرستادہ تانہسین را طلب حضور نمود
راجہ سر باز زدن زیادہ از طاعت خود دانستہ مشارالیه را با ساز
و سامان تجمل معہ تحف و ہدایا روانہ ساخت - چون نامبرودہ
بملازمت خسروانی پیوست پادشاہ روز اول دو کرد دام (کہ
دولک (دیہ) رائج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب
فتوحات بر وی او مفتوح گشت - تصانیف او (کہ اکثر بلام

صادق خان پس از چینه دستنی رحل اقامت دران حدود انداخت
 چون عرصه عافیت برو دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرائیده
 برادرزاده خود را بحضور فرستاده زینهار پی گردید - و مزد
 جرم بخشی شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان
 نامیه سای آستان پادشاهی گشته بگوناگون نوازش سربلندی یافت *

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی
 میرزا عزیز کوکه تعیین مهم دکن گردید (۲) راجه را نیز بمرافقت
 آن لشکر نامزد کردند - او از همراهی سرباز زد - شهاب الدین
 احمد خان با دیگر تیولداران بعزم تادیب او در آمد - چون
 بچهار کوهی اوندچعه رسید آن کوتاه اندیش بلاه گری پیش آمده
 بهمانجی گری راجه اسکر فرمان پذیری را دستاویز دستکاری
 خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها
 در افتاده بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش
 اندرجیت در قلعه کهجوه دم استلال زده بآویزش برخاست
 چون روی پیکار نداشت باندک تخبه راه گریز پیش گرفت - در سال
 سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری شاهزاده
 سلطان مراد بدارائی مالوه دستوری یافت - سران آن ملک جمله
 بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدھر تعلل ورزیده سر ازین
 امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشید - راجه کذابه گرفت

(۲) نسخه [ب] راجه نیز (۳) نسخه [ب] گردید *

و حيله سازي و نيروي تهوز و مردانگي تحصيل ناموري نموده
از ساير آباي خود در گذرانيد - و بمرور ايام دست تصرف
باطراف و حوالي دراز ساخته بيشتر جاهای آباد فميمة ملک
خود ساخت - و بافرزني اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبي جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عام
طغیان و جبارت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بمالش او
تعيين شده گاه باطاعت و انقياد در مي آمد - و گاه بهرکشي
و نافرمانی ميرفت - در سال بيست و دوم صادق خان هروي
با راجه اسکرن و موته راجه بتاديپ آن ره نورد باديۀ تمرد
تعيين گشت - سردار پيش از وصول بدان ديار داستان اندرز
درميان نهاد - آن بدهمت بادۀ پندار بهوش نيامد - ناگزير
بهر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجرم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکروز بجنگل بري
و درخت افکني همت گماشته - و روز ديگر آهنگ پيش نموده
تا بآب سوا (که بهت دهرا اشتها دارد - و شمال رويۀ
اوندچهه است) رسيد - راجه مدهکر با لشکرگران بر ساحل آن
معرکه بر آراست - شگرف آريزش چهره افروز کنداري گشت
نزدیک بود که چشم زخمی بعساکر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساة پسر جا نشين خود پالغز همت گشته رو بر تافت
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گچنال بعدم خانه فرو رفت

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندھ گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعهٔ جوهر خرد ادرا سودا تیره ساخت - برگشته بانگ آوردند - طبیبی نبض میدید - جمده را و کشیده برخود زد - حکمای حضور بمعالجه تعیین شدند پس از دیر بهی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبهٔ بهار مقرر شد - و کنور مانسنگه بدیدبانی آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت در لاهور رخت هستی بربست - گویند وقتی (که راجه تودرمل را بآتش می سپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامع بوده - که اکثر مردم بادای نماز جمعه یتیم داشتند *

* راجه مدهکر ساه بندهله *

از قوم کهروار است - اینها در سواف ایام شان و شوکت و مال و منال چندان نداشتند - برهزنی و قطاع الطریق بسر می برند - چون نوبت براجه پرتاب رسید (که اوندچیه احداث کرده او ست) (شده و مکتبی بهم رسانیده مکرر با شیر شاه و سلیم شاه سرتابیها نمود - پس ازو پسرش راجه بهارته چند بهرزبانی متمکن گشت - چون لاولد بود بعد فوتش ریاست بپیرادو خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

بدهه نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بندگی آورده با رانا کیکا ملانات نمود - و پسر رشیدش امر سنگه را همراه خون بهلازمت پادشاهی شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم (که جاگیر الوس کچه واه در صوبه پنجاب مقرر شد) سپه سالاری آن ولایت بر اجه باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سرشت اجه را با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیونگانی دادند *

۹۹۳

* قرانی شده ماه و ناهید را *

تاریخ یافته اند - عرش آشیانی بغوغ قدوم منزل اجه را روشنی افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود *

گویند طوائل عراقی و عربی و ترکی و کچه با یک مد زنجیر فیل و غلام و کنیز بسیار از حبشی و چرکسی و هندی بود - دو کرد روپیه کاین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چو دول را برداشته بیرون آوردند - و در تمام راه پاننداز از اقمشه نفیسه می انداختند - در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم بمذنب پنجهزاری پایه برافراخت - و درین سال (که کنور مانسنگه بمهم الوس یوسف زئی مامور شد) اجه بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخی خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - پادشاه از فرستادن بازداشت - اجه پشیمان شده بلا به گری درآمد

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجای میکرد - و در عهد پر رونق او (که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاه بر سائی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیعه و اختراعاتی مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود کارنامها می پرداختند *

* بدانش چو شه باشد آموزگار *

* کذب اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تنه به همراهی خانخانان قزلباش نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهگرفت داس *

پسر راجه بهارامل کچهواهد است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد و پنج از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیانی بهاد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلاخار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بعنائیت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلاخار نه روز گجرات نیز مصدر خدمات شده با توجه از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن صانع را ذیل سازد - و هرکه گردن تابد بتنادیب رساند - راجه جنیغ بومیان

مزررع و غير مزررع (كه آنرا رقبه نامند) و تفريق آن به بيگمه و بسوه و ريع حبوبات و بقولات و برهرجنسه في بيگمه مخصوله نقدي و در برخه بخش جنسي كه آنرا بقائي^(۳) گویند قرار داد - و چون سابق در علفه سپاه پول سپاه میدادند تودرمل روپيه را (كه بچهل فلوس رایج الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل هر جای جمع آن شخص ساخته باقطاع مردم تنخواه کرد كه آنرا جاگیر خوانند - و محاله را (كه زر آن داخل خزانه پادشاهي ميشد بخالصه موسوم نموده بقدر يك كرور دام) كه بقرار دوازده ماهه سرلك دام دو هزار و پانصد روپيه ميشود - اگرچه نظر بر آبادي و ويراني فصول زياده و كم داشته باشد) بعهده يك مرد فهميده كرده اذرا بكروري مسمی گردانید - و سواي سبندي تحصيلانه سرمد پنج روپيه قرار داد - و در قدیم سواي فاوس مسكوك نبود در انعام عمدها و اياچيان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته مسكوك نموده آنرا تنگه نقره گفته بكار مي بردند - راجه از طلاي بے غش يازده ماشه اشرفي و يازده و نيم ماشه از نقره روپيه مسكوك ساخت - و امثال اين مختصرات زياده بران است كه درينجا سمت تحرير يابد - وفي الحقيقت مزاج عرش آشياني (كه موسس سلطنت و جهانباني است) در هر امر و لوعي

(۲) نسخه [۱] بنون يا بطن باشد (۳) در [بعضي نسخه] تهائي

(۴) در [بعضي نسخه] كه ازان داخل (۵) در [بعضي نسخه] سه لك .

یار مغوض باشد - و بوکالت خدیو عالمه مشخص گردد - اگر تعصب
 دینی غایب چهره فطرت او نبوده این رذیله چندان نکوهیدگی
 نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی
 نکردی و برگرفته خود نقدیدی از معنوی بزرگان بودی - و با این
 حال نظر بر عموم زمانیان در سیردلی و بے طمعی (که بازار
 آن پیوسته گمان دارد) و در خدمت گذاری و کن و زنی
 و کارشناسی کم نظیر چه بے عدیل بود - کار سپاری بے غرض را
 چشم زخمی رسید - چار سوی معامله گذاری بدان گونه گرمی
 نمائند - گرفته که دیانت در (که هم آشیان عذاست) دوست
 افتد - آن اعتماد (که بر روزگاران کمتر و دهد) بچه افهون فیراچنگ
 آید - و بدستمایه کدام طایفه فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلیٰ حضرت شنیدیم
 که روزی اکبر پادشاه گفتند - که تودزمل در امور مالی و ملکی
 شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندی او خوش
 نمی آید - ابوالفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود
 فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مهتددنه
 راجع تودزمل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر
 هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی ایران - در مملکت هند
 بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بزرگ میگرفتند - راجه
 تقسیم زمین از پولج و پوزتی و چپر و بنجر و پیمایش اراضی

در سال سی و چهارم خرامیش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد
 راجه با اتفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونیت داس
 کچهواکه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامه (که
 پادشاه از کشمیر عازم کابل بود) عرضداشت برنوشت - که پیری
 و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فرو شدن نزدیک
 باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل
 گنک رفته و اسپین نفس را بیاد ایزدی پردازد - حسب الالتماس
 دستوری یافت - و از لاهور روانه هردوار شد - معامشور دیگر
 رسید - که هیچ ایزدی پرستش بتایمار داری زیر دستان نرسد
 همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم روز^(۲)
 سر آغاز سنه (۹۹۸) هجری و نود و هشت سال سی و چهارم
 زندگی سپرد *

علامه فهامی ابوالفضل در حق او نویسد - که براسستی و درستی
 و خدمت گزینی و کم آزی و بی طمعی راجع بخش مهمات
 و بمراد انگیزی و همت افزائی بی همتا - و در معامله شناسی
 و کار طلبی و سر براهی همدوستان یگانه روزگار بود - اما کینه و
 و انتقام کش بود - اندک ناهلایم در کشت زار خاطرش نشود نما
 پذیرفته - این خصالت را خرد گزینان در بین از نیکر هیده ترین
 خصائل شمارند - خصوص در ریاست میده که مهمات عالمیان

مغروران گسیخته آمد - میرزا بجانب جوناگده بدر رفت - در
همین سال راجه جبین افروز تقبیل سده خلافت شده پیشین دستور
بنظام مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از اجمیر بپنجاب نهضت پادشاهی
واقع شد (وزرے در دراز کوچ منمهای راجه) که تا پرستش آن
بطرز خاص نکودے بکار دیگر نپرداختے (گم شد - او ترک
خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدرے ازین تقلید دوستی
برآورد - ازانجا (که خدمات دارالوزارت داشت) از خطرناکی
این سترگ کار و پیرو دستی دورویان ده زبان دل نهاد سرانجام
واقع آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰)
نہصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی
وکالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او باز گردید - راجه
معاملات مالی و ملکی را از سر نو بذای تازه گذاشت - و ضابطه
چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهی اجرا یافت - تفصیل آن
در اکبرنامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانہ او بقدم
پادشاهی نور آگین شد - بسپاس گذاری جشن برآراست - و در
سال سی و دوم کهتری زنده بد گوهر بکینه که داشت وقت شب
در سواری شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند
و چون راجه بیربر در کوهستان سواد فرود شد راجه بهمراهی
کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید - و چون

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی
و ملکی گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه
بهمراهی مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یارزی او ملک
از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد را بدست آورده بعدم خانه
خوستان - و در سال بیست و یکم جلال غنائم آن دیار را (که
ازان جمله سه صد چهار صد فیل مامور بود) به پیشگاه خلافت
آورد - چون صوبه گجرات بند و بست شایسته نداشت و از
بے پروائی وزیر خان آله عرصه غبارآلود نایمنی بود راجه بانتظام
آن ولایت تعیین شد - مشارالیه بمعامله فهمی و کاردانی و شجاعت
و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چاپانیر تنسیق
مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لواحق داد دهی
می افروخت - که ناکه شورش مظفر حسین میرزا باغوا می افروخت
کولابی برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گیرند - راجه
تودرمل بنیروی همت او را آماده مبارزت گردانیده سال
بیست و دوم در حدود دهواده عرصه نبرد آراسته گشت - وزیر
خان از گریز پائی سپاهیان در صدد جانفشانی شد - نزدیک
بود که کار او بانجام رسد - راجه (که سرفوج میسر بود) مقابل
خود را برداشته بکمک رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه

* راجه قوردرمل *

(۲)

کهتری لاهوزی - نویسندۀ فهمیده و مدبر شجاع بود - بپیم
 تربیت عرش آشیانی ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزار
 و مرتبه امارت و سرداری رسید - سال هیزدهم (که عرصه کجرات
 بقدم پادشاهی از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را
 جهت تشخیص جمع دامن آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای
 عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آید
 و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت عام و نقاره افتخار
 اندوخته کورمکی خانخانان منعم خان ببنگاله تعیین گشت - هر چند
 سرداری و کار فرمائی بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشی
 و دادهای سپاه و یورشهای مردانه و تلبیه سرتابان و مخالفان
 طرفه مهائی از راجه بظهور رسید - در جنگ دژ خان کرانی
 (که خانعالم هراول فوج پادشاهی کشته شد - و خانخانان زخمهای
 منکر برداشته عذاب تاب گشت) راجه ثبات یائی ورزیده گوش
 و کشش بجائے رسانید که چنین شکست صورت آرای فتح گردید
 یکم در عین معرکه (که مخالف بصورت فیروزی نخوت
 می آراست) یخبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد
 راجه برآشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت
 چه بآک - اقبال پادشاهی با ما است - و پس از گزین انتظام

و ربطے خاص داشتہ - چنانچہ بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس کہ بادہ این خمخانہ دزد آلود است - و نبات این شکرستان ہلاہل اندود عالم سراپہ ست تشنہ فریب - و منزلی ست پر فراز و نشیب مستحق این بزم را در پی خمارے ست - و عاقبت این سودا را در سر بخارے ست - بعضے موانع نگذاشت کہ خود رفتہ نعش او را بچشم صورت می دیدیم - و آن عطوفت و مہربانیا (کہ ما را با او بود) ظاہر میفرمودیم *

* کدام دل کہ ازین واقعہ جگر خون نیست *

* کدام دیدہ ز خونابہ جگرگون نیست *

بالجملہ راجہ بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شہرہ آفاق - در فن موسیقی مہارت تمام داشت - گیت و دہرہ او مشہور - و لطائف و نکات او در السنہ و اقوالہ سایر و دایر - بربہ تخلص میکرد - پور کلانش لالہ نام بمنصب درخور سرافرازی داشت - از بدخونی و خود کاری خرج از اندازہ برگذرانید - و خواہش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نہ افزود آرزوی آزادی و دارستگی در سر گرفت - و در سال چہل و ششم اکبری از درگاہ پادشاہی دستوری آن حاصل نمود *

(۲) در [بعضے نسخہ] سرائے ست (۳) در [بعضے نسخہ] عاقبت (۴)

در [بعضے نسخہ] گیت و دہرہ او (۵) نسخہ [ب] برہنہ *

عظیم و چشم زخمی طرفه بفوج پادشاهی رسید - قریب هشت هزار کس با چندے عمدہ و روشناس پادشاهی درین دورز مقتول و نابود گردید - هر چند راجہ دران آشوب زار دست و پائے زد (کہ بدرزند) کشته شد *

هرگاه کہ از ناسپاسی و حق ناشناسی در محل تقدیم شکر عرصہ شکایت و ساحت کفران پیماید زود باشد کہ روزگار خارستان نتایج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجہ درین قطرہ و پویہ کوهستان پیوستہ پیشانی سرو دل را چین آلود داشتہ - و با دمسازان گفتہ کہ همانا زمانہ برگشتہ است - کہ بہمراہی حکیم و یاورین کوکہ دشت و کوہ پیمودہ میشوند - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست کہ تمشیت کار خداوند و روائی فرمودہ دلی نعمت سرمایہ سود و اسال مال بہبود است - هر چند کہ منشای سرگرانی و باعث عار گزین وجہ ہم باشد اینجا ظاہر است کہ زین خان با نسبت رضائی پیش منصب و عمدہ بود - و راجہ آخرها بمنصب دو عزاری اختصاص یافتہ - مگر غرور مصاحبت و خصوصیت (کہ پادشاہ داشت) مقتضی این بندار باشد *

گویند عرش آشیانی بخبر فوت او دو روز بطعم رآبدہ و کیف معتاد میل فرمودند - و از فرمانی (کہ بخانخانان مہرزا عبد الرحیم در مانم او نوشتہ - و در منشآت علامی شیخ ابوالفضل موجود است) ظاہر میشود کہ طرفہ جا در دل پادشاہ کردہ بود

هکیم ابوالفتح را نیز با فوج متعاقب روانه کردند - چون هر دو سردار داخل کوهستان شده بکوه پیوستند با آنکه میان کوکلتاش و راجه ناخوشی بود کوکه جشنی برآراسته قدوم رسیدگان را خواهش نمود - راجه خشم و کین بر ملا انداخت - کوکه بردباری بکار برده پیش راجه شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجه را (که با حکیم از اول هم صفائی نبود) حرفهای رکیک و درشت گذشت - و کار بستم و دشنام کشید *

بالجمله غبار درونگی میان یکدیگر برخاست - هر یک از قصد در نگوشتن رای دیگری حرف سرا بود - تا آنکه از خود سرب و بے اتفاقی در گذشتن کتل بلندی بے توزکی بعمل آمد - افغانان از هرسو بتیر و سنگ چیره دستی نمودند - از سراسیمگی فیل و اسب و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - عالمی نقد هستی در باخت - روز دیگر کوچ بے هنگام کرده از تاریکی راه بدرها افتاده بسیاری را روزگار سپری گشت - راجه بیربر نیز دران هنگام قیامت را فرو شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصی براجه گفت - که امشب افغانان اراده شب خون دارند - اگر ازین دره سه چهار گروهی کم عرض (که پیش رست) بگذرند دغدغه شب خون رفع میشود راجه بے آنکه بزین خان آگهی دهد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب او راهی گشت - و گذشت آنچه گذشت - شکسته

نماید - و اراء مخاطب براجہ بیدربر (کہ بمعنی شجاع است)
نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجہ بلاهور رسید حسین قلی خان یا سایر تیولداران
فرجے بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقاً چون عرصہ
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست
و تدارک آن حادثہ از مهمات وقت گردیدہ انفتاح قاعہ در حین
تاخیر و تسویف افتاد - ناچار بصوابدید راجہ بگرفتن پیشکش
پنج من طلا از راجہ بدهچند و بلند آراہ ساختن خطبہ و سکہ
پادشاهی و احداث مسجدے پیش دروازہ قلعہ کانگرہ بھند نمودہ
برخواستند - و چون در سال سیم سنہ (۹۹۴) نہصد و نود
و چہار ہجری زین خان کوکہ بمالش الوس یوسف زئی (کہ
عالمے ست در کوهستان بجزر و سواد) تعیین گشت کوکہ پس
از تاخت و باخت بجزر بکوهستان سواد (کہ شمالی ہماور است
و شرقی بجزر بطول چہل کرہ و عرض از پنج تا ہنزدہ و چہل ہزار
خانہ دار ازان الوس درانجا بسر برد) در شدہ مالشہ بسزا داد *

چون فوج از گریوہ نوردی بستوہ آمدہ بود در خواست
کمک تازہ از پیششاہ خلافت نمود - شیخ ابوالفضل از کارطلبی
و عقیدت نژادی از جذاب خاتانی التماس این خدمت بذام خون
کرد - پادشاہ میان او و راجہ بیدربر قرعہ انداختند - اتفاقاً قرعہ
بذام راجہ افتاد - بعد از تعیین از عرش آشیانی ہماور احتیاط

تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی
از امرا با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت
ازان رد (که زمینداری آنجا برای لونگون تعاقب داشت) پیسرش
مذموب ساخته بمول مظهر نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بذاهر کجگرایی راه فرار گزید
و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت برنداشت پادشاه او را
باتفاق رای درگاه سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود
اگرچه خواجه ویسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد
سلطان دور ایضا هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیانی
مورد عواطف جنت مکانی بوده در سال اول جلوس همراة سلطان
پرویز بگوشمال رانا امر سنگه رخصت یافت - و سال دوم
بمنصب هزاری پانصد و شصت سوار ناموری اندوخت - و مدتها
بتعیذاتی موبه دکن گذرانیده سال یازدهم بذهان خانه نیستی
در شد - پیسرش بمنصب پانصدی سه صد سوار سوزازی یافت
رای مزبور شعر میگفت - و توسنی تخلص میکرد - این بیت
از دست *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *

(۲)
* که هر دو چشم جدا و جدا نمی نگرند *

از دو برادرش ایسرداس و سانولداس اولاد باقی مانده •

بمذنب درهزاری رسید . دودا پس از نالایی همواره راه باطل
 سپرد . و کرد فتنه برانگیخت . تا آنکه در سال بیست و سوم
 باستصواب شهباز خان گدو مفتح جراثم او شده ادراک آسفانپوری
 نمود . پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد
 و دران نزدیکی مغلوب واهمه گشته عزمه پیمای دشت فراز گردید
 و سال سیّم از جهان در گذشت .

• رای لونگرن کچه راه •

شیخوات است . زمینداری برگنه ساندهر داشت . بدلازمت
 عرش آشیانی پیوسته مطرح اظهار عذارت گردید . سال بیست
 و یکم بهمراهی کنور مانحنکه بر سر رانایین شده در همان سال
 باتفاق راجه بیروبر برای آوردن مدینه زمیندار لونگرنیز (که
 میخواست داخل محل پادشاهی گرداند) نامزد شد . و سال
 بیست و دوم بهمراهی او آمده جبین نیز برسد سلطانیت
 گذاشت . سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتغیبه
 ناسپاسان شرقی دیار دستوری یافت . سال بیست و هشتم
 همراه میرزا خان بن بیروم خان بصوب گجرات مرخص گردید
 یحرا ر (ای منوهر داس) است . که منظور نظر تربیت پادشاه بود
 سال بیست و دوم در ایامی (که موکب سلطانی بر قصبه آندیر
 نزول داشت) بعرض رسید . که دران سرزمین شهرت ست قدیم
 که بذابر درود حوادث جز تل خای ازان باقی نمانده . پادشاه

کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای
سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجالت آمده اند
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران
درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده
گرد آستان خلافت را سرمه بینائی سازد - بذایران عرش آشیانی
حسین قای خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را
بملازم پادشاهی سپرد - و از مکرمات گاه سلطانی بجاگیرداری
گذده سرفروزی یافت - و سال بیستم جلوس عوض گذده چنانچه
بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دردا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندی رفته
بست بمردم آزاری کشود اگرچه فوج پیشتر بمالش او تعیین
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمع
نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعیین گشت
و پس از مستخر شدن بوندی رای سرجن بعتبه خلافت برگشته

از سرکار رنتهپور مضاف صوبه اجمیر که محل زمینداری اینها ست
 او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشیانی در قلعه رنتهپور
 دم نخوت میزد - و رأیت استقلال می افراشت - چون پادشاه
 پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جاوس بعزیمت
 کشایش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچپه برآمده
 قرار و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب
 فرمود - و در عزمه یکماه بعد تیاری ساباطها فتح در داد *

گویند سلخ ماه رمضان در زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم
 قلعه امروز بآستان نرسیدند فردا (که عید است) قبق بازی ما
 قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقربان
 بارگاه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی
 روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم
 خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سرپرده پادشاهی
 بیرون آوردند یکی از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا
 داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
 صادر شد - بغیر خیر سگالی از جا رفته تیغ برکشید - هر چند
 یکی از نوکران زاجه بهگونداس بدر موعظت زد آن خیره سر
 شمشیر برد انداخت - و جانب دولتخانه پادشاهی درید
 پورتمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمی ساخت
 و شیخ بهاولدین مجذوب بدوئی را بضرب شمشیر در نیم

بطامب راجه حکم رفت - در منزل دیوسه ریسی برادرش
 با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس
 دریافت - و در قصبه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل
 بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه
 از درصفت فکری و دور اندیشی خواست که خود را از زمره
 زمینداران برآورد و در مخصوصان درگاه پادشاهی انصلاک دهد
 خواهش نمود که صبیّه خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه
 قبول فرمود - راجه بهرآنجام این نصیحت دستوری بگرفت
 و هنگام معاودت در منزل سانپهر صبیّه عفت سرشت را بتزک تمام
 بدولتسرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس
 پسر و کنور مانسنگه پوراد بشفرف ملازمت اختصاص یافت
 عوش آشیانی پایه قدر او را از جمیع راجها و رایان هندوستان
 گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام او را بمراتب بزرگ و مناصب
 ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت
 و راجه بمنصب پنجزاری سر برافراخته رخصت وطن گرفت
 و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه با بسیاری از اقربا ملتزم
 رکاب بوده باگرا آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

* رای سرجن هادا *

(۲) هادا شعبه ایست از الوس چوهان - و هادوتی عبارت است
 (۳)

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایست (۳) نسخه [ب] هادوتی *

باعتزاز رخصت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت
 اقبال اکبري باطراف پیچید) مجنون خان قاقشال، گزین فدویت
 راجه را بمعرض رسانیده فرمان طالب فرستاد - راجه حکم پذیر
 گشته در آخر سال اول جلوس احرار زمین بوس نمود - روز
 رخصت (که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره عذایتي
 پوشانیده (د برو آوردند) پادشاه بر فیل مهت سوار بود - از شورش
 مهتاي هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبته
 بطرف راجپوتان دوید - ایذا ایستاده ماندند - این ایستادن
 بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود
 که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه
 عاجز اجمیر شد) در موضع کلای چغتای خان معروض داشت
 که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است
 و در دهلي بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال
 متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر
 بشور انگیزی سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده
 و زرے مقرر ساخته جگناته پسر راجه و راج سذگه پسر اسکر
 و کنکار پسر جگمال برادرزادهای راجه را ^(۲) گرو گرفته میخواست آنبیر
 (که ممکن موردثی سم) متصرف شود - از قدردانی و جوهرشناسی

بدریافتن این معنی کوتاه حوصلگی بکار برده کس بطلمت بکتر خود
فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - (زیسی بر سبک سری
افزوده سلاحی (که در بدن داشت) فروز آورد - پادشاه جائی
(که ادب بایستی نمود) بتمکین پیش آمده خود هم سلاح از بر
جدا کرد - که هرگاه ملازمان بپرهنگی مرد آزمائی قرار نهند
سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهگونته داس بدریافت
این معنی در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت
بذگ خوردن او معروض داشته التماس صغح جرائم کرد - پادشاه
معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت *

• راجه بهارا مل •

پسر پرتی راج کچهواهه است - درین قوم دو طایفه اذن
رجاوت و سیکهاوت - اینها رجاوت اند بوم نشین آنبیر مضاف
صوبه اجمیر غربی مازدار - اگرچه عرض و طول بدان نمیرسد اما
سیر حاصل تر ازو - اول کسی ست از راجپوتان که بملازمت
عرش آشیانی رسید - پس از رحلت جذت آشیانی (که هر طرف
آشوبه برخواست) حاجی خان غلام شیر خان نیز سر بغسان
بزداشته بمنحصره نازنول (که در جاگیر مجنون خان قاتشال بود)
پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی
و پهن دینده منشی در میان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

رخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات (که سال هیزدهم (وداد) از جمله ملتزمان رکاب دولت بود - سال بیست و یکم باتفاق جمعی بتنبیه دودا پسر رای سرجن (که بموطن خود بوندی شتافته دست تعدی دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان براسپ بام (که عبارت از ذاک چوکی سمت) سمت بنگاله جهت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته از بسکه تیز روی کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ زندگی او از تذبذب اجل خاموش شد *

گویند زن او (که دخت مخته راجه بود) بسنوح این خبر در رسم سوختن (که معمول هندوستان است) تهارن میکرد آدیهنکه پسر او با برخه میخواست که کام و ناکام بسوزاند چون این حقیقت پادشاه رسید ازانجا (که فرصت نمانده بود) خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران نوانستند رسید - هرگاه نزدیک رسید جگناته و رایسال او را گرفته آوردند از انرو (که پیشیمانی از سیمای او می یافت) زندان نشین گردانید *

صاحب اکبرنامه می نویسد که چون پادشاه ایلغار نموده بنواح احمد آباد رسید روزی (که با محمد حسین میرزا جنگ (و داد) در بر جیمیل بگتره بود بسیار سنگین - عرش آشیانی ترحم کرده زرهی از جیبه خانه خاصه بار عطا فرمود - و بگتره او بکرن نبیره مالدیو (که برعنه بود) مرحمت نمود - روپسی پدر او

اکبرآباد (که در دست یکی از متمردان است) همت گذاشته
 اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراہ دارد
 و هرچه بدستش می آید برفقا تقسیم نموده بدلدھی آنها
 می پردازد - آواخر سنہ (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجری
 (که مزاج خسرو وقت از مسجد الدولہ ناخوش شد) مشار الیہ را
 بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
 بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی ست *

حرف الرء *

* روئی *

برادر زاده راجہ بہارا مل است - آواخر سال ششم بملازمت
 اکبری پیوستہ مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم
 (که میرزا سلیمان از کومک ناامید شدہ احرار طواف کعبہ نمود)
 او بہمراہی میرزا بطریق بدرقہ دستوری یافت - پسرش جیمیل
 پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشتہ
 چندے با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر
 بود) بسر برد داشت - میرزا اورا تہانہ دار میرتہہ کردہ بود - چون
 کار میرزا برہم خورد بحضور (سیدہ) سال ہفدہم در فوج منقلا
 (که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعیین شدہ بود)

صوبه دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمدہا ساخته داد - و بمقابلہ کلاه پوشان فرستاد - چون کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس ازان (کہ خان مذکور باعتماد تسم شجاع الدولہ عازم ملازمت پادشاه گردید) میرزا نجف خان بهیار منع نمود - کہ قسمہای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد اجدائی گزید - و در مالک هندویت بندیله آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بشوجداری کرہ مانکپور صوبہ آله آباد سربانڈی اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیکری مرتقی گردید - پستر بجہد کمر بسته بفراہم آوردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را (کہ بلدہ آکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاہجہانآباد سرخودسری افراخته گرد فتہہ باند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینہ و حصون مستحکمہ بہیچ یک سر فرود نمی آوردند) مستاصل گردانیدہ باخراج آنها پرداخت - پس ازان در (کاب پادشاه بتادیب ضابط خان پسر نجیب خان روهلہ شتافتہ بعد فرار او اماکن متعلقہ اش بضبط در آورد - و در سنہ (۱۱۹۲) ہزار و یکصد و نود و دو ہجری (کہ پادشاه عزیمت سمت نازول فرمود) او حسب الطالب خوف را رسانیدہ بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال معاملہ راجہ آنبیر پادشاه بدارالخلافہ مراجعت نمود نام بردہ از راز مرخص گردید - در حالت تخریر بمحاصرہ الور صوبہ

بخشوا مید - او برای مصالحی بذهبیها (که در لشکر بود) عرض نمود
 حسب استدعای او نسیجهها تعیین شده استاری شاهجهان آبان
 رهایی یافتند - و در سنه (۱۱۴۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو
 هجری حسب الطلب نادر شاه بهاک سده ششده شد
 (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری غالباً عصری را
 قوی ساخت - بصرگانش میریحینی خان - که آشورها باباس
 درویشی میگذرانید - بصر دومش میرزا بهاوری حیات الله خان
 که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در مازان
 بود - با فوج معین الماک میرمنو بسر اتمندالدوله قمرالدین
 خان ناظم لشور جنگ کرده جان در باخت - بسر سومش خواجه
 باتی خان - که در اولاً بصرکار نظام الدوله ^(۲) امینش آمده بخطاب
 امیرالدوله شریز جنگ نامور گردیده معیشت بصر میبرد - نامور
 اوراق شد است

• ذوالفقار الدوله •

* گفتند بوقت عجز زنجب نرسد *

* در قدرت اگر نخواهی آزار کسی *

(۲) * ذکریا خان بهادر هزبر جنگ *

(۳) پسر شیخ الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه داری لاهور هراقرزی یافت - ضبط و ربط و عدالت گسترش او بر زبانهاست بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور دو فتح نمایان او را دست داد - (۵) یک جنگ پناه نام قوم بهتی که از مفسدان تهر پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راوی در تصرف داشت - فوجی به سرکردگی راجه کورامل ملزم خود تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم جنگ میروار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوه تخت و تاج می پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سراد فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون ثواب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزی

(۲) املائی صحیح ذکریا است بزای هوز - پس در باب زاء معجمه بایستی

آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ب]

دایر جنگ (۴) در [بعضی نسخه] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخه

[۱] ازو راست دارد *

زبانی زبان زد گشته جانم و اجانب ازو شکوه و نالش داشتند
چون باد دنیای مرد افکن است آخرها بکامیابی چنان ازجا
رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها برانداخت - و دولتها
بشاک نشاند - و ندانست که *

* مصرع *

* در عفو لذت است که در انتقام نیست *

بسهل ناخوشی عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل
انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش
اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقی ترسید - ظلمی (که از نایب
مستقل او داود خان در دکن برخلاف گذشت) و اذیت (که
از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیره
تجارت روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین
سلسله نمادد *

* بیت *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *

* که پاداش عمل یابی سرانجام *

* سلامت بایدت کس را میازار *

* ادب را در عوض تیز است بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعنی هرگاه

بوامانده ببخشی چون درمانی برهی *

* بیت *

* در دیر مکافات زهر پیش و پش *

* عبرت نظران تجربه کردند به *

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے مکابا بجوابهای شافی و کافی پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسه بگلوش کشیدند و از هر جانب بمشمت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز از هم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (۱۱۲۴) هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را وارونه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار *

* بیعت *

* صاحب نظرے کجاست تا در نگرند *

* کان مولت و جبروت باین می ارزید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند

۱۱۲۴

* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنگاش بود

در یساق چنچنی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد * ناصر علی

در مدح او غزلے گفت - که مطلعش اینست *

* بیعت *

* ای شان حیدری ز جبین تو آشکار *

* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبالغه خطیر و یک زنجیر فیل صله داد - اما در ایام

استقلال به بیفیضی و ناروائی کار و مواعید عرتوبیه و دلخوشیهای

کاش شاهزاده را بپارند - که پیشنگرمی توره اینها را بردارم
چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثری
گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل دارود خان نایب نواب
دران جاست - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند
گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن
میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت *

گویند امام وردی خان (که بخشی او بود) گفت - که همین
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدين (که یگھر بخانه
آصف الدوله رفته در چاره گری حال خود بود) رسید - هر چند
با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضی
نشده معزالدين را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر
اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتي (که فرخ سیر ببار پله
پنج کوهی دهلی رسید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازم
شنتافته بانواع استمالت و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر
ملکی ذوالفقار خان را باریاب حضور داشته اسد خان را رخصت
نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمه (که برای او استاده شده بود)
دستوری یافت - و برخی پیغامهای خشونت آمیز فرمودند - که
باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را
(که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یکم

(۲)

احوال کوکلتاش خان ایمائے بدان (فته) جهاندار شاه بهراولفی
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده
بسموگده متصل آگره (سید) فرخ سیر به بے سرانجامی تمام
با مردم قلیل (که همگی بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن
طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و کوکلتاش خان بر سر گذشتن
دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکی میگفت پل بسته عبور
باید کرد - دیگرے میسرائید که آنها از گرسنگی و خستگی اقامت
نمی توانند ورزید - خود بخود پراکنده میشوند - که یکدفعه
فرخ سیر گذر پایا بے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجة
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بهیار
و سواران عمده بتوزک یهل (آرامت) - حسن علی خان باره
رو بروی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوء
از هم پاشید که کسے باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی
افتاده بود - اما سید عبدالله خان (اجی خان را از مقابل خود
برداشته بغوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ
درآرده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نقاره فتح
نواخته تا یکپاس شب استاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]

حسن علی خان •

داشت سربام گرفت - آن همه در شراب و نغمه و سیر و تماشا منهمک
شد که از خود آگهی نداشت - تا بدیگری چه رسد * * بیت *

* خوردن می هر بدیئی را ست سر *

* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مقرر اند ذوالفقار خان نیز با اختیار
سبهاچند کهتری (که در شرارت و بد ذاتی یکتا بود) کارها را گذاشته
بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهریار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بذار الخلافه شاهجهان آباد
رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار
ماه گذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد
فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقی و سپه سالاری
خاندوران خواجه حسین یزنه کولکاش خان برای مقابله
قرار یافت - ذوالفقار خان بمرداری او (که گاه نبرد و پیکار
ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضی نبوده منع میکرد
که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کمر *

* که در جنگها بوده باشد بنه *

اما بتسلط کولکاش خان پیش رفت نشد - چون خاندوران از
بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگرا رسید (چنانچه در

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبه او خواندند
 که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان
 (که در هرادی بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده
 بر فوجش تاخته مذهب ساخت - و لاش او را با لاش پسر
 کلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب)
 پیش جهاندار شاه (که با معدودے حیرت زده نیرنگی فلک
 استاده بود) آورد - و باقتضای وقت *

• نباید بدشمن که فرصت دهی *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که
 غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود)
 سرداد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد
 تیموری دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر از فیل برجسته
 تپاشی کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان
 نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوائی وزارت و رتق و فتق
 خلافت برافراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم
 جاجمراج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک
 غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد
 و پادشاه را (که بنشئه پرزور عشق لال کنور مست بود) دو بالا
 کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگه خورد - مالیخولیا

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
 عظیم الشان نسبت بخود غدیرے دریافتہ با جهاندار شاه
 نخستین پور خلافت (که از سابق با او اخلاص مند تر بود)
 پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم الشان
 (که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
 و برتری داشت) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افرامند *

گویند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان
 و جهان شاه را بتقسیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه
 یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بنام خود گرفت
 میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
 در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقوله
 کشته شد - یا بگولہ پرید که اثرے ازو نیافتند) خاطر او پرداخت
 با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجرات و غیوت از همه
 بیشتر) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان او بگوفتن ذوالفقار
 خان اشاره کردند - خان مذکور متغوس گشته از رفتن متقاعد
 گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی
 کشید - جهان شاه در عین معرکه با قلیله از کمر گاه خود را بر قول
 معزالدين زده متفرق ساخت - حتا لال کنور معشوقه جهاندار شاه
 (که بے اد آنے بسر نمی برد) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
 شاه خود را پیغامه یز اوها کشید - نثارهای فتح جهانشاه بنوازش

ندانه اند - خود را بکناره کشیده بتدارک باید پرداخت
 پادشاهزاده شیردل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد
 هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمی گذارم - القصه
 بهادر شاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
 ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
 مصمم الدوله امیرالامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
 و صوبه داری دکن نیز ضمیمه بخشیگری فرمود *

* الله الله این چه فضل است و کرم *

* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمی با منعم خان
 خانخانان قائم داشته همیشه نبرد کجروی با وی می باخت
 هر چند که خانخانان مرد زمانه دیده متحمل بود و بیشتر بتغافل
 گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بذاخوشیها صوبه
 خاندیس و پایان گهات برار را بضابطه ابتدای تسخیر (که
 سرشته آن داخل هندوستان بود) از دکن برآورد - بعد فوت
 خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت
 با خدمات سابق بدست او باشد - بغام پدر التماس نمود - پادشاه
 از فرط مروت و حیا (که فطری و جبلی داشت) جمع چنین
 خدمات خلاف قاعده دانسته بیاس خاطر از وزارت بدیگری

که ای یازی ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع به سعی و کوشش بهادرانه او به سرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین کار دست بهتة ظروفة تخفیف بمردم اردو (که از قحط و ترود هر روزه بجان آمده بودند) رو داد - از برنا و پیر تحسین و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یک از باریابان حضور باشا بر خه اهل عناد پادشاه عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار ورن کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منت گسل بود برغم او بامرای تورانیة اضافه داده او را بعزایت شمشیر و خلعت فقط دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و تنبیه غنیمت رخصت فرمودند آخرها بمنصب شهزادی شهزاد سوار رسید - پس از انتقال خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشگیری اعزازش افزود - و در جنگ بهراولی شاهزاده بیدار بخت (که مقدمة الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ ترود از ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران پائی کرد چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باخت زخم کم نمای قیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دین کار از دست رفته با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

است بر هفت قلعه رمینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع
آن ضلع بفزونی ارتفاع و قرارانی اسباب نبرد بزرتری داشت)
بنیروی پردلی و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیه
نصرت گدھے امتیاز گرفت . ^{۱۱۰۹} قلعه چنچی مفتوح شد تاریخ آن گردید
و راما از مشاهده جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب
و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته با سیمه سري تیه فرار
پناهی ادبار سپرد - یکصد قلعه خرد و بزرگ (که عبارت از ملک
کرناتک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمه ممالک محروسه
گردید - و زمینداران پر زور حلقه اطاعت در گوش کشیده
پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافه هزار سوار
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت
و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدومت والی
میر بخشیکری سر مباحات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا
بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم
(که ایام محاصره قلعه واکنیره موسوم برحمان بخش خیل
امتداد کشید - و از پریا ^(۲) نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سرزد
و مزهته را بکمک طلبیدن - و آنها حوالی و اطراف لشکر را
بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بعجلت تمام طلب حضور
گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرد داشتن توپها و مصالح قلعه گیری در ماند - اشقیا بر اسمعیل خان مکها (که عقب قلعه تهانه داشت) هجوم آورده زخمی ساخته دستگیر کردند طرفه هرج و مرج دید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را میخ زده روانه بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره با یک چشم برو ریختند - ستیز و آریز عظیم رو داد - خان جلادت نشان (که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات انشوده داد پردایی و بهادری داد - و کم کسی از بهادران جان بناموس ده ماند که از شاخسار مردانگی گل زخمی نچید - آخر غنیم را آواره دشت هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده روانه حضور گشت مکرر میان رام راجه و ذوالفقار خان آریزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع شکیب ربا گردید صلح گونه کرده بملک پادشاهی بر گشت و چهار ماه توقف گزیده باز به حاکم قلعیان پرداخت - و عرصه فراغت برانها تنگ ساخت - سال سی و نهم از پیدشاه خلافت به منصب پنج هزار و چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یک هزار و یکصد و نه هجری سال چهل و یکم حصن حصین چنچی (که مشتمل

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بدادرغمی غسل خانه
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعه (اهیری
موطن و بنگاه زه و زان از رخصت شد - پانزدهم محرم سنه
(۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعه فلک شکوه را برگرفت
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیری
در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزار و دو هزار سوار
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سی و پنجم
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزار و تحویل افتخار
نمود - و پس از آن بمهم قلعه چنچی (که راما برادر سنبها آنجا رفته
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوری
یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما
بسبب گرائی غله و انبوهی اشقیای پای استقامت نتوانست استوار
کرد - بفاصله دوازده کروزه برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش
با جملة الملک بکمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشی بمرتبه
رسید که کام بخش برغم اسد خان برام (اجه پیغامهای مخفی
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار
خان تهاذه داران در قلعه را دفعه واحده برداشته ببنگاه طلبید
غنیم چیره گشتند بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین
بیگ خویش او از ایران دیار آمده احرار دولت ملازمت پادشاهی
نموده بعطای خسروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقار خان نصرت جنگ *

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه
(۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر
آصف خان یمین الدوله تولد نمود *
۱۰۶۷ ع *

* زبرج اسد (ر) نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی
نوسر افراز شد - و در سال بیستم با صدیقه شایسته خان امیرالامرا
کدخدا گشته بعزایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت
و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهی از اجمیر بعزیمت
دکن باهتزاز آمد - و جمله الملک اسد خان را بهمراهی سلطان
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا
کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بر سر فتنه پڑوهان
رائپور (که در میرقچه فراهم شده شور افزا بودند) تاخته آویزش
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک و سانولداس^(۲)
و دیگر عمدهای مهاراجه جسونت متوفی (که مصدر فتنه و فساد
بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموری

و حراست قلعه آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی (که انتهای
 الویه عالمگیری از دهلی بمقابلہ و مصاف شجاع تصمیم یافت)
 خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپردہ
 با یک کروز رویہ و برخہ اشرفی از خزائن عسکر آنجا برداشته
 با توپخانه و ہمراہان خویش راہ آلہ آباد گرفتہ بیادشاہزادہ
 سلطان محمد (کہ برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس
 از تسویہ مغوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را
 بکشتن دادہ رخسار ہمت را غبار آلود ہزیمت ساخت - ذوالفقار
 خان نیز با معظم خان بہمراہی شاہزادہ سلطان محمد در تعاقب
 آن مرحلہ پیمای وادی فرار تعیین گشت - و بعد ازان (کہ بمراقبت
 سہ سالہ بمراسم تکامشی پرداختہ ہیچ جا شجاع را مجال اقامت
 و درنگ ندادند) از تاندہ (کہ بنگاہ خود ساختہ بود) آوارہ
 جہانگیر نگر گردید #

درین هنگام ذوالفقار خان (کہ از مدتی کوفتہ صعب طاری
 شدہ و عارضہ بامتداد کشیدہ از غلبہ ضعف و شدت آزار نیروی
 سوارہ و تردد و طاعت رفاقت عساکر قاہرہ نداشت) بنابر
 استدعایش از پیشکاہ خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان
 مرخص شدہ بمعظم نگر آمد - و ازانجا روانہ درگاہ معلی گردید
 در راہ مرضش اشتداد نمودہ در ماہ شعبان آخر سال دوم سنہ
 (۱۰۷۰) ہزار و ہفتاد ہجری باکبرآباد رسیدہ جہان گذران را

و حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازی زمانه
دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امری
(که فوق تصور بود) داد - الدال چشم از حقوق ابوت و تربیت
نپوشید - و کار منافعی حفظ سلطنت چندین ساله (که ططنه عظمی
و شکوه آن در سلامت زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده
در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جاده عبودیت
مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه (که باران لپی لپی مدور
یافت) مغلوب و اهمه گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد
اگر مرید نوازی فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من
اختصاص یابد بجمعیت خاطر باستانبوس میروسم - با آنکه این
امر دور از مصلحت بود اما بغلبه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول
فرمود - یانزد هم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازه
بضبط خون در آورده مردم پادشاهی را بدر بر آوردند - و بیعت
و یکم ماه مذکور (که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز
گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق
گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان
(که بافزایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بندهای عالمگیری
بود) بمنصب چهار هزار و در هزار سوار و عطای نقاره و انعام
شصت هزار درپیه کامیاب ارجه مندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

و بهیارے از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند
ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسپ جلادت برانگیخت
و با کمال دلادری بر قواش تلخت - بنابر حرارت و حدت (که
بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولی گشته بود) بے سعی
سهم و سنان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار
رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس
ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت)
بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب
از جانب اعلیٰ حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها
ازین طرف پرتو وضوح تافت ^(۲) - که محمد اوزنگ زیب بهادر
بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمی تواند قرار داد
اعلیٰ حضرت بمراعات مراتب تیغظ و احتیاط باستحکام برج و باره
قلعه پرداخت - و یکباره پره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان
با بهادر خان باشاره عالمگیری باهنگ محاصره هنگام شب پهای
قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرات خیال
جلوه گر نمی گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند
و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه
بجان فشانی و جانپاری کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران
از غردلی و نمکخرا می براه دریچه آب دریا بدرزده داد ناسپاسی

مي ربود - خلف الصدق از اسد خان اميرالامراست - كه اخوالش
عليصده رقم پذير خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بيگ - نوكر عمده ايام شاهزادگي خلد مكان است
و بميرآتشى سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رايست
عزيزمن شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه
برافراخته گرديد او بخطاب ذوالفقار خان ناموري اندوخت - و در
جميع معارك و غا و مهالك هيچ! مقدمه الجيش بود - و بهراولي
هراول رايست مبارزت بارج دلوري مي افراخت - در جنگ مهاراجه
جسونت چون سران عمده راجپوتيه جلو ريز بتوپخانه عالمگيري
پيوسته گرم سئيز گشتند از انجا (كه هجوم آن جلادت كيشان افزون
بود) مرشد قلي خان مير اهتمام توپخانه بپايمودي و پردلي
راه جانفشاني پيمون - و ذوالفقار خان بآئين دلبران ناموس جوي
هندوستان (كه چون کار جنگ دشوار شود از اسبان پياده شده
دل بر هلاک مي نهند) از اسب فرود آمده با معدود پای
هممت استوار ساخت - و گل زخمی چند از شاخسار تهوز برچید
آن بيباکان از گذشته بهراول در آويختند - و از آن جهت او
از آسيب هلاک ايمن ماند - و در روز صف آرائی دارا شکوه چون او
بخلاف قاعده دانان کارزار ترتيب افواج را برهم زده از توپخانه
گذشته پيش آمدن يسل جرانغار و برانغار طرفين برهم خورد

ازو بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بغای عالی نهاد
 (۲) جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بذاوران دانش پیشهای
 انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت
 مستحسن نداشته اند *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجملة بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای
 او راه یافت و شاه چندان التقای باحوال آنها ننمود خانلر
 از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکانی بهزد آمده
 دولت بندگی دریافت - و صبیح صادق خان یزنه یهین الدوله
 بدر منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موروثی
 سرمباهات برافراخت - و بمروزیام بمنصب سه هزاره چهره
 کامیابی افروخت - در آخر عهد آن پادشاه والا جاه برسم گوشه نشینی
 در پتقه اتامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه
 فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای
 سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاری نمود - و در
 سال دوم عالمگیری سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بمرض
 مزمنه (که علت انزوای او بود) بساط هستی در پیچیده
 در نغمه فہمی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام
 داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قزچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذو الفقار خان بے سبب ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قزچغا بیگ بیهانه آنکه رقمه از وای نعمت رسیده بخیمه ذو الفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست ^(۲) که شمشیر گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهرین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضاخوئی حکام داغستان امری دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاری ست - شاید بن اخلاصی او هم برشاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین مغویه منجبول بسفاسکی و بیباکی بود خصوص شاه عباس ماضی که بسکه بے اعتدالی و شوخی ^(۳) از ظوائف قزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجهی عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه نا ستوده را بااعت قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تحذیر سفک دماه مکرر بمبالغه بشاه برنوشت - که در آئین سلطنت و قانون نصفین بزد و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلسم ست بدیع نما - و معنائیست بس مشکل کشا - بیگ ناخوشی (که

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرشخی *

(۲)

و روزگار خوردگی او بعید می نمود [که با این همه مرتبت و جاه
(که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد] اما چون بر شاه
تحقیق گرفت آله دردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت
چون خان مزبور بخانه اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف
کشید او دانست که رنگ چيست - همین قدر بترکی گفت - که
سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که
امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطراب
خود را بدولت خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان
نداشت که او را زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت
(۳) عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق
قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان
(که ذوالفقار خان در بیگلربیگی گرجی شوران استیلای تمام یافت)
برخی حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار
و نه هجری شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچقا بیگ را (که از مقربان
(۴) آن سلطنت بود) بشوران فرستاد - که با ذوالفقار خان و امرای
آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالک نامها خاطر وحشت گرایان را
مطمئن ساخته بر مساک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها

(۲) نسخه [۱] قربیت و جاه (۳) نسخه [ج] خلعت مرحمت عنایت

فرمود (۴) نسخه [ج] قرچقا بیگ *

بر افراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر
 بلغ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بیستم
 با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده . سعادت زمین بوس
 دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمه ضبط بنگش
 بالا (که بار از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و پانصدی و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندی
 پذیرفته معه پانزده لک روپیه روانه بلغ نزد شاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده از آنجا
 روانه هندوستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعیین نمود
 و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد
 او بوسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن
 بهادر خان روهله (که چنداول بود) بسعی او خزانه بکابل رسید
 و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری
 بعالم عقبی خرامش نمود .

* ذوالفقار خان قرامانلو *

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خردفرهاد خان قرامانلو است
 که از امرای عظیم الشان شاه عباس ماضی بود - فرهاد خان در سنه
 (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری در جنگ دین محمد خان ازربک
 بهراولی شاه باوجود جلاوت و مردانگی بین الاقران تهمت زده
 گریز شد - شاه گمان غدری بار بهم رسانید - اگرچه از دانائی

✽ حرف الذال ✽

✽ ذوالقدر خان ترکمان ✽

(۲)
 پیری آقا نام - از مناصبداران متعینه کابل است - سال
 یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی مردان خان قلعه دار
 قندهار از والی ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجی
 گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه
 او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا
 شتافته با عریضه علی مردان خان مصحوب کسان او معاودت نمود
 و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاری
 پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علی مردان
 خان ایالت کشمیر تعلق باو گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان
 صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه
 یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستردر ایامی (که کشمیر مورد
 ریاست سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و عذایت اسب سرمایه شادکامی اندرخت - سال
 چهاردهم باضافه دربست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و شش صد سوار سرمایه کامرانی براندرخت
 پستردر هراسم غریب یافته سال هفدهم بعطای علم لوی امتیاز

سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و بیشتر بهم چو ترا من جانت تعیین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهنات پنداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنگش بصوبه دارمی مالوه چهره امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه دارمی مزبور بواسطت خاندوران بیاجیرا مرهقه مقرر شد - نامبرده مدتها زندگی نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل آنبیر بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی دکانین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال (که مدت تمام دوره زحل است) میباید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگه بجای او نشست - و پس از دسروش پرتی سنگه بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهقه درآمده - برخی اماکن پادشاهی بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگه برادر پرتی سنگه بر وطن قابض است *

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگه بوطن شتانت و با سید حسین خان بارهه مذاقشه برپا کرده مکرر بچنگ پیش آمده - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خادم منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سوارى ملازمیت کرد - و بوعده اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بقطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستور سید خانجهان بارهه خالوی قطیب البملک و حسین علی خان با قوچه علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمه چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی اصلاً استصواب و اطلاع راجه درمیان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معنی مغالطه که با سادات نداشت برهم شد - و آخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - و نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآبیر رفت - و در قضیه نیکو سیر متهم بجانب ارجی (ار) گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمه سادات برهم خورده مانع در میان نماند) اوائل

(۲)
* دهیراج راجه جیسنکجه سیموائی *

پدرش بشن سانکجه نبیره زاده میرزا راجه جیسنکجه است
 بجیسنکجه نام داشت : بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس
 خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 و خطاب راجه جیسنکجه و برادرش بزام بجیسنکجه امتیاز
 یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سخرلنا
 عرف کهلنا نامزد گردید - و در گرفتن قلعه مذکور (۴) رز یورش
 کلرهای دست بسته ازو بوقع آمد - در جلدوی آن از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار ترفع جهت - پس از
 ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان
 رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گریزند
 همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در
 اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنکجه (که بهمراهی خلد منزل
 اختصاص داشت) بمنصب سه هزار و سرافراز گردیده با او بر سر
 آنبیر بمذاقشه برخاست - پادشاه (که شیوه خاطر داری همه کس
 منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست) آنبیر را
 در سرکار ضبط نموده سید حسین خان بارهه را بقوعداری آنجا
 مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابله کامبخش متوجه دکن گردید

(۲) در [بعضی نسخه] سوائی (۳) در [بعضی جا] کهلنا آمده (۴)

در [اکثر نسخه] گرفتن ریونی قلعه مذکور .

سپاه پیشه بهم قومی و خویشی مقتول پیرخاش برخاستند - ازان میان شوره پشته چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زدن بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان نداشت) بحیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاح و اعانتی سر نزد - گویا همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس که بمرگ او مرز جوششها و حالات صحبتها از دل دوستان یکباره بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی خان مرحوم است - صاف دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون دیوانی دکن ببرادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت بیوتاتی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهی در سن سی و هفت سالگی ازین حسرت کده آرزو شکن بنه زندگی بر بست - و دانها بر دل اخلاص مندان گذاشت - در حالت تحریر دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهی ست و بدیوانی ارثی و دیوانی سرکار آن نوین عالی جاه سرافراز دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عنایت نواب آصفجه
گرددیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزار
پایه خویش باند ترافراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شیخ
منصبدار دیوانه وش تبعه اندیش چنوں آشفته افلاس زده عن لاشی
شمشیر حواله کرد - بسر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم
شد - اما ازان روز در مزاجش شورش و سورتی احداث یافت - و عنان
بجانب دیگر تافت - مردم خانه جنگ نگاهداشته اندیشهای دور از کار
سر بباد ده پیش گرفت - هر چند عقل رسا و فطانت پا بر جای
مقتضی این خام خیالیه نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را
بسیه کشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دام اقباله
صاحب فوج شده بجانب دهادر و دهاسین شتافت - و پا
از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان
قدرت و اقتدار با هر کس تبعه رانی سر میکرد - و بقباحث آن
نمیرسید - همان ایام در حوالی ریذاپور بملازمت نواب معزی الیه
(که عزیزت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شانزدهم
ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری
(که شهشاه معظم نادر شاه بدلهی آمده قتل عام فرمود) سپاهیه
اجل گرفته از متعیده بے اعتدالی نموده جمدهر حواله کرد
یکم از حضار پیشدستی نموده او را از هم گذرانید - جمعه

و درشتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صله رحم و مراعات آشنائی نمی‌شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلایق کمتر می‌کشود اما بدیانت و راستی یگانه عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف^(۲) نداشت - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات می‌کرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي می‌کرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می‌گماشت - و بمشائخ حال چندان نمی‌گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی‌خورد اما تفکه و تنقل بغواکه و لبوب بسیار می‌نمود - توانا هیکل قوی‌توت بود - و در برق‌اندازی و تیراندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکندهیلی^(۳) (که موضعی سمت سه کوره شهر) مرغزار از زمین العابدین خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارجیلستان بر ساخت - زمانه بانداز متمناش مساعد نگردید و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارجیل سبز دران معموره از همان جا است - پسر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی‌همتا و در صحبت دوستی بی‌تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلده خجسته بنیاد

مربور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع
 قہمت چندین سالہ مال دازی بوجہ وجیہ بر روی افتاد - و الا
 خدا داند کہ با کدام ظالم آشفته سر از جبابرہ روزگار سروکار افتادے
 و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رائی
 و خود سري بود با عضدالدولہ عوض خان نایب صوبہ دار دکن
 محبتہا در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت *

چون نواب فتح جنگ از ہندوستان معارفت نمود عزیمت
 جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (کہ از راستی و درستی
 در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانہ سازی نا آشنا)
 بلا تمکاشا نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت ظرف
 ثانی بر زبان می آورد - لہذا باتہام توافق با مخالف شہرت گرفته
 نزدیک شد کہ آسیبہ سترگ عاید حالش گردد - حام و گذشت
 سردار بفریاد رسیدہ بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد
 مدتی منزوی و خانہ نشین بود - بار دیگر آصف جاہ بر سر
 مرحمت و عنایت آمدہ خواست ببحالی قبول و خدمت بر نوازہ
 عضدالدولہ بکینہ دیرینہ بمخالفت پا افشردہ از پرداخت احوالش
 باز داشت - اگرچہ بدر استغنا و بے نیازی زندہ سماجت و ابرام
 شعار خود نساخت اما فکرزدگیهای بیکاری و بطالت آخرها
 بہ بیماری انداخت - در شہر رجب سنہ (۱۱۴۱) یکہزار و یکصد
 و چہل و یک ہجری بعالم بقا منزل گردید - هرچند بسختی

فرستاده مستمال بید نمود - و تلاقی و انتقام^(۲) را بر قابو وا گذاشت
نگاه بجایزب راجه رتن چذد کرده زهر خفد نمود - و گفت
زرها بهررب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار
خواهد بود - درازده هزار مشعلچی نگاهداشته دمی از قطره و پویه
نمی آسایم - و شب از روز نمی شناسم - خان مذکور گفت که
قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج
همراه میرسد - و در اسب و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو
شده گفت - کمال سپاهگری مردن است ناچار هرگاه سردار
باین جرأت مثل هوش باختهای بے حوصله حرف زند - خان
مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجمله پس از در افتادگی دوام سادات بسر التفاتی
اعتماد الدوله از پیشگاه جهانبانی بتفویض دیوانی ارثی رخصت
دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول
الطاف بیکران آن نورین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر
کبیر بمسند آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار مأموره
نموده رتق و فتق محالات تیول خویش بر رای رزینش مفروض
فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باستردان
زر مغضوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

(۲) نسخه [۱] تلاقی و انتقام را (۳) در [بعضی نسخه] خبرت - و در

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - در آن اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از متمولان شهر جبر و قهرا برستاند - برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتیپای نفع عام از احتیاج عامه باز داشته بضبط خانه مشار الیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلأق بود) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظریزد کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالی پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حای و ادائی خانه او و خویشاوند نزدیکش (که همگی بهفتاد هزار روپیه میرسید) دیگر سوای بدنامی و رسوائی طرفه نیستند - و طرفه آنکه چون امیرالامرا از سوئے مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت هم دیگر محمول داشت *

خان مزبور خود نقل میکند - روزی (که از کشته شدن عالم علي خان آگهی آمد) با مشار الیه هم بطریق استشارة مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای موافق دید خویش عرض کرد - که مثله هندی سم - چون دست بزر سنگ بند بود با هستگی باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس اینجا سم - اکنون عجالة فرمان موپه داری بنام نظام الملک

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش و دیعت حیات
 سپرده بود - ثواب نظام الملك فتح جنگ ناظم آندیار تجویر
 قلعه دارچی قلعه ارک بذا خان موسی الیه ارسال حضور نموده
 پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد ازان (که امیر الامراء
 حسین علی خان ^(۲) ساخت برهانپور را مضرب خیام فیروزی گردانید)
 بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان
 مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام مؤثر بذواخت - و بعطای
 خطاب دیانت خانی نام آور ساخت *

و چون عزیزم هندوستان نصب العین همت آن نوئین عظیم القدر
 گردید اورا (که پهای عزل درآمده بود) ظوعا و کرها همراه گرفته
 پس از خلع و قلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار
 هزاره بلذرتیه گردانید - [از آنجا] که خان مشارالیه از سن سبا
 در خجسته بنیاد (که بنابر قرب معسکو پادشاهی هارسه پیش
 نداشته - و ادهم بیاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات
 می نمود) بمرجعیت و خود سری گذرانیده خوگر تبعیت و شناسای
 مزاجدانی نبود [چار و ناچار در استرضای سردار که گزیر نداشت
 می کشید - اما بخواشی مطلق نمی ساخت - راجه رتن چند
 (که در مزاج هردو مدار السلطنت جا کرده بود) غبار آلود
 گذررت شده کار شکلیها پیش گرفت - و آخرها بسعایم او پاره

(مآثر الامراء) [۷۳] (باب الدال)

پوتنه از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العاب
و شکفت نمائی از ترسستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد
و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه
برمی آورد - در بادی النظر بحضور حیرت می افزود - و همین
قدر مناشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد مذل بوقت
مراجعت از دکن او را باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین
برد - قضا را درین ایام مرشد قای خان میرزا هادی (که از بنگاله
آمده دیوانی دکن سرافرازی یافته) چون دلش پابند آنولایت
بود باستعغای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی
جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التغات جان تازه
در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بغام والد
خان مزبور (که بحراست قلعه ارک خجسته بنیاد می پرداخت)
مقرر ساخته برغم خانندان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب
نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت موطن مالوف فائز^(۳)
و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور
بسته یکران عزیمت براه نوردی در آورد - حیدر علی خان خراسانی^(۴)
دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثانی نداشت) در اکبرآباد
دو چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خود برگردانید - کادشهای

(۲) در [اکثر نسخه] آهی و رصاص (۳) نسخه [ب] وطن (۴) در
[بعض نسخه] حیدر قلی خان

پس از فوتش سلسلهٔ او جاری شد - خان صد اقامت نشان سید شهاب الدین نامی را (که از صوبهٔ بهار بود - و مدتی بخدمتگذار (ری و پرستاری آن کامل الصفات قیام داشت) بجای نشینی تعیین کرد بعد از همدشیره زاده اش سید سعد الله بجایش نشست - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمیدان منجهایی صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجربید و عدم تاهل آماده - بعلوم نقای و عقلی شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثری ماکات رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن خلق بیش از پیش پیراسته *

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی بیدر و پستر بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافرزنی منصب و خطاب خانی اعزاز اندوخت - و دران هنگام (که خلد منزل بموکب فیروززی امن افزای ساحت دکن گردید) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهی گشت - از انجا (که جوان قوی هیکل نمایان و بحدوث طبع و رسائی ذهن باکثرفزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود) بیودن حضور (که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمهٔ افزایش درجات است) مکلف شد - خان مزبور از وطن دوستی بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نمیشد - برخه کوتاه نظر بکج بینی و غلط حسی خویش گمان کیمیا سازی بدر برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم رسید - حال آنکه نه کاف دروغ از زیبق و کبریت بدماغش خورده - و نه

بخدمت واقف (موز بطون و ظهور میان شاه نور) که در دیش بود
 دکان و دستگاه شیخی نجیده معجزانه و متوکلانه میگذرانید)
 پیوست - و عقد قلبی بارادش بر زن - در همان سن و سال بنیامین
 انگاس آن بزرگ خود را از ملاحی و مناهی باز داشته بدرخه اشغال
 این طایفه صافیه اشتغال می درزید - و چون آن پسر نورانی بعالم
 چاروانی منزل گزید دافی عقیدت صافی اعتقاد مبلغ خطیر
 برترمیم و تعمیر مقبره از صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار
 رونق دیگر افزود - که الآن در فذای شهر نصارت بهر مزارے دیگر
 (که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده
 باشد) نیست - سوای ایام اعراس از و خافایش روزهای دیگر
 هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمعه و هجوم از وضع
 و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش می آمد
 در فلوس بدبستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین روز
 شاه نور حمای میگفتند .

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش
 بهیچ یک اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فتوی کلامش
 دریافته اند - که دولتمند زاده بود از سرزمین پورب - و مریدانش
 برانند که زیاده بر عمر طبعی زندگی یافته - غریب تر آنکه سلسله
 بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیروی و مریدی حرفه بر زبان
 نمی راند - به مخلصان و محبان تلقین ذکر و ارشاد شایسته میفرمود

* کی خواب میتوان کرد در خانه آفتاب است *

پسرانش کلانی محمد دلدار خان مظفرالدوله بهادر انتظام جنگ
که در عمل نظام الملک آصف جاه فوجدار می سر می پرداخت
از چند سال چون تعلقه مزبور بتصرف مرهقه رفت پیش نظام الدوله
آصف جاه حاضر شده ببخشیدگی صوبجات دکن مامور است
و بر محرر سطور عاطفت دارد - دومی دلدار خان - که فوجدار می
بسواپتن مضاف سرا داشت - پستتر پیش نظام الملک آصف جاه
خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سزافراز شد - سنه (۱۱۶۶)
هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو
صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علی نقی - خلف از محمد میر عبد القادر دیانت خان
است - که برآستی و دیانت ثانی اثنین والد ماجد خود بود
و در درائی مهم سرکار پادشاهی راه مداهنه و مصاحبه نمی پیمود
از آغاز سن رشد و تمیز بخیامت پدر گرامی قدر (که بعلاقه
دیوانی دکن اقامت گزین معمر سلطانی بود) دیوانی صوبه
خجسته بنیاد رو برآه می نمود - بیوتاتی بلده نیز بالامالت
انضمام یافت - در اوان شباب نشه انتباه و آگاهی در سرش ریختند
شوق ازادت و انابت سر بر زن - برهبری توفیق و قیادت سعادت

عبد الحکیم بن میرو عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوری است
 که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق
 مولانا کمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه
 (۱۰۱۱) هزار و یازده هجری در گذشت - مرقد او بیرون بلد
 مزیور در سرای حاجی سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر
 دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشگی ببارگاه خلد مکان آرد
 بنابران شیخ عبد العزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب
 دلاور خان و بتدریج بمنصب دو هزاره ترقی کرده بآخرت سزا
 شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب
 پدر مخاطب گشته در ابتدای جاوس محمد فرخ سیر برفاقت
 نظام الملک آصفجه (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن آلکا
 گردید - و پستتر بتجویز حسین علی خان امیر الامرا بفوجدارئی
 رایچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراہ مبارز خان (که باوی
 سلف میشد) بجنگ آصفجه گمر بهت - و بعد کشته شدن او
 دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مرود آورده
 پوزاخت او بر روی کار آمد - بمنصب پفجهزاری متصاعد شد
 و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی و نه هجری رخت بعالم
 بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص
 میگردد - از وخت *

* بیت *

* مرگان بهم نیاید دلدار بے نقاب است *

(که دست چپ بود) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف

مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (۱۱۶۴)

هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضر بندوق شهید ساخت

و خون با هدایت مخی الدین خان ساز محبت کوک کرده

غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای درد اندیشی مدارا

میتمود اما پس از وصول لشکر برای چوٹی متصل کرپه حوصلها

بتنگی گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید

دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر واد بگوله تنگ در گذشت

(۳)
و انعم ما قیل *

* رباعی *

* هر کام که در جهان میسر گردد *

* هرگاه بپایان رسد ابتر گردد *

* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

در حالت تحریر رنجهت خان عرف مذکور خان برادر علائی

بهادر خان بفرجدارگی کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با (اقم

سطور آشنا شد *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم هیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

(۲) در [بعضی نسخه] برای چوٹی - یا رانچور باشد که جائی مشهور است

(۳) در [بعضی نسخه] و انعم ما قیل *

از رسیدن پادشاه ببهراورد چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسسه روز مبارکه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز صبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت منوبه داری دکن بدو خان مقرر گردید او نایب هیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (۲) که حیدر علی خان دیوان دکن گشت) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان و زندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگردانید - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار می پرداخت - شین (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان بهلچری شهبخون آوردند - و ساهله انضباط از دست رفت) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

(۲)
و برادر پایانگهات اصاله باو مغوض شد - در برهانپور بایزید
خان همشیره زاده اش نائیب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار
و در برادر همشیره زاده دیگر (که علاول خان نام داشت)
بنیایمت می پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضه اقتدار محمد فرخ سپر در آمد
سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن
بکسین علی خان امیرالامرا قرار یافت از عزیمت آن الکا نمود
درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را
ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نموده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد
صورت نیست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قلیل
بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را زانده
صفها را برهم ساخت - دران آویز و ستیز مطابق سنه (۱۱۲۷)
هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگوله زنبورک کار او تمام شد
لارلد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر
حقیقی بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی
می پرداختند - دومین سال پنجاه و یکم بمنصب در هزاره
رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد
اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست)
سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

سرمایه نامورنی اندوخت . و باتفاق روح الله خان بمقامه قلعه واکنیر نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه سید) جان بحق تسلیم نمود . پسرش عمر خان - که آخر بخطاب (نمست) خان چهره عزت برافروخته در زمست پوره اورنگ آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - اما داود خان بتعیناتی در الفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه چنچی (۲) و محارباتی (که با مقاهیر و داد) مصدر ترددات گردید - و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد (که اصالة بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایه افتخار اندوخت - و سال چهل و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور اصالة ضمیمه شد - سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه داری حیدر آباد چهره عزت برافروخت - سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعه واکنیر شتافت) او حسب الطالب از چنچی آمده در گرفتن قلعه مذکور خدمات شایسته و جراتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خادمگان در جنگ کام بخش با ذوالفقار خان شریک ترده بود - سال سیوم جلوس خلد منزل بنیابت خان وزیر بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

(۲) نسخه [ب] چنچی - و در [بعضی نسخه] چنچی *

سیوا روانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود - خضر خان پس از ملحق شدن (روزه ضیافت شیخ قرار داده او را طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه (سید خضر خان بنابر استقبال برآمد - شیخ (که از مضمرا و آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معنی فوج بر سر دکنیان برده جنگ عظیم داد و آخر دکنیان دست توسل هوایی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند - داود خان دران ایام در قلعه نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالات او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلد مکان نوکرمی پادشاهی نموده بمنصب چهار هزاره و خطاب خانی سرپاژد گردید - و برادران و اقربایش بمنصب در خور سرفرازی یافتند و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبه برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد (دو سوکب سلطانی بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و زمست خان عم خود (که عالی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکرمی پادشاهی و منصب هزار و پانصدی سرفرازی یافته رفته رفته بمنصب پنج هزاره و خطاب زمست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فسادپروهان مرهته رخصت پذیرفتند - زمست خان بخطاب بهادر خان

والد او از ولایت توران آمده - مومی الیه بهمت بلند و ذهن عالی
متصف - و بشعر و سخن مربوط - (۲) رزے چند بنیابت جد بزرگوار
پرداختہ پس ازان بحیدر علی خان نقش صحبت او درست
نشستہ فوجداری بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مرہور
حکومت بتیلاں میگرد - چندی پیش ازیں حسب التجویز
آصف جاہ بعملی اندوز (کہ از محالات مشہورہ صوبہ بیدر است)
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزل ماء
(کہ بے عینک تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین
بیکاری و عطالت شوق بکیمیا بہم رسانید - و اصطلاحات ابن فن
از کتب معتبرہ قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (کہ در خزائنہ
غیب است - نہ در دکان عطار) امیدوار - ذلک فضل اللہ
یوتیہ من یشاء *

* داؤد خان *

و بہادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پٹی - نامبرہ
ابتدا بشیوہ سوداگری بسر می برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور
نوکر شدہ باستصواب بہلول خان عبدالکریم میانہ برتبہ سرداری
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بہلول خان
شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاہر جہت
کمک شیخ مذاہج (کہ باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمیت پادشاهی دریافت)
بعزایت والا سرمایه اعزاز اندوخت - و چون توجه بعیدر آباد
و استیصال کام بخش پیش نهاد عزیمت پادشاهی بود - برخه اسمعی
محل در قلعهٔ رمینۀ بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم
بخان مذکور مفوض گشت - و چون خالد منزل ازان طرف رجعت
فرموده عام معارفت بهندوستان برانراخت خان مذکور (که توطن گزین
خجسته بنیاد بود) بقلعهٔ داری قلعهٔ ارک آنجا سر رشته فراغت^(۲)
و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله
بحضور رسید) ازانجا که دل بستهٔ آن دیار بود دل نهاد این کار
نگردید - و بظاہر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود
که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن
بعیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن
مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفه از فضل
و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی معنوی را تبرک در مجلس او
میخواندند - پسرش دیانت خان ثانی است - که درین صغیفه
احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختر (که
نزد او محبوب تر بود) پسر صبیۀ کلان سید امانت خان معروف
بارجمند خان است - که پدرش سید اتائی است میر احمد نام

مزبج نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم
برادرش امانت خان ثانی متصدی بندر سورت ازین جهان
فانی بنعیم جاویدانی پیوست از بایالت بندر مشطور لوی
کامرانی افراخت - و بعزایت اضافه پانصدی بمنصب در هزاره
نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه
سلطنت درجه استحسان نیافت - بزرگترانی طلب حضور گردید
و بهتر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجز آمد - بعد واقعه
ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته
در اورنگ آباد گذاشت *

(۲)
از اختیار و اعتبار دیوانان آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار
دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهر که میخواستند زیاده
بر آن هم بدفعات تن می نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون
دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از انجا [که غیر خان
فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمده ترس در دکن نبود]
هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی قبول نزد او میرفت - و آن
نرئین بلند مرتبه بهمین رجوع غیر مترقب بضد نموده دستخط
میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو و صل
بر مرز و بوم دکن افکند) دیوانی را بنام مرشد قلی خان مقرر نموده
تا رسیدن او از بنگاله موسوی خان میرزا مهدی بذیابیت دخیل باز

مستقیم احوال ثابت احوال بزرگ منش ستجیده خصال بود - و بصدق
و راستی ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - در حین
حیات پدر بزرگوار بعهد اتحاد مکان در بارگاه خلافت سعادت
روشنایی اندوخت - و بگلگونه کاردانی و رشادت چهره روزگار
خویش افروخت - در آن هنگام (که والد ماجدش بتمشیمت مهمات
دیوانی دکن می پرداخت) مشارالیه به بیوتائی بلده اوزنگ آباد
قیام می ورزید - چون موکب عالمگیری ببلده مذکور سایه وصول
افکند باحذات شهر پناه آنجا (که دوره اش هزار ذره که دو کوره
پادشاهی است) امعه از شاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال
فوج فیروزی تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام
مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعاد چهار ماه بعدده
خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت
پدر از آنجا (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه
خاطر پادشاهی ارسام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال
هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که
اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافه نمایان موزن مراحم
گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار
الطاف خسروانی بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او
بذیانت خانن فرق عزت برافراخت - و در سال سی و چهارم
بخدمت دیوانی صوبجات دکن از انتقال موسوی خان میرزا معز

برادرش عبد المحسن خان عرف موجه میان (۲) که آخر بخطاب
 ارثی سوافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سبها (اتق و فاتق
 مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبی خان کور ادر
 نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده
 خود را بکشتن داد - پسرش عبدالحکیم خان بجای پدر نشست
 مرهته غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعثت چوئه گرفت - در
 حالت تحریر [که سنه (۱۱۹۳) یک هزار و یک صد و نود و سه
 هجری است] حیدر علی خان بر تعلقه او دریده او را دستگیر
 نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود در آرد
 اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزاده
 بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خاندگان
 بفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزاره و خطاب
 اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم (که دارن خان قریشی
 بتعاقب سیوا بهونسله گام همت برداشت) او با معدود در هردلی
 بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری
 تا سال بیست و یکم حیات او مستفاد میشود *

* دیانت خان *

میر عبد القادر - پسرین خلف امانت خان خوانی سمت

(۲) نسخه [۱] موجه میان (۳) نسخه [ب] عبدالحکیم خان (۴)

نسخه [ب] ذواب حیدر علی خان *

سال بیستم و نهم خلد مکان بمحاصره بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهی دریافت - او نیز شرف عتبه بوسی اندوخته بمنصب شش هزارگی شش هزار سوار و خطاب دلیر خان اوی مباحات بر افراشت و مدتها در تعییناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزارگی هفت هزار سوار درجه بلندرتبگی پیمود - پس از ارتحال خلد مکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جهته در تعلقه فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکاره سمت از صوبه بیجاپور) رفته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداری و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامی اندوخت - و پس از پورش عبد المجید خان (که در صوبه داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکی دکن مرهته تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقه مذکور در عوض چوتنه^(۲) بدست او رفت - و قلیله باقی ماند - در حالت تحریر پهرش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می بود - پهر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبی خان اسمت - که کرپه و غیره محالات صوبه حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پهرش عبد النبی خان کور بتعلقه مذکور سرافرازی یافت - پس از

مدار عالیہ دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیزتہ در کنار بہیمرہ آمدہ و ازین طریق بہادر کوکلتاش شتافتہ باہم ملاقات کردند - و صبیحہ خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش مذکور منسوب شدہ ہر دو بجاہای خود برگردیدند (بہلول خان از خواص خان نفاق در دل جا دادہ خواست او را در راہ دستگیر سازد - از ازیں معنی آگاہی یافتہ شبشب روانہ بیجاپور گردید - پستہ کہ بہلول خان متصل بلدہ مذکور (سید) او سررشتہ ہزرگی از دست ندادہ باستقبال بر آمد - بہلول خان بتقریب او را نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیما بین دکنیان و افغانہ نفاق بر ملا گشتہ کار ہزد و خورد کشید - بعضی از دکنیان بغوج پادشاہی ملحق گشتند - و اکثرے بوالی حیدرآباد رجوع آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بہادر کوکلتاش بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراہم آوردہ بر اماکن متعلقہ بیجاپور آمد - و فیما بین او و بہلول خان عبدالکریم کشش و کوشش بسیار کرۃ بعد اولی بوقوع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش طالب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضہ اقتدار دایر خان در آمدہ بمناسبت قومیت ہر دو با یکدیگر ہمزیان شدہ قاصد حیدرآباد گردیدند - و با دکنیان (کہ از جانب حاکم حیدرآباد آمدہ بودند) مجاریات سترگ رو داد - درین ضمن بہلول خان بہ بیماری درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بہرہ داری سر پراخت - تا آنکہ

ماند - هیچگاه سیلی زمانه نخورد - و ذلت و خواری نکشید
 پسرانش کمال الدین و فتح معمر - در می در جنگ و در چال
 بیجاپور بکار آمد *

* دلیر خان عهدالورف میانه *

نبیره زاده بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکانی
 بروزگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار
 سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلیٰ حضرت چون
 خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملك
 دکنی پیوسته نوکری او اختیار کرد - و چندس در مقابله افواج
 پادشاهی ساحت کجری پیمود - پستتر با عادل خان بیجاپوری
 توسل بسته چاکر او شد - سال هفتم در محاصره دولتآباد شوخیها
 نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت
 و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداری و خطاب بهلول
 خان نام برآورد - و چون والی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها
 بدست دیگر ناسپرد با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط
 بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه
 جیسنگه بتخریب ماک بیجاپور تعین گردید) ناسپرد از سرداران
 فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که
 خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

خواست که ادرا با خود همدستان ساخته عام خودسری برافرازد
 دایر خان سر ازان بیچید - سرگرانی طرفین بنا خوشی انجامید
 دلیر خان برسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب
 قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهی گذشت (که
 پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاعت نموده احرام
 حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید (که این
 افغان پر شر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهالش
 او روانه شدم) بموصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرار
 در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن سبا
 تربیت یافته دوش و کنار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض
 میکرد پادشاه گفت - که ایغمه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطرار
 میفرمایند - پادشاه تذذ شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست
 مشکل آنست که مبادا باهم ساخته بشود - و فوج (که سردارش
 دلیر خان باشد) در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم - پس
 هرگاه مرا با او سردکار افتد جنگ در سر دارد *^(۲)

بالجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتی
 غریب از قوت و اشتیهای او اشتها تمام دارد - و بر الوس خود
 بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه
 و یارویی طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمای دولت و شوکت

آن دیار بآن سردار نامدار مغرض گشت - که تا تعیین صوبه دار
 مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم
 با افواج حیدرآباد در آویخته پیکار سخت دست داد - خدمتکار
 (که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان
 در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیاری
 از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن
 ترددش قلعه^(۲) منگل سرهه از تصرف سیوای بهمنسله برآمد - و در
 سال بیست و ششم (که بلده اوزنگ آباد مطرح الویه عالمگیری
 بود) او را با سران دیگر بمساق بیجاپور تعیین نموده تا (سیدن
 محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری
 شدید کشیده در مبادعی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یکمزار
 و نود و چهار بجایید سرا شتافت *


اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بغضه آثار خود سرب
 و سرکشی ازو تفرس نموده مغمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق
 پیوسته این حرف پرتو از فروغ راستی ندارد - بعضی ثقات
 برانند که برادرزاده اش بتبدیل حیّه (که معتاد داشت) کارش
 تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که
 سپاهگیری هیچ یک را بخاطر نمی آورد) از دلیر خان حساب
 درمیداشت - گویند هنگامی (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

یا بر جا (کہ ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تحسین و آفرین
دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصه کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر
گرم گردید کہ تا چند کردہ خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
دایران بود *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* همه دشت پاشیده چوگان و گوی *

و پس ازان (کہ عرصه بر فوج پاشاهی تنگ گردید) ناچار بافرونی
هممت و درستیی حواس راھے (کہ در چهار پنج روز بالای دشت
فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند)
در سه هفته بر رفتار قهقري رجعت نمودند - و چون قلعه سالہیز
مضاف بکلانہ بدست غنیم افتاده بود بانزاع آن متوجہ گشته
هرچند سعی بکاربرد سودمند نہ افتاد - و جانگزائی آب و هوای
آن ضلع بتضییع و ہلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل
مظاہر  برخاست - و در سال ہیژدہم بآستانبوس خلافت چہرہ
دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبہ داری ملتان رخصت
یافت - و در سال نوزدہم آن صوبہ بہ تیول شاهزادہ محمد اعظم شاہ
مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیدہ بیساق دکن مرخص گردید
چون سال بیہستم خانجہان بہادر ناظم دکن معاتب شد خبرداری

یافت که هر ساله دو لک روپیه پیشکش بسروار والا بودی سازد
و قلعه مانک درک را (که از حصون متیغه سرحد اوست)
مسما سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش
بوصول رسید و ایصال هشت لک روپیه دیگر نیز در مدت دو ماه
(۲) و بیست لک روپیه باقی را بودی سه سال قرار داد زمیندار را
(که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود)
با (ام سنگهه کپین پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون
کوکب سنگهه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیه سنوات ماضی
بر ذمه او جمع بود) نیز سر بر خط ایایی و انقیاد گذاشت
سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری
هرساله بر وی معین نمود - در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب
عادل شاه و تلخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکز خاطر است
خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند
که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال ۱۰۸۸
از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامه‌های او
در دیار دکن بر السنه و افواه وضع و شریف دایر و سایر است
و در جنگی (که خانجهان کوکلتاش را بهر اولیعی دایر خان آنطرف
آب بهیمره بعساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عتق ریب خصن پورندهر
 (که بسیاری از اقربا و مردم کاری او دران مخصور بودند) مسخر
 خواهد گشت - براجہ طرح آشتی انداختہ ملاقی گردید - و آن قلعه را
 با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دلیر خان هنوز بیای حصار
 اقامت داشت راجہ سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و او بعد
 ملاقات دو صد اسب با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و دو نفوز
 از نقائس اقمشہ اورا دادہ رخصت نمود - و پس از انصرام
 این مهم در هراوی راجہ بختی و تاراج ولایت بیجاپور پرداختہ
 عادل شاهیہ را مالشہا بسوزاند - چون از آن کار را پرداختہ بنابر
 هنگامہ شاہ عباس ثانی (کہ بعزم سپاہ کشی و لزوم آزمائی
 داعیہ فرستادن لشکر بهرحد هندوستان اظهار میکرد) پاکفر سران
 و سپہناران احکام طالب عز صدور یافت - و خان مذکور نیز
 در سال نہم حسب الطلب برجناح سرعت و استعجال روانہ گشت
 از دریای نزدیکہ گذشتہ بود کہ از نیرنگی تقدیر خیانت مستعار
 شاہ ایران سپری گردید - و نایب آشوب باظفا گرائید - دلیر خان
 بوصول یرایغ با جمعی از امرای پادشاهی کہ همراه داشت عطف
 عنان بنجانب چاندہ و دیوگدہ نمود - مانجی ملاز زمیندار چاندہ
 یوسیلہ عاجز و ابتہال بملاقات آمد - و از کار آگہی و معاملہ شناسی
 برسم جرمانہ مبلغ یک کروڑ روپیہ را از نقد و جش متعہد شد
 و پنج لک روپیہ بطریق شکرانہ بخان مذکور متقبل گردید - و قوا

استقلال در سرزمین دکن فرد برده بتاخت و تراتی غبار شورش
 برانگیخته بود (دستوری یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزام
 قلاع سیوا همت برگماشت از تصبه بونه بکشايش قلعه پورندهر
 در در مائل درانه گردید دلیر خان (که مقدمه الجیش فیروززی بود)
 از کتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان در مدد نزل بود که
 ناکه فرچه از اعادی نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحما
 بهادرانه قاب مقاومت نیارده چاکه بگریز کرده بجانب کوه
 (که آن هر در قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان چنگ کزان
 و خصم افکان بران کوه برآمد - و بسیاری را طعمه شمشیر گردانید
 و معموره (که در کمر کوه بود - و آنرا ^(۳) مایه گویند) آتش زده
 بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر در حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند
 خان مزبور پای همت نکشیده ^(۵) بیادری شهامت و بهالت
 متصل حصن پورندهر رسیده عجالت مورچال بر بست - و چون
 چذد در محاصره هر دو حصار به نبرد آرائی و هنگامه افزائی
 گذشت یک برج قلعه در مال بمدمات متواتر توپها انهدام
 یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز
 آن برج بز آردن - محافظان بزینهار در آمدند - سیوا بر جهد

(۲) در [بعضی جا] پورندهر آمده - و در [بعضی نسخه] پورندهر (۳) در

[بعضی نسخه] سالور (۴) نسخه [ب] مایه (۵) در [بعضی نسخه] کشیده ۵

صبح بمكانی آردده راه یورش نمود که خندق پر آب داشت
و معیوبت طریق و اجتماع مقهوران بیش از دیگر جوانب بود
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ
و تغذگ و دیگر ادوات آتشبازی رها کرده روی هوا را از ابرودن
تیره ساختند - و حقه‌های باروت از بالای برج و باره شراره ریز
و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دایم خان از وفور
جلالت و ظهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجویز نذموده - فیل سواره
بآب خندق راند - همزاهان چون چنین دلاوری از سردار مشاهده
نمودند عرق جرأت حرکت نموده دران رستخیز بلا (که پردلان
وزگار را قدم همت میلغزید) یورش کردند - و حربی معصب
در پیوست - اکثری از عساکر اسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمعی را
دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنجم تیر بدلیر خان رسید
و بسبب سلاح مجروح شدن - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضه آن
بذن شد - خان دلاور با جوقه بپای حصار رسیده بدستگیری شجاعت
بیالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال در آویخت
و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل
حصار شده لوای استیلا بر افراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس
گشته بدر قرار زدند - و بعد قوت میر جمله خان مشارالیه بمنصور
آمده ناصیه سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال
هفتم بهمراهی زوجه جیسنگه باستیدصال سیوا بهونسله (که ریشه

تمام حصار مقدر (نبود) دلیر خان بصوابدید سپه سالار محاذی
 برج از برجهای کلان مورچال بسته باوازم قلعه کشائی همت بهت
 و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپ (که بپرچ و باره
 میرسید) از کمال استواری حصار جز گردد ازان بر نمی خاست
 و اثری از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و هرزمینه
 بود قلب و خطرناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکری
 عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند) بخدعه
 آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کھے جان
 بهلاصت ازان ورطه نیارد] لاجرم سپه سالار بریکه ازان در دیوار
 یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخه سران نبرد آئین بدان کار
 معین نمود *

اتفاقا یک ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهی بمربوده
 و دینولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندوزی در مقام کینه توزی
 شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم
 و بو کمایی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج
 فیروزی را بموضع میبرم - که ازانجا یورش باسانی میسر آید
 و همان دم بمحضوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب
 جوانب آنحدر است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید
 دلیر خان برهنمونج آن نابکار شب راه پیموده - هنگام ظهور تابشیر

زمین بدر رفت - و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیاده بسیار بلطمه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان در آن میدان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهابت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادی را آواره داشت آذربایجان ساخته مجموع تریخانه آنها را بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر (که از رودخانههای مشهور آن ولایت است) عبور نمود پپای شمله گدده رسید - آن حصن ست متین آسمان رفعت - محاصره آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کرده منتهی میشود بکوهی سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کرده بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هر دو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسمعی جنگجو در آن فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - از انجا (که محاصره

کشیدند - شیخ مبر بکار آمد - و دایر خان کوششهای مردانه و تلاشهای
دایرانده کرده زخم قبرست بردست خورد - درین اثنا مسعود دیگر
ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باغچه راه آذربکب سر کرد
و پس ازان بکمک معظم خان میر جمعه (که در اخراج شجاع از ولایت
بنگاله مسامحی جمیله بر روی کار آمد) تعین گردید - و دران هنگامه
(که آزمونساه دایری و دلدیری بود) بذات خود تلاشهای مردانه
بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رسام و سفید باز است *

چون در شعبان دوم سال جلوس معظم خان از مستعود آباد
بعزم عبور از مهابادی (که از نچیا در کرده است - و از بنگاله گهاٹ
بایان تر گذر یابای هم (سیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج
مخالف (که آنطرف آب نزدیک و استحکام فویضانه برداشته مستعد
مدافعت بود) دست بذاختن توپ و تفنگ برکشود - نخست
دایر خان بمیان همت و جلاوت با سران دیگر فیل سوار باب
زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ
در گرفته آتش پیکار برافروختند - برخی از بسالت کیشان هدف
نارک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از صدمه
پیکان برگردیدند - و چون هر دو طرف گذر غرقاب بود در میان
ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرد برده بودند - که نشان یایاب
باشد - درین وقت بمسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریک

از اینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمذنب سه هزار)
 فایز شده) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد *
 و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بتعاقب دارا شکوه
 از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر (که دارا شکوه
 سر قاسم دره دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم
 در پیش رو داشت - و جابجا توپ و تفنگ و سایر آلات نبرد
 و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
 دیوار همت بمداومت و محاربت می گماشت) جزود عالمگیری را
 یورش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده
 غیب بر صفحه شهود جلوه گر گشت - که دارا شکوه برخه مردم را
 بمداومت و ممانعت کسان راجه راجر و بسمت کوله بهازی
 فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند
 و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست تریخانه
 با فوج خود سوار شده لوائی جرأت بجانب آن جسارت کیشان
 برافراخت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده
 باز پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان
 (که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی
 پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال
 شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

میرزا راجه جیسنکهه (که از پیشگاه خلافت اقبالینی و کار فرمائی اشکر
 برای رزیش مفوض بود) بمقتضای حال از موافقت او خود را
 کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیثیت زدگی دایر خان را طلبیده
 در صلاح کار مشورت نمود - او موافقت و موافقت خود را مشروط
 برفتن شاهجهان پور (که آباد کرد بهادر و وطن افانده است)
 نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غزبان فراهم
 آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه
 قبول این کنکش کرد - راجه جیسنکه چون برین معنی آگهی یافت
 و دانست (که دایر خان از خامی و بی تجربگی سود خود را
 از زبان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستی
 و مودتی که با او داشت با بلاغ نصائح دوستانه و تذکار مفدمات
 عاتلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد (که غیر از خانه خرابی او
 و قبیل اش حاملی نداشت) باز آورد - و در عزیمت در آوردن بعثت
 عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر
 سلیمان شکوه بذایر قرار داد مذکور عزم مراجعت بآباد نمود
 دایر خان تمهید می نموده با راجه جیسنکهه در همان منزل ماند
 و بدین جهت بندهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دایر
 خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور
 و مترا بتقبیل عتبه عالمگیری چهره دولت برافروخته باضافه
 هزار سوار بمذنب پنجزاری پنج هزار سوار والا رتبه گشت

مخالف بودند) با هراول پادشاهی در آویختند - دلیر خان (که در مقدمه لشکر انتظام داشت) بزد و خورده آمد - با آنکه چند ضرب شمشیر دران دار و گیر بار رسید چون مسلم و اوپچی بود آسیبی بر نداشت - پس ازان (که بطلب افواج حکم رفت) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نقاره مباحات اندوخت - و در ساک همراهیان سلیمان شکوه بمقابلت شاهزاده محمد شجاع (که از خام خیالی و تباه اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود) منساک گردید - و بعد از تقارب فتنین در حوالی بنارس شجاع (که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کدکاش روزگار اصلا آگاهی نداشت) مغلوب رعب گشته رو بهار گذاشت - و بے آنکه دست و بازو بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتی سوار روی فرار بسوی پتنه گذاشت - و سایه ان شکوه بهمعنائی ظفر رهگرای تعاقب گردید - دلیر خان در جلدوی این فتح باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار چهار عزت برافروخت و پس ازان (که سلیمان شکوه حسب الطالب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از پتنه لوای معارفت افراخته بتمجیل تمامتر راضی گشت) در نواحی موضع کوه خیز عزیمت دارا شکوه و فرزند او بجانب لاهور شکیب ربای احوال و تفرقه پرداز جمعبتش کردند

و دیوانی خود فرمود - (در ذوق نیز بعضی کارهای سرکار بدر نامزد است - مرد بیارے ست - خدا ایامزد *)

(۲) * دلیر خان داوزی *

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان روحاء است - چون در سال بیست و یکم * زاج اعلیٰ حضرت از بهادر خان باومف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در بساق باغ و بدخشان از جهت اہمال و قہاونے (کہ در تعاقب نذر محمد خان و انعام و خودداری) کہ در کمک سعید خان در جنگ هفت (رزہ اوزبک سرزده) منصرف و منزجر گردید سرکار مذوج و سرکار کاپی (کہ در قیوایش بود - و درازده مائے حامل داشت) در عوض مطالبہ سرکار والا (کہ قریب سیلک رویدہ بود) ضبط شدہ فوجداری آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و انعام بمنصب ہزاری ذات ہزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج پایہ اعتبار برافراختہ در سال سیم بہمراہی معظم خان میر جمہ تعیین دکن گشت - کہ در زکاب ظفر انتساب شاہزادہ محمد (۳) اورنگ زیب بتاخمت و تالان ولایت عادل شاہیہ پردازد *

(رزہ در اوان محاصرہ قلعہ کلیان شاہزادہ خود ترتیب افراچ دادہ بچنگ اعادی برآمد - پسران بہلول خان میانہ (کہ ہراول (۴))

(۲) یا داؤد زئی باشد (۳) نسخہ [ب] اورنگ زیب بہادر (۴) در [بعضی

نسخہ] کہ در ہراول *

(۲) و صنف دیگر بروی کار آمد (خان مذکور بهامب مال و مذل و عزل
 منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا
 حسین علی خان^(۳) ازان چار موجه بلا رخت سلامت بهامن دکن
 کشید - و در ادرنگ آباد بحویلی سلطان محمود مشرف قلاب
 عنبیری (که خادم مکان بپهره مند خان مرحوم داده بود) مدتی
 گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ
 خاندانش منظور داشته مراعات زبانی بسیار نمود - و قلعہ داری
 ارک را (که بجز انرا حاملے نداشت) تفویض نمود - پانزده
 شازده سال برین منوال بھر برد - الحال بھرے ازده مانده
 هاشمین اوست - و در قلعه (که ویرانه بیش نیست) می باشد
 خان موسمی الیہ درین حالت هم^(۴) بسیار خوش طعام بود - پسر سیدوم
 کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و از
 دخترے مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعد از دواج
 حسین علی خان در آمد - اما صبیحہ داراب خان مرحوم بمدر لشکری
 (که از نبائر میرزا حیدر صفوی بود) نصبت شده - پسر کلانش
 عسکر علی خان از دیر باز قلعه دار دهر دکن است - که در^(۵)
 رمانت و متانت ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاه بمحض
 ریاست خاندانش چندے در حضور نگاه داشته متصدی جاگرات

(۲) در [بعضی نسخه] وصف دیگر (۳) نسخه [ب] خان ۱۰۰۰ (۴)

نسخه [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخه [ب] دهر *

خان مذکور هنگامی (که ساخت اجمیر مضرب خیم بادشاهی
 بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهنیله و ساندوله و سایر^(۲)
 مزمکدهای آن نواحی را مسمار و مذهبم ساخت - سه صد و چند^(۳)
 کس از راجپوتیه پای جهانیت استوار کرده یکی جان پدر نبرد
 در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار
 و نود هجری و دیعت حیات سپرد - سه یسر و یک دختر داشت
 نخستین محمد خلیل مخاطب بتاریت خان - که احوالش جدا
 سمیت ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با صبیح
 بهره مند خان بخشی کدخدا شده - یسرش مشهور بمین - که
 بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی^(۴) خانی یافته - و در سال چهل
 و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده
 خلد مکان او را بسیار دوست میداشت - در زمان خادم منزل بمطاب
 جد مادری خود بهره مند خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار
 شاه چون امر وزارت بذوالفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض
 و بهط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بذاب قرابتی
 که داشت مرقعی مرتبه پنجهزاری گشت - و بعضی کارهای وزارت
 بدو متعلق گردید - پس ازان (که بید سودائی کهنه معامل فلک
 در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

(۲) نسخه - [ب] ثانور (۳) نسخه [ج] صد و چند کس (۴) نسخه

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواری است - برادر خرد شمس الدین مختار خان - هنگامی [که پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلیٰ حضرت از جاده اعتدال رتی و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود] مشار الیه در زمرة کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید) در اول وهله پیش از نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته بارسال فرمان تفویض قاعه دارمی احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال درم تغییر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغییر فیض الله خان بخدمت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بذوقخانه خاصه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغییر عبد الله خان بداروغگی غمسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغییر روح الله خان بخدمت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احراز ملازمت نمود - و از تغییر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار بر افروخت - و بمیر تزکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتیه کهزدیاه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

اندوخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسب و دیوانی
صوبه خجسته بنیاد و بالاگات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح
گردیده بود) ناصیه بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافه
پانصدی بین الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از امل و اضافه
بمنصب دو هزاره هفتصد سوار ببلندرتبگی گرانید - سال بیست
و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت از احرام عتبه
خلافت بسته جبهه طالع را نور آگین ساخت - پس ازان (که پادشاهزاده
مراد بخش باظهار نارضامندی نسبت برای رایان پرداخت)
سال بیست و دوم نام برده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار صوبه
عام افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقه مذکور
بمحور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش
تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانه یکام هواخواهان عالمگیری
شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ
می پرداخت - سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوتات قاصت
قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم
مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجری پیرایه هستی را
برکند - پسرانش دیوافکن و شیرافکن و رستم بخلاج ماتمی سرافراز
شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصححه
و خطاب معتمد خان چهره عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز
بمنصب درخور سرافرازی داشتند •

و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت - پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهاردهم بملازمت پادشاهی استسعاد یافته بنظم صوبهٔ آله آباد دستوری یافت - تاریخ وفاتش معلوم نشده - حیدر خان پسر او بحجرات و جسارت مفرط نام بر آورده شده و مبدء خدمات پادشاهی بود - سال بیست و پنجم عالمگیری درگذشت *

* دیانت خان حکیم جمالاکاشی *

سال اول جلوس فردوس آشیانی بشده مت دیوانی سرکار ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمذنب هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی صوبهٔ پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقی گشت - چون آثار دیانت و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابراین سال پنجم بخطاب دیانت خان و پستتر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقرر دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهرزد از تغیر رای کاسیداس مامور شد - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت و سال یازدهم پس ازان (که قلعهٔ قندهار داخل ملک پادشاهی شد - و پادشاهزادهٔ محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفی دارای ایران دران حدود بکابل تعیین یافت) او بدیوانی فوج همراهی پادشاهزادهٔ چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم بخدومت داغ و تصدیهٔ مذهبداران از تغیر عاقل خان نمایندهٔ الله سر بلندید -

پرداختند - گاز بر اهل حصار تنگ شد - زمینداران بوقت شب
 رهگرایی قرار گردیدند - خان مذکور بعد ازین قطع بجهت بزد و بخت
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشه فساد گمراهان
 قیوة درون چانداس دیگر دزان حدود توقف ورزیده و منکابی خان را
 (که فوجداری پلاؤن بر وفق یولیغ حضور بار تفویض یافته بود)
 آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور رسیدند
 بهمراهی میرزا راجه جیسنگه بجهت مالش سیوای بهونه تعیین
 دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار
 سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و در همان ایام
 بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که
 یکی از اقارب خویش را با جمعی در بلدة برهانپور گذاشته خود
 بهم مرجوعه پردازد - خان شهابت نشان بعد تسخیر قلعه در سال
 (۲)
 در اثنای محاصره حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت
 هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شتافته مواضع
 و قریات حوالی راجگده و مضافات کندانه را آتش زده بسیاری
 از قصبات را پامال نمید و غارت ساخته بمعسکر فیروزی معاودت
 نمود - و پستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت
 بیجاپور کوشیده آریزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در
 سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

سرزمین باستظهار قلاع متین و معویت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزوننی گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خود سر میزیست) درینولا بتازگی علم استبداد بدست چهارست افراخت و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورودن فرمان پادشاهی رو بتسخیر آن آلکا آورد - و نخستین قلاعه (که بهرحق ملک پادشاهی پیوسته - و بهشت گرمی آن دست تعرض ببرخه محالات سرکار والا دراز مینمود) بسعی فرادان برکشود - مردان آنجا مجلوب رعب و هراس گشته هرچند ضعیف نالی نمود (که پیشکشی مقرر شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پتقه معاودت نماید) داود خان آنرا ناشنیده انگاشته در سال چهارم با لشکر آراسته بدان مو و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعه پلاون از طرفین مورچال قایم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمی پذیرفت از پیشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باو باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت کیش شقاوت پرده فطری اصرار بر طریق کفر نمود - داود خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهر بند درآمد - با آنکه از کمال استواری کشایش آن بزودی در موات اندیشه چهره نمی نمود از تائید غیبی بهادران و خش شجاعت برانگیخته بر سر مقهوران بحصار شهر بند رسیده پیروزش و آویزش

بدار الخلقه و مساوئ و نجات جبهه سنی استقامت کشت
 و عطای مناصب و اوزار و زینت و اوزار و اوزار و اوزار و اوزار
 شده در جنگ شجاع بهر دلیلی موج الطرح دست راست خاندان
 متعین بود . پس از هزیمت از بهر دست و کمال و بهر دلیلی معظّم خان
 میر جمعه بهتائب آن ادارا دست اوزار دست راست . و بعد
 از وصول به یقظه بر طبق موعظان پادشاهی و بهر دلیلی آنجا اقامت
 ورزید . و مناصبش بانامه هزار هزار در اسیر و بهر دلیلی و بهر دلیلی
 و چون معظّم خان در استیصال شجاع از سمت معظّم خان
 بجانب اکبراکر سمت گذاشته بود مشغول بود معظّم خان . و
 با قایلان خود و کمالان خود از آب گداز گذشت و بهر دلیلی
 (که بنام مخالف است) رفتند و بهر دلیلی و بهر دلیلی و بهر دلیلی
 کار بران مدار تذک کردند . خان مذکور برادر زاده خود را و بهر دلیلی
 در یقظه گذاشته با سایر متعین راهی گردید . و بهر دلیلی و بهر دلیلی
 معظّم خان شده بقطع و فصل آن هم توجه مصروف داشت
 و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسه پادشاهی داود خان از بنامه
 مراجعت نموده به یقظه آمد . و بهر دلیلی و بهر دلیلی و بهر دلیلی
 کمر عزیمت بر بست . زمیندار یلان (که بمسافت چهل کوزه
 جنوب ریگ یقظه واقع شده) و از باد مذکور تا سرحد آن ولایت
 بیست و پنج کوزه است . و همواره زمیندار شقارت آنان آن

مذکور (۱) با عساکر پادشاهی اتفاق افتاد (۲) داد دلیری و مردانگی
 داده نقد جان برافشانند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلند اقبال
 سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجهت شجاعت و همین اخلاق پایه
 قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجدار می متیرا و مهابن
 و چایسر و دیگر برتخه مجال (که از انتقال سعدالله خان بتیول
 شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهدار می مابین مستقر الخلافه
 اکبر آباد و دارالخلافه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید
 و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب
 خانی سراقوازی یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه با اتفاق
 دو سترسال هادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد
 و پس از آن (که دارا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید) او را
 بر کنار دریای سنجل بر گذر تلون (که معبر متعارف آن آب است)
 گذاشت - و پستر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داده
 و آخر الامر دارا شکوه از همت باخنگی از لاهور بجانب ملتان
 رخت آوازگی بر بهشت - داؤد خان بموجب اشاره کشتیها را
 سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه
 موافقت پیموده در نواحی بهر جدا شده از راه جیسلمیر
 بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کارشناسی و سرکردگی او
 شهرت داشت همان ایام از بازگاه عالمگیری بارسان خلعت
 عنایت مستمال گردید - بعد معاودت رایات پادشاهی از ملتان

سیزدهم دهم (بیج الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجری
و دیعت حیات سپرد *

(۲)

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلاء زمانه بود - بنیک نفسی
و نیک اندیشی مشهور - پس از تاحال از نوئیان بلذ مقدار
کسی (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصه روزگار
نیامده - گویند چون بملازمیت پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی (که بعلم و دانش
از اساتذہ باستانی سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان نداد
و حواشی خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانی ست واضح)
اشاره رفت - میان هر دو فاضل در داد عطف (ایاک نعد و ایاک
نستعین) گفتگوی طولانی واقع شد - و برمانی دراز کشید - علامی
سعد الله خان (که در علم عالم بود) همیز گشت - و آخر هر دو
برابر ماندند - ازان روز منظور نظریادشاهی گردیده برتبه امارت
برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور در انجام عمر بعام اهل فرنگ
مائل گردید - و اکثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود)
نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* دؤد خان قریشی *

پسر بهیکن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر
عمده و معتبر خانجهان اودی بود - در جنگ دهلپور (که خان

چون مدارج استعداد و قابليت آن شايسته لطاف پادشاهي
مكرر ذهن نشين اعلى حضرت گرديد آن شاه فضيلت پور دانا نواز
او را منظور نظر تربيت ساخته بمذنب هزاري مد سوار مفتخر
گردانيد - و حكم شد كه پيشكش روز يكشنبه تا يك سال درجه
انعام مشار اليه را گذازند - و پستو بافزائش مذنب برنواخته
در سال بيست و نهم بتفويض خدمت بخشىگرى دوم از تغير
اشكر خان و عطاي خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدي دو مد
سوار بمذنب دو هزار و پانصدي ششصد سوار سرافراز گشت
و در سال سي و يكم بمذنب سه هزارى هشت مد سوار سر
برافراخته از تغير اعتقاد خان بمعارج مير بخشىگرى مرقى شد
و در همين سال استعفاى خدمت مذکور نموده در دارالخلافه
شاهجهان آباد منزوي شد - و در سال دوم جلوس عالمگيري از سر نو
مكشوف عواطف خسرواني گشته بمذنب چهار هزارى دو هزار
سوار پايه دولت برترافراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمذنب
والاى پنجهازارى بلند پايه گرديد - و در سال هشتم بصوبه دارى
و حراست قلعه شاهجهان آباد دستوري يافت - و در سال دهم از تغير
محمد امين خان بخدمت جايدة مير بخشىگرى فايز شده بعطاي
قلمدان مرصع نوازش يافت - و چون در سال دوازدهم الويه ظفر طراز
عالمگيري بجانب مستقر الخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه
ضميمه مير بخشىگرى قرار يافته بكار مرجوع مرخص گرديد - سال

اضطراب و اضطراب دارد - و در باب او از نایابیی علف تلف گشته
 درین نزدیکی کهک هند میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم و رزید
 مخالف بے نیل مطاب بر می خیزد - مع هذا آن کم کرده راه عقل
 و هیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت
 چندین ساله خود را بر باد داد *

* دانشمند خان *

ملا شفیعی یزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل
 و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقلیه
 و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار ایران
 بعنوان مضاربیت گرفته بهندوستان فحش نشان (که دار الانقام
 اصحاب آمال و ارباب امانی ست) آمده چندی در اردوی
 پادشاهی بهربرد - و از مستقر الخلافه اکبر آباد تا دار السلطنه
 لاهور و از انجا تا کابل همراه بود - پس از معاودت موکب خسروی
 از کابل بقصد انصراف وطن ببندر سورت رفت - از انجا (که طالعش
 رو بیداری داشت) و بختش بر سر یاری بود) مراتب دانش
 و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت
 بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عزامدار یافت - که او را
 بدرگاه معالی بفرستند - او بقلاوژی سعادت و رهبری اقبال از
 سورت احرام حریم جهانبنانی بهته نهمذی الحجه سال بیست و چهارم
 بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزی بر روی درکار خود کشود *

نداشت . - غار دوام نمک حرامی و بیغیرتی (که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود پسندید
 نهم صفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب
 و همراهان بیرون آمد . و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود
 که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف
 و ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ
 گنج علی خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان
 ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمساری
 و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او
 جای عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بروی خود بسته دید
 با خاطر پراکنده گوشه خمول برگزید - تا بقیه حیات مستعار
 با تمام رسانید *

الحق در ناسرداری و کم همتی او حرف نیست - که چنین قلعه
 استوار (که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد
 شمشیر زن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان
 قلعه داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن) در ا
 محاصره دو ماه از نامردی و پست فطرتی پای همت نیفشوده
 از دست داد - و زندگانی فانی را بر نیکنامی جاویدانی ترجیح
 نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه
 می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهایت

بخطاظر زیاده در جواب بخصیعت و مواعلت برداشت . لاجرم اثری نبخشید . و نایداد . اما از همه شادی خان اوزبک پیشقدم منجم نمکهرامی گشته با شاه راه پیغام و سخن را کرد *

چون درین اثنا قلعه بست از بر دل خان گرفته بودا بخوارمی گرفتار ساختند دولت خان شمتی که نداشت زبانه آویزی داده عبد اللطیف دیوان فندهار را برای گرفتن اسان نامه (که سبیل بدنامی او بود) همراهی قای خان برادر (ستم خان سپه سالار ایران) که از جانب شاه پیغام آورده بود . که پیش ازین در مقام ستیز و آریز نبوده در سفک دم و عتک حرمت خود و دیگران نکوشد) فرستاد . و خود از روی ظاهر مردم را برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود . چون از محیم قاپ نبود بود نه ابتداء *

اگرچه میگویند (که آن بے همت اگر برهنمائی توفیق و پیشوائی عزیمت خود با جمعی بران معقل رعین و موئل متین برمی آمد تا رسیدن کمک آسیه بار و (فقای او نعیرسید) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامی فهامی سعدالله خان دوازدهم جنادی الاول پهای حصار رسید) مقدور و ممکن نبود . نعم آنچنان از غردای یاس ناموس (که مردان سردر سر آن در بازند . و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

بمقامه قندهار همت گماشت - قلعه دار هر چند بضبط مداخل
و مخارج پرداخته شرائط تیقظ و احتیاط مرعی داشت لیکن
از آسیده سری بمرتبه سرشته تدبیر از دستش رفت که باستحکام
برجهای قلیج خانی پرداخت - چه قلیج خان از دور بینی
و احتیاط گزینی در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه
(که از آنجا توپ و تفنگ بکسار دولتاباد و مندور میرسد)
برجها ساخته بود - تفنگچیان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز
تفنگ اندازی نمودند - روز شاه خود سوار شده تحریض
بر یورش نمود - و قاسم پاس آتش قتال مشتعل ساخت
معهدا کاره پیش نموده برگردید - اما جمعی از بیجگری خاک

خان تاشکذبی بصورتی تئیه رخصت یافت . و در سال دوم
 بایسنقر جمعی را معید ساخته در آن حضور نمود . آن خانه اندیش
 یکی از بے سر و پاان بود . که بحال آباء خود (بایسنقر)^(۲) در
 جنگ شهرار سردار لشکر آن قیره روزگار بود . و پس از دراز
 بجانب قاعه کوناس مضاف آلفخانه سرے کشیده بایال طلبی
 درگذشت) شهرت داد . و بدایع شناسانت . آذر محمد خان داهی
 آنجا اراده خویشی نمود . چون دعوی او بصدق پیوست رعایت
 برتوقع نیامد . بجانب ایران رفت . شاه صفی اگرچه بحضرت
 نطلبید اما لخته تواضع نمود . از آنجا بحمت بغداد و درم اداره
 شد . پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفتند به تئیه
 آورد . دولت خان او را معید ساخته بحضور فرستاد . و بغلی
 رسید . خان مذکور مدتها بحکومت آیدوار گذرانید . و در سال
 بیستم بمنصب چهار هزاره چهار هزار سوار مبعثات اندوخته
 از تغیر سعید خان بهادر بایالت نذهار دستوری یافت . در آخر
 همین سال بمنصب دالای پنجهزاری ذات و سوار چهار بلندنامی
 افروخت . ناکاه روزگار بدانجام بر سر بیهیروی آمده اسباب خسران
 و نکال او آماده ساخت *

در ذی الحجه سال بیست و درم شاه عباس ثانی دارای ایران
 در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هذدوستان متعذر است)

بعضو چنت مکانی میرفت نگاه گرمی میفرمود - بعد از فوت شیخ
منظور عطفیت پادشاهی گشته بمنصب درخور استیاز یافت - چون
در طالع مزجی داشت در کمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص
خان سرافراز گشت - و به داروغگی منصبداران جلو (که خانه زانان
معتمد می باشد) و این کار جز بیک از معتبران نسزد (اختصاص
گرفت - چون نوبت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال
جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار
سر برافراخت - چون خالی از کار طالبی و جلالت نبود در جنگ
دهول دور با خانجهان بودی از پیش آهنگان و سبقت جوانان سران
جنود پادشاهی شده و داد شجاعت و دایری داده در عرصه
مصاف زخمی افتاد - و این یردای و نیز دستی او دل نشین
ای حضرت شده پیش از پیش در مدد تربیت او گشته پای
اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزار و سوار
کام دل انداخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال
به راهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعه پرینده مامور شد
چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجویر هرات خان سیه سالار
با سه هزار سوار بجانب احمدنکر تعین یافت - که بمالش ساهو
بهونساه و تاخت و طنش چهار کونده پرداخت - و در سال هشتم
مستم سده (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

(۲) نسخه [ج] در مبادی جلوس (۳) نسخه [ب] از انچه که خالی *

نمود) او را در فرجه (که بتعاقب او تعیین یافت) برنوشته‌اند
و اینها باجمیر (سیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکانی
بخشد خرامش نمود - و موکب فردوس آشیانی بداده و زور
پیروست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از امل و افزای
بمقتضی دو هزار و دویست سوار و خطاب دیدار خان
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب ناصیه بخت اندرخته
بتفویض فوجداری میان دو آب کامرانی اندوخت ^{سال ۱۰۴۵}
(که از دارالسلطنه لاهور بجانب مستقر اختلافه معارفت پادشاهی
واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنبیه مذهب‌دان میان دو آب
(بخصمت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - و دستر
در همین سال بهمراسی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که
بپشتگرمی افواج متعین بهالش جبهه سخته بدیامه رایست
عزیمت افراشته بود) دستوری پذیرفت - و بعد چندی مطابق

سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست *

(۲)

* دولت خان منی *

مشهور بخواص خان - منی شعبه ایست از طوائف بهتی - که
در موبه پنجاب برسم زمینداری و قطاع الطریقی میگذرانند
مشارالیه در اصل خدمتگار (رومال بردار) شیخ فرید مرتضی خان
بود - چون سرآغاز بهار شباب حسن نظر فرید داشت هرگاه باشیخ

و چگونگی ارضاع او وقف تمام حاصل نموده آگاهی دهد - خان
 مذکور پس از وصول بخطه برهانپور از کمال فراموش و دانائی
 باطوار و گفتار خانجهان از قرار راتع را رسیده بمبالغه بحضور
 نوشت - که توقع بغی و شرش ازین مرد محض توهم است
 در حقیقت او دل بای داده است و مصدر امثال این امور
 نمیتواند شد - بے دسواس او را طالب حضور نمایند - که احتمال
 آشوب و فتور ملکی املا نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته و
 رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته
 بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری
 احمدنکر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی
 ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم
 خطه برهانپور مطرح رایات پادشاهی گردید خان مذکور از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار فوق افتخار
 برافراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهارم هجری
 در احمدنکر جهان فانی را وداع نمود *

* دین دار خان بخاری *

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضیٰ خان بخاری است - سال
 هیزدهم جهانگیری بحکومت دهلی سر برافراخت - و پس ازان
 (که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرار
 (۲)

* دیانت خان *

محمد حسین دشت بیاضی - دشت بیاض بلوچ ست از
 بلوچات نهگانه مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خرد
 است - و در تاریخ دانی یکنای روزگار بود - برهنمونی بخت
 اقبالمد در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب
 و اعتبار فرق عزت برافراخت - و در روز جاوس اعلیٰ حضرت
 بمنصب دو هزاره ذات و هشت صد هزار و انعام هشت هزار
 روپیه کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودی صاحب صوبه
 دکن بعد شفقار شدن جنت مکانی حرکات چند سرزد (که
 مشعر بے اخلاصی نسبت باعلیٰ حضرت بل منافی راه و رسم
 دولت خواهی و نمک خوارگی بود) اعلیٰ حضرت اگرچه باقتضای
 وقت فرمان بحالی صوبه داری و منصب و جاگیر بدستور سابق
 اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که از مالوه را
 از مظفرخان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران
 و سرداران کمکی دکن گزیده و ایل او یزد - و نظام شاه بهاب
 تسلیم او ولایات بالاگهات را بار مرید و معارن - مبدا سرے بیخی
 و طغیان برافرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمتانت
 عقل و سائی فهم اقصاف داشت) بواقع نویسی دکن مامور
 ساخته پنهانی اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

برانگیخت [دریا خان از محال قبول خود بسرعت برق و باد بساهو
رسیده مالشے بهزا داده ازان مملکت برآوردن - و چون در سال
سیروم باراده استیصال خانجهان بودی بلده برهانپور مورد موکب
اعلیٰ حضرت گردید دریا خان از قبول خود آمده شرف آستانبوس
دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائی و هم الوسی بخاطر آردنه
فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان
صاحب صوبه دکن شکست خورده بدولتآباد شتافته اقامت ورزید
دریا خان از کتل چالیس گانوں بخاندیس آمده آتش نهیب و غارت
برافروخت - و بسبب تعیین شدن عبدالله خان بتادیب او
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان باراده
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمده
و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشت از انجا
نیز راهی گشته وقتی (که بسرزمین بندیله رسید) بکرماجیت
پسر راجه ججهار سنگه خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول
بود) درآویخت - و آن اجل رسیده از مصیعی نشه باده حسابے
ازو برنگرفته بے محابا تاخت - و دران زن و خوردن تفنگے بدریا
خان رسیده کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
سوار را در برهانپور بیدرگاه پادشاهی آوردند *

ملحق گردید - و از اینجا باتفاق در بنارس بموکب شاهي پیوست
و قرار یافت که در سرزمین کنیرا (که خالی از استحکام نیست)
ناله تونس^(۲) را پیش داشته عرصه مبارزت باید آراست - پس از
تلاقی فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت
فوکران جدید دریا خان (که از ساوک او آزاده بودند) بے جذب
راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست
هراول بود) نیز خود را بگوشه کشید - و پس از آن در خنیر
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانجهان^(۳)
لودی (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا
نکرده سلسله جنیان خیالهای کاسد او گشت - و پس از جلوس
بهزادان ضرامت و استکانت بملازمت رسیده بمختص چهار هزار
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبه بنگاله مقرر گشته
بهمراهی قاسم خان صاحب صوبه آنجا تعیین گردید - و بعد از آن
پرگنه بنادر و غیره در صوبه خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن^(۴)
مامور شد *

هنگامی [که ساهو بهونسله باشاره نظام شاه (بنابر آنکه
خانزماں صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعه بیر از تصرف
سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گرد شورش

(۲) نسخه [ج]، تولش (۳) نسخه [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضی

ابراهيم خان چون از شکست يافتن احمد بيگ خان و پيوستن عبدالله خان و راجه بهيم آگهي يافت بتسويه صفوف پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت مدمات بهادران جنگ جو عذر تماسک از دست داده گريز پا گشتند ناچار با معدود کشته گرديد - شاهزاده بانعام يک لک روپيه و چند زنجير نيل از جمله غنائم بنگاله دريا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده درآمد عبدالله خان با دريا خان برسم متقلا باله آباد شتافته اولين بظاهر آن بلده معسكر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي بمناكپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بكمك طلب داشت - دريا خان تساهل بكار برد - و فيما بين غبار كدورت و نفاق برخاست - كه درين ضمن مهابت خان با سلطان پرويز بكار گنگ پيوست - دريا خان نوازه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشكر پادشاهي را نگذارد كه عبور نمايد - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید و بناخوشي همدیگر کار آقا برهم خورد - دريا خان (كه بدمهستی غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاری مرعي ننموده تضبط گذرها چنانچه بايد پرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دريا خان بعبدالله خان و راجه بهيم (كه در جونپور جمع شده بودند)

* دریا خان زوشله *

(۲) داور زئی - ابتدا ملازم مرتضی خان شایخ نوید بود - پس از آن در ایام شاهزادگی بیژنگی اعلی حضرت سماعت انداخت و در جنگ دهل دور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامه بشجاعت بر آورده یایه اعتبار برانراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبه بنکاله در مقابل شاهزاده بیک گردهی ابرنگر در مقبره پسر خود محصور گردید از آنجا (که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتی میسر نمیشد) دریا خان با یانصد افغان برهنمون تیله راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده درازده اسب هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان یای ثبات در زنده بجنگ پیوسته - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهده این حالت عیان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیک خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعیین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلش نموده مخالف را آواره دشمن هزیمت ساخت - و بهبیم یا پیادگی نتوانست تعاقب نمود *

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادرزاده بعدد الله خان
 سپردند - دیوانه را هوئے بهش است - او از سفاکی آن دو بے گناه را
 بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین
 مناجرا مطلع شدند) بزمیند ازان بنگاه بتاکید برنگاشتند - که
 دست تعرض از دامن حاشی کوتاه داشته روانه این حدود نمایند
 چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز
 پیوست دران اگدا فرمان جنت مکانی بمهابت خان رسید - که
 در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که
 زود سر آن سرگشته بادیه ضلالت را بدرگاه فرستند - مهابت
 خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته
 روانه نمود *

(۲)

۱۰۳۴

* شهید پاک شد داراب مسکین *

بنازع است - گویند مهابت خان اول سرش را در خواه پوشیده
 بتمام تربیز پیش خانگانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانگانان
 دیده گفت بله تربیز شهیدنی است - داراب خان جوانه بخوبیها
 آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادری و تودیه
 (که از دزد دکن شد) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش
 طالع او درست نشست - از جانب شاهی مانده و از طرف
 پادشاهی رانده مال کارش بخدلان و نکال انجامید *

(۲) نسخه [ب] داراب خان مسکین - اما یقینا غلط است *

بکرماجیت را (که عمده در است شاهی بود) با داراب خان در برابر
 لشکر پادشاهی گذاشت - اتفاقاً در هنگام تلافی فریقین تفنگی برآجه
 رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب خان نیازست
 پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهی باقتضای وقت از برهانپور خانخاان را
 بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار
 حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان
 با اولاد و احماد خانخانی معید گردید - و پس ازان (که ولایت
 بنگاله بکوزه تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهی شد)
 او را مجدداً مشمول مواطف ساخته بکومت بنگاله برنواخت
 و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال
 همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس از
 همان راه عازم دکن گردید منشور طاب بزام داراب خان رقم نمود
 که خود را بسرعت بگدھی (که دروازه بنگاله است) رسانیده
 ملازمت دریابد - او از ناراستی صورت حال را طور دیگر دیده
 در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره
 دارند - نمی توانم رسید - اگرچه نا سازی و تسلط بومیان هم واتعی
 بود اما از رفاهت عمداً پناهویی ساخته بتقاعد خود را زبان زده
 عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای وقت دست از او برداشت

و سالما و غانما بارود و معاودت نمود - پس ازان غنیمت مداخل رسد
 غله را قسمی محدود کرد که از سورت و گرانای کار بصعوبت باشد
 ناچار از گریو و روهنگمیره فردن آمده بیابانور معسکر اراست
 چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائے رسید (که قدم جرات
 و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بزمب و تاراج محلات
 مالوه پرداختند) شاهزاده شاهجهان کورت ثانی دستور می دکن داده
 سال شانزدهم ببلده برهانپور نازل فرمود - فتوح قاهره را آب گذر
 در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی نمود - و کمری را
 (که اقامت جای ملک عنبر بود - و او دگر در پیشتر از دمن بود
 با نظام الماک بقاعه دولت آباد در خزیده) دبران و سه جوامع
 ساخت - ناچار ملک عنبر براه عجز و استقامت در آمده چاره
 کرد و دام از محلات متصلا ملک قدیم پادشاهی و پناه ک زیاده

گفت - که هر دو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف الصديق او جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است *

* داراب خان ميرزا داراب *

پسر دوم خانخانان ميرزا عبدالرحيم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و يورش کارهای نمايان مي نمود - خصوص در جنگ بهرکي (که شهره آفاق است) برفاقت برادرکلان خود شاه نواز خان مصدر تودن عظيمه گشته باعافه منصب سرافرازي يافت - چون در سال چهاردهم جهانگيري پيمانه زندگي شاه نواز خان مالا مال گرديد او از پيشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر يسرداري صوبه برار و احمدنگر نام زد گرديد - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشي از عهد و پيمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهي را بولایت دور دست کشير قابو انگشته دست تصرف بجدود پادشاهي دراز ساخت) اکثر امرا تهاجمات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان جارس احمدنگر متحصن گشت - داراب خان فوجها را ترتيب داده متوجه بالاگيات گرديد - برکيان عنبري بر در او هر روز ساير و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن تپره بختان جمع را بکشتن داده راه هزيمت مي سپردند *

روز به داراب خان جوانان خوش اسبه همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظيم در پيوسته لوابي فيروزي افزاشت

پادشاهی خنساب کند - و زعفران (که بهتر از کشمیر است) از خریدار
 بر سر منی (که بون دو سیر جهانگیری ست) چهار روپیه میگیرد
 و عمده حامل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیر مبلغ
 کای میستانند - مع هذا همگی مداخل او تخمینا یک لک روپیه
 خواهد بود - و آن ولایت بقدر تنخواه هزاره ذات و هزار سوار
 است - چون راجه آنجا خالی از وجاhte نبود حکم شد که فرزندان
 خود را (که در ایام جنگ به پناه زمینداران قرب جوار ^(۲) فرستاده)
 بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائی یافته بآسودگی روزگار
 بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید
 دلدار خان پس از زمانه باجل طبعی درگذشت - همان خان پسر
 کلانش در زمان فردوس آشیانی بهمراهی مهابت خان تعیین بود
 در محاصره دولت آباد (دزے سردیوان برای مقدمه حرفهای
 قند در میان آمد - مهابت خان گفت - هر که در کار پادشاهی
 مهابله خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر
 علم نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثانی (که عقب سراو
 نشسته بود) بر جسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (که
 خرد سال بود) بیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان
 قیز دستی نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب دیگر
 کار پسرش باخر رسانید - گویند مهابت خان نشسته بود - همین قدر

(۲)

چون آب پنهانیت تفسی و شورش میگذاشتن حاله بسیل فذا رفت
و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن

(۳)

آب هر تدبیر که میکردند بجائے نمیرسید *

اتفاقا شبی - جلال خان پسر رشیدش برهنمونوی زمیندار -
از جائے (که مخالف را گمان گذاشتن نبود) بملاصت گذشته
بر مهر راجه رسیده کرنای قلع باذن آوازه ساخت - اکثری علف
تبغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک پا بیرون بردند - بیک
فران شورش بر راجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده
بمذلل (که حاکم نجیب آن ملک است - و سه گروه مسافت داشت)
درآمد - و راجه را همراہ گرفته در سال پانزدهم بملازمت جنت مکانی
در نزدیکی باره موله (که دروازه کشمیرش می نامند) سعادت
اندوخت - و بگونگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزار
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد •

در کشتاور رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - بر سر
هر خانه هر ساله شش سستی (که زرے ست مسکوک - که از حکام
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیہ است) مقرر دارد
و در سواد معامله پانزده سستی را (که ده روپیہ باشد) بیک مهر

گردد - و همچون بهادران دامن تاج بر کمر سعی بر زدند (که
ازان پل در گذرند) آنها نوعی مدافعه و مقابله ^(۲) می پرداختند
که میسر نمی آمد - چون در چند کشید راجه از لایه گری
و حمله سازی پیغام مصالحت در میان آورد - دلاور خان حرف او
گوش نکرد و اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا در
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشنا ازان دریای زخار عبور نموده
بجنگ در پیوست - مخالف تخت پل را شکسته راه گردز سپرد
دلاور خان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهر در کوت
معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای جناب (که اعتضاد قوی
آنها بود) دو تیر انداز مصافقت باشد - و کنار آن کوهی است رفیع
دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای سه ته تعبیه
نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر
مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلعه کوه و سردیگر را دران طرف
آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز
تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها یا گذاشته طنابهای بالا را
بهر دو دست گرفته از فراز و نشیب می رفته باشند - تا از آب
بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه ^(۳) گویند - آنها هر جا
مطنه بستن زیبه داشتند به بذوقی و تیر انداز استحکام داده بودند
دلاور خان چالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذرانند

(۲) یا مقاتله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زیبه - یا زونه باشد *

مراسم حق شناسی و قدومین محفوف عواطف خسروانی شد
 و در سال هشتم بهمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا ثعین
 گشت - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت
 از تغیر احمد بیگ خان کبابی بصاحب صوبگی کشمیر مبادی
 گردید - و از روی کار طلبی و زان مژدنی در تسخیر لکای کشتوار
 (که از شهر کشمیر تا معموره آن شصت کرده مسافت است)
 متاعی بهادرانه بکار برد *

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلادر
 خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح اندیار^(۲)
 پیش نهاد همت ساخت - و چون گزیوه و کتل صعب المرور
 واقع شده راه برآمد اسب نبود بذابران اسپان سپاه را بکشمیر^(۳)
 برگردانیده معدودی را احتیاطا همراه گرفت - جوانان نبرد جو
 پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کذاں می رفتند
 بعد نیمه روز نشیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بگذار
 در بای مرب نایره قتال بین الفریقین ملتئم گردید - مرزبان آنجا^(۴)
 از کشته شدن عالی چک^(۵) (که بدعوی وراثت کشمیر در پناه او
 شورش افزائی داشت) دل بای داده راه فرار پیش گرفت - و از
 پل گذشته در بهدر کوت (که آن طرف آب واقع است) توقف

(۲) نسخه [ب] عزیمت آن دیار (۳) نسخه [ج] اسپان را بکشمیر (۴)

نسخه [ا ب] مرزبانان آنجا (۵) در [اکثر نسخه] آغان چک *

عرض اعتماد الدوله از حبس مسطور رهائی یافت - سال هشتم
جلوس جنت مکانی بتفویض خدمت عرض مکرر سرپاژن گردید
و سال یازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهی پادشاهزاده
سلطان خرم و مهم دکن تعیین گشت - دیگر احوال او معلوم نیست *

• دلادر خان ماکور •

ابراهیم نام داشت - ابتدا برفاقت میرزا یوسف خان رضوی (وزگار
میگذرانید - از یادی بخت بیدار در معامله اکهیراج و اکهیراج
بعضور جنت مکانی در کتھر^(۲) خاص و عام تردد نمایان کرده
زخوها برداشت - و این خدمت باعث ترقی او گشته بمنصب
مناسب اختصاص یافت - و در مبادی جلوس جنت مکانی
بصوبه داری لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت - بقصبة پانی پت
رسیده بود که بغی سلطان خسرو و آمدنش شنفته زه و زان را
از آب چون گذرانید - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد
و پیشتر از خسرو بحصار قلعه لاهور درآمده باستحکام برج و باره
پرداخت - و چون خسرو بدوایی آن شهر پیوست ابواب و دروب
مسدود یافت - بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمود
از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت - و چون
فواج پادشاهی در تعاقب بود بزرگی تسخیر شهر متعذر دانسته
است از محاصره برداشت - دلادر خان بحسن خدمت و بتقدیم

کردند - اتفاقاً خودش قائم ماند - اما دستار از سر او افتاد^(۲)
 شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت
 و معذرت خواست که عالم نشسته بوده - دولت خان دست دراز کرده
 دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد
 بآنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند
 چه آنوقت دولت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه به همراهی
 خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التبع - از پسرانش محمود
 سودائی گشته کارش بدیوانگی کشید - از چاره گری لخته بهی
 پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان
 جدائی گزید - نزدیک قصبه دال با کولیان در آریخته فرو شد - دیگر
 پیرای مخاطب بخانجهان لودی سمت - و احوالش بشرح و بسط
 در سلب تحریر مندرج گشته *

* دیانت خان قاسم بیگ *

از امرای عهد جنت مکانی ست - در مزاج پادشاه راهی بروشناسی
 و حاضر باشی داشت - بعد از آنکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت
 گرفت از چون حرفهای نا لایق نصبت بمومی الیه در حضور
 پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته او را
 حواله آصف خان ابوالحسن نمود - که در قاعه گوالیار (که تعلق
 بخان مزبور داشت) محبوس سازد - پس از چند عهسب

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان
 جهت ابرای ذمه خود بر سر دروازه شهباز خان تا شام نشست
 شهباز خان برآمده میوزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد
 روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود
 شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید
 همیشه پیش میروفته باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده
 آمد) (روزه در محله (که خانخانان هم نشسته بود) تقریبا
 شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب می نویسد - ما ندیده ایم
 دولت خان کزایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی
 این است - اگر بوسه زنم تا دبر رسد - خانخانان دست او را
 گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان
 بالکاح و ابرام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته
 در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کزایه
 در خاطر نبود *

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورده - که چون شاهزاده
 دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنای بیکی
 از خلوتیان او باش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید
 نوعی پیراهن تکانش دهد که از قلعه برهانپور (که مشرف بدریای
 تبلی است) پائین افتد - چنانچه (روزه این سلوک را با خانخانان

آسیر روانه حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ (که
 پیاسبانی آن مرزد بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل
 و پنج سنه (۱۰۰۹) هزار و نهم هجری بازار قولنج در احمد نگر
 بساط همستی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجاعان روزگار
 بود - عرش آشیانی از جرأت و جرات او همیشه توهم داشته - گویند
 چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سدر از عالم رفت
 حکایات غریب از نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کنبو چون در سنه (۹۸۶) نهمصد و هشتاد
 و شش سال بیست و چهارم بتادیمپ رانا تعیین شد نهایت توره
 و مضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستار پیش پیش میرفت
 همه منصبداران و نوکران همراه قور می آمدند - و یساولان بمرتبه
 اهتتام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگره سبقت
 نمیگرد - روزی خانخانان (که نیز کمکی بود) همراه او اسپ سواره
 میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راهی می پیمود - و بمنع
 یساولان ممنوع نمیشد) باشاره شهباز خان (که سبکسریها بنسوار
 داشتند) ^(۲) عبدل خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبی برپوز
 اسپ دولت خان زد - او شمشیر برآورد و چنان بر ساغری اسپش
 زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلشکریان گفت بگیرید - گویند
 دران روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

سوکشان پنی سپر لشکر تاراج گودید - روز دوم او نیز مطابق سنه
(۹۸۸۰) نهصد و هشتاد و هشت هجری رخت هستی بعالم عقبی
بست - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت
عروش آشیانی از فوت او تاسف نموده بتسلیمی مادرش بر زبان آورد
که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال
پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودی *

(۲)
شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میوزا عزیز کوکه
بود - چون از گنداداری و کار آگهی فرادان بهره داشت در هنگامی
(که همشیره میوزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیрам
خان خانخانان منصوب گردید) خان اعظم ادرا بمیرزا سپرد - که
اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواهی این مرد را عزیز نگهدار
دولت خان مدتها بهمرای میوزا عبدالرحیم میوزا خان کارهای
شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میوزا
بخطاب خانخانانی فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تنه
و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور المته
و اقواء - بمنصب هزاری داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده
سلطان دانیال بخواش تمام نوکو خود ساخته بمنصب در هزاری
سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادی تهنیت فتح

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار
 زنتپور در تیرل او قرار یافته بایالت صوبه اجمیر چهره اعتبار
 افروخت - چند درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان
 و دلدھی زیردستان جوهر نیکو بزدگی بر روی کار آرد - تا آنکه سال
 بیست و پنجم ارچلا پسر بابهدر و موهن و سورداس و تلوکسی
 برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبه
 لونی (که وطن اینها بود) (سیده شیوه بے راه روی پیش گرفتند
 دستم خان مراعات الوس کچهواه منظور داشته بلوازم اندرزگوئی
 پرداخت - و مدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود
 درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را
 به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند - خان
 مذکور از عجولیی سر رشته تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود
 بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل
 پی سپر راه عدم گشتند - ارچلا (که سر حلقه فتنه سازان بود) در پناه
 منزله جوارئ کمین فرصت داشت - دفعه دستم خان گویان بمعرکه
 آویزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچه رسانید - او با وجود
 چنین جراحت بشه شیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حالی
 بزمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدھی
 مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان (و بفرار آردند - و بنگاه

هر صفحه تصوير نگاشته در درازده جلد قرار داد - هر جلد
مشمول بر يكصد ورق - و هر ورق يك ذراع - و آن محتوي بر دو
مجلس تصوير - بر صدر هر مجلس حالات و واقعات (كه بآن صفحه
متعلق است) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله دمشقي
قريني مرقوم گشته - پنجاه كس از مصوران بهر آن قلم اول باهتمام
نادر الملك همايون شاهي مير سيد علي خدائي تبريزي و آخر^(۲)
بسرکاري خواجه عبدالصمد شيرازي صورت گري نموده - الحق^(۳)
كتابي شده از مختصرات عرش آشياني كه نظير آن هيچ ديده نديده
و عدیل آن در سرکار هيچ پادشاه نبوده - بالفعل در كتابخانه
پادشاهي موجود است *

❖ دهم خان ❖

پسر رستم تركستاني از امرای سه هزارى اكبري ست - مادرش
بي بي بخيه بيگي با ماهم^(۴) انگه جهنم مذد بود - در محل پادشاهي
آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشياني تربيت يافته
سال نهم همراه مير معز الملك بتعاقب عبد الله خان اوزبك تعيين
شده سال هفدهم در كوميكان خان اعظم كوكه تعينات گجرات
گشته در جنگ محمد حسين ميرزا كوششهای بجا نموده عام
تري افراخت - پس ازان حبيب الحكيم همراه خان اعظم بـ لازميت

(۲) صفحه [ج] جدائي يا جذامي باشد (۳) در [بعضه نهمه] نرمني

(۴) در [بعضه نهمه] بخيه بيگي *

از فرط وفاکیشی و خداوند پرستی وقت مردن وصیت نمود - که پیاپی سنگ پادشاهی (که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده) مدفون سازند چه در سوابق ایام سگی از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی متوطن بود - پادشاه هم گاهی بتتقد احوال او می پرداخت - چون آن سنگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تأسف فرمود - و دربارخان عمارت احوال نموده آن سنگ را دران گنبد مدفون ساخت - و خود هم حسب وصیت در همان گنبد مدفون گردید *

سبحان الله تا چه رتبه دنیاداری ست - و انهماک دران و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات و احوال (که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه باید ساخت) ذکر سنگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بخاطر گذرانیدن - اگر بتکلف است ای دای که حشر او با سنگ نمایزد و اگر اعتقاد است معاذ الله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت حق وسیع *

(۳)
عرش آشیانی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر گفتی - و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که نیک میدانست - و شوق بقصه امیر حمزه (که سه صد و شصت داستان است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه می گفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از ادا تا آخر